

خطی « فهرست شده »
۱۴۴۵۸

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26

Handwritten notes in Persian script at the top right of the page.

تاریخ ثبت شد
۱۲۸۴

۱۱۶-۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ترجمه الخواص حمدی
مؤلف: علی بن حسن زولری
موضوع:

شماره ثبت کتاب: ۸۶۵۵

شماره قفسه: ۱۲۵۸

Handwritten notes in Persian script, possibly a library stamp or record.

محل فهرست شده
۱۲۶۵

Main body of handwritten text in Persian script on the left page, including a circular stamp.



سوره یوسف و تسویات آیه نمکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْكَ وَعْدُ رَبِّكَ رَكَرَبًا إِذْ نَادَى رَبَّهُ يَدْعُهُمْ يُدْعَى خَفِيًّا **اورده اند که هر گاه**
راصلی اندیش که آرزوی توست بکنش که فلان ایضا انابتی و مثلم **دوم** که بی خبری تو بودت که آیت
عند ربی لطیفی و کسب غنی میمندی کما قال علی بن ادهم و اولی مع الله وقت استغنی فی کل وقت و لا
بشی برسل و می خوار با او و تصور حق من مبارکی واقع شده در صورت بشری که است که چون فلان گفته
احد و در صورت کلی چون حرف مفرد نند که بیست و آخرش در صورت حق کلام هم که فاضل الی الیه
عبدی حاجی که آن در شکلی حرف کلی برسد و در متعلق در مرتبه میان حی سبب از ما و ب او عبدالمطلب
و کسب انانیت و کفر از حرف استاء الهیانه و از امر المؤمن علی الصلوة و السلام و کفر که بعضی از
تو الله که با بعضی یا محقق گفته اند که فاضل الی الیه و استاءت باسم ادی و
بهدا یک از اسما الی حرف و واقع شده گویند انابت **بگو** بدو الله **فرمود** ای ایتم و در کتاب آورده
که تا من یحیی و لا یحیا **و علیهم السلام** از اسم عزیز و علم و عدلست و صا از صادق و می باشد که سوره
و بعد از مرتب به همین این سوره یا در آن خداوند است بفرمودی بنده خود زکریا بن ادنی یا برک را و او از
اولاد جیم بن سلیمان بن داود و علم السلام بود چنانکه مذکور شد و او بنوعالی شایسته و مصلحتی است المقدس
و صاحب فریب بود پس بعد از آن و در آن چون مذکور بود که از هر دو کار خود را در هر ایست از هر دو از هر
مفردان خواندی بنام آن که ان به نام است و ابیت است یا دعا بنده سبب که در ان قوم بنام بود در هر دو



مجلس فهرست شده
۲۵۸

درین اوج سالگی بهشت و در پنج یا دو نرسا کلی با وجود زن زکریا سال نازا بنده عطف فرزند که با خانی و از
از صنف دیگری بوده است و ذای او این بود از روی نیاز **قال رب انی و هکذا العظمی و هکذا الضعیف**
الذلیل ضعیفاً و لکن انک بدیعنا کرمیت فیتنا کرمیت ای پروردگار من بدستی که گشته شد بهشت
که ستم فاند بن است از من و چون استخوان کسلب ترین افراد است شده بهت سار برین طریق ای
و غیرت بهت سرین و بدست فانی گفته اند نشبه که به شب را در بیان و انابت او بر مشرفش و اگر حق
اوستی را بهشت حال آن با از او فراموش کرده بخرج استهوا را و است و استحال بسزنده که کل شریعت از حقیقت
بالمعنی روشن و درشته شده سرین از پری و بنوده ام بگو اخذ مرثی ای افسه که من بی بهره
بین هر که که دعا کرده ام به است ساینده و من بدان فرمود ام **و انی خفت الموالی من قرانی و**
کانت اقرانی عاقراً فهدت لی من الذلک و لیس اقرانی و یوسفین الیقین و یوسف و یوسف
و بدستی که من بهتسم از بی ای هم خود که در هم ضروری این است را به سبب این از حیرت و استمان و
و خلافت من در دست من یکو یکا یا در نرسا از هر که پس بر اعلی می بود و حال آنکه زن من است و با بنده
ستم فاند بهت سالکی است پس بخش بر انزده یک خود فسر زدی که توبی امیرین باشد و از روی استخوان
بر است بر او است بهت بهت است از من و بر است که علم و حکمت آن الیقین سبب استی علم السلام به توبین و
برادران که به بریم بوده و بگردان سسر زده ای از یکا من سبب است پس بد که تو از قول اهل اوری
بهتس بعد از این عا سبب و نهاد و تفریح می نمود که نادای کرم ربانی از روی و عده به ابیت دعای او فرمود که
یا زکریا اننا نبشیرک بغلام کرم انما نبشیرک لم یحفل له من قبل سبب ای زکریا باشا سبب بهت
بدرستی ام ای زکریا فریتم هر اول پس از دهم ای روز زاده مسیر آورده که در حقیقت زانان روی که کلان

کستی باین اسم بنویسد بکلیت است که کسی زود تنی خود متولی بنماید و بنده هر چه در ده روز افزون شود و علی
هر آنکه آرد که در فضل از آن سرود که بعد از آنکه نظر بخواست آرد که اول چهرین اسم خالص است که در اس
سامی او را نام نامیون و جام و در ششین سال که اکثرت حضرت صلی الله علیه و آله و دیگر بعد از آنکه حضرت ظاهر
از پند آنکه خلافت امامت و علم و حکمت و شریعت از او برایش کبرند بر او ام و اهل قال مرتب آتی یک کون
بے سلام و کاتب و کاتبی عاقل و قد بلغته من اللبک عتبات کت زکری که ای خدا من بطن
باش بر بیری و دست زدن من تا زاننده و بیستی که سبده ام از زکری ساله به باقی و کاف و وصف اعصاب
و این سخنان از روی سلام گفتند از روی استماع یعنی ما را چون خواهی هست با هم درین بری را بشهد
خاصی از دست قال لایک قال لایک هو علی هیتن و قد خلقتک من قبل و لم یکن شیئا
گفتند خدای تعالی با او شسته و بر او گرای زکریا چهرین است که کوفتی از بیری تو منما گفتند خدای تو را که گزاف
فرزند است بیک سنه ازین و دشمن از قدرت من است و بدستی که با فرم ترا میخیزد از کجای چندی چندی
همین صدمه صرف بودی ترا موجود کرد اندام بسین که ترا انعام بود در او دم قادم بر ایام و نفس زنده از دست
زکریا از پیشترت سرور شده اما از دست کدی که در کت زکریا دور حال رو به جلو ای ای
قال ایبتک انک لا تکلمن الا نونک لای سواک گفت ای پروردگار من هر یک برای من خلقی که بر آن
واقع این واقعه معلوم کرد گفت خدای تعالی که زکریا را مانت ز تو نیست که سخن تو ای گفت با مردمان
روزانی بی ادبی می نمودند و بیست و نه در پیشی بر کت خدای که سوی الحقی و تندرست پستی یعنی و همی بر آن اسم
مردمانه نیز بر آن است فخرج علی قومه من الخراب فان سجدوا لعلهم ان یسجدوا لک و عتبتا پس
آمد بر کرده و صبح از روزگار که در شب آن طبله نوحه و شد بود از صلی خود برایش است که در پیشان چه قدرت تکلم

در پشت از آنکه نام زکریا بیست و یک کوه خداوند خود را با او داشت آنکه که کند در ذکر و سگالهی برین اوقات
او پیشتر و پس بر شش ز روز برین نوال گذشت آنکه کمال اول آمد و پشت حقوق نوزده را یکم بعد از گذشتن است
من تولد شد و در کودکی بلاسی پوشیده با ابا و عبادت بطریق رحمت و باقیست محموده و باقی کوهی در دو روز
و از حق بنی زده خطاب شد که یا یحیی خذ الکتاب بقی و قانتنا له الحکمة حیثا ای بی بی تو که کتاب
تو را بر آنچه وجد با توست دل و دایم بی را مصلحت و فهم تو را به دعا لقی که کوه که بود در سال هفت ساله و کت
این است عیلم السلام شش سالگی آورد اند و کونند هرگاه تو اند بود دوست بی و شش سالگی و توست صبیح و میده
چرا تو اند بود امامت مهدی میراث سلام بعد از طاعت بد بر زکریا از شش سالگی این نیز نقل است لیکن محتا
مخالف میباشد در آورده که کوه که در روزی در یک سالگی گفتند ای بی بی ما با بی تو بود که با لیب
حققا برای بازی آفرید و پشت و ایام درین سخن بنده عظیم است بچهران از کجای گفتند که عمر عزیز بازی می
کرد مانند ویدام فزیب انما الخوة الذی ما کتبت و ما یوشنون اند که کتبی زده کتبی بدار کتبی که کتبی
وین لکننا و زکریا و کاتن نقیبا و دیگر در ایام علی را رضی و مهربانی و نقلت و رفت علی از نازک و بیست
نزد کتبی با صدق بود از این است خدی که بر ایون با قوی دادن او را از برای بقدری بقی بود و کتبی با قوی
بر او بر جنب از لونه جوام و او زار و بقرای الیینه و کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی کتبی
یا زمان بر نه و حضرت گفته است ترا و بنو کتبی عاقل و توان بره و الدین را و بنو عاقلی هر یک در کتبی خود
و سلمه علیته نوفر و لید و قومه یثوب حیثا و سلام از با بر کتبی سلام روزی که تو که شده روزی
کی مرد و روزی که کتبی شود زنده یعنی در اوقت و کونند مراد سلامی کتبی است روزی که کتبی شد از غریبا
و کتبی که کتبی که از غریبا قبر و در روزی است از نون و نیز بیست و نام که در کتبی ششم از ایام کتبی

موسی الرضا علیه السلام که فرمود که خوشترین آنچه این خلق را هست در صورت طاعت روزی که تو بدستی نه و بر من
می آید از دست من مادرشان بسجده و یا روزی که بر من بدست می آید به یک سندان است و اهل انوار
که بر کفایت من بر من بدست می آید که زنده اند و در دنیا پس سلام است و در ایامی که من می فرماید در این
و او را این که او اندک از خدا نیست و فرمود که وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ مَاتَ وَيَوْمَ رُفِعَ جَسَدُهُ
پس سلام کرد می بینی طاعت سلام بر فردی در این عالم است وَالسَّلَامُ عَلَى يَوْمِ وُلِدَ وَيَوْمَ مَاتَ وَيَوْمَ رُفِعَ
أَبْنُ حَبِيبًا و در قرآن و یکبارگی در طاعت سلام در طاعت است أَوْ رَاهُ که چون زکریا را بگفتند
و عطف فرمودی و وقتی که من حاضر بودی پیشتر از وجود خود گفتی چون او حاضر بودی از بعد و عطف فرمودی
و از عطف سلامت بودی که اگر کسی در آن باب سبک است بی سبک یا طاعت است و از کرد و کرد و نود و هفتاد
و می بود وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ كَيْفَ إِذْ أَنْبَأْنَاهُ إِذْ نَبَّاهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَن سَأَلْنَا هَيْكَلًا نَأْتُرُقِيهَا وَبَادِرُهَا
تعبیر می نمودن عمران را و او پرسید که چگونه بودی و گاهی که زکریا در طاعت سلام رفتی نزد او هر دو
در یک روزی و منی طلبید که گفتی کسی نه سَأَلْنَا از آن خبرید هر که چون از آن است و در دست مردم از این
یعنی حال و قوم او در کمال کمال است فِي الْبَيْتِ الْمَقْدِسِ که بودی گفت سال در دست آن و آنچه گفتی
شرفی یعنی انبیا بودی فَالْحَقُّ تَدْعُنِي ذُو جَهَنَّمَ جَاءًا فَأَسْأَلُنَا الْإِسْمَاءُ فَتَقُولُ مَا تَشَاءُ
سویا پس از آن گفت از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان برده که باغ باشد از دیدن و بعد از آن که من کرد
و نام بر پندید و علی بن ابراهیم هر دو الله در تفسیر می فرماید که در صحیح بود پس فرمودیم سوی او روح بار که
جبرئیل است اسماقت روح که در دنیا و در جبرئیل است پس جبرئیل است جبرئیل است برای هر یک آدمی تا طاعت می نمود
آدمی خود را بوی نمودیم که در آنجا منتظر است وَأَبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ يَا قَوْمِ أَدْعُوا آلِهَتَكُمْ فَذَكِّرُوا

گفت برستی کن بنا و بگویم که ای سبک بخشش از غیر تو اگر تو هستی تو بر هر که رعایت می نمودی است و عطف کرد
تو شقی و شوقی من از تو بر هر یک سبک و بناه کن می برم کلفت کبیرین ناشی و گفته اند تقی نامش بر می بود در آن زمان
که شرفش از آن باشد و بر هر یک عبادت سلام تقدیر او را استماع نمود و در کمال بود که کرامت است از هر یک سبک از دست
بنا بود اما چون جبرئیل را اضطرار می نمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا
گفت فرزند نیست کن فرستاده او نه تو نام که بناه بد و میگیری مرا اینجا فرستاده که بر خشم ترا ایمان او
پسری پاک مستوره قَالَتْ لَئِن يَكُونُ لِي غُلَامٌ فَلَعَلَّ مُسْتَقِيمًا فَفُتِّرًا وَوَعْدُكَ غَيْرُ الْغَاثِ گفت هر یک که بود زودتر
پسری و مرادش است از این یعنی هر یک از کسی بطریق مباشرت من بر سجد و بنوم زکا که رو جویند و فرمودی
فرزند بود و نوعی اند بود و بطریق کمال بر سبک مطاع و آن هر دو صورت بود که فرمود پس از روی سبک است و فرمود
که فرزند آنجا باشد قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَى هَيْكَلٍ وَجَعَلْنَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ
وَأَنَّ كَذَلِكَ كَانُوا يَقْتَضُونَ گفت جبرئیل که چنین است که تو سبکی که کمال باسماحت ترا سبک است که است
پس هر که را تو این کار که اعطا او ده است بی در بر این است که ما ترا پسری میدهم است که لال کنی به آن باشد
و اگر اینم او را ملاحتی برای مردمان کند تا بر تفکر در آن توانای را دارد یا بند و اگر اینم او را سبک بخشش از برای
آنکه بر او کرده است خلق او بی در کار می حکوم بدین مقرر و مقرر شد و عطف کرد که روح محمد طریح جبرئیل
بزرگ بودی آمد به میداد کبیرین با در کربان با در آن او سَلَّمْتَهُ فَأَنْبَأْتَهُ بِهِ مَكَانًا قِيَامًا پس
با گرفت و در خانه بود عبادت سلام پس بر او عطف و در کفایت سبک من و فرمودی که در طریق او بود کانی در آن
ایضا که کند که می رفت و بعد از شرفی از شرف با او ای سبک که گشت سبک و بود از ایلها بعد از زاده است
وضع صل و اقم شده و کند یک عت و معانی بود یک عت خلق بود و یک عت تصویر یک عت وضع و علی بن ابراهیم

هرگاه در نفس آورده که شب عاشرت و صیاح و وضع صورت گرفت و ایام عمل او در ساعت بود که در کتب است
کرد اینده هر یک ساعت را بنظر نگاهداری و هر قدر بر چون وضع عمل از یک سید میریم در وقت فراموش شده و بدینا نشانی آن میر
و نه مانده فَاتَّجَاهَا مَا الْخَاضِعُ لِلْحَيْضِ الْعَالِيَةِ قَالَتْ يَا لَيْتِي مِثَّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ تَسْتَأْنِسُ بِهَا
پس چون آورد او را در زادن بسوی من در وقت فراموش خود به این بازمانده گفت که کشی من مردی خوشتر
صورت بود و بی نظری با لکه کشنده فراموش شده یعنی جلوس انداختی و از من صالی بِمَشْقَدِي الْكُونِ
اجازت داشت من می شناسم که دختر امام است و در کلمات ذکر ایام بوده ام و چون نگاه کنی من زابل نشد
و شوهری کرده ام و حال فرزند من را می بینم و از جمالت این اندام بگویم فَتَأْتِيهَا مِنْ تَحْتِهَا الْأَخْضَرِي قَدْ
جَعَلَ لِي بِكَ خَشْيَةً سَيِّئًا پس از او در هر یک را از زرا و معنی بی بی صبر بل از زرد رفت فراموش او از او گفتم
خوب برستی یا فریاد و روان کرد او دیگر فرود زرقم تو می آسب که از آن بیانشی و به آن طهارت کنی یا بعد
کرد زرق تو سیدی که در ایام من است وَمِنْ عَزَائِكُمْ جِيحِ الْعَالِيَةِ فَتَأْتِيكَ فَتُطْعِمُكَ رَجُلًا
جِيحِيًّا چنان وصل بسوی خود رفت فراموش شده را با بیگانه بر تو خواهی شوقه کفلی و
انزلی و هر چه می بیند فَاتَّأْتِيكَ مِنْ مِثِّ الْبَيْتِ كَسَدًا پس بخور از طب و بیانشام از آب بر فال اول با صبر
طب بر فال آن در کسب ما زرقم را بفرزند یا خوشدل نشو بر شدن وقت و بردن او که نماند به حال
و از او که فارست را ظاهر فراموش شد که قدرت و در بر ایجاد و لذت نماند بی وساطت بر بر سر
سعی ز دنیا ملاک و دست و نه که بگویم و سانه نه چو ایام من است سلام مؤلفه او را ذکر زلفت و در هر
بهشت حیدر که بر می نماه نه در کسب پس که بر بی از آید بان کس را با او تو پرسد که این فرزند از کجا است
فقولی ای زلفت لِلشَّيْخِ صَوًّا فَلَنْ الْكَلِمِ الْقَوْمِ الثَّيْبِيَّ پس تو که بیستی کنی نذر کرده ام بر حق

تقدیر روز رخصت چون بخت در سلسله است با در و فرزندین او غیره و احوال غیره در روز زلفت که کلام و
کلام بود و بر سر سخن گویم گفت امروز با هیچ ادبی ملاک تو نمی گویم و حق ضایع است بگویم و اینقدر از سخن بجز اخبار از نذر
بوده با یا نشد است این خبر داده آورده اند که چون اهل کعبه میم را در حجاب ایامه مقصود است و از هر دو کس
چون سینه که کشی نشان داد که او را در بیت حج بودیم تو ام او به انجا رفتند و میم چون پیش از او بیست می را بر کشته تو فر
ایش کشید فَأَسْتَبِيهِ قَوْلَهُمَا لِحَالِهِ قَالُوا يَا مَعْزُومُ لَقَدْ جِئْتَنَا نَبِيًّا قَبْلَ هَذَا پس او در هر یک می را بر کشته تو فر
بر کشته او را همین که چشم آن کرده بر وی افتاد گفتند ای میم بیستی که او زنی چیزی نشانی است یا زلفت که در میان
اینست ما مثل این واقع نبوده يَا لَعْنَتُ هَذِهِ نَمَاكَانَ الْبُؤْسِ وَ مَا كَانَتْ تَأْتِيكَ بَعِيًّا
ای زلفت هر دو گویند او را برادر هر دو نام بوده با هر دو مرد صالحی بوده یعنی هر دو که صلاحیت بد و فعل
زود می یافتی که در هر دو مثل اهل بیست بودی پس کشته ای مثل هر دو در زادت مانده او را فرود بر نهاده تو
عزرا مردی بد بگو ایام من است وَمِنْ عَزَائِكُمْ جِيحِ الْعَالِيَةِ فَتَأْتِيكَ فَتُطْعِمُكَ رَجُلًا
پس او را در نفس زرقی بد را زکی او را فَأَسَأَلْتُ النَّبِيَّ قَالُوا لَيْتَ كَلِمَةً مَن كَانَتْ فِي الْيَوْمِ صَيِّبًا
پس میم انشا رشت میس علی السلام که با او سخن گوید و جواب از منشته بر کشته کوه سخن گویم با او که است که کوهان
یعنی تو که کوه او را که نهم خطاب و قدر است جواب نداد و گویند میس علی السلام است در آن زلفت چون کلام
شبهه در آن از پستان باز گرفت و زبان می گفت قَالَ إِنِّي هَيْدُ لَقَدْ أَنَا فِي الْكِتَابِ فَصَبَّحِي نَبِيًّا
جَعَلَنِي مِثْلًا لَكَ إِن مَأْكَلْتِ وَأَنْصَلِي بِالْمَلُوقِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا گفت چه ستر کنی بنده
خدا میم حق سخن نطق کرده ایند او را این اول آن که آن آن نمانست و در بر کسلی زخم بر او بیت او کرده و بر کوفت
مرا که بیستی حکم کرده در آن لکه آنجیل من دهد و فعلی آورده است که تعلیم او است مرا و بر تو بر شکم داده و او اینده مرا

بسیر گویند بدان حال سفر بود و حکم بطریق ایجابی سبک و سافت بر ایام است و توقع هر چه بشود و امر که راهات ناز به
 انا زکوة وادام که بنام زنده و وَبَرّاً بِوالِدَيْهِ وَكَلِمَاتٍ حَسَنَاتٍ اَقْرَبَ و گردانیده مرا سبک کارها بدین و مردمان
 گردیده و گردانیده مرا که انشای تکلیف که باطنی کند مگر نه بهشت بر ایامی نام بدینی که زبان او بهم و السلام علیکم صلوات الله
 و آله و سلو و کونوا اهل بیت و اولاد اهل بیت و وَسَلَامٌ خُدَايَا عَلَيَّ وَرِسْتٍ عَلَيَّ بِرَحْمَةِ عَلِيٍّ عَلَيَّ السَّلَامُ روزی که مرا
 و روزی که بهرم و روزی که با او گفتش نوم زنده ذَلِكَ حِجَّتِي بَيْنَ يَدَيْكَ يَا حَقُّ الَّذِي فِيهِ بَشَرُ مَنْ
 اهورا که در راه گفت و وصف او که در همه جسد من است ز آنکه ساری وصف او میکند بگوید منی است درست و راست
 آن گفتی که خود دان در آن ملک دار یعنی فَقَدْ مَرَّ عَلَيَّ فِي هَذِهِ الْمَشْرِقِ سَيِّدُ الْمَشْرِقِ سَيِّدُ الْمَشْرِقِ سَيِّدُ الْمَشْرِقِ سَيِّدُ الْمَشْرِقِ
 و همی اور خدای و همی سید خدای سیدانند نمود با مَا كَانَ لَقَوْمٍ أَنْ يَقِفُوا بَيْنَ يَدَيْكَ يَا حَقُّ اولاد هجرت که در
 قضای آنرا تا قیامت نفوذ که کن فَمَا كَانَ لِقَوْمٍ أَنْ يَقِفُوا بَيْنَ يَدَيْكَ يَا حَقُّ در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که
 با به و حق است و در آن نیست نیز هست با کس خدای آنرا از آنجا که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که
 یعنی اراده احوالست چنانچه در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که
 این نیز نیز و متر است از این بقی و اصباح در آنجا زوله وَالآنَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَبُّكَ فَاحْبِسْكَ اللَّهُ هَذَا
 صور است مستقیم و در هر یک خدای طایر و در کار من و شاه است پس او را پرسید و بیا است غیر از اینست که در
 بهشت راه راست که بخت از آنست رسانده از عذاب آنست بر آن فَلَا تَخْلُفْ الْاَخْرَافِ لِقَوْمٍ يَكْفُرُونَ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ این شهد بقی عظمت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که
 میں علی السلام چونان طریقی تقریبات گرفته و ترسیان در عیاشی او اطافا دنه بخلیست نه ترسیان مرفوع
 گفته بشود یعنی را ایند گفتند و ببعربت الله قد فانه و ملکانه بی تابت کند تا اینست چنانچه ای امان را

کذا

که کز فرشته است و سببها نمود تا از حاضر شدن روز نزدیک که بی حمت به ایشا و به احوال نیز از ایشا بیستم
 و يُضْرَبُونَ فِيهَا لَعْنَةُ الْمَلَأَيْنِ الْمُنْفَرِقِينَ فَمَا لَهُمْ شِرْكٌ مَا كَانَ لِقَوْمٍ أَنْ يَقِفُوا بَيْنَ يَدَيْكَ يَا حَقُّ
 در روزی که سببها با و ل سو که نیست از دیدن و شنیدن بی بی مشا به که گشته بود ایضا ای را و به آن پیش کردن
 ا بِصَالِحِي نهره گویند این سخن بر او فرمودند بهشت منی در از روزی که نشاندند سخن از حقش با و چه باشد
 به اول لیکن سببکاران امر روز در مکر این بود اند وَأَنذَرْتَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ لَا يَسْتَقِيمُوا فِيهِمْ
 عقاب و قضاة لا يؤمنون و هم کن اینتا زاینی گفتار که از روزی که حضرت که در آن حقیر بهشت که در هر یک از اینست که
 لیکن حضرت فرزند که بواجبی بهشت نکرده چون کار سافت شود حساب بر دادند که در روزی که از آنجا که
 که در این است و بخت قرار گزند و اهل اونخ در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که در روزی که
 بپیشاید با و به درخت و با اهل انرا که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که
 بیایست نام چنانچه در عرف و در عده داعی غول میکند از حضرت سلاق بیایست نام که در هر یک از اینست که
 حضرت او از بهشت است آن مرد است که هم کند اهل بیاری را بجد و که نام با آنکه در روزی که در روزی که در روزی که
 یا بانهای بر خط قلم که سبب جمع مال سید از آن حضرت تا بر دست بر است و فانی سازد جوانی و قوت
 در عبادت و طاعات و صلوات و این همه اند عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ و محل او را از اسلام نشاند
 و اینند که نیست که غیر از اینست که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که در هر یک از اینست که
 یا است ایضا که اگر عباد و ضلالت نماید بهشت که این حضرت در قیامت از هر ضلالت سبب است که در هر یک از اینست که
 او عقل خواهد شد برش از بار ناری افش که او را گزند نماز و عبادت او چندان بصورت زیانده باشد که او را با خود
 او چشم قند این مرد گوید و ایماه ایمان نازکی که از دم و زکوة می دادم و دامن در حق چندی از جزای حرام آن

کذا

وزن بسیار بود و در وقت وید عظیم افتادم ملائکه گویند مراد را که ای شیخی آن عمل تو برای تو چه نماید
تو از زبیر که تو بعد از توفیق الهی ایات بنویست حضرت رسالت بناهی اعظم فرود من اصابع کرده که بر تو لازم بود
که این الشیخ نام نماند که حضرت شمس علی ولی الله بود این را ضایع کن شیخی و التزام نمایی که خود را
تنگ بر تو چه نام کرده که اقتدا بشناسند خدای تعالی است هر که دوست خدا را بگذارد و دشمن او را برادر در پیش آید
پس اگر باشد بل اعمال تو که اینست عبادت تمام و در از اول آتیا فرموده و حضور صدقات تو بجمع احوال و با یکصد
بر برتری روی زمین باشد از طلا که این هر آنکه زیاد میکند ترا از دنیا ای تمام کرده ای و بجز و از خط و از عذاب
الا اقریب فرزند من زمین روزی در پیش است و ایشان در غفلت و بجزی اند از آن و پیش از این که زبان و دعا
نیکووند با فرستادند است آن اتَّخَذُوا نُورَ الْأَرْضِ وَمَنْ حَلَقَهَا وَ أَلَيْسَ لِيُجِئُونَ برستی
میراث بر زمین را و هر که را که بر روی زمین است یعنی همه فانی گردند و ما نیستیم بهر سوی ما باز گردند
شود بعد از مرگ و کشف لایسرا کرده که اشرف است به بقای احدیت و دعا و طهارت یعنی چون طهارت از
و جهت طهارت از لطمات و رسوم کون را استسجیل با نوری در زنده و عباد را عباد از من قدرت عبادت و دعای
بر سر کعبه و گویند خدای کبر و میسر که يَلِينُ الْمَلِكُ الْيَوْمَ و چون ماسوی الله عدد هم باشد طلال احدیت
و حال احدیت عزت و کمال است بر جوی جا سب و گویند لَيْسَ الْوَالِدُ الْوَالِدُ الْوَالِدُ هر چه در ضامن کان بود ادهم
سلسله است هر را نامدم آرد میرزا وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِذْ كَانَ حَبِيبًا نَبِيًّا و یکن بر
تو خود در قرآن گفت ابراهیم را عبد السلام را که بعد از ایل بپسند او معترف و مشرکان هر چه فرزندی
میاست میکند پس از توفیق او خبر و پیش از آن بهستی که او بود است گویند و با او کند و آن را است
و در سلفی بر سفر و زنده با بلند مقدار از آن قَالَ كَلِمَةً يَا اَبِيَّتْ لَعَنَ عَقْبُهَا سَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يَبْصُرُ وَلَا

یعنی

بُغِي عَنكَ نَبِيًّا یا کن از آن گفت ابراهیم عبد السلام کسی را که منزه بود از او بود یعنی از من و حورای بی
من بر ابراهیم است از آن شیخ شنید و دعا و یا زترا و بی چند ضوع و شمع که است بدو سبکی و دفع میکند از تو جز
را از کاره با نعم نیست نه ترا در دفع مضار و جلبت نافع یا اَبِيَّتْ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ
فَاتَّبِعْنِي اَعْلَمُكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ای پدر من برستی که آمد بهت بمن بطریق وحی از دانش از پیش من رسیده
پس هر روی کن تا تمام ترا راهی است و درست که سالک به این سب خود را زده و مقصود رسد تا با او
لَا تُعْبِدُ الشُّطْرَانَ اِنَّ الشُّطْرَانَ كَانُوا لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا ای پدر من بجزت و پورا و فرمان او بر نه و
خدا ای کتاب بهستی که سلطان است مرتبه ابراهیم را بر نه و از جمله عصیان او اگر او هم را سجد کرده یا است
اِنِّي لَنَافُؤٌ اَنْ يَمْسُكَ عَذَابٌ مِنْ الرَّحْمٰنِ فَتَكُونَ لِلشُّطْرَانَ و لِيَا ای پدر من بجزت هم که برستی
عذاب از خدای شایر بسیار است تو سلطان را چون عذاب استی تو رسد پس یعنی برست طهارت است یعنی
لست و همچنین در عقوبت قَالَ اَلَمْ يَكُنْ لَكَ اَسْتَعْنِ الْهَيْبِ يَا اَبِيَّتْ لِهَيْبِ لَنْ لَعَنَتْ لَا يَجْمَعُكَ و
الْحَيْبِ نَبِيًّا گفت از سر او را را روی که اندر تو از بر نشنیدن آن من ای ابراهیم و اگر کند به ایشان
اگر باز برستی از آن لغت و انکاف و عیب و بدست ایشان هر آنکه ترا دشمنم و هم بر سگار کنم و در پیش از من
زمانی در آن زمان معرفت و معرفت من این یعنی قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَا سَتُعْفُوكَ رَبِّي اِنَّكَ كَانَتْ نَبِيًّا
گفت ابراهیم عبد السلام تو دع بر تو یعنی بروم و در آن سگار کنم و گفته اند که که در عهد بدو سلام او را سلام
تست بر کتاف تو کرده و یا آن در ایامه و در ایامه که گویند که چون ابراهیم عبد السلام قصد مهاجرت کرد از کت
که تو رفتن بول با شکر تو یک خدای داری ترا فرود نخواهد که نیست ابراهیم صلوات الله الرحمن علیهم با آن او میسر و
بود سلام که در کت زده باشد که امرش را هم برای تو از بر و در کار خود استفتا برای کت استماعی یعنی

از قوسی در تعالی زیرا بآن نشان که بپیشرفت همان بود برستی که خدای سبحان هم بپشت و بر
باجابت دعا و عهده داده وَأَعْتَدْنَا لَكُمْ رَسُولًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبَّكُمْ ذَاتَ الْوَجْهِ
مُرْتَبِيًّا وکن در یکسر از شما بر آید است و اشکال از است برسان سبکه بر روی تویم از شما و از آن
جزیم که شما بنویسید برستی بجز خدای تعالی بیان و تو را خدای خود را وی برستم بگای شایه آنکه شایه بیان
و برستیدن خدای خود ناپسند وی بهره و تصدیق بر کلام همی و واضح است و هم نفس و تنه بر آنکه اجابت و از استقل
است از حبیب و نظر بر اجابت است شَرَّ مَا فَرَكَ رِزْقًا مِّنْ عَمَلِكُمْ يَرْوَى إِلَيْهِ وَكَانُوا يَكْتُمُونَ
است بر آنکه شما از خداوندان بنان بهره و ضایع ای و من پسندیدم ارم از همی سستی و نگاه بر تو نام کرم وَمَنْ جَاءَكَ
مِّنْ عِبَادٍ فَسَأَلْهُ مَالًا بَدَلًا فَمَا أَخَذَ مِنْهُ مَالًا لَّا بَدَلَ لَهُ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ در کجایان را به بر کرده اند از انعام عمیم در کجایان را آورده که ابراهیم از بل کویت آن
آمد و هفت سال از اطراف آن بل سرفروید و عرش آنه بهره باز با بل آمد و هفت تن آنرا زد و درین وقت
تا از آنکه است و شش فرودی بر سرش و شد که رسوله ایسا بیاید از آن الله و بساره و لوط علیات نام عزیت
شام فرود و چو بیجا نگاه ازین هجرت خبر داد فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّسُولُ وَصَّيْهُمُ عَلَىٰ أَنْ يُبَدِّلُوا دِينَهُمْ
وَتَجِدُوا أُمَّةً مُّسْلِمَةً پس آن بکلام که در شده ابراهیم از است برست
و بگفت پیشانی از آنکه برستی برستید بجز خدای تعالی بنویسید هر او را رساله حق و معقوب یعنی فرزندی
پس از بنویسید و هر که را بنویسید وَجَعَلْنَا لَهُمْ مِثْلَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ و بنویسید هر او را رساله حق و معقوب یعنی فرزندی
این تر سخن کفنی ششصد حق یا ذکر میگوید و جاری در میان مردم آن تسمیه قولیسان همان است و این است
باجابت و عطا حضرت ابراهیم است حَسْبُكَ مَا قَالَ وَلَجَعَلْنَا لِيَابَن صِدْقَةٍ فِي الْآخِرِينَ و ذکر فی الکتاب

مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا و كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا و بهر کن در قرآن تقدیم موسی را بعد از سلام برستی که او بود
بگفته شده از او بنسب نهاده بود و دوست و به مژده از نزدیک خبر دهنده خلق را از خدای تعالی همان
تقدیم رسول بر نبی و آنکه حق و اعلی است آن کون اند که خدای تعالی اول او را فرستاد و پس از خلق ازینکه او را وَأَنذَرْنَا
بَيْنَ يَدَيْكَ الظُّلُمَاتِ الَّتِي لَا يَخْلُقْنَ إِلَهًا غَيْرَكَ و ذکر کردیم موسی را از جانب که بهر از نظر فرستاد موسی و بنویسید
کرد اندیم او را بیدار که خوب و خالی کرد است کو بنویسید و در با بنویسید یعنی قطع و هفت سبکه موسی را او با آن برد
از آسمان باستانی از جایی برستید و بنویسید که او از آن کلمه که فرستاد بدان هفت بنویسید سماج که بنویسید
که آن زمان حق سستی ز دست و میان او که یک همای غرض برستید شریف است و کانی به او منزه است از کسان صاحب
کشف الاسرار آورده که موسی را هم بنویسید و هم و شش وَمَلَأْنَا مِصْرَ مِثْقَالَ رَيْسُ النَّاسِ اشارت بر او شد است
وَنَجَّيْنَا مُوسَىٰ عمارت از شش او سالک و در وقت خطه از چون کشف و سب خطه را با او کار کرد
وَجَعَلْنَا لَهُ مِثْقَالَ عَرَسِ الْجَنَّةِ و کجایند موسی را و عطا کردیم از کجاست و مردانی و با
کران برادر او هر دو را بوزارت و تدبیر هم در خالی که بنویسید و وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ الْيَمِينَ که كَانَ
صَادِقًا وَنَجَّىٰ مِثْقَالَ عَرَسِ الْجَنَّةِ و بهر کن در قرآن تقدیم موسی را بعد از سلام برستی که او بود در عهده
او بود دوست و معنی خبر دهنده از حق أَوْرَثَهُ از کجاست با عهده داد کن درین کتاب و نویسی است انداز
ارشاد بر وی کمال آورده که اقامت کرده آن مرد با هر دو مرتبت جز بهمت و هفت خردانی نه برستید که
وصف اسمعیل سفر مایه وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ دِينِهِ مَرْضِيًّا و بهر که میفرمود
کس آن روز را که گفته اند بهمت خود را نماز که افضل عبادات بر بهمت و زکوة که افضل عبادات است و بود
برورد که بود پسندیده است افعال و افعال وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ که كَانَ صَادِقًا نَبِيًّا

وَرَفَعْنَا عَنكَ آتِهَا عَلَيَا و بدان که در قرآن تقدیر ابراهیم را کلبه نرفته و جبهه رو نبوده و در فتح است مسلم
نام او اخنوخ بوده و به حسب معلوم کثرت سب با ابراهیم نبوده و اول کسی که مکتوب خط نوشت از خود نوشت
و حاجت کرد وی بود و می خورد وی در آن شد و در جمیع الاصول آورده اند که ابراهیم سلام بصدیق نشان
و ن س آدم است و نوشته برهنستی که او بود است که بنده با قلوب و فیه بنده از حق و برکتش او را بگردانید
که شرف چیزی نیست و در جبهه او را بر پشت ساکنیم یا آسمان چهارم بنا کرده است معراج تابش است
که حضرت سالت صغیر اندک ابراهیم را در آسمان چهارم ملاقات نمود و در رفیع اعجازت خود است این
عجیب سخنان تقدیرها و علی بن ابراهیم در آسمان حضور را آورده که روزی ابراهیم را در جوارت اقباب
در رفت سناجات که کالی با وجود ایمتد اربعه که میان من و اقبابت از حضرت او با ضراقت نزدیکشتم
آیا این فرشته را که معلوم است چه حال شد خدایا با اقباب برویکه کرد آن و او را از جوارت اقباب
در سایه غایت خود مخطوطه در ایستادی و در اقبابت کرده و دیگران فرشته که حال اقباب است
خوار گشته اند و تا بشری از جوارت او هم نکرده سب آن از حضرت تفرست فرستد عالم و خطا
سید گشته و من ابراهیم رضی الله عنه فرستاده بود و من اقبابت کردم و فرشته استی ز معنونه زیارت ابراهیم رفت
و بالتمام ابراهیم او را بر تیر و فرزندش اینه و آسمان برد و نزدیک طلوع آفتاب بسیار بیدار گشته و استغاثت
عمر و کیفیت اهل و ای از ملک الموت بر سید و عزرائیل در دیوان اعلم نگاه کرده فیه بود که حکم الهی بر باره کسی
نویسند که آن نزدیک طلوع آفتاب می شود و چون فرشته باز آمد ابراهیم را یافت و بعد آن جان را بل
سپرد و طوطی بر نشانی گرفت که آن حدیث را از کرده و علی بن ابراهیم که بر کفش چشمن آسمان چهارم
بچشم کردن و در حاجت آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ابراهیم مشتاق دیدار می شده و باذن حق سجده در راس

علی

زین آیه و مراد در وقت و بالتمام ابراهیم را در پیش برداشت و باز به حسب زنده امر کردن وی باز داد
عزرائیل او را آسمان برده و در رخ پوی نمود و اندکجا پیش رفت و دیگر بر سران نماه أَوَلَيْكُمُ الَّذِينَ أَنْعَمَ
اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ مِن دُونِكُمْ أَن كَذَّبُوا مَا وَدَّعُوا مِن دُونِكُمْ لَوْلَا أَنذَرْنَاهُمْ آيَاتِنَا لَعَلَّيْهِمْ حَسْرَةٌ وَّ يَكْفُرُونَ
آن گروه اینها که مذکور است نه از ذکر یا با ابراهیم آنند که انعام کرده ای چهار بار از انواع دیده و نبوت
و اخلاصت مایه صورت و منویه اینها را باطن و حصول مستحق آنها بنظر آنند از فرزند آن آدم که ابراهیم
و در قرابت و از ارباب آنها که بر او شکر می نمودند یعنی بزودگشتی بزود عیال سلام و امانت غیر از ابراهیم و از فرزند
ابراهیم صلوات الرحمن و از ارباب آنها که راننده بود و ایش ترا بکن و برگردیم ایش را از ارباب
مردان ربوبت چون خدایند شده ایش را آیتها خود ایستاده در گشته اند از ارباب برای اوقات در دو عالم
که سجده و کثرت گناه بود در خدا می ما که در کینگان از خوف وی که در ابراستماع عبادت کلام ربانی در بعض
بهست چنانکه در جبهه آمده که قرآن خوانند و برگردند اگر نتوانند خود را مختلف بر کردی در کلام است و بهست بیخونی
برون گشتن فی درگاه اول بر او فرست کرده از دیده آید چون بچین کرد پس همه بخیر است از جهات ستی
کلام آند این را سجده انجام کلمه اند و کرد که شرف بر دست از اگر بفرج مسه و گویند چه حجابت
تمت لطف و رحمت به همه بیعت و مسرت پس بنمای او طاعت زاننده و عقب خَلَقْنَا مِنْ نَعْمٍ خَلَقْنَا
أَصْحَابَ الْقُلُوبِ وَ أَلْمَعْلَى اللَّهُمَّ اِرْبَاب قُلُوبِكُمْ عَسَى أَيْسُرُ لَكُمْ أَن تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
که از دو غفلت فو که دستند تا ز اربعی ترک کرده بی روی نمودند از روی نفس از انواع سماجی
شرب فرود نا و نشانی آن بس از دست که بر چند جای کرای و با کارهای مایه عذاب و زبان و کوبیدن حق است

سجده

در روزی که اهل رنج از اهل آن جا بگذرای تطبا و چند بقول یعنی اوی است و جنم که طاهر است و تیرتر و غذا
 سخت است از رنج کی ما زان و ما جان از روز و را بر ما برند الْأَمْنُ تَابٌ وَأَمْنٌ وَعَجْزٌ لِحَاكَا
كَأُولَئِكَ يَخْلُفُونَ بِلِسَانٍ قَبِيحًا مگر اگر بازگشته باشد از عصیان و امان آورده باشد
 بر آن بزبان و کرده کارهای شایسته نبندید به بس آن کرده که شرفی صفت ایمان و شتم است تو باید در این
 پریش و ستم و بد نشوند چیزی از بدیعت خود یعنی از مردمان چیزی که کنند و آنچه نیست بگریخت
 در آوزند بِحَتَايَعَدِيَةِ الْبَرِّ وَعِدَةِ الرَّحْمَنِ عِبَادَةٌ بِالْغَيْبِ إِذْ هُمْ كَانُوا وَعِدَةٌ مَا تَأْتِيهِ بَشَرًا
 آقامت نما که وعده داده است خدای تعالی با آن بندگان خود را چه پیش از آن که بر او وعده داده و چه پیش از
 آن از ایشان شایسته است این انان غایبند چون وعده ایمان است این جهت کی نیست برستی که
 است وعده خدای تعالی ایند و یعنی بخود او که گریخت است آید نیست و مومن بدان رسیدنی لَا يَسْمَعُونَ
فِيهَا نِقَمًا وَلَا يَلْمُوهَا وَلَا يَنْهَوْنَ عَنْهَا بِكَلِمَةٍ وَصَفِيًّا نشنند نه بشنایان در آن نه بشنایان
 پیورده و تپا و لیکن شنوند سلام از خدای تعالی یا از یکدیگر و مرا ایشان را بود روزی ایشان از زمین بی
 درخت با دعا و شکیلا و معنی بقدر طرفین روزی از این معنی است خدای تعالی چه عادت است نشان کردی
 و نه نوبت طعام بخورند یا مراد اوام رزق باشد و توالی آن و پریش اگر چه در روز و او را اعلان باشد
 که به عقده اهل دنیا گریخت بند و درین معانی آورده که زمان لیل بفرود آمدن برده و استن در معلوم شود
 و زمان نماز برنج جسته قح اواب وَمَنْ يَنْتَظِرْ أَجْرَهُ مِمَّنْ يَنْتَظِرُ أَجْرَهُ مِمَّنْ يَنْتَظِرُ أَجْرَهُ مِمَّنْ يَنْتَظِرُ أَجْرَهُ
 روزی و ولدان بَلَّغْنَاكَ اللَّهُ النَّبِيَّ الَّذِي نَفَرْتُمْ مِنْ عِبَادَتِهِ لَمَّا كَانَتْ نَفِيًّا آن پریش که ذکر کردیم
 است که بر اینست هم این بندگان را هر که هرگز باشد أورد اند که چون حضرت رسالت را صلوات الله علیه

الزهر

از صاحب کشف و ذوق القربین و روح سوال کرده فرمود که فَوَاسِيئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ چه ستمنا فرمود با بنده روز
 یا و از ده روز یا است و پنج روز جز بقیل مراد سلام را که حضرت فرود شد و آن حضرت بعد از آن که فرمود
 و من بنظر بودم چه بقیل مراد سلام را که حضرت فرود شد و آن حضرت بعد از آن که فرمود
لَهُ مَا يَبِينُ إِلَيْهِمْ مَا خَلَقْنَا قَبَائِلَهُمْ ذَآلِكَ وَمَا كَانَ إِلَيْكَ حَيْثُ مَا و فرقی آنیم با آنچه
 که بفرمودمان و استوری حضرت پروردگار تو مراد است آنچه در پیش است از کارهای آمده و آنچه از پیش گذشته
 ایم یعنی امور گذشته و آنچه در میان ماکان و ما سیکون هست یعنی اعمال با مراد است حکم در ابتدای امر
 ما و انما ای عمل او و آنچه در حقیقت است نیست و بنده بخود او پروردگار تو و آنچه در حقیقت است یعنی اعمال
 آن است هر که که بنویسد مراد است مَرِثَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ
لِعِبَادَتِهِ تَهْتَلُ عِلْمٌ لَدُنِّيًّا و او است آفریدگار آسمان و زمین و آنچه در میان ایشان است پس از فرموده
 از حق و سزا و برنده امانی آن نشان بر که فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و شکیلا آنچه پریش او را
 یعنی چون پریش که تر از پریش که در عبادت خود است باطنش و باطنی و در گفتن و باطنی معنی را
 مانند کی که او را آله واحد آن گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نام بوده پریشی از آن اسطوت آن
 بوده که هر کس را اهل ذکر است خود را اندک نشد بلکه الا سیکند عزت احدیت و حضرت الوهیت این اسم سالی
 از نظر ذکر در آن و سید بنان و حصن انان محفوظ است و زبان اهل ایازاد و رفعت و محبت و ستر او ستر است
 آن نام نی باری که آورنده و ذوق از ابدال و خاص و عام از اهل ایان چنانند وَقَوْلِ الْإِنْسَانِ إِذَا
مَاتَ كَسُوفَ كَفُوجٍ حَسِيًّا و سیکو بداهی یعنی در میان ایشان سیکو بداهی و غلب که سخنهای ریشخو
 می آرد و بطریق هسته سیکو بداهی چون میم من هر آینه زود برودن او را شوم از خاک شده یعنی چگونه

کرده زنده تو اندر خود و از خاک برون آید حسیسمان و دعا و جویب او میفرماید که اولاً لا یذکر الا شاکراً
انما خلقنا لایمن قبل و لا ینبغی ان یمنی ای منی و میگوید که ای منی از آنکه بفرماید ما او پیش
ازین و نبود چیزی بگوید صرف بود یعنی باید که خدا کرد در این معنی را که ایما و حمد و سبک است از جمع
مواد بعد از تفریق آن بیت که در آن فرودست ازین که نیست چه راه انداختن این کان باشد
قولنا انک لکن یخشیهم ای القاطین لقد کفرتهم کفرهم مغیبتا پس بی برود که بر تو کوفت
قیام نیست هرگز که این لغت را یعنی با تو که ازین طبعین که در این دست باشند
که این را قوامی کرده اند هر یکی را با قرین بسلسله مقدر سازند پس هر که از این لغت را بگویند که
آدمیان را کرد و دروغ بزبان آورده اند و این حساب احصای لغت را برهه ای از دروغ است تا سبها
بدانند از چه بگویند لغت است اندر سر و پیش ازین بیت ای و پیشی که در دروغ بپوشد لغت است
زیاده کرده قد کفرتهم کفرهم مغیبتا پس بر آن است
از هر که هر که باشد از این لغت تحت ترو سبها برتر برده ای که از دست کشی و جرأت یعنی اول از نه لری
از آنکه فرود تو و از آن ترو بود چه کفر که برای انداختن در دروغ یا هر طایفه که سزاوار باشد بطور اطمینان
دروغ نم لکن اعلم یا لذین هم اولی بها صلیبتا پس راه و انا ترمیم آمان که این است از او که
باشند دروغ از دست انداختن یعنی باید ایم که کسب سزای آن لغت او را در لغت بکشند یا هر طایفه که کدام
کسی باید فرستاد وان منکم الا اولادها کان علی انک حتما مغیبتا و نسبت از شما
ای آدمیان که کسب کرده اند و کذب بر دروغ ایچون مومنان که زنه ششم ده و نهم کرده چه در
حقیقت آمده که یعنی بهشتیان از این سوئی سوال کنند که حق تعالی ما را در عهد و فرموده بود که وان منکم الا اولادها

بسیج مال بود که با شستن ازین بی فو شکان گویند که قد فرغتموها و یحییها بسیج که گفته که در کرب
بر دروغ اما شستن ازین بی فو شکان گویند که قد فرغتموها و یحییها بسیج که گفته که در کرب
قیامت نه راه او بود که امیر المؤمنین است مومنان الی بیها که برای مومنان باشن بگویند که فرود بر برای
کا فرودمانند این میفرماید که فرودگرفتن بر این لغت است از اطاعت و بی زیادت است بیت بسیج است
دست خداست بیت بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است
که البته واقع ظاهر بود و در آن خلاف نیست بیت که تر صاده و عهد خوش بند این نشان را از آن سوی نشین
و جوی بر آنند که در و در معنی دروغ است چه ما برین عهد الله و ان الله عز وجل من اولی القدره
که در دروغ دروغ است و هیچ تری و ناجوی نیست الا که به دروغ در آنند آن لغت مومنان سر با دست است
چنانچه بر اینهم بیت بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است
بیت بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است
از این لغت از او که کان بیت بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است
بیت بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است
یعنی اولادها ایچون شکر گویند بیت بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است
در لغت ترا گویند که ام این دور که در مومنان و کافران از دست بکاران بیت بسیج است
و هر با بجهت در و آمده و شماران که نه است معین بیت بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است
و نسبت معین است چه در لغت است از این سوئی بیت بسیج است بسیج است بسیج است بسیج است
باز بی به زمرت عقلی کدام آنکه مشکان مومنان را با بجهت از آن دور که کدام خوشحال تر از او بود که تر از

مجلس یعنی راسته تر چه در جمع با هم رضا دید و نه خلاف عیب و دیگرش موالی ضعف است پس سبب از آنجا است
 افتخار و وسایلت را در هم گشته فرمود که وَكَذَلِكَ نَقُولُ لَكُمْ مِنْ قَوْلِهِمْ لَكُمْ لِحْسُنُ
أَنَّا نَأْتِيكُمْ بِمَا كَرِهْتُمْ و چند ملاک که در پیش از شرکان عرب که می بودند در زمان و احبب و منع
 بودند از کفر و عیب که تر از جهت استواریست که از ایشان نبل بدان جنبه و نیکوتر از ایشان در بیایست
 در مخالفت از ایشان دفع کرد و از آن جهت عذاب از ایشان باز داشت فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْقِسْطِ الْإِلَهِيَّةِ
فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْقِسْطِ الْإِلَهِيَّةِ بگویم بر ایشان از آنکه بال منافع است مظهر و غیره مشوید زیرا که هر که است و مکرر
 و او را از راه حق پس بر که رو کند جز است و صورت امر یعنی هر دو سکنه بر او را خدای تعالی با یکت و عراول
 باز گشتیدی یعنی او را است مبد و نعمتی در پی بر و برساند حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِتُوا الْعَذَابَ
وَأَنشَاءُ السَّاعَةِ فَسَيَكُونُونَ مِنْهُم مَن يُرَدُّ مَكَانًا وَآخَرًا فَجَزَاءُ مَا كَفَرُوا فِيهَا أُولَئِكَ يَكُونُونَ فِيهَا
 بدان با عذاب است یعنی بقول واسر و بار و قیامت مشا به و خوی و کمال پس بر اندازد که بر تر است از آن هر دو
 کرده از جهت مکان چه جای مومنان در جاست همان برشته و با و او شرکان و معاندان در کاستن و دانند
 آنگاه که ضعیف تر است از هر سبب و یعنی در کمال راجه اهل ایمان از خدای تعالی و ملائکه و انبیا و پیغمبر
عَلَى السَّلَامِ بَارِي وَدَكَارِي سَمْعًا وَشَرَكًا نَزَا وَمَعَانِدَانِ رَا سَطْلَعًا بَارُوهُ اِدَارِنَا شَاءَ وَبِنَا لِلظَّالِمِينَ
سَيَكُونُ أَضْيَاقًا وَتَرِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاطِلُ قَاتِلُ السَّلَامَةِ حَتَّى يَصْنَعُوا لَكَ
تَوَابًا وَخَيْرًا مِمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ و می افزاید خدای تعالی در پی آنرا که راه با فساد است و انبیا را و مومنانی که در راه اند
 آنچه از قرآن نازل شده و سبب آنست که هر یک از تصدیق هر چه دیگر نازل شود و با و مکرر و علمای شایسته
 باقی ابدی از صلوات حق بر شماست راجه و غیر آن مریش از بهتر است نزهت و در که تو انبیاست و در بهتر است

انجبت بر گشت یعنی اگر که در آن را در دنیا چه و مال است و راحت و اهل و کمال خواهد بود اما همین در دنیا هم بدست
 دارد هم جایست و در آخرت هم نواب خواهد داشت و همین کتاب أَوْرَاقُ كِتَابِ لَارِتِ رَابِعًا مِنْ حَقَائِقِ
 یعنی بود روزی او را با دای ان تقاضا کرد که گفت و ام ترا با از همه تا بخورم که فرستوی خیا سبب است لاه الله که فر
 شتم بر آخرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که بر گشت شوم حاصل گفت از روز که بسوشت شوی یا و ام خود
 از من است آن که اگر بگوئی خیر من ایجا تو افضل فرام بود و مال و فرزند من نیست پس سبب است و دست است و دست
أَقْرَبُ إِلَيْكَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ الْكَافِرِينَ مَا لَنَا وَلَا لَكُمْ إِلَّا دِينُ رَبِّكَ أَلَمْ يَأْتِ الْبَنِيَّاءَ مِنْ
تَوَالِيهِ دَالِلًا عَلَى حَقِّهِ كَمَا كُنْتُمْ تُكْفِرُونَ که فریادای قیامت هر آینه او را شوم یعنی منم و نه مال و فرزند را اطلاع
الغَيْبِ أَوْ لَخِّنَا عَذَابَ الرَّحْمَنِ فَهَسَدًا با مطلع شده و غیب و لوح محو نظر را مطلق کرده و این سخن از آنجا
 میگوید با و اگر فرست نزدیک خدای تعالی عبادی و بمانی بر صورت کتابت کتابت است كَلَّمَكَ اللَّهُ لَمْ يُكَلِّمْكَ
مَنْ عَذَابًا مَسَدًا وَتَرَفَهُ مَا يَقُولُ وَآيَاتِنَا فَذُرَّا که این است که او میگوید زنده و نیست که بر منم
 یعنی کجا و در همه آنچه میگوید تا بران او را چه از همه با حفظ را امر کنیم که نمویستد و باز کنیم برای او از عذاب
 باز گشتیدی یعنی در انکم و پیوسته کرد اتم عذاب او را برین و دیگر خدای بر بالای خدای بدست پیوسته
 که بر منی بر گشته ایم هر که او آنچه میگوید که فریاد این فو الهند از یعنی مال و فرزند و بیا به با وقت هر که یا در روز
 سستی تنها ز دل یعنی او و ز نور نه فرین او وَلَخِّنَا ذُلِينَ ذُونَ الْعَمَلِ الْمَسْرُورِ لِيَكُونَ مِنَ الْمَسْرُورِ
 و فرار گشتند از شرکان فریشتن خدای تعالی چون اصنام و ملائکه میباشند این مبودن مریش از سبب
 عزت و از عبادی یعنی نشاء عایشان ششتر که در هر یک خدای كَلَّمَكَ اللَّهُ لَمْ يُكَلِّمْكَ مَنْ عَذَابًا مَسَدًا
وَلَمْ يَكُنْ مِنْ عِبَادِهِ مَن يَكْفُرُ که فریاد این است که گفته است این و در دنیا

بپوشش ایشان با کافران چون بهول است و انکار کند مگر شوی بپوشش ایشان را و بپوشند بر سبب آن خود
 دشمن یا اگر ایشان دشمن ایشان ابو نصر هر چه الله روایت کرده از ابی عبد الله علیه السلام که حضرت فرمود که
 عبادت زحمت کوع و سبوح است بپوشان بلکه هر که اطاعت کند مخلوق را در جمیع احوال پس او را عبادت
 و پشتمند و الَّذِينَ آمَنُوا اسَلَّمْنَا النَّبِيَّ طَائِفِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ قَوْلًا مِّنْهُمْ اِنَّا اِنَّا نَدْعِيهِ
 زانستی از آنکه دوست و هم دیو از ابرکاران یعنی بدین سلسله ما خیم با قرین و یقین ایشان کرد اندیم
 می چنانند ایشان را چنانند یعنی که برین سلسله ایشان را بر معاصی و از جای می برند بتوسلای و سلسله
فَلَا يَجْعَلْ لَّكُمْ اِيْمَانًا تَعْبُدُوْنَ هَذَا سِرِّيْكُمْ اَلَيْسَ لِيْ جَهَنَّمُ اَنْ يَّجْعَلَ لِيْكُمْ جَزَاءً مِّنْ
 که می بخاریم برای ایشان امام اباالابن را شترند که در آن غلط است چون آن آیه منقح کرد در پیش
 فرود آید بپوشند يَوْمَ نَخْتِمُ لِلَّذِيْنَ آمَنُوا لِحْمِيْهِمْ اَلَيْسَ لِيْ جَهَنَّمُ
وَرَوْحًا اِنْ يَّوْمَ يَرْوَى رَاكِبًا مَّا يَرْوَى رَاكِبًا اِنْ يَّوْمَ يَرْوَى رَاكِبًا مَّا يَرْوَى رَاكِبًا
 سواران بپوشند بر تمامای بهشت یعنی ایشان را اسواره بهشت بر نه چنانچه و اده از ابرکار و ملوک می برند
 و این منتظر کرانت و انعام و می بپوشند قشری هر چه الله آورده که بعضی بر کمال طاعت عبادت
 بپوشند و قومی بر مرکب هم و نیاست آنکه بر مرکب طاعت بپوشند بهشت چون بند ایشان را بر و خندان برند
 و آنکه بر کمال بهشت بپوشند خدای طلبانند ایشان را بر سبب سخن خوانند چنانچه بهشت جوئی دیگر است و هر چوئی
 دیگر و بر این کافران و معاندان را بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رسانند لشکر کانیان با دکان تا آنها مانده کان
 در کشف التور و ایست بکنند از عبد بن محمد الجلال این معنی را که در وقتیکه کجاسان بر قدمین و علی این
 بن یونان حق که این اچنان اهل ی بودیم چون بهشت او رسیدیم من و اعیان زیارت امام ضامنم و اقمتم

مراور که تو نیز از غیر زیارت دردی نیست علی لیکن چون خوف دشمنان دارم که انکار می نماید طاعت کند طاعت زیارت
 و در این فرض است نه که زیارت بر سبب مقدم و بپوشند در بازگشتن زیارت است که چون بازگشتیم با رفیق که از دشمنان
 داشت میل کرد من رفیق و زیارت آن عمره علیه شرف شرف من و منب ایجا کردم و رفیق من در آنجا کسی نبود بعد از آنکه
 در ایست بودند و من بتلاوت مشغول بودم اِنَّ اَوْلَادًا اسْتَكْبَرُوْا عَلٰى اٰبِهٖمْ ذُرِّيَّتًا مِّنْهُمْ اِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّنْ دُوْنِ
 جوع و نوشت و همان آه از آن است می شودم یا فم که از رفیق این آه از می آید و گوش فراگشتم سوره هم
يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا سَبِّحُوْا بِحَمْدِ رَبِّكُم مِّنَ السُّجُوْدِ وَرُكُوْعِهِ وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَارْتَبِعُوا صِلٰةَ الَّذِيْنَ
اَلَيْكُمْ حَتّٰى تَرْضَوْا و من این قواست را نشنیده بودم پس چون بر می رفتم از قبایس قبول نشاد آن پرستیم
 که ای کسی که از این قواست العنت یعنی غیر صلی الله علیه و آله و ان فعلی نمود لَا تَجْعَلُوْا الصَّلٰوةَ
اَلَا مَهْجًا وَّلَا تَتَّبِعُوا الْاَهْوَآءَ وَّيَا بَنِي اٰدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ مِّنْ اَمْوَالِكُمْ اَلَمْ يَخْلُقْ لَكُمْ الْجَسَدَ وَّيَا اٰدَمَ اَسْكُنْ
 نزدیک خدای سبحان را می خوانست و آن همان توحید است و عمل صالح تا کسی نتواند کسی از غایت کردن مگر
 خدای رستوری همست بر و علی بن ابراهیم بر الله آورده در تفسیر روایت ابی عبد الله که آن عبد و جان
 که نزدیک خدای سبحان است و ولایت میر المؤمنین است و ای هر چه که بعد از بنده علم السلام هر که آن عبد قابل است
 در حق او شفاعت قبول خواهد بود و شفاعت نیز مانده خواهد بود و شفاعت وَقَالَ الْاَلَمَّا لَكَ الْجَنَّةُ وَلَكَ
وَلَكُم مِّنْهَا مَنَازِلٌ مَّوَدَّعِيْنَ وَّيَا اٰدَمَ اَسْكُنْ اِلٰى الْجَنَّةِ مَعْ اٰثَرًا وَّيَا نُوْحًا اَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّيْنِ الْحَقِّ
 بجوئی محمد بر سبب زانم لَقَدْ جِئْتُم مِّنْ اٰثَرِكُمْ اَلَا تَتَّقُوْنَ السَّمٰوٰتِ تَتَفَطَّرْنَ مِنْهٗ وَتَتَّقُوْنَ اَلْاَرْضَ وَّتَحْتِهَا
هٰذَا اَرْضُكُمْ وَّيَا اٰدَمَ اَسْكُنْ اِلٰى الْجَنَّةِ مَعْ اٰثَرًا وَّيَا نُوْحًا اَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّيْنِ الْحَقِّ
 آن سخن و بازگشتن زمین و مقدر که بهما و بشکستگی یعنی پاره پاره کرد اِنَّ دَعْوَا لِرَجُلٍ وَّلَا يَكْفُرْ

بیتنی المومنین ان یخفوا ولدا ان کرهوا انه من رضای را فرزند یعنی بدوست کرده اند منزه و باقی
 نباشد رضای را اگر کردی در نفسی چرا آنجا و له تقصیر میباشند زیرا که دل از جنس و الد با بره من است
 و کما از عجز است منزه و مبراست و نیز از قبیل حکم بصفت رحمانیت اشعار است با کله بر جوی اوست تقصیر
 علیه است بر میباشند نباشد بیان اگر چه نامی نباشد از اصول فروع آن و میان آن معتبار است که ممکن
 آنجا و دل پس تفریح فرمود باین که ان کل من فی السموات و الارض الا انی انعم علیکم انیت
 هر که در آسمانها و زمینهاست مگر اینده در قیامت بسوی من بخشاید و دعای آن آینه بده باشد لکن
 لکن بعد من و عدل من جدا برستی که هر راه بسته است و برشت ان اما طرد کجستی که از تو زده علم و قدر
 او بر تو نیست و نموده است انما و افعال است را شتر من و کله من ایتیه لوقه القیامت فرود آید
 ایش ان آینه که ندی در روز قیامت تنهایی استماع و انصار ایت الذین امنوا و عملوا الصالحات
 یجعل الله لهم الذیمن و ذرا بدستی انرا که کرده اند که در عملها ایستاده بود و باشت که بر کله برای
 ایش ان ذی استقامت و مستی در دلهای غلب یعنی محبت ایش در دلها افکند و ایستاد و سابطان و در جنت
 آید که چون منی جسمی از دست در آید و در جنت را که بود کن فلان زاد و منی هم تو هم اولاد است
 جبرئیل او را دوست کرده و منادی که در میان آسمان که منی جسمی از دست فلان زاد و منی هم تو هم اولاد است
 پس آسمان او را دوست دارند آنجا و جنت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان نیز او را دوست گیرند این
 جنت است که هر که او عملی از او عملی است و منقول است از او عبد الله بعد از تمام که ولایت امیر المؤمنین است
 و وی که منی جسمی از دست او فرموده و چنانچه برست که ای عبد الله فرموده که ولایتی را امیر المؤمنین است
 من و اولاد من یعنی دست داشتن من امیر المؤمنین را عمل تمام دست برست بسوی من از اولاد من از و

فان

فانما ایشنا فو لیسنا لک لکن شریک للفقیر و من ذلک بر چه تو میماند پس بر این است که اسان کرده
 ایم قرآن را یا اگر منزه است از این زبان تو یعنی نیست عیب از آن بر زبان تو اسان کرده ایم تا خنده
 دهی به آن بر هر که دان را که از شریک است با خود اند و چه کجایی باین که بری سینه و گاری سخت نیست و
 و کذا لکننا قبله من قرین هل یحس من لکننا او قسّم لکننا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا
 قوم تو از اهل زمان یعنی در هر فرقی قوی را از شریک ان مملکت ساندیم هیچ بیای و بی بی از مملکت کان
 با کسی شوی بر لب زرا او از پوشیده و منی چون عداسین برشت ان فرود آمدت حاصل شده از ایشنا یعنی
 ما که کسی چنده از او ای رعای که کسی شوی و مکه و کجایی که لکننا او قسّم لکننا و کذا و کذا و کذا و کذا
 قول است این از آنکه گویند هر که بود در اندر ایشنا ان پیوسته است و کله که هر که بود از ان سوره مریم اعطا
 و ما به جنتی از دست و دست او را بعد از آنکه کتب کرده که با او تصدیق نموده اولاد و جی مریم و پس از انجا
 بقیه السلام که درین سوره مذکورند و بعد از کتی در دنیا خوانده ضایع را و انکه سخن از او را

سوره طه مکتب ما به و لکننا

بسم الله الرحمن الرحیم
 طه ما انزلنا علیک الفکر ان لا تنفی الا ذکر قد یلین فحشی و در یک از خود فقط که مبادی
 سوره است انچه ارضاف نیست که در ط بعضی ان را خود فقط دانند و کونند اسم تو نیست یا هم سوره
 یا اسمی از اسماء الهی استماع اسم طه بر و مادی و بقولی بعضی این در دو قسم اند و هر یک انرا شریکری در
 بیان او زده که قسم بطول هدایت الهی است باطلت باکی و بعثت عال حضرت رسالت باقی منی سوره
 و سیر از او عبد الله جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام نقل میکند که ط سوره که طهارت است اهل بیت سوره است

كفر لیتا و یكجمله نظیر با قولی طولی و در این کتاب است و در زاد المیر آورده
که طایفه و نام و درین دو علم محترم قسم با و میکند و جسم بر آنند که سمیت از اسما حضرت رسالت صحیح
منع و در شریعت نبوی نیز حرف مذکور از آن حذف باشد در علم حضرت که طایفه است و وادی یعنی طای
شفاعت و وادی شریعت یا طایفه از آن ذوق است و وادی بعرف علم الغیوب و در بعضی تفهیم آمده که طایفه
محل نیست و با چی مجموع چهاره باشد و غیر البت که ماه را مرتبه در زینت در چهار راه حاصل شود پس چنین
این خطا بدست می آید و در تفسیر چهاره و وادی حضرت رسالت است و در تفسیر اشارت به کمال نیز گفته
آنحضرت است علی بن ابراهیم رحمته الله ان ابی عبد الله نقی می کند که آنحضرت ایشانها که بنا زنده بر نبوتی بر آید کشف
یا نیای مبارک است و ای نبوت باری مبارکند و هم کرده در آن شکست قدما القصرین و هم بر حقن جان و توفیق
خوست که طایفه آن منت علی یعنی یا قیوم است و هم بر قرآن ران در ریح افی و شب خواب از خود بیدار گرد
و ریح طایفه بر خود نبی و چندان در نما زبر قضا بستی که لم و درم بای مبارک است بعد لیکن خوست و هم از
بر توجیه پندار آن کمال کسب یعنی روال و نبوت و رقی بجز که با ندر اشارت شود و در کسب و جمع این مانع
است و اگر بتذکر علم است تنتزیه لا یجوز خلق الاذن و السعولت علی و فرمود است و هش
فردوست و فی آنکه مکتب کبار فریاد زمین و آسمانهای بلند را در ذکر افعال شوق و صفات عظیم خود اید که این
زمین و آسمان کرد چه آنما اصول عالم نام و ارض امواد درشت زیرا که آن او بر ستم و اظهار لا و آن اسما
بلند او شسته الرحمن جل العرش استوی او است با پیش بر طرف شوق است اما و اوصاف
استیلا بر طرفی که رحمتها بر هر موجود است توی است جهت آن تواند بود که اعظم مخلوق است و گویند
عزت میسر یک آمد و حق سبحی در وقت با ملک خود ستم را غالب است و بعضی بر طرف و تفسیر کرده اند و نیز آنده

المترقی

استوی له ما فی السموات ای غیبت و بعضی که ابی عبد الله فرموده و در این قسمت ذکر یافت که ما فی
السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الذری مراد از اسما بجز در اسما است از به معنی صورت
در زمینها است از تحت معنی غلیظ و آنچه در میان هر دو باشد از اوصاف طایفه و طغای تاری و هوای آید که در
طیوه شریعت از طبقات ارض آن نبوت است که گویند که صخره صخره بر بالای اوست و بعضی دیگر گفته
برو است همه برین مبنی که در دست که غنای زمین را در او ش و منتهیست و قد بین و منتهیست و صخره است و صخره بر
شایخ گاه وی از فرود سن قولیم که در برینست یا هی از عرض کنی و در میان منتهیست بر کج و کج و حتم و حتم برین سطح
دریغ و جمالی از طفت و آن جامع بر تزی و علم اسما و زمین تا تری بشت و ما تحت الذری که
سبحی زوتکانه اند و علی بن ابراهیم رحمته الله دقیق نقل میکند از ابان بن اعلی که او گفت من سوال کردم
امام ابی عبد الله که زمین بر چه چیز است فرمود که بر حوض قیم است و بر چه چیز است فرمود که بر کسب است و بر چه
فرمود بر صخره که صخره بر چه چیز است فرمود بر شیخ کا و ابر کسب که بر چه چیز است فرمود بر تری که تری بر چه
است فرمود به ما است نزد این علم عظام حضرت و نیز بر سب چون فهم او آن منزه و نفوذ و آن تحتها والعقول
فانه یعلم الشیء و الخفی و اگر از تفکار کنی یعنی را برین صی که او میداند پوشیده آید و پوشیده نیست
از پوشیده که بیدستر است که بنده میکند و می پوشد و بعضی گفته اند که آنچه خواهر کرد یا ستر است که بنا
گویند و بعضی از کرد در آن و در آن دارنده و علی بن ابراهیم که بر ستر است که بنا و در این از او بعضی گفته اند
خطم رگند و فراموش کنی از الله لا اله الا هو له الائمة اللهم اشهد ان لا اله الا انت ایست خداوند نبی نیست
ندای بر نفس که او مراد است همای نیکو و صفاتی بنده وهل ایتا حدیث غیر موسی از خدیجه
تا اسرا نقا الا خله املکوا انی انتظرت لعلی ان یکن فیها یعقیب او یجد علی التار

صخره صخره بر بالای اوست

فَلَا يَصْنَعُ ذَلِكَ غَيْرُكَ هَذَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَيُتَّبِعْ هَوِيَهُ فَتَوَدَّى بِسَبْطِ كَرِيمٍ كَرِيمًا زَائِدًا زَائِدًا
 بِنِيَّتِ بِنَايَةِ صَوْلَةِ كَسْرِ كَيْفِيَّةٍ وَبِقَرَعِ الْبَابِ قَبْلَ جُوبِ نَائِزِيَّتِ وَبِي رُوحِي كَرِيمَتِ أَرْزُوقِي
 وَبَلَدَاتِ حَمِيرِي مَبْلُوكِ كَشْفِ وَتَحْمِ عِيَانِ دَرِزِينَ اَلْجُودِ كَشْفِ بِرِجْدِ وَدَائِكِ لِنَا زَاهِرِ مَرَكِ مَلَاشِي **الْقَوْلُ**
 بِوَجْهِ مَوْسَى نَبِيِّنَ بَرُونِ كَرْدِ وَرَوَادِي مَقْدِسِ قَرَارِ كَشْفِ خَلَابِ سَبْجِ كَرْدِ وَمَا لَيْلِي بِهَيْبَتِكَ بِأَمْرِي
 وَأَنْ جُزْأَتِ بَرْتِ مَسْتِ لَوِي مَوْسَى حَيْسَبِي زِدْعًا بِهَيْبَتِ مَوْسَى وَرَفْعِ هَيْبَتِ مَوْسَى كَشْفِ
 وَبِرْسِ كَرْدِي دَرِزِينَ مَسْتِ سَهْمًا مَقْدِسِ نَيْزِ مَسْتِ مَعْنِي حَاضِرِي تَا جَابِ سَبْجِي وَغَرَابِ سَبْجِي بِهَيْبَتِي
قَالَ عِيَانِي أَلْوَلُوْا أَعْلِيَّ وَأَهْتَرِ بِهَا كَلِمَتِي وَبِي وَهِيَ سَابِغِي لَمْ تَكُنْ مَوْسَى لَنْ
 عِيَانِي مَسْتِ وَأَنْ عِيَانِي جُزْأَتِ مَوْسَى كَشْفِ بُوْدِ طُولِ وَدَوْدِ كَرْدِي وَدَقِ مَوْسَى جَابِ كَرْدِ مَوْسَى وَبِرَوَادِي
 دَهْتِ وَدَرِزِينَ مَسْتِ مَعْنِي مَشَاغِفِ وَبِرَشْرَاقِ وَأَنْ نَيْزِ مَسْتِ دَرِزِينَ مَسْتِ بِأَعْلِيَّ بِأَعْلِيَّ وَبِرَوَادِي مَسْتِ
 بِرَشْرَاقِ مَوْسَى مَوْسَى بُوْدِ وَدَوْدِ مَوْسَى سَبْجِ **الْقَوْلُ** بِهَيْبَتِ دَوْدِ وَجُوبِ مَقْدِسِ دَقِ مَوْسَى بِرَانِ اَفْرَاقِ كَشْفِ
 كَيْفِيَّتِكُمْ بِرَانِ عِيَانِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي
 بِرَانِ عِيَانِي بِرَوَادِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي
أَوْ رَوَادِي كَرْدِ عِيَانِي دَرِزِينَ مَسْتِ مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي
 دَرِزِينَ مَسْتِ مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي
 زَوْدِي دَرِزِينَ مَسْتِ مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي
 زَوْدِي مَسْتِ مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي
قَالَ لَمْ يَكُنْ مَوْسَى جَابِ سَبْجِي خَالِدِ اَلْحَمْدِ
تَكُنْ كَشْفِ مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي

خود فی الحال وانی غنیمت کوشان رسید باز کز دست بس زانجا آن عصا ماری بود و غنیمت هر جانب
آورد که اول ماری زود شد سر صفا و بعد از آن بزرگ شد بر پشت کجی و در آن وقت بر جناح او پیکر
 کوه رفیقان کز زود میان کنار ای ای و غنیمت با جمل نزع بود و در آن او اندامی بزرگ و خوش
 بهیچین جوشید بسکای غنیمت رسیدی یک کوه کردی و در غنیمت بزرگ را از پنج رنگی کوه کردی چون
 و بر او بر سر او شد روی بگریز نهاد **قَالَ خَلْبَانَا وَنَحْنُ نَسْتَعِينُ بِعَاقِبَةِ الْأُولَى** کَشْفِ مَعْنِي
 و یک کوه کردی و بر او بر سر او شد روی زود داشت که باز کرد ایتم و بر او بر سر او شد روی زود داشت
 چون خطاب الهی مَوْسَى رسید روی زود کرده دست خود را در آن او کرد و لیس او را گرفت و هر دو
 و در پشت دست وی لیس مَوْسَى را در آن او گرفت و یک باره زود آمد که **وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ**
بِقَوْلِهِمْ إِنَّا قَائِمُونَ مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي
 رَشْمِ مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي مَعْنِي
 دگر بر پشت خود در حالتی که آن سفیدی علامت داشت و دگر بابت بر پشتی تو لیس بک مین آیاتنا الکبری
 اذ همسینه الی فرعون اذ همسینه الی فرعون اذ همسینه الی فرعون اذ همسینه الی فرعون اذ همسینه الی فرعون
 بسوی فرعون و دعوت کن او را بر پیشش بر سرستی که او از حد در گذشت و دعوی ربوبیت میکرد چون
 حضرت موسی مامور شد به دعوت فرعون با خود اذ همسینه الی فرعون اذ همسینه الی فرعون اذ همسینه الی فرعون
 کرد پس از خدای تعالی طلبید و آغاز دعا کرد و از روی تضرع و نیاز **قَالَ رَبِّ انقِصْ لِي صِدْقِي**
لِي اَنْزِعَ لِي عِلْمِي وَتَدْرِي لِي سَائِرَ نِعْمَتِكَ اَنْزِعْ لِي اَنْزِعْ لِي اَنْزِعْ لِي اَنْزِعْ لِي اَنْزِعْ لِي اَنْزِعْ لِي
 به اندر می و آنقدر که فی انوی کی شجاعت کثیرا او نذکر که لغیر انک کنت ساجدا کونای

پیر و رکا من گشت و گردان برای من سینه نما در روی کعبه بچشمین و من مکنی یا مرا متعلق و برد با سزای از منی
 مشکل نشوم و اسان کن برای من کار که تبلیغ رسالتت و بکشی که مرا از زبان من بگوشی **آورد**
 که روی فرعون موسی هم از زبان فلوتیت برکنار داشت موسی دست بر پشت فرعون او را از کار و قدرتی
 بگرفت و برگشت فرعون از خدمت گرفت و بقبل او حکم کرد و سبب که زن فرعون بود عذر فرعون اما فرعون فرمود
 که این کوکب چه در نشان دید و بدان متوجه شد و اگر چه او پیش نهادم بدان دست خواهر ساندیس طشتی
 پیران نشن و طریقی بر آن با قوتش موسی آوردند و جبریل علیه السلام دست و بر گرفت موسی جهات نشن بود
 و جهزه برداشت و در دین نهاد و در پیش فرعون و کبری این مانده و خشمش فرعون منی شد این در خواست که
 تا آن عقده عملی گردد و خلفان کرده اند که عقده زبانش با کل زایل شده یا زبانش بر آواز افتد این بر لیل
فدا و نیت مؤلف و بعضی بر آن میران **هو افق منی لانا** و دیگر **فلا تصادقین** و جواب
 ازین قول موسی سوال کرد عقده زبانش طلعاً بکدام عقده که مانع فهم کردن گفتن او باشد و عقده آنکه
 آورد عقده را **و یقیهوا** جواب امر داشت و دیگر گفت که گردان برای من منی قرقرن یاری دهده یا با برد
 از کسان من هر دو بر اندر بر سر من عظیم بیان و زیر باشد حکم گوی پیشت مرا و اینان کن او را در کجا
 من منی شکر کیست و او را در بخت با من تا بر ابالی یا کفتم یا برای تو تا زکد ایم زیر انعاون بری آنگیزد
 رعایت ما قوی سکود و بکنار تو قرارید نیراست به منی که نوبستی حال اینها یا نای یا بچسلاخ
 داشت **فاد فدا و نیت مؤلف بلموسی و لفظ سننا علیک نون افق** گفت صدای فلک که
 بتحقق او شده و مطلوب رسول خدا ای موسی منی هر چه خواهی تو دادیم و بدستی که ما نتنا دم بر تو
 داده ایم ترا در وقت بیک **اذا فوجت الایاتک تا ایچی** چون وحی کرد موسی ما در تو آنچه توانی

مگر موسی یعنی او را الهام دادیم در وقتی که ترا داده بود و کن فرعون و طلب پسران بودند که گشتند و او بکا
 خود را مانده شده ما طهم ششم او را بر زبان مکنی بر چه نبوت به و بنام کردیم **این افق فیه**
التابوت فاقول فیه فی الیم فلیلیه البقره الساجل یاخذة عند قلی فعدله و لیت
علیک عتبه بی و لیفتع علی عینی آنکه بکن موسی او صدوقی بود از آنکه ببرد روی نهاد و پیشی
 بر سر از آنکه بچسماخته پس مکن آن آیت را در روی بای نیل بس با یک بکنند در دریا صورتش امر است
 جنبش جن منی دریا او را می افکند کنار چون العالی کبر او را باطل امر او را بصل است بجهت تعلق گرفتن راه
 حق تعالی با پسران را در آنکه که گویا صاحب تیرت که طبع امر است و جواب جاری مجری امر در آنکه که
 ساحل افکند نام روی تا فاکر و اورا منی که است و شمنی که او است یعنی فرعون شکر اعد و بچسما فوعدا
آورده اند که ما در موسی علیه السلام موسی را با حضرت لکی در صندوق نهاده به ریای نیل آنکه وحی این
 در با نماز فرعون بر فرشت صندوق آنان وحی سلخ فرعون در آید و او با زن خود سبب برکنار وحی بود چون
 پیش نشان سید بگفتند و سر باز کرد که گویا ماه روی سبب چشم برهون آمد **فاه آوره** که در چشمهای موسی
 ملاحظی بود که او را دیدی و دست به شستی اسیر و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان بود به آنچه
 چشمها زده و خطای میفرماید و افکت برده دستهای کاین اثر منی محبت ترا در دلها بچسما چشمها با تو مهربانی
 روز نهد و چه درده شوی بر زمین من یعنی علم و اراده من **در جبر است** که فرعون و سبب اولیغ زندی در آن
 و بر تیر سید و تعیین و اینست حال نمودن هر چند در آید آوردندی موسی علیه السلام شیری که رفتی ما در موسی خضر
 فرود می را گفته بود که برکنار نیل میره و چشم صندوق میدار که گویا هر دو چون باغ فرعون در آمد هر چه فرود
 دران باغ از دست و صورت عالیشان شاه که در آن دستش کشیدند خود را پیشش آید **اذا فوجت الایاتک**

در کمال صاف

۱۷

فَقُولُوا لِمَا كُنْتُمْ عَلَىٰ مِنَ تَكْفُرًا وَجَعَلْنَا لِكُلِّ قَوْمٍ مِّنْهُمُ آيَاتٍ لِّئَلَّا يُكْفَرُوا بِهَا
 نَفْسًا مِّنْكُمْ لَوْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ نَذِيرًا لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَارِينَ
 اى حاضران كسى كه تفضل اس طفل كند و او را بشرد بد آيگفت از جنين كنى با تو احسان تا ميم بر تو فرست
 و طفل را در بياورد و موسى را در كلى روى خدا نيشتر كرفت پس از آن كه ايندم ترا بسوى مادر تو و بوعده
 و نما كرديم و عده آن بود كه او را در ديار اهل كند با زبون خود ايم **إِنَّا نَادَوهُ لِيَكُن لَّكَ تِلْكَ** تا شا بدوشش چشم
 مادر بلقى بلقى تو تا آنكه چاك كرد و بفران تو كه بشتى نفسى را بى آن طفل را كه اسرا بولج تو استخفا
 كرد از او و فرعونيان دانستند و قصد تو كردند بگفت قصاص پس از ايندم ترا از كشتن و او را كرديم كه
 بدين بگرفت كنى و بيان نموديم ترا از مودى بوى در بولت بلقاء اقدم و ما لعن سرون آيدى قهر و لادستى
 و قتل قطى و بگرفت بدین دستور بضمض شمره اى آيدان **فَلْيَسْتَجِيبُوا فِيهَا لِمَدِينٍ نَّعُرُ**
جَنَّتْ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ پس از آنكه كوى سالها در میان اهل مدين همان ده سالست كه انصاف مدين
 ستبانى كو سفندان چيد بود و بوى كنى بیدت است ايش او در مدين همه به پست و هشت سالست پس ايدى
 و اوى برانده از او كوفه كرده بودم اى موسى ايما با تو سخن گفتيم **وَأَطِئْنَاكَ يَا نَبِيَّ اذْهَبْ اَنْتَ**
وَأَخْوَاؤُكَ بِالْبَيْتِ وَلَا تَكُنْ فِي ذِكْرِي اذْهَبْ اِلَّا فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَىٰ و ترا بر كز بدم قطع كنم
 براى بگفت خود بعضى دست گرفتيم شمره كوفى را بوجى دل خداى كلى بگفته بهر مديانم قتل بره تو و برا
 تو بغير ماى كنى است كنى مكيه در رسانيدن ذكر كنج و عبادت بره بهر و بسوى فرعون پرستى او
 در عيان از حد بگرفتند است **فَقُولَا لَهُ قَوْلَا لَيْتَ الْعَالَمُ لِيَدَّكَ اذْهَبْ اِلَىٰ مَدْيَنَ** كوتاهى كنى
 نرم بى به امانيد با او و او را دعوت كند و صورت مشورت مثل هلك الى ان تزلجا با او كركشى

تا

تا بگردد كشتن كند با كوفى تربت او در بخشش فرج مى دارد و كوفه او را كشتن فرمايد چون ابو العباس
 ابو الوليد و ابو هريره و غير كوفه اند و بره بقره بگفتند كنى شايد كه او بگردد بگلام شما يا بقره از عده است اى
 چه را مى سايست و اين گفت و فايده در رسال ان و سايقه بران با علم حق تمام بعد ايمان او
 جهت است و قبل جزويت و تذكره بهر همون است و بگفتند قصه تو هم چه اگر كند بديرشود لا اقول تو هم كه
 و بگفت پس اى موسى ازين مملو تو بدمرست و با سراسل خود زلفت **وَدَاخِلْنَا اُوْدُوهُ** كه كسان موسى را
 بردند و بيايد و روز نيز از اوى جبرى بگفتند در اهل مصر اقتير با نند فضا را از اهل مدين حتى ايمان رسيد
 و صغير ايشان فرستاد پس برش بردند بعد از غر و شدند ان فرعون خيز موسى را بگفت ان رسيد **الفرعون**
 موسى بصر تو چه فرمود و اى اجدنهون كه كه است متباين با در مدين رواه ايشان و با شانى طر و تعانات فرعون
 و موسى شمع احوال بنامى از كفت و در ازل اكل باغافى پس فرعون ميا برفت و او را كنى اعتراف و بگفت
 هر دو كفت اى را در شك و سلطت فرعون انرا بگويد و باده شت و باه كسى كه بگفت و قطع و بگفت
 موسى اذ بگشت كشتند و هر دو برادر با نفاق **قَالَ لَوْ كُنَّا اِنَّا كُنَّا اِنَّا نَبُوذُ عَلَيَا اَذْهَبْ اِلَىٰ**
 كفت اى برود كار پرستى ما بگيريم ان كوفى فرعون بشرك در ميانى كنى كند معقوبت و كند از كوفه
 بدو تا بگردد آنرا زاده كذ طيفان خود را بگشت اخذت مقدم فرسخى از او بگوييد **قَالَ اَلَا اَخْتَا فَا اَتَيْتُكُمْ**
اَسْتَعِزُّوْا لِي كَعَفَىٰ كفت خداى كنى اى موسى اهدول بترسيد ان اوطاف و طغيان او پرستى كمن ايشانم كخطاه
 نرفت مشرتوم دعائى شما با كچ او كويد بگيرت من همى ايم كچ كند با شما بى خاطر و اريد كمن شنوا و پيام نه
 كه از كم كضر بشارت **فَاْتِيَا فَعَقُولَا اِنَّا نَسْأَلُكَ فَا نَسِئِلُكَ عَمَّا جِئْتَ لِي لَوْلَا اَنْتُمْ قَدْ جِئْتَا**
يَا بَنِي مَدْيَنَ وَرَبِّكَ وَالتَّائِمُ عَلَىٰ مِنَ اتَّخَذَ اللَّهُ لِي سِينًا و بيه و بهر كسى كويد ماد و نوست و برود كركشى

بسیار است با فرزند ان مقبول است تا با این مذهب با مردم که در کتب ابا یو و خدا بگویند ایشان را بگویند
 شایسته و کفرین مظاهر و قبل اولاد برستی که او راه ایمان نبی یعنی پیغمبر از نزدیک برود که تو و سلام ملائکه
 یعنی غیر ما بیشتر برکت است که راه ایمان کند و راه راست رود سلامت هر دو سر امر اول است **ان الله**
اولی الینسان الی عدل علی بن کتب و قسط هر کسی که در حق کرده اند با یعنی برود که حکم خود را
 عدل نبی و اخوت برکت است که کذب کند از راه ایمان و پشت بران کند و اذان امر ایما پس می
 هر دو عیال السلام حکم حضرت الهی برود که فرعون بی عوان آمدند و بعد از آن که طاعت او را پذیرفته بودند
 بیولان برود که تو هم و ترا عبادت او تو هم و آن طاعت که کسی را بر تو تسلیم کرده بود او اگر در **نکاح**
بن مرکبا لیسوی چون این کلام شنید از ایشان که ما در رسولیم از پیش برود که تو آمد ایم از خود
 کرده ای که بستی گفت که برود که من گفت که برود که برود که برود که برود که برود که برود که
 برغم آنکه او خود رسالت کند در آن موسی را بر آن شخص که با آن خطاب با هر دو بر او بود و حضرت گفته اند که
 موسی در نبوت صلوات و هر دو هم و وزیر توابع دوم آنکه دانسته بود که زبان موسی عقد به است و سخن او یک
 مفهوم میشود و است که او را از خدا مجلس انفعال به و گفته که که نمیبین سخن فتوا اندر در جواب به از
 انحال عقد و خبرند نیست پس موسی بر زبان فرج **قال سبحان الذی علی کل شیء خلقه ثم خلقه** که گفته بود
 آنست که از انقضی است و او است هر چیزی را از انواع مخلوقات صورت و شکل اولی و موافق او با او که
 انخلیق را آنچه توام که استقلال او در وجود و معانی است پس او را بعد از ان معنی شناسا که در ان کیفیت
 انشاع از ان یا هر چه انی را از وجود و نظیر او در خلق و صورت و راه از او و انچه از او و گفته اند **ان خلق**
 مخلوق و قدر حکام انکه او را او یکبار او یکبار خود را هر چیزی که به ان تمام جود و معنی در ان معنی است

از ان تعظیم کرده این جو ابر غایت با غنمت از انچه انحصار و انظار او از انست موجود است بر ما بشاید
 می باید و ولایت ان او بر کفر غنی قادر بالذات و معنی الطلاق و خدا و بگویند حق میسرا زده حال است
 و جز او تمام است بوی من کل الوجوه پس **ان الله یومر بالعدل و یمنع من الظلم** فرعون که این سخن شنید خشمش برتر شد و برتر شد که
 قوم او عبادت چنین خدای می کند سخن را بجای برگشت بنده جهت تعجب موسی **قال انما اتی الی انزل الی**
 گفت فرعون پس حضرت حال اهل فرنمای سبب چون قوم فوج و فرود و عاهد که این خدا را از پرستند نه است
 در سعادت و دولت اند با دشمنان و است کسب **قال انما اتی الی انزل الی و کتاب الیصل الیه و لا یخشی الیه** که موسی
 علم حال ان که در روز پروردگار من است در لوح محفوظ نوشتند و خطا بکنند و فرموده اند بر پروردگار من
 هیچ چیز را در انوش نیکند بگذاشتن او هر محیط است و من بنده ام مثل شما بنده ام مگر آنکه از ان خدای که گفته اند
 مراد فرعون است و انکار معارف است و کفر است حال انکه کسان که بر ان سخن میگویند موسی هم چه این که از ان
 از خدای من کسی که گفته اند باز بر همان سخن اول رفت که ملائحت من با این سخن نیست که موسی برین با زور
 وصف باری گفت در آمده فرمود که **الذی جعل الکل الی انزل الی و ساء الی انزل الی و انزل الی**
النهار ساء فان خلیله انزل الی انزل الی برود که من گفت که که در انید برای شما زمین را
 فرست که زمین را که بران می نشیند و مسکن بسازد و در پیش که در انید در ان زمین راهها تا به ان راه از زمین
 بیروید و بمساح خود قیام بنمایند و فرمودست در ان آسمان الی که باران است پس چون آوردیم به آب ان
 انقذات از نیست بکنند نیست بر کمال قدرت و حکمت الهی یعنی کسی را چنان از خارج میزند با پرده ان می ارم با
 باران انصاف که کون از سستیهای برانکه کون و طعم و را آنچه هر یک مخالف ان دیگر است با وجود انسخه
 آیه زمین **کلوا و ارضوا انما لکم ارض فی الی انزل الی و لا الی الی** پس گویم که زمین را آنچه برود ان اول

آورده اند که فرعون از غرزدید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و سزا نمیکند پرسید که ای خدایا چه در میان من و ایشان است از ترس فرعون گفتند برستی که این هر دو هر آینه جادو اند و تو ای خدا که پروردگاری کنی خدا را از زمین تا آسمان خود مملکت مصلحت را در تصرف آرند و سپهر نهضت را که انصاف است و این و ذنب خود طاعت کنند یا بر سر
 اکابر ایشان را یعنی روی دل ایشان را از شمار بر دارند و بسوی خود متوجه سازند علماء را در حفظ **هذه** انجمن
 گویند اسم این است بخت بخت کعب و در هر سال اعزاز آن با اله میباشند و این هر دو فرعون و فرعون است
 و اوست زنده یا آنکه اسم او جز ایشان خود و فریاد شده **هذه** انجمن بخت بر آن آنگاه یعنی کم بود و
 ابتدا و غیره و لیکن لام سستی داخل شد ای بر خیزند و گویند اصل او **انصاف** انجمن است
 پس صفت غیر کرده اند اما گویند لام لایق است با وصف و قرابت ابو عمر و آن **ان** است و این خود
 ظاهر است و حضرت این تعریف میزند با آنکه محقق باشد از شغل و لام فارغ بود یا این تا نیز باشد
 و لام معنی آلا بود یعنی **ساختن** انجمن یعنی بستن این هر دو کرد و ساجده و انصاف
 معین از خرد و مشرک و موسی و هرون علیهما السلام ساجده و دعا و احوال طیبان دارند از مصر رفت
 و گفت **فانصروا لربکم فانه انصافا وقد اقبل اليه من امتي** پس چون معانی
 است صحیح گویند و است که خود را یعنی آلاست سحر را پس باید صفت کشید و بسوی میدان تمام شد و نام
 افتد و چه گفته با ایشان غالب شود و برستی که فریاد است و مطلوب جادو ساجده و هر که بر سر
 دست سحر معاد و این هفت هزار را بسوی سحر کشیدند و موسی و هرون علیهما السلام در برابر ایشان ایستادند
 و سحر و نفلی سینه خود را جلوس میباید کرده و پر از شیوه سحر نمیدان آوردند بطریق ادب **قالوا**
يا مولى الله انظر وانا ان نكون اولين اليه گفتند ای موسی یا آنکه تو ای خدایا کنی عسای خود را

بدر

و یا آنکه شایسته است که آنکه موسی هم از روی تو ادب با ادب با از جمله عسای آن در حسابی آن **قالوا**
يا مولى الله انظر وانا ان نكون اولين اليه گفتند شایسته است که این
 جادوی ای تو و مکنند مذمت و عسای تو از سحر را ملاحظه ایستاد پس آنجا رسد و عسای ای ایشان نموده
 بسوی از جادوی و مکنند که گوی برستی که آن هر دو و میباشند **فانصروا لربکم فانه انصافا**
قالوا انصافا انك انت الاعلى پس برافت موسی در آن خود ترسی از آن نظر که این بیان خود و
 فریاد کنند با آنکه متفرق کرد بختش از عسای چون این هم بر موسی کاری شد گفتند تا سحر را از آن
 در هر آنند که امر تو از غایت و صوغ ابر عام و خاص متبسی است بخت برستی که تو برتری از ایشان است
 بر ایشان **والن ساقی بيله تلفظ الحسنى انصافا و لا يظن اننا انصافا**
 و مکن آنچه در دست نیست ایام کرده عساکر نفوس و بخت بخیر آن یعنی از بسبب عسای
 یک در آن چه که در دست است و آری مکن تا زود بر آن سحر اند برستی که آری سحر اند و عسای
 در سحر ای یا بسا هر دو فرزند باشد هر جا باشد و هر جا بود و موسی عسای سطلند از عسای عظیم شده و
 خود کشاد و تمام ادوات جادو و انصاف و در زمان آن سحر و ای دیگر زینا و خصصی است او را گرفت همان
 عسای جادو آن دستند که آن سحر نیست زیرا که سحر را باطل کند بلکه قدرت عسای تعالی سحر و موسی آ
قالوا انصافا انك انت الاعلى گفتند که مکن تا زود بر آن سحر اند برستی که آری سحر اند و عسای
 آنکه در عالمی که سحر کنندگان بودند مضر را از روی صحت گفتند که میباید بر سر و درگاه هر دو و موسی
 تقدیم هر دو را بسوی بخت که بر سر است با رعایت فواصل و ملاحظه را بسایر و بخت آنکه چون فرعون در کودکی تربیت
 موسی کرده بود پس انصاف بر موسی میکرد با ذکر او مقدم بر خست او تیم آن بود که مراد فرعون است و ذکر هر دو

بدر

برستایست **قَالَ لَنْ نَسْتَعِينَكُمْ فَانْهَىٰ عَنْهَا وَلَقَدْ اَنَّكَ لَكَبِيرَةٌ لِّكُلِّ دَجَّةٍ فَاذْكُرُوا لِي يَوْمَ اَلْحِسَابِ**
فَلْيَمُنْ اِيَّاكُمْ وَارْحَمِكُمْ مِنْ خَلْقِهِ وَتَلَا عَلَيْهِمْ كِتَابَ فَاذْكُرُوا لِي يَوْمَ اَلْحِسَابِ
اِنَّ اِيَّاكَ نَعَدْنَا يَا اٰدَمُ بِالْاَقْبَىٰ گفت فرعون که بگردید به و تصدیق کردید موسی را پیش از آنکه دستوری بهم
مرضا را فرمودیم که بگردید برستی که موسی علیه السلام هر آینه بزرگ شایسته آنکه ما بفرستیم شما را جادوی
بینی ستاد و علم و متزاهد و نیت شما با هم ساخته خواهد که حکم برابر اندازد پس هر آینه بترسم و شما و با
شما را مخالفی که بگویم یکی از راست و یکی از چپ و هر آینه بترسم شما را در تنه ای دشت جز که در زمین
و دشت است تا بگردید شما را بپند و بفرست که بگردید تا به انتم که کدام از ما یعنی من و خدا می بوسی که بگردید
سجده تیرت از روی خداست و پانزده تر از دست عقاب ساحران چون انعام خدایتان شده بود
و از تو انرا فرمودی و انرا فرستد ربانی که بر دل ایشان نافر از دست شده و امن از کفر افشاند و در
قَالَ لَوْ اَنَّ نُوْحًا عَلِيًّا عَلِيًّا تَامَرَ لَلْيَتَابِ وَالَّذِي قَطَرَ اَنَا فَاقْصِبْ اَنْتَ فَاقْصِبْ
هَلْ يَوْمَ اَلْحِسَابِ اَلنَّبَاتُ اَنَا اَسْتَبْرَجُ اَلْبَعْدَ لِيَا حَطَابًا اَنَا وَمَا اَلَّذِي هَتَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الشَّجَرِ
وَالَّذِي هَتَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الشَّجَرِ گفتند که از آنکه نیت و انشا بر آنکه ای که آمد ما از نیت است و انصاف و گویند که
میسر چه بفرست و نیت آنرا بدیشان نموده بود پس گفتند ما نیت ترا نمی گزینیم و انشا بگوینم بر آنچه می
از نیت نای روشن و سول که می گویم که ای که ما را از نیت پس بکن هر چه هستی کنده آن یعنی هر چه خواهی تا
بکن که ما بر روی آن نذریم و دیگر سبب نخواست تو فرمودی ازیم جوان نیست که تو حکم کنی زمین زنگانی نمی
بندی که تو در بعضی ازین جهان که ما ستم پیش جاری نیست هر چه خواهی میکنی و در آخرت که بهتر است پانزده تر
از حکم سوزان هم تو دستنوال خواهی **دشمن** امر و بگو هر چه خواهی میکنی و در آنچه نیت هر چه خواهد گشت

مجلس

برستی که ما گردیدیم بر پروردگار ما یا میزمار از انکه ما را از کفر و معاصی و با نیت آنکه اگر کسی ما را
چند از او خشن بیاوی آورد **اِنَّكَ لَكَرْحُومٌ مَّرْمُومٌ** از او نیت کن که اگر کسی که او را بگوید
بجز حکم سلطان اگر است و انرا از خدای تعالی سفرت آن اگر او طلبید که گویند که هیچ ایمان با او نیت
بوده اند و این مو اذنه از این سلام بر دهنده شده و خدای تعالی هر است از روی جزا و مکافات پانزده تر آن
پانزده تر و نوبت تو ما را بگردد میدی که انقطاع به ان راه را خدای تعالی بر ایمان اچری عطا میکند که در
زوال برگردان نکند **اِنَّكَ لَمِنَ اُمَّةٍ نَبِيًّا فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ** گفتند که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن
که هر کسی که از تو بگوید که در خود مشکستی بر کفر و بدعتی که او را نیت و نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن
برده و نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن
لَقَدْ اَنزَلْنَا لَكَ اٰيَاتٍ لِّتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ اَشْيَا مِنْهُمْ لَعَلَّكَ تَاخِذٌ
بِالْمُنْتَفِعِينَ و بگو که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن
اَلْاَنْبِيَاءُ خَالِدِينَ فِيهَا وَاُولٰٓئِكَ اَمْرٌ لِّكَ تَرْكُهَا بگوست نای آن است چه هست برود از نیت
اشما را با نیت آن جویند و نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن
آنکه نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن
تا اینجا حکام سحر است و آیت نیت نیز احتمال آن نیز دارد که آیت نیت انرا حکام آیت باشد **وَلَقَدْ اَف**
تَتْنَا اِلَّا مَوْجِي اَنْ اَسْبِرْ بِعَبْدِي فَاقْرَأْ عَلَيْهِ طَرِيْقًا اِلَىٰ اَلْحَيٰوةِ اَلْاٰخِرَةِ وَرَبِّكَ اَلْاَكْبَرُ
و هر آینه ما مدعی گردیم موسی یعنی وقتی که فرعون از روی نیت تو شتر نشد و در نیت نیت اسرار افرو
ما گفتیم موسی را آنکه نیت بر نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن که نیت تو را نیت کن

خلیفان است که در آن پیش از او خدیو و نظیر لطف از ایشان برتر است چنانچه در این
 روایت نقل کرده که کسی که از او برود که در آن سخن می آید از او است که او را
 فرمود که این بود ای موسی چون ایشان را برکشند و بیاورند و آنرا پیش از او بیاورند
 من نیز اینست در اینست از آنکه در این با اینست از آنکه در این با اینست از آنکه در این
 سرشته نگردد و در آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در این
 که در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در این
 بود یا از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست
 و اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست
 بعد از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست
 و اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست
 از اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست
 که از اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست
 میخیزند و میفرستند حکم فرمای تا هر کس را که در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست
 حرفه ریخته است در آن زند و سامری اندک ریخته است در آن زند و سامری اندک ریخته است
 که از اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست
 گفته اند در آن ریخته است و شکل که سال چندی پروان آورد و قدری از آنکس فرستاد که در آنست
 گفته اند در آن ریخته است و شکل که سال چندی پروان آورد و قدری از آنکس فرستاد که در آنست
 است لیکن همان وضع که ریخته بود در آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست
 است لیکن همان وضع که ریخته بود در آنکه در اینست از آنکه در اینست از آنکه در اینست

موسی

موسی اعلی السلام خیزد که قوم تو بعد از خروج تو که سال پر شدند **فَمِنْ مَعِيَ مُوسَىٰ إِلَىٰ عُقْبَةَ ضَمَانَ**
اِنَّ مَعِيَ مِثْرَتِي بازگشت از نماز است خود بعد از آنکه چهل روز گزشت و الواح فرار گشت موسی قوم خدایت
 اند که بدین از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بهنگامه خود ایشان را مشتبه کرده که سال او فرزند
 در نفس میگرداند عتاب اعم از کرد و در خلاصت بر روی ایشان باز کرده **قَالَ اَقْرَبُ الْمَدِينَةِ كَمْ نَكَمُ**
فَمَلَأْتَنَا اَفْطًا عَلَيَّ كَمَا الْعَهْدُ اَمْرًا نَعْرَانِ عَلَيَّ كَيْفَ تَقْبَلُ مِنْ رَيْكُم فَتَلَقْتُمْ
مَوْجِدِي كَمَنْ لِي كَرِهَ مِنْ اَيَّاهُ و عده داده بود شما را بر و در کاشما و عده راست و نیکو که تو بر شما در
 من با شرافت قوم شما طلبان رفت بودم اما پس از آنکه شما زمان سفر رفت من و آن در آنکس چون
 چهل روز عده کرده بودم و همان عده باز آمد ما خود استیفا کرده اند بر شما نشانی از خود ای شما بیاورید
 پس شرافت کرده عده مرا با عده را کرده بودید و شماست بر امان و قیام با و امر من **قَالَ لَوْ اَنَّ لَقَلْبَنَا**
مَعَكُمْ لَكُنَّا وَ لَكِنَّا لَمَجْلُونَ اَوْ نَمُرُّ مِنْ فِتْنَةِ الْقَوْمِ فَذَرْنَاهُمْ اَقْدَامُكَ اَلَا لَوْ اَنَّ لَقَلْبَنَا
 گفتند که سال پرستان خلاف کرده ایم و عده ترا بقوت و اعتبار خود که اگر ما را مجال خود میگردانند قبول
 نیکو ما را سامری ما خلف و عده تو نیکو بودیم و قدم در طریق شما لغت نمی نهادیم و لیکن تجمل کرده استیم
 یعنی ما را تکلیف کرده تا باره بشنیم باره از این قوم فقیهان که عتابت کرده بودیم از ایشان پس گفتیم
 آنرا دلالتش حکم بر من عا پس همچنانکه ما گفتند بودیم سامری نیز آنچه با او بود دلالتش آنگونه **فَاَخْرَجَ لَهُمْ**
عِقْدًا حَسَنًا لَمْ يَخُورْ فَمَا لَوْ لَمَّا الْعَمْرُ وَالْمَوْسَىٰ قَبِيضِ اَقْلَامِ بَرُونَ اَلَا نَرَىٰ خَيْجَ الدِّجِ
فَمَا وَلَا يَمْلِكُ لَمْ يَخُورْ وَلَا يَخُورْ پس چون آورد سامری را ایشان که سال که لیدی از آنکه
 او را با آنکه سال بود پس گفتند و شما بدان او اگر چه ساله ای شماست و خدی موسی پس فراموش کردی

وطلب او بگو و طره نشت این قول عینه و عمل است و گویند قول صحیح سما و وثقا است یعنی ترک که سامری بگوید
 از نجات بر ایوان آید بی نهد و نهد اندک سال پرستان اگر با زنگنه از که کو سالیه ی نشتن سخن استی جز با
 میخوانند جو سبب نهد و نموده برای ایشان زبان و نرسد یعنی قدرت خدا بر رسیدن سود بر زمین
 چیز را که داعی خود را بر لب نهد و بر ارتفاع اضرا لبان قادر بود چگونه توان برستید **وَلَقَدْ قَالَ لِمَنْ**
هُوَ مِنْ قَبْلِ يَأْتِيهِمْ أَفْئُتُكُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّعِينُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي
 ویدستی که گفتم بر لبش را هر دو م بر پیش از آمدن موسی از طور از روی وعظ که ای گروه من چرا نیست
 که بشنیدند و ای که بوسا لبش را بر پیشش او و برستی که برود که رها خدای بسیار بخشش بر روی کس
 مرا در عبادت او کردن بنهد فرمان مرا و برین نبت بنهد **قَالَ لَنْ يَخْلُقَ عَلِيًّا كَالَّذِينَ خَلَقَ**
يَتَّبِعِ الْتَّائِبِينَ كَيْفَ يَأْتِيهِمْ بِأَمْرٍ مِمَّا يَشَاءُ وَيَأْتِيهِمْ كَمَا يَشَاءُ وَفِي مَا يَشَاءُ وَمَا يُرِيدُ
 از طور و بدینیم که او بر پیشش سگند با نهد که سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت با ز پس روی
 با زانده اول با قوم عتاب کرد چنانکه گشت انکار وی بر ادا آورد و از غایت غضب موسی پیشانی و کاس
 پرست که فرسوی خود فرسید و از روی عتاب **قَالَ يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا**
تَتَّبِعُونَ أَفْعَيْتَ لِمَنْ كُنْتَ إِهْرُونَ چه چیز باز در وقت ترا چون دیدی که ایشان گمراه شدند از آنکه
 متابعت من کنی غضب برای خدای شما و عاقبت من با آنکه از پی من در آیی و خود را پیش رسائی او گشایی
 از زمان من **قَالَ يَا بَنِي آدَمُ خُذُوا زِينَتَكُمْ لِيَذْكَرُوا بَارِعَاتِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ مِنْكُمْ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ**
 چه بر قول صحیح برابر بر روی ماری بود آنگاه در که برای وقت موسی و جلال گفتم و ای که ای کس را در نی

سعد را بدستی کس بر سر سید م که اگر گفتا تو کلمه با ایشان یا نشت زانکه از او بیایم از آنکه گوئی بدی
 انداختی میان بنی اسرائیل و کلمه نداشتی سخن مرا که گفته بودم در وقت هفت بطور ابرو در گفت بود **وَلَقَدْ خَلَقْنَا**
بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا لِمُوسَى آيَاتٍ كَثِيرًا وَمَا كُنَّا بِمُعْتَدِبِي الْعِثْرِ
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که گفتند هر دو بود این شیه و رامی داشت و در اصلاح گوشه هر چند با مخالف
 اشاد میگوشیدند تا که بجای رسید که دیگر سخن را میماند که این بسیار دخل پذیرشند تا هم بخار و دعوت گشته
 و حق از باطل امتیاز یافت و بر هر چون روز معلوم شد اما بعضی همان در مقام عبادت ماندند و این امر محکوم است
 این نشت تا حق تعالی حکم فرمود و در پیش ایشان نیز چیزی چند و ظهور تقییم ال محمد علیه الصلوة والسلام
 بوقوع خواهد چنانکه فرمودت ذکر بر وقت المعصوم موسی این حد را رسد فرشت و روی بسیار آورد که
 جهت این کار عظیم نوری سامری یعنی این جهت که کردی **قَالَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ**
لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ كَانُوا بِرِئَاسَةٍ عَلَى الْبَشَرِ نِجْمًا مِثْلَ نِجْمِ الْكَوْكَبِ لَافْتَنُوا فِيهَا بِمُلْكِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْحَرِيقِ وَالْأَنْهَارِ
 بنی اسرائیل آنچه بر زمین هر چه را بود م و لبش نخواستند و اگر گفتند حقانک از نشان ستم بر سر او که چیزی نیست
 است که خاک بر سر سب و ای گرفتند و با خود گشت چون کوسال را از آن غلبه بر او آورد و در آنکه
 از او در روی کوسال تا زنده باشد آواز آید و همچنین که حکم بیاریست برای من پس دور نظر من نیگوار
 این کار را و فرسید هم بن ابراهیم در آمدند و کوار است و در ایاس نیز سطر است که میبینم قصد فعل سامری که
 از من سبسی از وثقا تا آمد که او را کشت کسفت منوار بر و غلبت چون از سخای او ضلع را نشت بود
 حیات از او باز تو آند و نشت **وَمِنْ آيَاتِنَا تَخَلُّفَ الظُّلُمَاتِ فِي الْأَنْضَامِ الْأَخْضَرِ** **قَالَ مَا مَنَعَكَ إِذْ**
رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَفَعَيْتَ لِمَنْ كُنْتَ إِهْرُونَ

عَلَيْهِمَا كَالْحَمِيمَةِ لَمْ لَمْ تَنفَعْنَا فِي الْبَيْتِ نَفَا كَفَتْ مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح
 كَرْدَن بَسْمَن رَوَ اَنْزِ اِيَان بَسْمَنِي كَفَيْتَ تَرَا نَقْوَيْتَ اَرْنَ مَكَوِي كَرْدَنِي اَمَرَ كَرْدَنِي كَرْدَنِي
 اَبِي سَامِي مَكْن مَرَا دَرُشُو اَرْنَ مَكَوِي مَن جَمَرْ مَشْرُوه اَوْ دَكَرْ مَكَوِي اَوَا وَاكْرَامُ دُويَسْ كَرْدَنِي
 بَسْمَن مَرَهَن اَرْوِي مَشَقْرَشْ مَرَا اَوْ مَشَا جَان دَرْ مَشَا اَمِي كَشْت وَ مَرَكْ اَرْدَوِي مِي دِي اَلْفَوِي مَكَوِي
 مَرَا كَشْت مِي مِي مَعْلِي مَن اِبْرَاهِيم مَرَا اَللَّهُ مَرَا اَرْوَاهِ وَ دُرْ مَرَا مَشَقْرَشْ مَرَا كَرْدَنِي اَنْ اَوْلَادِ سَامِي
 كَرْدَن مَرَا مَشَقْرَشْ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ مَن زَمَانِ مَرَا اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ
 رَا كَلَمُ كَرْدَنِي وَ دَرْ مَشَقْرَشْ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ
 اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ
 بَلِي خَفْ هَمِ هَمِ رَا مَن اَبِي مَشَقْرَشْ اَوْ رَا بَشَقْرَشْ اَوْ رَا مَشَقْرَشْ اَوْ رَا مَشَقْرَشْ اَوْ رَا مَشَقْرَشْ
 مَرَا اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ
 رَا بَرَا اَوْ اَوْ اَوْ رَا بَرَا اَوْ اَوْ رَا بَرَا اَوْ اَوْ رَا بَرَا اَوْ اَوْ رَا بَرَا اَوْ اَوْ رَا بَرَا اَوْ
 بَرَا اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ اَلْمَسْكُونِ اَرْوَاهِ
عَلَيْهِمَا كَالْحَمِيمَةِ لَمْ لَمْ تَنفَعْنَا فِي الْبَيْتِ نَفَا كَفَتْ مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح
 مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح
 مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح
 مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح
 مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح
 مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح
 مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح مَرِي سَامِي رَالِحُونَ مَرِ الزَّقْلِي تَسَح

درباره خست منع با دست موسوی چند نسخه است که در کتابخانه نفیسه ملک من اقباله تا مقدمات
وَقَدْ اَتَيْنَاكَ اَكْبَرُ مَبْنِي كَلِمَا كَلِمَا همین که این نسخه موسی بر تو خواندیم یعنی اینم ای محمد بر تو از خبر ما که تحقیق
 گذشته یعنی از امور سابقه و قرون و غیره ترا خبر میدهم هر چه میخواهی بگو و ما نیز به تو خبر میدهم هر چه
 بدیستی که داده ایم ترا از نزدیکه یاد کردی که هر چه شرف باشد یعنی نبوت با کما فی شرفه و غیره با واجب
 تا اول اباجار نظر اعتبار بر دیگران در پیروزانند و چون این است او و نبوت تو او را گفته و دیگر
 او را برای غفلت **مَنْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عَنَّا فَاَنْتُمْ عَمَلٌ بِبَيْتِ النَّبِيِّ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عَنَّا فَاَنْتُمْ عَمَلٌ**
الْبَيْتِ وَ جَلَدٌ هر که روی بگرداند از این ذکر که نبوت تو با تو نیست که جامع و همه سعادت است یعنی است
 بدستی که این موعظ بر دارد روزی قیامت باری که گوید و معنی در حالتی که با او باشد در روز قیامت
 در جزای آن صبح خالین و توحید اغرض جلست برضی لفظه و مدست در شرف از و در دستش از این که
 کفر است و آنکه **رَبُّكُمُ يُنْفِخُ فِي الْعَصْوَرِ وَ يَنْفِخُ فِي الْهَمِيرِ كَيْ يَكْفُرَ بِالْحَقِّ وَ يَنْفِخُ فِي الْاَسْرِ**
يَنْفِخُ فِي الْاَسْرِ روزی که میدهد و منور و صومعه مینی سپهر لفظه روز در دستش که با کار از این معنی
 که شکر آوردن دوران روزگاری و چشمش را که نزدیکت همین بدترین الوان اوست و بعضی آن نزد
 عرب چه اهل هم در آن زمان اعدا عهد و پیمان بودند نه از حق چشم بودند و در غیر است که در قفسین
 و سه اوج عیامت و حیانت و کفر انچه شکر کم این نرا شکر که با او را و بالبالا چشم در می گوید و
 و از خانه ششکی بزیر تامل میکند و شکر کم این نرا شکر که با او را و بالبالا چشم در می گوید و
 کرده و شکر از روز زیاد در دنیا ایمنه در پیش تو و بد یعنی و جنب در زنی مدست از دست تو که بیشتر در دست تو است
مَنْ اَكْفَرُ مِمَّا بُقِيَ لَكَ اَذْ يَقُولُ اَشْكُرُ لِمَنْ بَدَعَ اَنْ لِيَسْتَلْ اَوْ يَكْفُرُ هر که کافر تر از آنچه به تو باقی ماند
 آنست که کفر کند از آنچه تو به او باقی ماند آنست که کفر کند از آنچه تو به او باقی ماند



بسیارند چون گویند تا مشربان از روی غفلت در سنگ نکرده در قبر یا در خاک مکرری یعنی در وقت اول و ثانی
 در جانی یا در قبر عقاب یک شب از روز پیش بوده و گفته اند که هر که قیامت فراموش کرد از برایشان زمان بود
 برایشان در جانی یا در قبر با نسبت درازی از روز عونی را که تا ششم نه خصم عمری که بحال و ضلالت مشرب
 شد ماست عمری که به ایشان گذرد که در **آورد** اند که مشربان در پیش با یکی از تعریف از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند حال کوهها با وجود صلابت و غلظت در قیامت چگونه خواهد بود ایشان
 که **وَيَلْوَنَهُ عَنِ الْجِبَالِ غَيْرَ كَيْفَ تَنَسَّاهُ** و می پرسند از آن کوهها یعنی مال مال آن کوهی
 بی با وجود آب ایشان که بقدرت کابل بر آن کوه سازد آنرا از خاک من بر آنکه مصطفی صاحب صلوات
 آورده که بر کند از آن هیچ پس اجزای آن بریزد که از آن کوه با دو بار بگذرد تا او را شرف
 سازد و در میان کند که کوهها را از خاک ایشان بردارد و در برابر آنکه **هَيْدَةً مَا تَأْتَا مَا تَأْتَا**
صَفِيًّا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا پس کند از در قرآن که ایشان یعنی زمین را چه حال برداشته
 دارد اگر چه زمین در طولش در حالی است و از این بستی و معانی دیگر اجزای او هر یک کیفیت شده
 و دوی اول باعتبار آنکه است به هم اعتبار رقیس مندی و لهذا ذکر عروج کوه فرود که همواره است
 و زیلتی بیشتر **وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَجْعَلْ لَكَ نُجُومًا كَذِبًا لِيَأْتِيَنَّكَ السَّاعَةُ وَتُرَدُّ بِأَعْيُنٍ مُّسَوِّمَاتٍ**
قَالَ
كَيْفَ الْأَعْيُنُ و از روی بر می کند به مردمان او از خوانند هلا می رسد از این کوه را که با کوهها
 هیچ معلوم نمی کنند مراد از این هیچ آنست که عدول کند از عدل آن بیکه انقیاد نماید و نشان بر سر است
 و کافران بر سنگ کفزار آتش می بیاورد و مشربان را بر آتش مشرب است و از برای آنکه کفزار
 عدای تمام یا از غلظت و صلابت وی با وجود صفت صفت او از کوهها باشد پس شنوی تو در آن روز که

نرم گویند یعنی صفت امه ایشان در رفتن بمشرب **وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَجْعَلْ لَكَ نُجُومًا كَذِبًا لِيَأْتِيَنَّكَ السَّاعَةُ وَتُرَدُّ بِأَعْيُنٍ مُّسَوِّمَاتٍ**
 و نسبت برای وی سخن شقیب را مقرر است که اعجاز منصب محمد اله است صلی الله علیه و آله و اجمعین **يَعْلَمُ**
تَابِينَ الْيَوْمِ مَا خَلَقْتُمْ وَلَا تَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا میداند خداوند تعالی آنچه از آسمان است از آن کوهها
 و آنچه برایشان است از کوهها و در تقسیم علی بن ابراهیم روایت کرده و یا کوهها برایشان است و بر ایشان
 تا به آنکه صلوات الله علیه و آله و اجمعین و احاطه غیبه اند که هیچ عالمیان بذات عدای آنها از نسبت در پیش نمی فهمد
 آن معلوم کرد زیرا که مقتضای او عدم احاطه علم است بر حقیقت علم احاطه است معلوم کشف او پس از
 از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بر و مشرب پس چه زوال آنها نسبت
 حقایق روایت است و عدم احاطه علم به دو از خصوص نظمی و نقصان نسبت بکوان است تعالی بی نهایت است
وَصِفَاتُ الْجَبُوتِ لِللَّهِ الشَّهِيدِ وَعَدَابَاتُ مَنْ يَحْكُمُهَا و خواهد فرود از تو ندان صاحب رویا می
 روز مشرب مردمان ذلیل خاضع به مشرب هر از زنده یا بنده را چه بسیاران درست ایران و گویند
 مشربان و مجرمانند و بدستی که بی پروردگار نوبت است هر که بر داشت ظلم را یعنی باز کرده انکار کرد
 بر مفسد خستار **وَمَنْ يَحْكُمُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ فَلَئِمَّا أَزْطَلُوا الْأَعْيُنُ** و هر که کند از
 که رای نبایسته و حال آنکه او زمین به چشم طاعت است قبول چیزات با آن که طریق حق است و حال آنکه
 صلی الله علیه و آله و اجمعین را بدلیل اند و اعتقاد که بسیر که با این عقیده عمل کند پس تشریح در آن
 از ستم و بی عدالتی که از روی ستم است و از آنکه مشربان است یا مشرب نواست یعنی کند رویی که
 و عدم کردن و چنان که مشرب هم در آن نباید بقسمان عرض نازناست نوبت چیزی که کند و در ستم است

افزاید و کذا لک انزلناه قرآنا عربیا مبرا مما یصحب الیه من الهمز لعلکم تتقون **فبیت**
فلم یردکم ای چنانکه منکر از غیرم این بات مستقیم و بعد از فرود است ای کما لک قرآن بلغت عربی و کما
 کرد انبیه درود از ایست و بعد چون در کوفه نماند و حریف و صنف و مشخشا یک سر نیز در مشکان است
 انما کتبنا انما برایشان فرود نیاید یا کجکه یک کذ قرآن مرشد زاننده چون استماع و کینه **تعالی**
لذک الحقیق ولا یجمل بالقرآن من ینزل ان ینزل الیک وحیه وقل رب زدنی علما پس
 است ای تقی ان صفات علم فاست یا خنز و ان الحاد مخبرن یا مبر از قول علی بن بادش ما فاضله العربیه
 در است و صفات خود برسان او با و صاف کمال **وعلی التکلیف للتعامل** آورده اند که چون سیرت با بوی
 نازل شدی ای نبی بر حضرت سالت بیاصلی الله علیه و آله خود اندی اکفرت قبل ان اتمام آن از خود ان کتبنا
 چیزی نوشته شد و بعد سیرت او است میفرمود است که هر کس که تاسبت می نماید بقرآن پیش از آنکه ادا کرده
 بتوجهی آن و بعضی که بیجهل قرآن را رسان جلوت تا وقتی که بیان آن میفرموده و بگوید ای پروردگارا
 بیفزای مرا در پیش اینک مخرج باقر آن و معانی یا بیست و سه که حفظ مرانا آنچه در بعضی کتب محفوظ مانده
 مرا علی عهد از علی در طایفه قبیله مذکور است که کسی از بیاد بی علم طلبید او را حال بخیزد کرد و بی طلبی غیرا
 علی الله علیه و آله دعای فریاد بی علم با حضرت و حال معجزه کرده تا معلوم شود که آنکس که کتب آداب او بی
 درین وقت سب زنی بی علم سبست خود انده باشد هرگز در درگاه و عتک مالکین **تعلیم** تعلیم علم
 الا ولین و الا وین یکوش چو شش شیدان عقابان است شیا تو انده سبید **فلم یردکم** **فبیت**
ادمین نزل منی و لیسجد لکم حزنا و بعد رستی که او بی فرستاده پسوی آدم صوفی پیش ازین
 و فرمودیم او را که در شجره ایست که در این تنه است زنجری ایمنی اولی ترکان بود چو لیل عصمت اینا

علیه السلام

علیه السلام تا می رسد پس از آنکه او را با برستن فرود آمده باشد چنانچه در تفسیر بعضی مفسرین
 گذشت و بنا بر آنکه او را غریبی یعنی صری بران منی **و ادخلنا الیک الجحیم لعلکم تتقون** **الای**
الیک لعلکم تتقون ای ادمان **هددک و لعلک** **فلم یردکم** **فبیت** **فلم یردکم** **فبیت**
 که میفرمودند که اگر کسی که میسر آدم را سجد و خجست کرد برست پس هر کس که در آن روز از آنده و در زمانه از حضرت
 سر بر زد از سجده این جلوسا نوبست از برای میان آنچه منس کرد او را است سجد و آن سبکبارت برست پس
 کتب ای ادم برستی که این دیو دشمنی است ترا و حضرت ترا که است پس بی که بر او نکرده شمار را سجد
 شمشاد از حضرت که کو در رنج افندی چون از حضرت بر روی یکدیگر و عرض حسین با بیضا شش
 با ساخت **ان لک الایحی و هیما لا تعزی** برستی که از است و حضرت که گزیده نمیشوی در
 که حضرت با امانه است و برید بخوردی از علیو ساست سجد با حضرت **ان لک لعلکم تتقون**
 و برستی که گزیده نمیشوی در وی که کعبون و انما را اید است و در آن سبستی که کتب حضرت
 طلب است و در پروان حضرت این تصویر را بنام حضرت که گفته **فموسى الیه الطیطان قال ای ادم**
مهل ذلک علی شجرة الغار و مالک لابن پس و سوسر که رسوی ادم هر شیطان برست که حضرت
 در آمد و در او را دید از مرکب برسانید و او با ادم باز گرفت و خط ادم از مرکب ترسان شد البتة بصورت بی
 خود را برایشان نموده رجوع کرد و بطریق تفریح از وی علاج مرطوبید کوفت ای ادم علاج این مرض خود را
 میوه می شوی خوره الخلد است ای دلال است ترا بر حضرت خلد یعنی جا و بی که هر که از آن خود را هرگز نگیرد و راه
 نام ترا بگفتی که گزیده نشوی یعنی زوال به حضرت ادم کوفت آری دلال است که مرابان البلیس یعنی دلال است
 ادم و او را علیه السلام بشجره و بنبرخی مفسرین **فاما کونها فبیت لعلکم تتقون** **فاما کونها فبیت لعلکم تتقون**

عَلَيْكُمْ اَنْ تَقُولُوا وَصَلَّىٰ اَوْ مَرَّ بِكُمْ فَتَقُولُوا سَلَامًا پس بخوردند از آن دست پس اگر کشیدند بر لب
 عورت ایشان یعنی لباس ایشان برکت و برین شدند و در سبب و نه در سبب سینه در بر عورت سمانی
 از برکت در پیشرفت و تا زمانی ایجا ترک اولیست یعنی ترک اولی که در آدم زمان برود که خورد از خوردان دست
 نیز پس به هر مانده از مظلوم خود که عرجا وید نیست و بعد از آن بتوبه استغفار قیام نمود و حضرت
 خلقی قد علیه واکه و اهل بزرگ بود او را علیهم السلام شفقت آورد **فَمَا لِحَبِيْبِهِ رَبُّهُ مَا كَانَ عَلِيْمَةً**
مَعَهُ پس هرگز او را پروردگار او پس قبول کرد تو را او را و راه نمود او را بر شایسته تو به پیشرفت
 نجیب حضرت **قَالَ فَاهْبِطْ اَنْتَ وَابْنُكِ جَا مَعَكُمْ لِكَيْ لَا يَكْفُرَ بِكُمْ قَوْمٌ مِّنْهُمْ هُدًى لِّقَوْمٍ**
هُدًى فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ گفت خدای حکم مردم و عوارا که فرودیدان نیست به با هم یعنی از او را
 مریضی را دشمن بود و بگفت از زمین شش تا کله او را و گفت از کار سبب تا صبح و اگر خدا طلب آدم و پس از خدا
 از دست هر چه با هم طلب است پس اگر سبب تا صبح و گفتی که در زمین بشبده از زمین که سبب را راه نمائید با آنچه
 سبب بود یعنی کتاب رسول، سبب وی که امام معصوم است پس هر که بی روی کند آن هدی مری را
 که او نشود در دینی و برین خنجر و از فرست یعنی بعقوبت و عذاب استلا نشود **وَمَنْ لِّمَنْ عَنِ ذِكْرِى**
فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْنُ بِرَبِّهِ الْعَلِيْمُ **قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّى قَدْرًا**
كَلْبًا پس هر که روی برتابد از هدی که سبب یا در آن نیست با امام که فرموده من **اَلَيْسَ بِسَبِّ**
 بقیعین بر او است زلیستنی که درین اگر چه مالد را باشد با کجی و دره و در هر وقت تنگ و اتفاق
 کند چنانچه باید بر عیال و گله و نه به و بره و در هر وقت نماید و درین سبب هر امام اقمه با معنی باشد
 یا گفت از دست نمند و در امام حسن و مانده با هر چند بر مال باشد فضل انانی که گشت ز راه اولیست پس

بلی

لیکن آن ازین امور اخروی نیست و اندک بجای گذشت و گفتند که در یک کتبه مذکور است که روزی امام حسن
 علی علیهما السلام غسل نموده بود و از خانه بیرون فرموده و جامه های فاخر پوشیده و با توابع عطا یافت
 و سطر نور و می شستن برضو شمر غلغلی کرده و حسن و حسین از کمال سخن فرمودند و دو صاحبان فاضل ایشان
 با طرف عالم میفرستاد بر سر سربوه از بخش رفتار سوار و غلامان خانیک گشتند و بر پیشانی و پس ایشان
 و سبب زنا که میبودی پیش آنکه از غایت احتیاج که با کتبه است بر وقتی خود اندوختند فلانک در زمان زمین
 تا تو شستن بکنند و از برهنگی سستی برهنگی سستی بپس گرفت و عورت خود را از برهنه نمود و از کسکی زبانی گفت
 بود و نه زبان لغت را اما سبب را تو قیاف نمود و گفت این سوال انداز تو انسانی تو امام اکبر است فرمود که
 در چه چیز گفتی را که خود تو فرموده که **اَللّٰهُ يَخْتَارُ الْمُحْسِنِينَ وَجَبَّتْ لَكَ فِرَاقٌ** و تا زمان نومنا شریف
 کا فران و تو خودی و من کا فر من بی تنم و یا را که بر شتی از برای آن که آن ستم گشتی و لذت می دانی چندانم
 از آنکه که زبانی از برای من که گفتت آن مرا بسعد ملک ساینده و فقره فا و آن مران بر فرات
 امام حسن علیه الصلوٰة و السلام که کلام او را شنیدند زور تا عبد اللهی بران بر شش خورشید و استخراج و اسب نمودیم
 عالی خود از خزان علم برای که از پدر بزرگوارش میراث گرفت بود و وضع و ظاهر کرد ایند بر روی خطای طن
 بطلان زخم او را و فرسودگی ای مرد که نظر کنی با آنچه آماده کرده است حتی سمانه و تکا برای من از سر سبب
 آخرت از آن تنگت که چه چشم ندیده و چه گوش شنیده هر آینه دانی که پیش از اشغال من بسوی آن دانی
 دنیا در سنگنای ز ندانم با تو ابعثت و اگر بویی آنچه حق جان و علا برای تو و کافران بنیاسانند و از طرفت
 تا رجیم و کمال عذابتیم هر آینه دانی قبل از بازگشت تو بان سرای از پیشت یعنی با اصلا و سبب
 شایع آنکه است و محقر نیست بنسیم آخرت گفته اند همیشه تنگ عذابتیم فرست یا زقوم و در حق و حق کلمه ان مرض

در روز قیامت تا چنانچه هر چه در بند کمره بستم و اضافت عقوبتهای آن گوید ای پروردگار من در آخرت کردی
 مرا ناجی و برکتی که بدم پس وقتی که سس از قبر بر آوردم **قَالَ كَلَّا إِنَّكَ لَأَنْتَ قَتَلْتَهَا**
وَكَلَّا لَيْكَ الْبُؤْسُ عَنِّي گوید خدای تعالی نگاه کن که چه استی که بگویم ای کسی که سب با دلائل قدرت
 و علامات احدیت مایافته است و اوصیای او بعد از او بر سر چشم بر هم نهاده ای از آن و ترک کردی از او
 چنانکه تو ترک کردی از او ترک کردی و ما ندی در عذاب **وَكَلَّا لَيْكَ الْبُؤْسُ عَنِّي**
يَوْمَئِذٍ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَدَابُ الْآخِرَةِ أَشدَّ قِيلًا و همچنین کردی که در آینده آتایا است با هر آدمی
 با هر چه میدهم از آن که در گذشت یعنی که ترک کرد او را و عذاب و در روز و کفر و بدیاری پروردگار بود بیک
 کتب مژده و این روز که ترک کرد که آن گوید هر آینه عذاب است برای سخت تر است از آنکه عیبی از سرای
 و پانزده ترجمت آنکه انقطاع ندارد **أَنْ كَلِمَةً يَكْفُرُ لَمْ يَكُنْ فِيهَا كَلِمَةٌ مِنَ الدِّينِ يَتَّبِعُونَ فِي**
سُؤْلِهِمْ رَأْيَ ذَلِيقِ الَّذِينَ لَا يَدْرِي الشَّيْءَ آری راه بنده من که آن قریب را و طریق اعتبار بر این
 در پیشرفت آنکه چند عالم که در پیش از ایشان از صاحب فرمانی گفته چون قوم عاد و ثمود و غیره و
 تیرت را که نمایان چون احقاف و یا هر چه و علامات عذاب که در سبب منید برستی که در آن ایام
 هر آینه نشانهاست برای اعتبار یا در جملها بر عذابها اهل کفر مراد او همان عقول نماید را بر عقلای کسی
 که در این سبب و در انقطاع و معاصی **وَلَقَدْ كَلَّمْنَا سَمْعَانَ بْنَ يَاقَانَ إِذْ كَانَتْ أُمَّةٌ لَدُنَّا أَجْمَعِينَ**
 و اگر نگوییم است پیشتر و پیشتر گفته از پروردگار تو که عذاب منکر از آن با قدرت آنکه با این است
 پیروان آرد هر آینه بودی عذاب ایشان لازم مرشد از آنکه چه جود وقت کردی تا وقتی که شامل منی
 و وقتی نام برده شد عطف است بر یکدیگر یعنی اگر چه و تا عذاب حکم اهل منی بودی هر که توان نازل شدی

آنچه جان و غیره نازل شد **قَالَ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ عِبَادَتِي قِيلًا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ** و این است
آلَهُ اللَّهُ يَصْنَعُ وَاللَّهُ يَصْنَعُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ پس کس با پیشانی محمد را که بگوید خداوند را که نازل شد
 و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رساله و این خبر باریت ایستادند است و ما زکده از آن سخن خبر پروردگار
 یعنی نماز زکده را بوقتی که هر کس را بر او بر توین و بر اینست پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز با دو پیش از روزگاری
 شمس نه نماز زکده و بعضی از مساعرت شب پس نماز زکده از این منسوب و عشا و در طرفای روز یعنی نماز ظهر
 او نزدیک است و آن طرف او ضرف است از نماز طرف او الضرف او روز و جمع او کجاست است از آنکه
 با عشا و ظهر و این دلیل از برای این است و در بنده است بر آنکه ابتدای وقت غنچه بین از اول
 نشانه است و زمان را حاکم و در وقت است که اختلاف میز فضل بدل و جمع میز است و نفس را نیز است
 و عبادت در وقت است و این جهت می باشد از آنکه **لَا تَأْتِيكَ بِاللَّيْلِ عَنَاءٌ وَلَا نَوْمٌ**
قِيلًا یعنی ساعاتی بر عقلی نقل است از ساعات روز و نواب قرآن روی وزارت و این نیز
 که در او از آن دلیل نام نماز را می باشد پس پس او عبادت که نازل شد به و این سخن است که خود نوی
 و نخست روی در اصح اول که بر این باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت است **وَكَلَّمَكَ**
يَعْقُوبَ لَمَّا قَسَمَ لَكَ فَنَفَخْنِي تَوْبَتِ السَّمْوَلِ كَمَا أَرَادَ أَنْ كَمَا فِي مَنَزِلِ حَفْصَةَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 و آنحضرت با گوی در خانه نبوت در روز و در آن بودی مکر و بنا برای صفت او این را که بر تو تسلیم است
 و این نازل شد **وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِ لَئِنَّمَا تَكُونُ مِنْكُمْ نَجْمًا وَنَجْمٌ يَخْتَلِفُ أَلْوَانُهُ فَتَوَلَّى ذَا قُرْئِينٍ**
يَعْنِي وَنَجْمٌ يَخْتَلِفُ أَلْوَانُهُ و اگر کسی نظر چشمهای خود را بر من مگردی که بخیزی که فتح دادیم به آنچه
 صفی را از کفر چون دشمنی و کسانی داده ایم پس از اینست زکاتی در این که از آن است ایسانا تا این است

انفیه و انحضرت بسته بودند **سورة الانبیاء علیهم السلام** که در این باب و در آن حضرت است

بسم الله الرحمن الرحیم

اقرب الناس الی الله سبحانه وتعالى و **فقلوا نعموا** نزدیک آمدن زمان شهادت اهل بیت علی بن ابی طالب

قیامت نزدیکی او انشاؤا بجز گذشتن است از زمان خلق آدم با آنچه نزدیکش علی است که **انتم برونه**

بعبدکم و توبیة و ربنا و دیگر **وان یوما عند ربنا** که **انتم فیما تمعدون** یا آنچه آمده است

نزدیک است چه او بوقوع خواهد آمد و گفته اند مراد از **یک کفار** که اند یعنی نزدیک شد وقت موعده و **یوما**

ایشان است که قتل و کفاری روز به رست و ایشان در هجری اند از حساب با موفقت اعراس شده کانه

از عقودان با عرض اندان طریق توبه و انبیا **ما یاتینهم من ذکرهم فی الا ان یتوبوا**

و لهم یحییون یا چه بایشان هیچ چیزی از پروردگار ایشان نوزستاده بجهت توبه نمیشود که **ما یحییون**

آنها از بیست و هفتی بگذرد و حال کلبازی کنند و بدان دستها نمایند بان سرشته آن ذکر **الذکر**

تالیهم و انتم الذکر الذکر علی اهل هذا الایة که **انتم الذکر الذکر**

تیسرون و مسای ایشان مشمول چیزی دیگر یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در صفای آن گویند

لا بی الحیث مشغول باحوال دنیا و قافل از احوال عقبی و چه شبیه و میرا که کافران را از لعن خود را در گرفته

آنرا که مستمردند بر خدا و بزرگ مصیبت است که **انتم الذکر الذکر** که **انتم الذکر الذکر**

در احوال غریب و ذلالت و چه پس از رسالت زاننده و هر حال باید که نوشته و بنام یا بر و بنام یا بر و بنام یا بر

میکنند و در انقطاع و تقاریر آن بود که هر چه حضرت صالح صلی الله علیه و آله از کلام اهل بیت علی بن ابی طالب

پس ایشان با بجز گذشتن است که **انتم الذکر الذکر** که **انتم الذکر الذکر** و **انتم الذکر الذکر**

غلبه نوشته نیت ایشان نظر بر صورت کرده اند و از سر بسته بجز بود پس هر که میگذرد کم او را در هم شکند

قال ذبی بعلم التوراة و انما هو الاشیخ العظیم منشی زده است پیغمبر در ارازان

خبر داده که حضرت جبرئیل علیه السلام در جواب کاوان کرد و کاوان من میگردانم که **انتم الذکر الذکر**

بجز که نیده و اگر بر سر و او نوشته است گفتار تقاریر و انما است با سر او جای ایشان **انتم الذکر الذکر**

انتم الذکر الذکر که **انتم الذکر الذکر** که **انتم الذکر الذکر** که **انتم الذکر الذکر**

بگفته است و همان است چون غایب بر ایشان یعنی بر آنکه و از هر جایی و آن نیز نیست بجز بسته از خود

و افزا کرده بر خدای تعالی و آنچنان نیز نیست بلکه او شاعر است که ماموشی میگوید و در خیال سماعی افکند

معنی چند که هیچ طبعی ندارد و ترغیب بان میکند حاصل ایشان در که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

کشتن کاوی در سحر و جادو و زمانی مغربی و شمال این سخن او را میخواندند و میگویند که **انتم الذکر الذکر**

ما یکدیگر نیست پس با یکدیگر برای سبزی همان سبزی که نوشته شده بود آن بفرمان ایشان چون آن

و عسا و بیضا و احیا موتی حق تا فرمود **ما استقبلکم من قریبکم لعلکم انتم یومنون**

سزویه بود تا بابت ظاهر بعد از افتراح بر شل انگلیان هیچ اهل شهری که باک کرده ایشان را یعنی ام که

آینا طلبیده نه بعد از ظهور آن ایمان باورده و با کار و نگه سبب ملاک شده تا با صفا و بیکار ایمان آورنده

آن آیت را باید هم معنی نارد بوسطه آنکه **انتم الذکر الذکر** که **انتم الذکر الذکر** که **انتم الذکر الذکر**

لا یجبالا فحی الغیبه فاشلو اهل الذکر انتم الذکر الذکر و تفسیر و هم پیش از توبه می

کردند آن که در حق نوشته و بر سهوی ایشان یعنی هیچ چیزی نگفتند و بهر بشر بوده اند تا میان ایشان و هم

جست فاده و دست فاده و چه در کتب پس بر سید این سخن را از اهل کتاب است که **انتم الذکر الذکر**

بوده اند یا نعلک اگرستید که نمیدانید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چه بود
 سخاو و بدین عمارت می گوید که از آن حضرت محمد بن علی الباقی علیه السلام پرسیدند که اهل ذکر که در این آیه و در وقت
 چه طایفه اند فرمود که اهل ذکر ما **وَمَا جَعَلْنَا لَهُمْ فِيهَا مَالًا فَتُحَالَلَهُ**
 و ما کردیم بپسند از خداوند آن حدی که خوردند طعام بلکه بپسندیم پس از خداوند آن حدی که اهل ذکر خوردند
 خوردنی و بنودند باقی دنیا که نمیزند چه بیشتر طعام از تو ایع کلیل است که مودتی بگوید و **فَمَا تَصِفُكَ**
الْبَدَنُ فَتَجْتَازُهُ وَمَنْ تَبَايَعُوا مَلَائِكَةَ الْمُسْرِفِينَ پس راست که اینند و عده هفت نفر است
 و عده که با ایشان کرده بودیم از غایب است سو خداوند و مغلوب است که این است و اویم با شما را چه و هر که
 خودستیم از مؤمنان با کسی که در ایعای ایشان هفتی بود و هلاک کردیم که اهل کاران و که اهل کاران با این
لَقَدْ آتَيْنَا الْبَنِي إِسْرَائِيلَ ذِكْرًا مِّنْ قَبْلِكَ وَآتَيْنَاهُم مِّنْ قَبْلِكَ هر آینه فرستادیم سوره های کرده
 تو بر ایشان که در دست شرف نام و او از شما بپند و موغظ شما با آنچه طلب میکنید با او از من فرود کارم
 اطلاق آید درمی باید یا تعقل میکنید شما را بر این دارد که بدو بگوید این است اهل قرآن انشرفی نام و تخریبی
 کلام است و جز از شرف این حق القرآن مویب و مویب این اجلال و اکرام و اهل قرآن است که تعلق با طلاق قرآنی
 شود و طوبی با آنجا که خواند که در قرآن در دل او جای کند و نور معانی آن سرسرای او را فرود کرد و بگوید
 بر کلمه از او را در وقت میفراید روایت است که ابو عبد الله فرمود که بودم من هر گز می ساختم آبی را تا
 می شنویم آنرا از کونینده او آنجا باقی دیگر نقل میکنم - اهل قرآنند اهل التذیب از زینب ان کی است
 هر چه الهوس آورده اند که در ولایت عین الهی بود که از آن حضور که گفتند حضرت فرستاد پیغمبری
 پیشان زینت و او را از روی سینه و عناق دگشته غضب ربانی بخت نصیبی را بر ایشان گذاشت

بجز

بیشتر در پیشان نهادند و ای از آسمان بیا که با انوار است الانبیا یعنی ای که خوبان سفیران پیامبر
 کردت شد و از پیشان نادم شدند و نه است در آن وقت یعنی نکرده تمام هلاک گشته چنانچه میفرماید
كَذَّبْتُمُوهُمْ فَسُيِّرْنَا آلِهَتَهُمْ فَكَانُوا يُشْرِكُونَ و چه در حکمت است
 که بود سگ را ه یعنی هلاک کردیم و سینه بستیم اهل شهر و دهی که بسبب شرک بودند چه اد و سگ را و او را
 بعد از هلاک آنحضرت کرده ای از دیگران بجای ایشان نندیدیم فرمایند کفار عرب را که آن نادری که اهل ذکر
 از اهل ذکر سفینیان تواناست بر اهل ذکر که **فَلَا تَحْسَبُ الْإِنْسَانَ أَذِئَابَ اللَّهِ بِكُفْرِهِ**
 پس اینست که اهل آن ده یعنی مردمان حضور را در یافته عذاب ما را و شما به که در پیشان کن که بیشتر
 کرد ایشان در گرفته است با ایشان از آن ده نرسیدند و نه است با بر اند نه چهار بیان خود را پس
 طایفه ای است که گفتند **لَا تَحْسَبُ الْإِنْسَانَ أَذِئَابَ اللَّهِ بِكُفْرِهِ** و **وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ يُعَلِّقُونَ**
 سوره ربای چنانچه از عذاب خداوند که بزرگ و بزرگ و بسوی آنچه می کشند چه در آنچه و با این
 بسکنای خودت بد که شما پرسید و نمویب از قبل مفرود چون اهل حضور را عذاب است و عذاب است
 را چه می یافتند **قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كَانُوا لَمِنَ الْكٰفِرِينَ** گفتند و ای بر ما پرسیدی که بودیم ما سگ را در آن
 که بیشتر را نقل رسانیدیم **فَمَا زِلْنَا إِلَيْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ حَسَبُوا أَنَّهُمْ حَصِدٌ** پس چنانچه
 این خواندن ایشان یعنی کلمه یا بلسا میگویند تا وقتی که کردیم هفت نایکای در دیده یعنی چنانچه
 را پس در وقت زینب در وقت و سقیم ایشان را در دکان و هفت دکان **وَمَا جَعَلْنَا الْقُرْآنَ**
وَالْأَنْزِلَ وَمَا يَتَمَنَّوْنَ إِلَّا حِينًا و یا در دیدم آسمان زمین و آنچه میان ایشان است در عالمی که با زینب
 بودیم منی انبیا را با زینب میگویم بلکه برای تجزیه اهل پیشان و که کرده اربابش نشون کرد اینند با این

و غراب و اطفال ضایع و عجایب و غیره منظم کرد و بسبب آنها ابو عبید در پیش او در پیش او از پشت کرد
 کردند بان و تحصیل کامل تا آنکه در وقت شومند ز غراف دنیا گشت آن در صحت زوال **لَوْ اَرَادْنَا اَنْ نَّخْلُقَ**
لَا تَلْفَتْنَا مَا مِنْ لَدُنَّا اَنْ نُنزِلَ فَاجِلِينَ اگر تو اسمیم اگر و اگر می چزی که بان با نکی شده و رویت
 متناظر شود چون زن و فرزند هر ایند فراخی گرفتیم از جهت قدرت خود با آن نزدیک بود یعنی در وجهی که
 لایق حضرت ما بودی و ای گرفتیم از جهت ذات ناز با جسم مرفوعه و اجرام متوسطه چنانچه عادت شماست در هر
 افزاشت ستوف و تزیین آن و مسوود خوشن تر زین آن یعنی عجبین و امیکر فیم اگر می بودیم گنده آن
لَا تَلْفَتْنَا فَاِذَا لَمْ يَلْمُكَ الْبَاطِلُ فَاِنَّهُ لَمَعْنَةٌ فَادَا اَمْوَانًا هَٰذَا وَ لَكُمُ الْوَلِيُّ الْيَوْمَ الْاَوَّلُ بل امر است
 از آنجا که مسوود تزییر از صاحب و در بعضی هر که تمویذ امیکریم بلکه بچشم حق را که جد است بر باطل یعنی لعمرو
 یا اسلام را که بر مسوود کیم پس فرود شده او را و در غمش را که به حال عادت و در طلال آن را که او
 یعنی لعمرو که فرموده باشد و زایل گشت و در شمار است و بل که در حضرت و ذممت یا شمار است
 عذاب و عقوبت است آن که صفت میکند خدا را یعنی کشتن یا از و اگر حق زن و فرزند **وَلَا تَلْمِزْ**
اَلشُّرَكَاءَ مِنَ الْاَدْنِیِّ وَ مِنْ حِنْدٍ لَا یَبْتَغِیْ دُونََ عِنِّ مَیَادِیْنِهٖ وَ لَا یَسْتَوِیْ دُونََ و و امر است
 هر که در آسمان است از روحانیات و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مملوکند
 و کسی که نزدیک است یعنی ملائکه او را ایشان از اهل آسمان بحسب تعظیم است یعنی در شکل آن که در
 با کاه الوهیت است و شما ایشان را می پرستید و مکرش میکنند از پرستش او و هیچ مانده نمیشوند و اینها
 انقطاع می و در زمین **سُبْحٰنَ الرَّحْمٰنِ وَ التَّوْحٰدُ لَا یَلْفِتُوْنَ** تهنیه میکنند حق را با نام میکند از سبب
 بیجا بندگی و در زمین پرستند تعظیم امر حق میکنند مانند مسوود و صنف میکنند **اَللَّحْدٰدُ الْعٰتَ**

منها الارض

مِنْهَا الْاَرْضُ مِنْ نَحْوِهَا وَ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ هِيَ الْعِلْمُ الْاَعْلٰی بلکه فراتر از آنکه فران خدا بان باطل از زمین یعنی خدا بان که از
 زمین صانع اند چون زر و نقره و مس که در جیب معنی یا خدا بان فراتر از آن قدرت است از زمین
 مرد و کار از قبیل مشکان میکنند یعنی نمایی را از امیکو سید و از لوازم الوهیت افتد است بر همان بود
 که است از قدرت است و با وجود این عجز از عبادت ایشان است باز عید اریه **لَوْ كَانَ دِیْنًا لَمُنَّ**
اَللّٰهُ لَمُنَّ تَاَسْتَفْجَانِ اَهْمَ اَبِ الْعَرَبِ عَمَّا یَصِفُوْنَ اگر بشود در آسمان و زمین خدا بان که
 تیر بر امر آنها کنند بجز خدا بی غیر اینها شود آسمان و زمین و کار در همه گند چه اگر آرد بر ای بود
 چنین قدرت بر یک مظهر طاری کرده و اگر کار می نماید تا بقدر توانی فاده ناساخته تا در پس علم
 یکی باید و در حضرت اندیشاید و این را دلیل تمام کوهند پس تهنیه کن تهنیه کنی خدا را که بر و ز کار
 عرض است از آنکه در صورت میکند از آنکه صاحب و ولد **لَا تَلْمِزُوْهُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یَنْتَظِرُوْنَ** پس بند خدا
 نگاه آنرا بچسبند بجز عقلت و تفرق با الوهیت با بسبب آنکه هر چند حق حکمت و مظهر فی ایشان است
 بدکان پرستند و شونده از آنکه میکند جهت آنکه مملوک اند و مملوک را با چاه است که حساب آنرا اهل افعال بود با
 راست کند **اَللَّحْدٰدُ الْعٰتَ مِنْ ذَوِّهِ الْعٰتَ قُلُوبًا وَ لَیْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَوْلٰی وَ لَیْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ**
مَوْلٰی وَ لَیْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَوْلٰی وَ لَیْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَوْلٰی ایها که فرستند بجز خدا بی خدا بان و مملوک بودن با
 آن بگوید با رد دلیل آنجا که آنکه درون خدا بی افعال از عقل و حال آنکه هیچ نیست قول دیگری از توحید که عالی
 از دلیل باشد و چگونه صحیح باشد دیگری که نام است بر آن در طلال او عقلاً و نقلاً و بکنایه کردن است
 که مانند ازین است که آن ذکر و تهنیه است و اینست با که در آنکه پیش ازین بود یعنی توریته و بجا و سایر است
 سما و در آنجا که بگوید و از آنجا که با نام او اند پرستند که هر نسبت آله امر توحید یعنی از آنکه بچسبند گفتار

یعنی هر کس که در این دنیا بگذرد و در میان وی و باطنش تیره نشود ایند پس ایشان را عرض کند که انان از ایمان
 بگذرای خط و تقصیرات رسول و پیامان وی **وَمَا كُنْتُمْ بِإِيمَانٍ فِي قُلُوبِكُمْ وَلَا تَقْبَلُونَ**
إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ و فرمودند که هر کس که ایمان برده است خداوند بی شک و تردید
 پرستیده و پس **وَقَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ لِقَاءَ اللَّهِ فَخَبِّرْهُمْ** و گفتند که خداوند
 بتو بسیار بخشنید و فرزندان از ملائکه بگست او و منزه ازین بگوشید یعنی ملائکه بگوشید که از ایشان
 دروازه حکان **لَا يَسْمَعُونَ بِالْمَوْلَىٰ وَهُمْ يَافِكُونَ** پس میگویند که خداوند بتو سخن گفتن می
 وی سخن نمیزند مراد ازین سخن قطع طمع است و فرمودند که از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی
 شفاعت نمیشود آنرا که در ایشان بفرمان خدای تعالی کار میکنند **لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ** و ما خلقهم ولا
تَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِذِنَ لَهُمْ پس ازین گفتند در غیبت میگویند که خداوند بتو سخن گفتن می
 پس ازین گفتند در غیبت میگویند که خداوند بتو سخن گفتن میگویند که خداوند بتو سخن گفتن می
 این قضایا فرموده که شفاعت کند هر کس که بخواهد شفاعت او را بکسی بکند یعنی حق اقرار کند
 شهادتین اقرار باست از معصومین است صلوات الله علیهم و فرمودند که انان از رس خداوند عقوبت الهی را
 برانصابت و عظمت او ترسان **وَمَنْ يَعْزِبْكُمْ إِلَى اللَّهِ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ عِزِّي بِهِ جَعَلْتُ**
عِزِّي لِلَّهِ تَحْوِيلًا و هر که که بران ملائکه یا سایر مخلوقات ملائکه بر سبیل تقصیرت بر ایشان است
 دعوی نکند و معصوم اند و از سایر مخلوقات مثل منزه و فرعون و غیر ذلک برستی که خداوند بگریزی
 پس آن قایل و پشت بهم او را دروغ میگویند که مدعی ربوبیت ما جز اسمیهیم یا پشت قوامیم و اسمکاران
 پیشتر ایشان **أَلَمْ يَرْجِ الْدِينِ لَعَنُوا آبَاءَهُمْ وَالْآلَافَ كَمَا نَسُوا رِجَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**

جمعها

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ حَيَاةً وَمِنْ تَحْتِهَا يَمُوتُ ایامند یعنی بدین معنی بدینستند اما گویند که او را که از آسمان
 در زمین بود بدینست یعنی جمع مراد است که شفاعت نمیشود و بدینستند یا بدینستند از آن یکدیگر بتوجه
 یا آسمان یا کعبه و او را بیک کلمه مخلوقند و فلک ساقیم و یک زمین را نیز با فضائل و کمالات و احوال طبعات
 جنین نزع کرد ایندیم با ارض سا بیکدیگر ملحق بود یعنی بر هم سبیده و میان ایشان فرجه نبود و او را بی
 در آوردیم و ایشان را از زمین جدا ساختیم و در زاد الملک آوردیم که از زمین شش طبقه اخراج کردیم و هفت طبقه
 شد و از آسمان شش طبقه بر او آوردیم و هفت طبقه داشت و فطرت از او بر خداوند صلوات الله علیه است تمام که آسمان بر
 بود از وی باران می آید و زمین مسدود بود از وی گناه بزرگ از باران و این را یکدیگر گفته اند که فرمودیم
 و ما فرودیم از آسمان بر زمین را که زمین است یعنی جو است از آن مخلوق ما عظیم مو ادب است
 و صاحب ایشان آب و اشباع است بر همس طاعت با از نظر او فرودیم با آب بر حیوانات را و در
 ساختیم و کل برای اغلقت است اینجا بجهت عموم ایامی که در زمین است با وجود این آیات و احوال و علم است لا یح
وَجَعَلْنَا مِنَ الْأَرْضِ رِيشًا وَمِنْ عَلَيْهَا أَنْبِيَاءً و ما خلقهم و ما خلقهم و ما خلقهم
 کرد و ایندیم در زمین که دایم نمیشوند زمین و آدمیان برده تو اندر رفت و ما خلقیم و بدیندیم در زمین
 میان کوه ها و راه های گشت و در تابستان که ایشان را با بند رسوفا بنازل بقمه و در طلب حیات و رفاهی
جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَمَاتٍ مُتَعَدِّدًا وَهُمْ مِنْ آيَاتِنَا مُعْرِضُونَ و کرد ایندیم آسمان را سقفی نگاه داشته
 از افقون با از اختلاف تا وقت معلوم با از اشتراق سلسله یا منظر دور هوای علا و دستون و کافران
 نشانی و در آسمان که دلالت آن بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است اعراض
 کند که انان **وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ فَالِقَ حَبَّةَ الْجَوْنِ** و او است

آنکه کس قدر است که با بیا فرزند برادره ارام گزیده و براسانند در پیش ران در بچیت که پیش ازین
 نماند و یا فرزند آفتاب و ماه را هر یک از ایشان در چرخ نشاندند یعنی بر سطح فلک می نشاندند چنانکه
 مشاهده کردیم در سطح آفتاب و چرخ ایشان با اعتبار مطلع است و بوا و عقلا آورده زیرا که جهت از فضل ایشان
دکتران را آورده که نزد اهل اشارت مشرب در روز ایشان قیض و سبط عارفانست که او یکی از توفیق
 قیض کرد و سلسله ان جلال دمار از نهاد او بر آورد و یکی را بر رب با سبط ایشان تا نیز بان حال او از
 خزانة قول انوار اقبال بهره آفتاب و صاحب توفیق است که بزم کلین در حضرت شهود است نه فرایر
 و کجا که گوشتن الطفا اما زود است آفتاب و قرنت از اهل طوبی است که در کمال مشرب بود که در روز ایشان
 زبانی بظهور نور برق وحدت و محاق است افتر و سماعی در بزم روز قیامت بهر تبه در نیست سب
 آورده اند که معاندان با کجا رسالت از روی عفوایت و ضلالت میکنند **نَسْتَعِينُكَ رَبِّ رَبِّ الْمُنُونِ نَطْلًا**
 آنکه سیریم کرد که با وجود او شد بر آید و باران حضرت محمد را صلی الله علیه و آله شرف ساخته او را در روز طهارت
 اند از جهت سبها زود است لیکر حضرت را میفرمود **وَسَجَعْنَا الْمَسْمُومِينَ قَلْبًا لِلَّذِي آتَانِ**
بِئْسَ هَمٌّ لِلَّذِينَ و ما ندانیم مراد می را پیش از تو پایدگی در دنیا آید اگر بگری و روی ای دنیا
 عالم بر تالی پس ایشان یعنی منتظران هر کس که با بندگان خوانند بود و از دام مرک را می خوانند بخت نه نه
كُلُّ الْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ وَالْفِتْرِ
 چش و حرکت هر که قدم از دروازه عدم بنفای صحرای وجود نهاده بفرودست شربت فنا خواهد نشوید
 و بسیار است و فوات خواهد پوشید و می آنما هم شما را بعدی صبیلا با و از صیبهها و رنگوی این طبعی
 و نفسا از مودتی صد بهرست از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما سلسله از ما بندگان مسکین در معنی و اسان و کت

۱۰۱۰

و دولت نامر تیره که در صبح و شش و کفر آن بر عالمیان ظاهر شود و بنوی با باز کردید و خواهد پیش
 و بحسب حال چراغ امید یافت **آورده اند** که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مجلسی که در آن
 از آن بیان طبع بی ادبی گفته و بخندید که گفت این نبی بنوعی نمانست آنکه **كَلِمَاتُ الْوَالِدِ الْوَالِدِ الْوَالِدِ**
اِنَّ حَيْثُ زَوَّجْتَ الْوَالِدَ الْوَالِدَ الَّذِي يَنْكَرُ الْمَيْتَةَ وَفِي الْمَيْتَةِ حَيْثُ كَلِمَاتُ الْوَالِدِ و چون بنشیند
 آنکه گوید نیکند ترا که محروم یعنی کسی که با هم بنشیند اگر در آنست که ایشان استهزا را با پیغمبر خواند و با کلام
 گویند یا این که کسی است که بپوسته یا میکند ضلالت شمارا بعدی و بدست و حال است که کفران یا کرد
 خدای سزا و او را یکی است با قرآن با نام سخن آنکه وید که نماند پس سخن استهزا و لایق سخن بر آنست **لَيْسَ**
الْإِنْسَانُ مِنْ عَمَلٍ سَابِقٍ لَكُمْ إِنَّ بَيْنَ قَلْبَيْكُمْ وَبَيْنَ أَرْشَابِ الْمُسْلِمِينَ او شهادت انسان از شتاب غایب است
 از فرط استیصال و قلهت تانی در امور که با کفران از شتاب است و از جهت شتاب کاری او آنکه استیصال
 عذاب الهی که چون نضرین عبادت که عمل عفو است میگردند عیب زود است و نمود که زود است که تمام تر است
 عقوبات خود در دینی و احوال در است و در اخوت عذاب و بیخ است که بکنند بر آنچه استحقاق آن و کلام
 مراد از آن است آدم است و دجله او آنکه چون روح بر در چشم او در آنکه که آفتاب را با کفران در
 است کفایت با رب سجده کن از نام خلق من پیش از آنکه آفتاب غایب کرد و سید بن جبیر گوید که گفت چون روح
 بر او می وی سید نگاه کرد میوه بهرست و در تجمل کرده است ایشان را نام خلق بر آفرید **وَيَقُولُونَ مَتَى**
الْوَعْدُ أَتَى كَلِمَاتُ الْوَالِدِ و چگونه که از آن که ایشان و عده خدا قیامت با ما گوید اگر سید
 شمارت کوبان خاطر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را او سخن سبها زود است با زود است از ایشان فرمود که
لَوْ نَعْلَمُ الَّذِي كَلَّمَ لَعَلَّ لَيْسَ إِلَّا كَلِمَاتُ الْوَالِدِ كَلِمَاتُ الْوَالِدِ كَلِمَاتُ الْوَالِدِ كَلِمَاتُ الْوَالِدِ

اگر باند آمد که فرزند میگی را که نذر ندیدی باز تو اندر دشت از روی ای فرشتان و فرزندان
 پشتنای خود زیر کلاه کرده بدینان و بنشیند پیشان که باری که دشمن یعنی باری که عدل بشر است
 باز در آنجا بنده جاسوس هر دو فرستند بر سر زمین که اگر از آن به اندر زمین عدلی را بچیند بگوید
 یا داند صدق جزو بطلان قول خود را باین آیه **قَدْ نَبَذْتُمْ فَلَهُ سَيْطُونٌ وَ مَثَلُهُمْ**
يَتَّبِعُونَ میگویند بدینان ساعتی که مصلحت کمال این نیست و متوجه کرده اند که از این مصلحت تو اندر باز
 و پشتن این احوال آن از خود و بنشیند پیشان که مصلحت داده شود برای تو یا مصلحت است یا آنکه مصلحت کرد
 یعنی بدینان و نذر زاری ایشان نکند **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِذْ قَالَ يَا قَوْمِ أَوَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ رُحَمَاءُ**
بَيْنَكُمْ أَتَأْتُونَ بُنْيَانَكُمْ لِكَيْتَمْتُوا مِنْهُمْ لِيَفْسُدُوا لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَلْتُمُومُوا إِلَىٰ أَعْيُنِنَا
وَنَحْنُ نَكْفُرُ بِمَا كُفَرْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و پرستی که افسوس کرده اند رسولان پیش از تو حتی بنده طاعتی
 و آنکه که کفرش را از حال ابناء گذشته داشته و معاندان ایشان جز سید هر و متدینتر بدان چنانست
 رسالت صراحت میگوید ایشان بهتر کرده پس احاطه کرده اند که سخریز کرده اند از بغول یعنی قوی که با بیایند
 بدینان سید خدای آنچه بودند بان سینه امیکند و پس کسی نیز که تو این سکو کسیتد جهان صورت اقص
 خواهد شد **قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلنَّبِيِّ وَالنَّبِيِّاتِ وَالْحَسَنَاتِ وَالْحَسَنَاتِ وَالْحَسَنَاتِ وَالْحَسَنَاتِ** بگوئی
 که کس که عداوت نماید از شما بر روز انصاف خداوند استقام او اگر خواهد شما و گفته اند انصاف و ان
 که پند در شب و روز و گناه و دروغ و کجاست و بداری و در لغت حق بنده است بر کوه که در آن در وقت سحر است
 عاریت طوا و آنکه از نافع آن مصلحت است که با در ط که حضرت عزت عرشا در حق است خود بند را
 از آن مجاست سید به آنکه کجاست بجزیر که از ذالنون مصری نقل است و آن در بیان ناکو و فرایه الرحمن
 بافت و این ایات از روی نقل کرده اند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَيْهَاتَ وَ هَيْهَاتَ مِنْكُمْ سَوَاءٌ يَرْسَبُ فِي الظُّلُمَاتِ لَكُمْ**

عکس

عَنْ عَجَلٍ يَا كَيْفَ سَنَدُ قَوْلِ الْبَلِغِ الْجَمِينِ كَمَا هُوَ ارْتَدَى وَ ارْتَدَى لَيْسَ فِيهِ إِذْ وَادِعًا فَمَلِكُ الْبَيْتِ فِي رُؤْيَا
 خود از قرآن با انصاف آن را بر که گانند که هر که بخاطر ایشان خطا نکند از عقوبت آتی که نرسد و ننگ
 دارند در چشمتان **أَمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُ أَنْ لَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُ أَنْ لَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ**
هَمْ يَتَّبِعُونَ یا ای مرشدان بدانند که از راه قوامی باز دارند از ایشان بجز مصلحتی را که بدین
 از نزدیک ما گفتند در این آیه تقدیم و چیزی نیست تقدیرش را که **لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُ أَنْ لَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ**
 پس بدان صفت الهی که میکند و میفرازد و میبندد که بر زمین آن آله انباری دادن بر نفسانی
 خود را یعنی اگر کسی ایشان خواهد چیزی را که قطع و قویست و حق ایشالی آن از خود دفع تواند کرد
 پس چگونه خود را که توانند نیست و بنده صام یا پرستندگان ایشان که چه دیگر از خدا را نگاه
 درشت و زینهار در او نشود **وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَيْهَاتَ وَ هَيْهَاتَ مِنْكُمْ سَوَاءٌ يَرْسَبُ فِي الظُّلُمَاتِ لَكُمْ**
لَا تَتَّبِعُوا هَيْهَاتَ مِنْكُمْ سَوَاءٌ يَرْسَبُ فِي الظُّلُمَاتِ لَكُمْ بلکه ما تمتع و بر طرفداری دادیم که و میباید پرست
 عیش یعنی سلامتی و به در آن ایشان را از اندر شد برایشان است و در آن مغزور شده بدینستند که
 بهر زمین خواهد بود و اندر سینه که دم بای میبندد و هر خواهد که است و اسرار هم ستمم خواهد شد یا نمی
 بنده که از آنرا که ایچ می می آید فرمان بر زمین ایشان که بگویند آن زمین را از اطراف آن زمین بکشند
 آنرا بر مسلمانان هر روز فلو سیکرند و منزلی بجز نقره دمی آرد تا ایشان نند غلگندگان با پیروز
 یا مؤمنان بگویند همان پیروزان مؤمنان اند **فَإِنْ حَرَّبَكُمْ اللَّهُ حُرُوبًا يَوْمَ يَأْتِيكُمُ الْفِتْنَةُ يَكْفُرُونَ**
قُلْ إِنَّمَا أَدْعِيكُمْ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا هَيْهَاتَ وَ هَيْهَاتَ مِنْكُمْ سَوَاءٌ يَرْسَبُ فِي الظُّلُمَاتِ لَكُمْ بگوئی این است که در زمین
 شما را آنچه وحی کرده میشود یعنی از قبل خود نمیگویم و بوحی اندر انکس که شما را هر که بر اینست و شما را هر که

من مشا غنی و غیره که کران از عدل را چون هم کرده و شون نشسته که فراتر از انرا در عدم انفع
 یازدهمین شون که چیزی سمع ایشان نمیشود **وَلَيْسَ لَكُمْ تَعْتَمِدُ بَيْنَ يَدَيْكُمْ لِقَابِ اللَّهِ** و **لَا تَأْتِيكُمُ الْبِرَّةُ إِلَّا بِالْحَسَنَاتِ** و اگر کسی بخواهد از عذاب پروردگار بترسد و از رحمت پروردگار بترسد باید که
 از آنچه پیش از این میبینی بفرمان فرزند من و از غایت لعنت ارباب بصیرت هرگز بگریز و ای برادر من که
 بودیم ستمگرگان بر خود و بر دیگران که **تَضَعُ الْمِرَاقِينَ فِي الْيَمِّ وَالْيَمَّةَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ**
تَسْتَأْذِنُ الْبَيْتَ مِنْ حَرِّهِمْ وَكَيْفَ يَنْبَغِي و وضع کن ترازوهای ذوات العدل
 برای جزای خود در سنج صحابه و بعضی غیران بر آنند که میزان بصیرت از عدالت یعنی میزان شمس است
 از برای محافظت حساب و کفالت اعمال بر راستی و جمهور بر آنند که میزان نیست که او را عودی و دو کوزه باشد
 چون ترازوی که در آن باسی بنیزد و در سیر آورده که از میزان بلفظ حجرت که بلفظ ایشان است چنانچه
 با آنها ارسال است با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آنگاه اعمال هر یک از کلمات را به آن میسنجند پس
 هر یک برانی بهتر و جمیع او افاضه با جمیع است و بعضی بر آنند که عملی که در هر یک از اینها خواهد بود که عمل او بد است
 پس نیز و بصیرت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج ترازوی دیدم خلق که کوزه او را
 مشرفی و معجز بود آن ترازوی که یک ترازو باشد و آن حضرت فرمود که گفتند با خدا این ترازو بود
 پر شود و کوزه است من که بنام پر کرده و راجع به اگر اخطا بود و معتد بود و در میزان که در هم است
 دیده و شون چیزی را از حق خود یعنی از یک با بیع عمل بخیر و نکره اند و اگر باشد عملی هم شکست آنرا بنسبت
 که استوفی است بیا هم از او نیز ترازو حاضر سازیم پسندیم شما کنند و مرا عملی که از آنجا که حال علم
 مجال عدل است **وَلَقَدْ آتَيْنَا مَوْسَى وَهَارُونَ الذِّقَانَ وَبَيْنَهُمَا نَجْوَى اللَّهِ** و **وَلَقَدْ آتَيْنَا**

موسی

موسی و هارون را کانی جدا کنند میان حق باطلی از قدرت بر اعدای با شکی فتن دریا و در دیمت از اوستی که
 تا ستمگران از ظلمت بصیرت و جمالت از زنده بندی هر چه که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُهُ**
لَيْسَ وَمِنْهُمْ السَّاعَةُ مُنْفِقُونَ آنرا که بنسبت از عذاب پروردگار بترسد و از رحمت پروردگار بترسد
 از بهر ستم و عذاب راننده و نکرده از ان هم دارند تا ترسند از عذاب پروردگار و از رحمت پروردگار بترسد
 پس از عالمی که کسی بفرزندی شقاوت برساند اطلاع از او از عذاب پروردگار بترسد و از رحمت پروردگار بترسد
 تا نیند از این جهان است که هر که امان از او بود از عذاب پروردگار بترسد و از رحمت پروردگار بترسد
 و وقتی او بگریزد و در فرقه و بهر صفا بیرون برستی ترسیده است از عذاب پروردگار بترسد و از رحمت پروردگار بترسد
 از احوال قیامت ترسد که **وَعَلَى كَيْفِ أُنزِلَتْ آيَاتُنَا لَكُمْ تَعْتَذِرُونَ** و این قرآن است
 بسبب رجز و منفعت که بر حق صلی الله علیه و آله فرمودیم و از خود بر بافته ایستارم و از آنجا که
 این غایت جلال است که از جزو منفعت و سعادت دنیا و آخرت روی تابنده و نسبت با حق کلامی و تمام آنجا
وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رِشْقًا ذَرِينًا وَقُلْنَا لَهُ عَالِيًا و هر آنچه ما دادیم ابراهیم را عظیم با حق او بود
 سلاح از اول و بنیاست و حج که او را توحید رسانید یا نبوت که است فرمودیم او را پس از نبوت و ان علی السلام
 با قبل از حق صلی الله علیه و آله و او بودیم با بصافت و حق و اخطا و حسد او را پس از اوست و حق او را از ان
 از غایت و سروری و توحیدی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَنَحْنُ بِهِ عَالِمُونَ** و **وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ**
 و کن چون گفت هر چه خود را که منتظر بودیم پس از او هر که از او را یعنی اهل بیت این صورتی همان کلام
 بی روح که پوست شما به ان علم کنی یعنی پیش از ان می دانند و ان صفا بود و صورت بود و در ستمگر
 نداشت بود و بر کفر و از زرافه بود و دو کوزه است و او را راجع به شمای او ترکیب کرد و در جهان او بود

تکرار این

صورتها بودند بر بنایست سباع و طیور و بنا بر این معنی در قول بعضی مصورین میگوید که کلبه بوده و در هر تقدیر ابراهیم
 خلیل علیه السلام فرمود که این صورتهاست که می پرستید **قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ** گفتند که
 پروردگار خود را بر ما ندانند پس گفتگان ما نیز بقلید ایشان کردیم **قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** و **يَا قَوْمِ قُضِيَ**
بِكُمْ حُكْمُكُمْ ابراهیم چه گدای که بود پیشتر و چه در آنجا در کمرای بود و خطای شما را **قَالَ لَوْ لَيْسَتْ**
بِالْحَقِّ لَمَخْتَمْتُمُوهَا گفتند که در میان از روی تعجب اما آوردی ما این سخن را برستی چه
 یا قوی از با زکی نشدگان که بر سبیل ملامت و مطن میگویند که در آن روز فیصله خواهد بود و در قول
 خود **قَالَ لَوْلَا أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طِينًا لَمَكُنَّا بِالْعِزَّةِ وَآلِهَتِكُمْ إِلَّا كَلِمَاتٍ**
 گفتند ابراهیم صبر است سلام چه جای از وی و مقام الهی است که یکدیگر میگویند نیستم با زکی گنده که با فریبکار
 پروردگار آسمان و زمین است که او از پر آسمان و زمین را با نایاب شایسته چون بر آنچه او پروردگار است
 من از کلام یعنی از روی تعجب و بیخوش ادای شماست بنام آورده اند که فرودمان روزی نمیدیدند
 که در آن روز هیچ فرستندی و او فرودمانش کردنی و در بازگشتن بر تمامه بنا بر این است که فرستند
 بهوشندنی آنکه سر بر زمین نماند و در هم بر پیش پای آورد و بنامهای خود بازگشتندی چون حضرت ابراهیم
 در صحن است و در باب تا غلبه ظاهر و نمود گفتند فرموده است پروردگاری ما برتی که در حق و این با چه
 زیباست ابراهیم چه بر لافتم چه الیغی ان گفتند و روز دیگر که فرستند بنام است که او را بر سر نه که بنام فرستند
 پروردگاری ما فرستند بنام چه و چنانچه در و الصفاست با بر این است که گفتند من چهارم دست از او بازگشتند
 و فرستند ابراهیم بنیان از ایشان فرمود که **وَإِنَّمَا إِلَهُ الْكَافِرِينَ كَذِبٌ إِنَّ رَبَّكَ يُرِي**
 و گدای سوگند که من هر گز نمی پرستم و چه تمام نام برستیم تا بنام شما را بعد از آن روی کرد این است

جی

یعنی بر روی بجهتگاه و بهشت برین برایش کن گفتگان یعنی وقتی که بنا بر یکدیگر از او و بنامها که خود را میگویند
 مع این سخن از شنیده و با ک گفتند اما چون قوم بر فرستند حضرت خلیل علیه السلام بر داشتند و بنام خود را **قَالَ**
لَقَدْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ گفتند که **قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** پس که ایند بنا بر الطرب بر هم بر پاره بان
 که بر زکی که آن اصنام را بود یعنی نسبت بزرگتر شکست که بر سر بر کردن او بنامه بیرون آمدن بر قوم فرود
 بان است بزرگتر از آنکه در زمین برود و رجوع کرده از او پرسند که شنیدند که بنامها که نسبت چه از نشان نمودند است که
 من شکاست رجوع بوی گند و عرض ابراهیم از من عمل شکست قوم بود و گفته اند غیر از این را هم با ابراهیم است
 یعنی وی بنا بر شکست نامت بد رجوع بوی گند و او بنامها که نسبت برایشان ثابت کند التعمیر کرد و
 آخر روز بنامها که در آن روز وقوع آن صورت است فرموده **قَالَ لَوْلَا أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طِينًا**
 گفتند که که در است این عمل خدايان ما و اینست از ابراهیم شکست برستی که او هر آنچه از شکست است بر آید
 چنانست از انعطاف میاید کرد و او را نامت کرده با از طاعت است بر نفس خود بدین عمل که در او در خطا که
 است نرود و قوم او در تقصیر افتاده و هر گز است که بر شکست با چه گفته اند که لعل کعبه الله لا کیدن اصنامکم از
 ابراهیم گشتند بود با دیگری گفتند و زبانت بزیان فی الحال با در نه و رسیده **قَالَ لَوْلَا أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طِينًا**
قَالَ لَوْلَا أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طِينًا گفتند با فرود که از قوم شنیدیم که ایشان میگویند شنیدیم از جوانی که میدی با او میگردد
 بنا بر این میگویند او را ابراهیم معنی نام او ابراهیم است **قَالَ لَوْلَا أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طِينًا**
 گفتند فرود و امرای او پس بنامها که او را بر جبهتهای مردمان معنی چنانست که مردم او را بر جبهتهای
 که این بند که اینست که بنا بر کوه بر پیش من که بر ابراهیم علیه السلام را که فرستند فرود حاضر کرد **قَالَ لَوْلَا أَنزَلْنَا**
قَالَ لَوْلَا أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طِينًا گفتند که **قَالَ لَوْلَا أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طِينًا** گفتند او

ویر کردن محمود پس برین چنین کردم تبس ریح از دروغ شد و تفصیل این کوشش از آنکه در کتب و دیگر
 جنسی زود و خوشترند مردان با برابری که در سوغت او پس که اندامش زارنگا که تره
 سنی ایشان براتی قاطع شد چز صفت قول ابراهیم علیه السلام و سلطان فعلین آورده اند که چون ایام
 خلیل بیان نشن فرود آمد فی الحال غل و سزا و سوغت و درج اولی که در کس و ریحان برید چتر استیرین
 بریده هفت روزه خطره اشرا که زود و از بالای صرح دید که ابراهیم در پوسته نشن خوش گوی
 بنامت و کس نشن بود و ملک الظل که قیاس است ای وی دست او بود سخن میگوید و برگردا که در پیش
 شغل نیز نه فرود کرده و او از داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت از زمین بر تیرت که چشم برکتش
 همین برای او فرمان کنم ابراهیم فرمود که خدای من خلیل الان غل و سوغت که مادام که برکتش
 با منی و در احضار آمد که زود چهار هزار کار که در آن کرد و ترک اندای ابراهیم گرفت تا این که حضرت
 را قبول کرد و برکتش چو گرفت و اهل سیه گوید که حضرت ابراهیم در اوقات نشن از سال بود و انکلا
 آتش هم ای سینه ان کشتی از قدرت الهی عجب نیست که از آن سجزات وی ساخته پنجم یعنی گوید که نشن کاف
 بود لیکن چو سبانه و کجا از ذبیت او از روی و دفع فرمود گرفت که سمر از آورده که نزد حقن خطایا
 کوفی با نشن که در کمال دل چلب بود و یعنی نشن شوق چو خلیل نشن زودی رسیده و دست که
 از سوزش سوزش آه که نشن زود در تابه سازد که سید که ای نشن شهودی سر دشو بر نشن زودی
 و بیلاست یعنی بر ابراهیم علیه السلام چه ماکم فرموده ایم که در آن نشن چو خلیل چو ستانی ظاهریم و اگر
 تو مسطنت طو در بر زودی برانی ناپود شود بوستان پد ادبیم زود پد اکر و اگر بر ابراهیم بسته
 باشی از شغل تا ناکند الموقده التي انشمن سوز و فاعده و دعوت بر افرا و از پنجا معلوم میزند که نشن

بر هر چیز غلبه کند و هیچ چیز بر او غالب نبود وَجَعَلْنَا قُلُوبًا لِلْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ
 و کلمات ادیم ابراهیم را از عراق که منزل غر و ذوقم او بود و برادر زاده اولوط بن زنون بن نایخ را و
 رسانیدم ایشن زرا بان نشنی که برکت کردم و افزونی ادیم در هر جانی زرا یعنی ولایت شام و برکت
 تمام بعثت انبیا بود علیهم السلام در آن ولایت و بسیار است و از زانی اورده اند که ابراهیم به
 فلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بموده و نکات و میان این دو موضع مسافت کشتی با زود بود
وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ و چشتم بر ابراهیم را از
 که دختر عا بود و پس از سنی نام و ادیم اولی است و زبانی بر سوال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما
 پسری کجندیم و بنیز و هر چهار را که اندیم بیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ
بِأَمْثَلِنَا وَهَدَيْنَا أَلْيَسًا لِّلْقُرْآنِ قِيَامَ الصَّلَاةِ وَآتَيْنَاهُمُ الزَّكَاةَ وَكُنَّا نُؤْتِيهِم مِّنَّا
 و ساختیم ایشن زرا چشوی امان کشتی راه نماند مایعین یزمان ما و وی که ایم بر نشن کردن نیکوینا
 یعنی اعمال صالحه که خلق را به ان مغرب نماند و پیاپی به نشن ناز و دادن زکوة و این عطف است
 بر عام و کفین ناز و زکوة از طراز است جت تفصیل است و بود اند ما را بر سگان با خلاص و لوطا
أَمْثَلِنَا وَهَدَيْنَا أَلْيَسًا وَجَعَلْنَا قُلُوبَنَا لِقُرْآنِهِمْ كَأَنَّهُمْ كَأَنَّهُمْ كَأَنَّهُمْ كَأَنَّهُمْ كَأَنَّهُمْ كَأَنَّهُمْ
 فاستقیم و لوط را ادیم بکت با بنیت با فضل بین النجوم و دانش کسیر از با یاده بکار ابراهیم
 شش و هفت و بر ما ندیم او را از ان دبی که بود ان ده که یکد یعنی اهل ان ده که در تعلیای ان
 و ان ده سه هم بود از مؤمنان که اهل ان بلا طاعتش مانده و در راه نماند ما ایشن زرا
 برستی که بود ایشن گروهی بیرون رفتگان از دابره فرمان وَأَدخَلْنَاهُمْ فِي جَنَّاتٍ آمِنِينَ

الصلحین و در اویم لوط را در جنگش خود یعنی در اهل حجت داخل کرده اندیم با برکت که عمل حجت
 برستی کوطولت اسلام از جمله سوزگان و شایسته کوه و قله و هفت ازین گذشت و قضا که آنرا در حجت
 قیل فاستحبتنا له و اهلک لوت الکذیب العظیم و یاد کن نوع را چون مذکور بود که خود را پیش
 ابراهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا فرموده بلا که قوم خود پس اجابت کرد هر دعای او را پس نکات
 و اویم او را و اهل و از نفس و زبان و زمان بهمان از عم زکریا و یحیی و عیسی و زکریا و یحیی و عیسی
 الذین کذبوا بآیاتنا اللهم کافوا حقهم سوء کافا غیر قسائم لبعثین و یاری دادیم او را و این
 یعنی علی است یعنی غالبیستم بر سگاران اما که کذب کرد آیههای ما برستی که قوم بود که در حق
 یعنی کفر بود که سر به بر میااست و نیز از ایشان بیخود را در ایام دور و در زمان پیشتر از این است
 پس فرمود که اینیم حدیث را و داود و سلیمان از حکیمان و المومنین الذین نطقوا بینه حکم
 القیوم و کتبنا لکم اسماء حیدرین و یاد کن قهر او در این آیه و بر او سلیمان را علیها السلام چون حکم
 کرد که در کشت **او را داود** که چون داود در کوه شستی سلیمان ۴ برادر حکم بنشستی و هر که بر او آمدی
 از هم وی ستمنا کردی روزی دو کس یکی آمد یکی دهقان و او را ایضا استندی و یکی کوهساز و او را در
 بوقت خانه ندی ایضا گفت با طغیة الله ساین بوقت شب رفته خود را بجزایر میبرد که بشت را ازین
 و نام را خود را بنام او و او را از بوقت برسد جواب داد که کاری چنین واقع شده داود حکم کرد که
 خود را با ایلیا و چون چنین حکم فرموده از کوه بروان آمدند و معنون بقد بر سلیمان را معلوم شد که در آمد
 در سق از راه ساکنی با بر کشت که اگر کسی جز این بودی اصطلح و او حق خودی داد و عملت سلامت بودی توان
 سلیمان جواب داد که کوهسازان را تسلیم ایلیا با بر کرد تا آنه نفع کرد و بشیر دروغی بر چشم میوهی صبح

بجاری

بیوخت با بد او تا غم خود را در آن مرتبه برساند که بود چون کشت بر آن حدیث تسلیم ایلیا کند و کوهسازان خود یک
 سهجده ام در بهره نامند و صاحب که المومنان آورده که اختلاف کرده اند که این هر دو حکم کوهی بود و دوم
 اوست که کوهسازان هر دو حکم صواب باشد به دلیل **و کذا انما نزلنا علیک** یا ایلیا این
 حکم را نازل کرد و حق است صواب در شتابین جواب گفتند که منافات نیست میان این دو حکم چه عاقل است
 که نیست کوهسازان بعد از آن بوده باشد که از نزع فرشته شده و پس او را حکم فرمود پس حکم کوهسازان را
 هر دو واجب بود پس حکم وی صواب بنظر لیکن حکم سلیمان هم اصواب بود زیرا که عاقل است صوابین خود
 و هر که در واجب شست لیکن مندرست و از قسم تعقل پس منافات نیست میان مسلم و اصطلح و صبح و صبح
 و بنا برین نافی تا صبح اول شست چنانکه منافات نیست میان اول دهم و شرط صبح منافات نیست بیکان بیان شرح تا
 است و مندرست در معول که زیاد بر نفس نسخ جایز نیست بر قول صحیح **و علی این ابراهیم** در آنکه در غیر قول حکم
 از این بهر که او را است کرده از انبیا عبد الله که این باغ رز بود که بنسب کوهسازان خود را بر نفسی از ضلالت
 و صاحب باغ بخیرست او و هم آمد و صاحب کوهسازان را آورد و بعد از مرافعه او و چنین حکم فرمود که اگر
 کوهسازان بخواهند باغ را خود را از پس بر صاحب شست که کوهسازان با اهل دفع که صاحب باغ و اگر دفع
 رفته و اصل باغ به هر اولاد آنها را صاحب باغ انکوره بعد از آن نخواستند این هر دو را نیز بر پیش سلیمان
 که میان ایشان حکم کند او نیز چنین حکم فرمود که بر پیش فرموده بود و او را ازین ان اراوه فرموده که بر پیشی
 ظاهر شود که خلق دهوی بعد از سلیمان خواهد بود و هر دو حکم مطابق بودند که اگر تعلقش بود **و کذا**
میکوهتا شاهدین میفرمود و چون برین سوال بود حکمشان میسبب از آنجا خبر داد پس خود را که گفته
 داد و سلیمان صیماستلام برین قوم خواند و حق که حکم کرد در نزع باغ چون شرف و نقد بود در آن کشت کرد

در حدیثی که در این کتاب است
 که در این حدیث است
 که در این حدیث است

یا بستان کوهستان آن که هر دو بود هر حکم ماکر ایمن گنبدن از غنای زمین بر او و سبحان بر او خاتم
فرمودند **فَقَدَّمْنَا قَائِلِينَ وَأَكْبَدْنَا كَلْبًا وَجَلْبًا وَصَغَرْنَا نَاعِمَ دَاوُدَ وَكَلْبَانَ السَّخَنِيَّةَ وَالطُّغْيَانِ**
كَلْبًا قَائِلِينَ پس نسیم بودیم حکومت بر سلیمان را و بر او حضرت نسیم و پسر او سلیمان را حکم کرد که سوگند
بنا حسب نزع با بیاض و به تمام آن نفع گیرد و بدان ملک می رود که روزگار خود کند و نزع با بیاض را صاحب کوهستان
غیر از آن نماید و بر سر آن زمین باز رسد تا او بگرداند و نفع نکند و با اگر اصل نزع با بیاض خود را بدهد کوهستان
بایدی بای کوهستان نسیم کند و اگر نزع خود را اولاد تنها چنانچه نکرده شود و بر هر تقدیر هر یک از پدر و پسر او را
حکم کرد آن یا پستی و در آنستیم بود آن و اینها دلالت دارد که حکم سلیمان بودی بوده و نیا چند و ولیم ستم
یاد او و کوهسار نسیم سبک نه خدای را با اتفاق او **وَرَبَّيْنَاهُ مَرْوَةَ** که بر آن نوال که از آن او در وی
از کوهها نیز نشود و می باشد این خبره آنقدر است بود و مستحق کرد این همه مراد و او را مرغان تا در تقدیر بای خود
بیشتر و نذره و ستم کند و مرغان اینها را در قدرت و پر است اگر چه نزد شما عجیب است **وَدَرُّوْا لَهَا**
الْزَّلْزَلَةُ آورده که مبنی است سبب را بهین صیغه است از غنای او در رفتی که بهادی روان شدیدی در
فرآید آورده که سبب حال با او در دو روز توان نکند نیست پس ضرورت باشد حال نسیم بپوشد بی بر آنکه تسبیح
و مجال زبان حال او و در آن تقدیر چون خلاص میشد جان زبان نسیم کنی املق انیس و جملها
پا او در دو روز بود پس سخن حقن باید که اتفاق دلگداز برین وجه که او در مرغان بود وقت داد و در جمعی
نسیم که گرفتارنده بهر سامعان را از یک طرف و کلمات آن مفهوم میشود و اینست از قدرت الهی فرمود
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا لَا يَأْتِيكُم مِّنْ لِّسَانٍ إِلَّا لَهَا سَنَنَةٌ وَأَمَّا الْعِزَّةُ لَهَا غُحٌّ
زهر برای شما نگاه دارد و در شأن آن زهر از کار زار شما یعنی از قبل و جهت در کار زار پس اینست شما سبب

که هر دو بود

که نیکان برین نعمت است و صورت ستمها من می شکری که بید خدای را برین لیا حق **لِإِسْلَامِ الْبَنِي إِسْرَائِيلَ**
که حاجت تو بخوری **بِأَوَّلِي الْأَرْضِ الْأَيْمَنِ بَارَكْنَا إِيحَاءًا وَقَتْنَا إِبْرَاهِيمَ إِسْحَاقَ الْبَنِي إِسْرَائِيلَ** اینها بر او برین
با راحت و نهد زمین و شندی او آن بود که وقت سلیمان را از دستش برد کردی بکار راه برزی و بود که نیست
بفوق سلیمان یعنی عیشت او بر آن زمین که برکت کرده ام بر آن زمین یعنی ولایت شام از جهت تقدیر حق
آن در **نَحْمِدُكَ اللَّهُ** که در شام شمیری بود و هر چه از آن برای سلیمان بود از شام و شام فرستد و چون از آن برای
عالی با قسمت صاحب آن با پسران آمدی بپهریزی و باز نام شام بر برانها آوردی **وَدَعْنَا الصَّعْدَةَ وَوَعَدْنَا**
بانه از آن کم بر آن آمدی و قبول در صراط خطم فادس کردی و شام با کجا که با لفتی و روزی دیگر از آن برای
آن دعاست را صراط بودی و شام را بید شام باز آمدی ما ستم با هر چیزی دان آن با در کجاست
ارادت او در آن کرده بودیم **وَمِنَ الْأَمْثِلِ لِمَنْ يَرْوِي عَنْكَ وَتَمَلُّكَ عَمَلًا وَذَلِكَ**
كُنَّا لَعْنَةً قَائِلِينَ و ستم ستم بر سلیمان را از زبان کس که ظاهر کند در باره برای او از جهت استخراج
جواب در نفایس کند علی دیگر جز خاص شالی و سارضا عانت غیر از با می شمر او و قدر ای تعبیر بودیم از
را کلاه در زنگان تا از زبان سلیمان برون زدند **وَأَقْرَبُ إِذْنًا دَائِي وَرَبِّ الْوَيْشِيُّ وَالْفَتْحُ وَالشَّامُ**
الْقَيْمِينِ عید کن اوست راه راه او پس امیر من با بیخ من روم من عیسن تن بر او راه ستم عیلم اسلام
من ستمی ز دعای او را مال بسیار داده بود و دستش را نگاه و کوه سفید و قعد و زنگت و عمارت کند که بدید
جفت کجا در زغرت سبک و در کجا دی ملوکی را برهشته بود و ایشان نیز صاحب نیل و مسابغ فرزندان بود
و آن خلعت نبوت پوشا بدهد و بولایت بفرستد از شام فرستاده و نوب در روز طاعت گذاراندی هم
کما بین حق تقدیم رسای اعیس یعنی بر وی چه برده و نبوت که پسورد و طایف طاعت بروی نماید که توست

نزدت

چون ازین عاجز شد با حق سبحانی دعا علی ساجات کرده الهی سیده بود عارضت است حضرت علی با بسیار و فرزند
 بزرگوار داد اگر اولاد با شتر مال و اولاد و سگاسازی و در کوره و سماج آردی زود انزاد بر کرد و وطنی
 نوبت پیش از حق سبحانی ز دعا فرمود که چنین است که نویسی او را بیده هست پس سیده که هزار بار کرده
 بگذاردیم بر یک لشکر تمام چهار پاره آن آید خواهد بود حق سبحانی ز دعا انعام بر وی گناشت پس این فرج جانات
 شد او را چون آنرا که گشت شترانش را ساعه با گشتند و گویند آن بیس که در وقت دعا دند در گشت
 بر حج عاصم شگفتی گشت و هفت بر سر ختر در زرد بود آندند و بعضی هفت دختر گفته اند و فرود چرخ گشت
 ظاهر شد و شفق گشته به آن بر آن یک گشتند و منان بر نه شده و بر آن زهره و نخل که بر نه شدن
 میگردد زن او جرد ختر او برین پوسف هم در خست او با نده و ترسست و بعضی گفته اند هفت روز
 و هفت ساعت برین محنت مبتلا بود و دیده پس سیده سال نیز گفته اند حق سبحانی ز دعا برای شتر چتر است
 صلی الله علیه و آله و عقیقت است بر یکسانی حالت او را ذکر کرده فرمود که با کن قصه آید پس چون بخواند برورد که
 خود را با کمر سید مراد حج و ختی و نوشته اند بر آن گشت گمانی گویند حق سبحانی ز دعا در باره اوبه فرموده که
إِنَّا وَجَدْنَا مُوسَىٰ ذَا كَرَمٍ لَّمْ يَسْعُرْ وَتَلَا تِلْكَ آيَاتِ رَبِّهِ لَمَّا هَارَىٰ وَرَأَىٰ مَاءَ الْعَيْنِ يُغِيثُ
 تفریب گشته که از شطرت شملانش بر حق عظیم رسیده چه نزه او آید و گفت بر اسب که کن تا تا این بار بر آن آدم آید
 با حق سبحانی ز دعا از ضروری شکایت که از پنج خورش در عشر است سیدی آورده که گویی از آنجا که بوی ایوان آورده
 بود نگفتند اگر دره چتری بودی برین بلا مبتلا گشتی این شرط است در مبارک او را بچرخ خست این سخن
 بر زبان مانده با چنان شهنش که بفرمن تا ز عرض تباران قیام نیت نیست عمو برین سخن تکلم فرموده بسیار
 کران آنکه شل و زبان دی که در دو این دو عهده عمل نمید و توجیه بود از فراتر ایشان ترسید و این یک گشت

در حق سبحانی

در حق سبحانی از او عبد الله صغیر این محمد الفاضل صلوات الله علیه نقل میکند که جعلی بود روی بنام این شکسته
 بگشت آن کرد و گفته اند از آن که در آن وی بخورد نه یکی بر روی زمین افتاد و خاک که کم بنطیبه اوبه
 پسته او را بر گشته باقی او بنا بود برین کار افتاد و واقع شده چنان بگذرد که طاقت ندارد و او کلام بر زبان
 اشترای شید موی که بنده بخوری بی واسطه مکی مغزی از بار که بر این خطاست طلب با تو یک و سیدی
 کرای با یکدیگر نه اوبه بر آن شفق این بر شش که بلا را بجان نکشید و نترست عا را شفق چه چنان شتری
 در سحر از آن که هر روزت برسد بجهان خطاست از آن نشد زیاد که **إِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ** آن
 که گشت با او بود و از زود **بِحَالِهَا قَبْلُ** آورده که شتر است اوبه از ضرر چنان می آید تا بره خیش با ظر
 بدلیش که کال عیانت در بلای جرم زبان بر شترش منشی الفتر گفت و لبان رو عا بر شتر بندای او است
 اجمال همین مترنم گشت **وَالطَّيْرُ فِي شَرِّهِ** که این سخن ز بر و جاعترا من است بر یک قضا و قدر یک
 از روی شفق بجز نیست چه قوت است که بر نمل بودی آید که گفت چرا عا بر شترش که گفت که کم چرخ فرموده که
 در فراتر حق تا بسیار است تو طاقت نیاری از حق تا عارضت خواهد اوبه سید این سخن **فَأَسْمِعْ أَكْبَدَ**
كَاشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ قَهْرٍ وَأَنبَأْنَا أَنَّهُ لَمْ يَلَمَّ بِهِمْ وَجَعَلْنَا مِنْ حَيْثُ نَالُوا ذِكْرًا لِلْعَالَمِينَ پس آید
 کرده هم و عای و بر این سخن هم آنچه در او بود از پنج معنی او را شفا دادیم و شش آن در صور و صخره خواهد آمدان آید
 تا و عطا کردیم او را فرزندان و ای که با عیال میشنازند و کرد اینیم و ما نمیشناز با ایشان یعنی هفت
 در و ختر هفت شش یکدیگر و از این عبد الله هر روست که ننده که آید حق سبحانی ز دعا فرزندان او را گشت
 از این مرد بود و نه و آله فی که در این نوشته بود و از این سخن که هر فرموده که اسما اولاد و بواسطی بر این
 بوی داد و این سخن همیشه نوبت است تا پنج مرتبه بوی بسیار آید و در حق سبحانی آورده که گشت با ندر روز و روحالی

توسیع

سرای وی می بارید این کار را بپسندید اوب کریم برای اتصال رحمت و صفای از نزدیک مایه و چو او
 و بنده شکر بود در بلا صابر و پمندی برای برپسندیدگان **وَالصَّامِعِينَ وَالْمُكَلَّمِينَ**
الْمُتَلَوِّينَ و یادکنند قدر اسمعيل و ادریس و خداوند غضبنا که ابراهیم را با یوشع با ذکر ما علیهم السلام و در جنگ
 از خدا ای نگاه بهره مند بود و گفت اندک قبل همین صفت است یعنی عمل او و در برابر عمل انبیای زمان او بود و کول
 یعنی عیال که نیز هست در قضا آورده که التیس از انیس تکفل شد که با هر دین قیام نماید بعد از تاروی
 و صاحبش آن و بعضی آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل می آمد که بنی می آید که روح تراقتی که بود
 خود را بر بنی اسرائیل عرض کند هر که تکفل شد از آن گشت تا زکد ارد و در روز روز دارد و جان مردم حکم
 فرماید و فرستاد که بدست می دهد و بپسندیدگان بنی اسرائیل ظاهر کرد و معانی از دنیا
 قوم برخواست و گفت **أَنَا التَّقِيُّ ذَالِكِ** بطلدای تو تکلم به و بپسندیدگان و او بود و خداوند به حضرت
 و حیاتی زده و او را **والتقوا** فرموده این معنی که اسعیا و ادریس و ابراهیم از هر گندگان بود و در وقت
 تکلیف برشته و در زمان اسمعیل برانست بلکه وادی عجز ذی ذریع بود و صبر فرموده ادریس بر در کار
 در آن در بلای قوم هر کرد و به وایان نیاورده و **والتقوا** تکلیف می نمود و بر او پیشگفتل است و بود **وَالصَّامِعِينَ**
وَالْمُكَلَّمِينَ و در او در دم است از آن جهت که در وقت است و تفت است و حضرت
 برستی که بنی ستمگان و زمان برزدگان اند و کا ملائذ و صلاح و صلاح است و صفت است از کد
وَالْمُتَلَوِّينَ از **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ**
وَالْمُتَلَوِّينَ **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ**
 که حضرت و قبول کرده و در وقت است از بنده و اید که بر نفس چشمش گرفت در وقت چون امر الهی رفتن او را

توسیع

کره بود

نشود بود و گفته اندیش را و عده غدا سباده بود و در دست بود که بر پیشان غدا خوابد و چون در برتر
 می آمدند شکر که اید در دغ کوی خرابند و کس از میان است بر و در دست بر کف بر زمین از وی مثل کعبه
 شد که کمان سیرد آن تک که اید صفت روی راه رفتن را پس اولی خبر در او در دم و در شکم می زدن آن
 پس آن کرد و در آن کعبه یعنی نطفه بود و بدن حوت و در کعبه بود که از ما با کعبه معجوبی است که تو باکی
 تو از آنکه چیزی عاجز شوی به برستی که من ستم از ستم که آن بر نفس می گوید که با حوت بسیار است که ما آنکه
 بر سبب انقطاع کعبه باشد با ترک ندی کرده بود و ترک نرسیدگان نواست **وَالصَّامِعِينَ**
وَالْمُكَلَّمِينَ **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ**
 یعنی ما می باریمان اید ما اید ما اید ما اید ما اید ما اید ما اید ما اید ما اید ما اید ما اید ما اید ما اید ما اید ما اید
 و تماشایید هر که در کعبه را و قطع است و در او در سوره و القاف است یعنی می آید است از کعبه است
 علیه و آن که هر کعبه را در این دعا خواند تا لاله کعبه است که مرا و را او بعد از قدم فرمود که آنکه کس
 چهار چیز رسد بگو **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ**
وَالصَّامِعِينَ **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ**
 که **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ**
 که در وقت تکلم کند که **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ**
 که هر که **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ**
 الله سینه است ما آنکه **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ**
 رضای طاعت بر این فرموده و او شنوده که **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ** **وَالصَّامِعِينَ** **وَالْمُكَلَّمِينَ** **وَالْمُتَلَوِّينَ**

ان ليو تين خيرا من جنتك و نبيها اخبانا من التنا و كذا اذ نادى ربه
 لا تدرك فرقتي و انت خير الرايين باكن زكرا ما چون بخواند برود کار خود را و گفت ای پروردگار
 من گفتم ای خدا منی می زنی که از من پرست بر و تو بهترین و از نانی من و اگر مرا درستی نهی که گفتم
فَاَسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي
فَمَا تَكُنْ لِي وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي
 پس ای که بر وزه شد عالم دین و صلاح آوردیم برای او زن او را پیش از اینست برای ولادت
 بعد از حق و گفته اند اول خوشخوی کردیم برای زکریا که بعد از آنکه به خلق بود پس کسی که از ایشان
 که مذکور شد بود که همیشه فتد و سبکوبها و می خواندند ما از روی غیبت توبه و اجابت پس از
 عیال بودند فرزندان و فرمان بیزیران باها زمینان ممتنان گویند سنا ز برای او با به ما ز به و شای
 درین اسرار آورده که هر که میاز به و بر او تکرار کند و هر که از به و کند خیرش سازد بیان نیار که
فَاَسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي
فَمَا تَكُنْ لِي وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي
فَمَا تَكُنْ لِي وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي وَاسْمِعْنَا لَهُ وَهَيْبَتَكَ لِي
 و ما کن این زن را که گاه درشت فرج خود را از ضلال
 او را در هم نیست عترت است عیال اسلام که خود را با کز بهشت و دست چکس مع من عمت او نیست پس
 در سیدیم سنی چیر سل را فرمودیم تا دیدم در پر او با در درون او از روی گمان با ما مستعمل کن اگر
 جاری که ایندی مردی و صبح را و کردیم فقط و را و جز بس و می پس با من عمتی و علامتی بر عالمیان یعنی
 چون تا کل سینه برشان روشن شود که طهور پس بی پر از بتول عذر را بجز و نحو بان جهان علیه دلالت
 بر کمال قدرت و صلاح حکیم حق دارد **ان عذره انتم و لحدوة و الالکم فاعذبون**

کلمه

گوشت تو حید و برین سلام و طریقه سید انام و اهل بیت کرام او علیهم السلام که چه است شما را استقامت بران
 نیست که زبانی خفلاقی نیست و ان بکرمه انبیا علیهم السلام بران بوده اند و اصل تو حید به حق است و شما
 از یک شما ام پس مرا بر سینه نه خیر را **و تقطعون اوتهم بقتلکم کل الیکم لعلکم ترحمون** و هر چه در نام ما
 که درین خود را در بیان خود یعنی فرقه فرقه نه چون بود و ضاری هر یک کفر دیگری کرد پس هر که کفر کند
 درین جهان حکم دارد بر این فرقه و سبوی با باز کرد که کند و ما نیست را و از اعمال ایشان با نه شایم
 داد **فمن یعلم یعملون الصالحات و هم مؤمنون فاولئک ان نسئبه و اولئک ان یؤمنوا** و هر که کند
 از غلامی پسندیده و حال آنکه او کرده باشد که او رسول او صیاده او و عملی ایان بقول نیست پس است
 نیست برت با حق او را بر معنی ضایع سازیم اعمال او را چون مقرون با یان بود و ما سنی او را گویند ایم
 یعنی انباشتند و در حقو اعمال و بیچ و بیچون چنین باشد ضایع نخواهد بود کار و عمل او **و سخر الیهم**
اعلیهم اما اوتهم لا یحییون و منتهی است بر اهل حق که با ملاک کرده است از انکه ایشان باز کرد
 یعنی یعنی جو ام است بر ملاک شده گان که بر بی رجوع گشته است تلافی اعمال و توبه اگر احوال و در نما بر اهل
 علیهم السلام لا را اصل او اندر زانند و اصل منست و معنی این چنین است که منتهی است بر اهل کلام و شایر که
 رجوع نمایند یعنی و اقرار بر مخالفت و ضاد و کما و خود گشت نیز در سوز و کمال است ذکر بافت و عا بر بی
 که این کرم حدیث چیست را از امام محمد باقر علیهم السلام پرسیدیم این تیر را بر خود اند و از امام جعفر صادق علیهم السلام
 پرسیدیم که در وقت دعوت که باز آید فرمود که من حق الامان عفا و حق الکفو عفا مومنی چون حق ان
 و عاز و بود و مقاد و اصحاب کتب و انشالی ایشان که سعاد و صاحب الزمان باشند و کار و حق معان
 دست کشکان ایشان کردن را بدینا و فرقه باشند و بر ایشان ظلم و ستم کرده و دلیل برین از تعجب است که حق

صنوع و جوی

إِنَّا نَحْنُ بِأَجْمَلٍ وَأَجْمَلٌ وَنَحْنُ بِأَجْمَلٍ وَأَجْمَلٌ یعنی رجوع کنند تا وقتی که گشت و شود
 شد با جوج و آن علامت آن زمانست ندیدیم یا آن گشت که آن از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه
 میفرمود که اول آبی و علامتی بر آفرین از آن طرح و حال بود اگر طرح و آیه الارض آنکه طرح با جوج و با جوج
 نزول عیسی از آسمان و این از وقت ظهور رسد الی غیره باشد بعد از تمام بر آن آبی نشانی در قعر آن بود
 که در آن را جوش را از او با جوج و با جوج چون ظاهر شود آن هرگز بی میشت میده میبود تا همه عالم را در قعر آن
 و آبنمای دریا با تمام باشند و از قشری که بر آن بود که **أَقْبَرُ مِنَ الْقَدَمِ وَالْقَدَمُ مِنَ الْقَدَمِ**
أَقْبَرُ مِنَ الْقَدَمِ وَالْقَدَمُ مِنَ الْقَدَمِ و نیز در یک سیر و عدوی
 و اینست که قوه قیامت پس از آنکه گشت که با شش صفره و باز ما زده از آن است که در آیه ای آنکه گشت
 و اینست که سیکو بندای و ای بر اینست که بودیم ما در دینی جزای این روز و این حال بگوید و هم شکایت
 بر خود که سخن بچران شنیدیم و بجز موده او صیای ایشان عمل کردیم **أَنَّهُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ إِلَّا بَشَرٌ**
حَقَّ عَلَيْهِمُ النَّارُ لِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بدستی گشتن ایشان گمان و آنچه می پرستیدند بجز خدا ای تمام از زبان
 و دیوان ایشان آنکه در دوزخند شما و بنان برده رخ گذرنگانند و دره در آینه گمان در میان کوه که گشت در
 ایراد بنان بدو نفع زیادتی نموده است بر ایشان است چه به آنها نشان افروخته کرد و اعتراض ایشان است
 و دیگر زیادتی نموده است چون آنها با پرستیدند اله حالا ایشان در ایشان **لَوْ كَانُوا يَلْقَوْنَ اللَّهَ**
تَارِكِينَ وَمَا يَكْفُرُوا بِهِ لَعَلَّنَا نَبَأٌ لَّكُنَّا لَدُونَكَ اگر بگویند ای آن بنان خدا این جفا بچکان میرند در میان هر چه
 چه خدای مغرب باشد و مغرب و هر بنان و هر برستان در دوزخ جا و به ما ندانند که ایشان را از آن
 خلاصی نیست **لَا يَدْرِي أَيُّكُمْ يَرْجُو أَذَى يَوْمِ الْآخِرَةِ** هر یک از آنست در دوزخ تا از ایشان در آن

بفرمود

نمی شنیدند یعنی که به ایشان دشمن آورده اند که چون آیه آنکه و ما متوجه و آن من و دو اینند از آن است
 در شان کان عسافاده این الزامی نیست از ایشان و یک گفت غم بخورد بدو اضطرار گشته است من به تقصیری
 علیه و آله است که کم پس از آن ای محمد که گفتند که **لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** تو می گویی که هر چه ما در آن خدای است می پرستید
 او در دوزخ خواهند بود حال است که غیر از هر عیب و ملائکه میبوده و صفای و بنویسند از هر که که از این بود آن
 چشم پرستند که بنان ما نیز پرستند آیه آنکه **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحَقُّ أُولَئِكَ أَعْتَابْنَا لَلِئَالِ**
 برستی که آنکه پیشی گرفته است برای ایشان از ما سابق بنیکو که سابق است و توفیق طاعت ایشان را گشت
 و آن عزیز و همسایه ملائکه اند که او که سابق بنیکو است مخصوصند از دوزخ دورست که اندک است فلک است برای
 ذوی العقول و مخالفان با ما و جفا ما و وقوع با فتنه صاحب کبر که به کسب عیانت در بهایت و جبر طبع و ولایت
 در نهایت **لَا تَسْتَعِينُونَ حَسْبُكُمْ وَنَحْنُ نَعْتَمِدُ الْكُفْرَانَ** یعنی خودشان دورستند
 از آنست که از آنست که در ایشان در اهل عقیدین اند و دوزخ در سفل الشقیین و این در آنکه از
 برود و ای ایشان ما و به اند یعنی شمشیر خود را در ای می باید **لَا تَحْزَنْهُمْ** **الْفِتْنَةُ الْكُبْرَى**
لَا تَلْمِزُهُمْ فَتَلْمِزَهُمُ اللَّهُ وَتَلْمِزُهُمْ اللَّهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ اند و بنای بگردان ایشان از فرج اگر برین قول ملائکه
 که گویند لا تلمزوه یعنی تو ملامت چو ایشان آن که ملامت می اندیشند با وقتی که گویند و استاده ایوم است آن طول
 بود چه بگمانند بر سر ما است و چه بر سر ما است و گشتند و گشتند از فرج اگر وقتی باشد که دست و پا صورت کسب است
 باشد بر آنند و بگشتند و این خلاف آنکه که با اهل را غلو و لاموت و یا اهل را غلو و لاموت و دوزخیان
 فرج گشتند و بر سر بنان با فرج که دانند و بر سر ایشان از فرج گشتند و وقت پرده آن از فرج که گویند
 آن در است که در دنیا بود که برین و صد و ده و هشتاد یعنی نیست روز تو است که هر گشتند با آن را گویند

این روز جای شهادت عارفان و خطا بسد که این روز تا شای شهادت ابو جعفر علیه السلام فرموده کرده است
 ای مومنین صلوات الله علی سب اینی است از فرج البر **قَدْ تَطَوَّعَ النَّبِيُّ اَلْجَمِیْلُ اَللَّحْمُ کِنْدَانَا**
اَوَّلَ لَیْلِ نَبِیْنَهٗ وَ حَضَرَ لَمَّا اِنَّا کُنَّا قَاهِلِیْن یا در آن روزی را که علی کم و در جمیع است از هر کس که
 طوبی ما را بر کوشش را با جمل نام کاتب حضرت سالت صلی الله علیه و آله و کونند علی است چون کرام الکاتبین
 ای روزی اعمال بوی سپارند هم چیزی یا آسا از عدم باز کرد این بعد از وجود و چنانکه آغاز کردیم نخست
 رانی نمانده و نه باز کرد اینم از آنکه آفریده ایم اعاده مثل آید ایستند در اینجا و از عدم و هر دو نوزاد در سلفه آسان
 و عدو دادیم با عاده و عدو دادنی بر ما است و نا کردن بدان برستی که گشته ایم پس شکر چنانچه از اول
 بوجود آوریم برای حرفت عباد است و دیگر با بر وجود دعا هم ساقطت برای مکافات **وَلَقَدْ کَتَبْنَا**
فِی الْقُرْآنِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ بِرِجَالِهَا وِی السَّلَامِ اِنَّ فِیْ هٰذَا لَآیٰتٍ لِّمَنْ یَعْقِل
تَأْدِیْبِی و بدستی که نوشتیم ما در کتاب داده بود السلام از پس تو قورت یعنی بعد از آنکه تو برت نوشتی
 بودیم در روز بورت کتب کردیم و یعنی کونید مراد بر تو بر کتب ختم است مراد بر تو کونج محفوظ است یعنی
 و کتاب ما بعد از آنکه در لوح نوشتیم بودیم آنکه زمین نوشت و این عجیب فرموده که مراد تمام زمین دنیا است
 که بر اشی که از ایندگان گشته و من کو بدیع صالمان نیز حضرت سالت صلی الله علیه و آله و این آیه ای
 ای چه بختی برین صلی السالط علی السلام متغول است و اصل برین است که لام در الارض لام توفیق جنس است
 که سستراق راشا به و اطلاق صی سب از دعا لفظ صلح و حقش دل هممت او بود چه اگر کسی از نا کوه
 ده بر صلح استخضر و بر اظهار صلح و آید چون دعای تمام داننده ظاهر و باطن صلح است صلح نوحی که
 که ظاهر و باطن صلح بود و این چه مضموم باشد پس این صلح امام محمدی صاحب از زمان است که حکم

صدای

خدا ای شای و بموجب فرموده بنوی شرق و غرب عالم را فتح کند و اختلاف از میان بریزد و ایراد لفظ صلح با
 تعظیم و توقیر است یا مراد آنحضرت و عاصان و بی بیست که سید بر سره من اندمکن که ظهور می نمود از آنکه
 کند و بجا و یکت بنه و اندک علم لیکن آنچه شومین حدیث است که عالم چون بر کرد از جوره و ظلم و ظنا
 شود و بداد و عدل را را بدستی که زمین کرد و کرد هم از انهاره و مواعظ ان الهام کل قرآن و دولت و نصرت
 مومنان هر چند کفی نیست هر که به پرستندگان را مراد آنحضرت است این نیست که خبر موعظه قرآن است این
 که نیست و همین مطلقا بر صفت است **وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا نَجۡةً لِّلْعٰلَمِیۡنَ** و ن فرستادیم ترا ای پیغمبر
 بخششش بر عالم را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و است حضرت مومنان را که بر او یافته اند اما در هر نماند
 چو نیست آنحضرت سب اسما و بموجب صلاح معاد نیست و نیست که از آنکه سب ای از عذاب است
 این بوده و از خوف و خوف و مخرج سلام نامه نه و کان انقدر یجیبونم و است ششم و کشف الکلمه را در آورده که
 وی بود که است را در حج مقام فراموش کرد اگر در ملاحظه بود و اگر در مرتبه ظاهر و اگر در کتب بود و اگر در
 تجر و ظاهر و همچنین بر زود و بر سر مقام تا سب سب فرمود که السلام علی و علی عابدانند الصالحین
 در مقام محمود و سالت شکر که کو بر اینی است **قُلْ اِنَّمَا یُنۡبِی الِیَّ اِنَّمَا الْکَلِمَةُ بَلَدٌ وَّلِیۡدُ قُلۡ اِنَّم**
سَلِّمۡنَ بگو ای پیغمبر که فراتر از این نیست که وی فرستاده میشود بری من که نیست جز این نیست که دعای
 دعای کاتب است و کتا زیرا که مقصود اصلی از نیست آنحضرت معفو بر تو چه هست پس کلیدها را ای برای قسوم
 است بر شای و نایز بر کس پس ایستند شما کردن سادگان و جنسی و حی **مَا نَأْتِی قَدۡحِیۡ اَوْ تَقۡدُمۡ عَلٰی**
سَوَاۗءَ وَاِنۡ اَدۡبٰی اَقۡرَبُ اَیۡدِیۡکُمۡ مَّا فَتۡنُوۡنَ پس اگر برگردد آن تو سب پس آنکه که در هر نماز
 سرت یعنی من و شما در علم آنچه اعلام کردم بر اینم از موعظه آورده که اعلام کرد شما را آن پنج سخن است که در



و بر خا و خوشه و مومن و کافر در علم و پنداری شدند و عندالممکن آبا و اجداد است یا در سب آنکه در عده داده
 بدان آنحضرت با غلبه مسلمانان که بلا شک و قبح خواهد یافت **اِنَّ دِيْلِمَ لَمَمْرٍ مِّنَ الْقَوْلِ وَ يَسْلَمُ الْكَلِمَاتِ**
 برستی که تندی تمام میداند و اشکارا بر سخن کافران در طعن و سلام و میده اند که می پوشند از عذاب حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت رسالت **قَالَ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ**
 شد که چنان موعود یا در رسیدن مکافات اعمال شایسته از پیشی برنده مرثی را یعنی بطریق استدرج
 در تاجی اندازد و شا بد که بر خود داری بود شایسته یا نکستی که اهل عقده بر سر **قَالَ نَبِيُّكُمْ كَلِمَاتٍ**
وَسَيُجَاءُ النَّجْمُ لِلْمُتَّقِينَ عَلَى مَا عَمِلُوا گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله ای برود که در حکم فری
 بیان من و اهل که برستی برود که مال بسیار هست بر آفرینگان خود داری خواسته شده یعنی یاری
 خواهد بود بر آنچه خواسته میکنند و میگویند عذاب موجود که حق است چرا با فری ای بار خدایا اسلام دیدم
 گویند چرا از شدتی شامتان منمرا میگویند و ما از ندای حق بر آید ای باری عزایم و حکم الحق را بخواه
 آید و ندای مومنان حضرت او داریم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امروست که هر کس سوره اینرا بخواند حق جان
 و حساب قیامت را بر و آسان کرد از اسلام گذری و صافی نماید او را هر چیزی که نام بود در قرآن مجید مگر
سورة الحج مدينه و هي ثمان و سبعون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ای مردمان خطاب با عاقلان که گناهان
 و بیفرمایم که ترسید از عذاب پروردگار خود برستی که جنبانیدن قیامت مرزین بجزی بزرگ و پریشان
 است و در هر کس ساعت نماز است و اضا فذلزل لاساعت یکبار است که آن از عبادت قیامت و شایسته

متر



شمس از خرب و قبح خواهد یافت با آنکه زلفان و در زاهد المیرا آورده که قبل از آنکه اول زمین تمیز از آن شود و
 از آسمان برسد که یا ایها الناس انی امرتکم فری عظیم و علقان بدید آید و در طاعت زمین هم زلال است
يَسْئَلُ عَظِيمٌ يَكْفُلُهُ يَوْمَ تَرَوْهَا تَهْلِكُ كَمَا تَهْلِكُ سَائِرُ الْبَرِّ وَ تَكْفُلُ كُلَّ مَخْلُوقٍ وَ تَقْضِي كُلَّ حَاجَةٍ
و تَرَوْهَا تَهْلِكُ كَمَا تَهْلِكُ سَائِرُ الْبَرِّ وَ تَكْفُلُ كُلَّ مَخْلُوقٍ وَ تَقْضِي كُلَّ حَاجَةٍ
 غافل شود و فراموش کند از آن است آن هر شیهه و بنده انسان فرزند که در این شهرید هر با وجود مهربانی موعود
 روض و بند هر زنی که خدا بدو و مینی بکند هر زنی بار در فرزند خود را و مینی در بار از انبیاست و شت
 در از فرزند است یعنی مانند من عقل و تیز ارشاد زایل شده و بنا شده است من است آن محبت بزرگ
 زوال عقل از خوف و چرت سگ باشد و اگر چه در ای العین مانند سگ نماید پس است آن محبت سست باشد
 و لیکن عذاب خدای شکست است و در سب که از اول است تا بند **و مِنَ النَّاسِ مَن يَبْغِي الْوَيْلَ وَيُرِيدُ**
يَعْرِضُ يَمْكُرُ وَيَتَّبِعُ كَلِمَةَ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ و از مردمان است که جاهلند در کتاب عده ای است چون نظیر حاش
 که کینت و دشمنان نجات اند از و قرآن است کراف انما شیئنا بان یحسب که در قدرت حق است
 چون ای بر خلف که کائنات به چشمه را بدیشی و موعود بی برانی و حق بی روی کند و مجاول با در احوال
 خود هر بوی مکرش که او در انزال **كَيْتَلْبَهُ اِنَّهُ سِنٌ وَّلَاةٌ قَاتِلَةٌ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ**
الشیء پوشته شده است بران دیو در لوح محفوظ آنکه هر کس او را دوست دارد و تسامحت نماید پس آن دیو
 کرد تا باج خود را بر او نماید او را بسوی عذاب استخوان یعنی دوست خود را بران کار در در کما خاست آن
 دو رخ بود در اعقاب آورده که غیر علی را معیج است یعنی حکم کرده خدای تعالی بر آن جاهل کند که هر که بر بی
 وی رود بد و زنج سب یا ایها الناس ان کنتن فی سب بین البعث فإنا خلقناکم من تراب



نعم من نطقه فتم من خلقه لتؤمن مضمنا مخلصا به وقهر مخالفة له لئلا ينال الكفر
 في الآخرة ما نشاء والى الجاهل استغنى نعمته عنكم طفاه شدة لبخا انشدكم ويمنكم من
 يتوقى ومنكم من يرد الى اثر ذل العرش لا يكفكم من بعد علم شيئا وتحر الاض
 هامدة فاذا انزلنا عليها الملائكة انزلت في ربوت وتنت من كل ذنوب يخرج ايدها
 كونه نظا سببا لقا است وشكاه شمس لملكه به ان سرده شمس وشك ان كنهتم خلق ويكونه اعاده
 معه ويمنكم من الله انظر كسبه اذ اهلها في ايسر منى كما انهم فيهم بر شعرا اننا كوشنم او غير
 شعرا انهم في نيل ان عقدا انهم في نيل ان عقدا انهم في نيل ان عقدا انهم في نيل ان عقدا انهم في نيل ان عقدا
 وانما انهم في نيل ان عقدا انهم في نيل ان عقدا انهم في نيل ان عقدا انهم في نيل ان عقدا انهم في نيل ان عقدا
 بوعده وبعثنا ان وصوره بود وكي تمام صورت با فته با حق كلام است كنهنا لشفق سا فتر افعال بحال
 تا بيان كنم براي شما ابتداءي افرينش شما تا استلال كنهنا از مبداء بر ما و تامل نمايد كه چچه بنام شهيد
 و توهين است باري كرم قبول ان توهان كره و قراره بهم درهما آنچه خواهم كه فراهم بهم چيني معظمت شود در
 رهم با نند و حق نام برده كه زمان وضع حسرت بسج اول ابريم شما را از بطون انعامت طغي كذا عيبه
 با هم و روي قاتم توهان و پس تر كنهن شما را بر سر سبكه بال قدرت و حال خود كه سال سي وجهي ساكن است و از
 شما كه ساكن است و حق كرده و در يك بويغ يا قبل از ان ويحيي بوبه كرده و توهان و بيز و ترين زندگاني كه ترغيب است
 است تا انما انهم ان انستقن بجز بر اين بحال كوكبي با نكرده و هر چه هست به بنام كنهن و تفسير ملك
 ابراهيم هو الله نطق كنهن ان ابي عبيد الله كانه كنهنست فرموده كه ازل عمر حسرت و عهده ادي ان نمايه است
 اشارت است بكي قدرت كه مظهر نزاره از اعاده چنانچه از ابعاده نهمه بس و كبر بار حضرت استلال بر مشهوره

و هي اي امي بر بين رخصت كن رونق چون مرده بسچ نوز و نوبتيم از ابريان زمين كبر بار ابراهيم
 ان زمين كيه و خلق بغير ما و بر مرده بر نه ان زمين از ناست تازه و ستر و سكر و سكر و سكر و سكر و سكر و سكر و سكر
 پس كادري كه زمين مرده را باي زنده مسازد تواناست بر اهل اعجازي جوتي را چه سانه همان حال كنده اند
 پس در اولك يا الله هو الحق والله يحيي الموتى والله على كل شئ قدير بكي كنهن از
 افرينش انسان را طهارت خلق و توهين انسان با او ان توهان ان با است طاعت انما است صورت انما است
 بعد از موت بيراست كه خداي شما كه انا جنت و ذات عالى و ستم نعت است قلم است بكي است كه اوه
 مسكره اندم كه را و اگر نطق مرده و زمين نطق شده را زنده نمايد حق و بر اين است كه او بر همه چيز
 تواناست چه قدرت از صفات ذاتيه است و جنت است ايه همه قدرت است و اي پرستش باه قدرت بر احياء موتيان
 انما است ولاست كه در ولازم آمد اقتدار او بر احياء هر اموات **واذا الله اعلم اشياء لا يبالي بها وان الله**
يعت من في القبور و ابراد اين دليل براي است با نماند كه ميست اعدا بهت چي نمك است و در ان
 او و چه انندان بتر كه خداي بزرگي كه بزرگ بزرگ در كورما ان توهيناي و حده خود اباست ز حساب كنهن
 و جز او چه و خايد بهمت است و عين الناس من بعد اذ في الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب احسن
 و از مرده ان كنهن است كه از زري سخته به ان كنهن كلام خداي شما با قدرت او و توهان ان الفاظ كنهن
 براي بكي است ابراد او بجا اول زده مسازي كنهن نقره و ابني و اضرا بسفان و از ان توهين و عقدا ان
 هر كس زلفان نيز طرح چه الي ان كنهن دي و انشي كه به و اوه بيشه و دي دليل نمايم بعهده في كتابي روشن
 بر ان صواب است نخطا تميز كردن ديني هم و ايكه في سمندي ان حسرت اللال با هي بكي و صده چه است بغير توهين
فاني مخلص لرب من سبي الله الي الدنيا جز في نطقه كونه العبد عذاب المجرور و طالع كنهن
 و ان

غواست و این کتاب باشد از کتب معتبره است و این هر چند در بی حد پس این مقدمه تخریب حال میکند اما که در انیم
 از راه خدای تعالی از زمان برداری او مراد است در بی سوا پیش که برست اینجا گشته شود چنانچه
 که مشرک برست اینجا گشته اند و چنانچه او را روز سنجید خدا بسزوا نه و گویم **ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ**
بِعَدْلِكَ و **إِنَّ اللَّهَ لَكَنُظِيرٌ لِلْعَمِيدِ** این جزای و عذاب است این جزایت که این پیش فرستاده و تهای تو
 یعنی آنچه کس کرده از کوفت و عصیت است و بپایست که خدای تعالی است که گشته هر بندگان خود را بکار او متبع عمل
 و فضل است هر بندگان را اگر در مقابل گناه بنده عفو است نمود از عدل است و اگر عفو نمود از فضل است و اگر
 عدل و سزا بجزای جزایت عیب است آورده اند که هیچ افراسید بنده آید و شرف اسلام در یافتن بپس که از انبیا
 مرضی حاصل گشته و در پیش می آید و از آن گشته است و در سواشی او مانع نیکو و در کوفت اسلام نیکو است
 و هر بسبب قبول و نیکو باشد آن را و اسلام آید و هر که اقیته بر عکس از این برکت کند اسلام
 برین میون برست این نازل شده **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ سَأَلْتَهُمْ لِمَ تَعْبُدُونَ**
ذَلِكَ قَالُوا لِنَسَاءٍ فَتَنَّتْ أَفْئِدَتَهُمْ إِلَىٰ ذِي الْأَرْحَامِ ذَلِكُمْ هُوَ الشِّرْكَانَ لِلنَّاسِ
 از مردم است که بر پرستند خدا را بر کفران و صطراب بر طرف یعنی بر کنار مهنداده و در کار خود میگویند
 یعنی و ضحیف است و بصیرت یا در نیست و در آن محنت پس اگر پرسد او را نیکوی چون محنت و فساد است که در بین دنیا
 شود و بران بسبب آن جزا و کسر او را از پیش چون مرض فقر بر کرده و بر روی خود یعنی از حق که آید و باز
 عود کند مراد است که هرگز نکرده و از این اسلام دست بردار و قولی است که بود آن ایمان آورده نامی باشد
 و بلا پیش می آید با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کوفت من این سلام را شنوم که رقم مرا اما لکن آنحضرت جواب داد
 که این سلام را اما لکن تو ان که دیوهی مرتبه است و این آیه است نوره ای است که هر که از دیون برگشته میگردد نشانی

زبان که در دریا که بر او رسیده زبان دارد و در آفت که نام علمی او بنا بود در کتب این زبان بر او رسیده است
 زبان بود از خسران بعبادت پیدا چه بر هر عقلا طاعت است که زبانی از آن عقیده تر نیست **بِذَٰلِكَ نَدْعُكُمُ اللَّهُ**
مَّا لَا يَنْفَعُكُمْ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُمُ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَلِيُّ بخوانند و بی پرستند بر ما بکنند بخدای تعالی
 آن چیز را که ضرری به و نرساند اگر نه برستند او را و سود نه بد و بر کار پرستش که آن پرستش از است که ای دور
 از قصد بدعملی که خدای تعالی از پیشین فتنه کننند **لِيَسْئَلَ الْخَلْفَاءُ وَ يُسْئَلَ الْعَشِيرَةُ** پرستند از آن که هر چه پرستند
 او قتل دینی و عذاب فرستند و دیگر است از سود او که توقع شفا نیست و توفیق محنت است غرضشانه هرگز نه
 پرستند و بر صاحب امر کاری **إِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ الَّذِينَ اسْتَوَىٰ وَجِلْدَتُهُمْ نَضْرِبَاتٍ خَيْرٍ**
مِنْهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ پرستند که خدای تعالی آید از آن که تصدیق خدای و رسول کرده
 و که برای شایسته بجا آورده و در هر شای که در و از زیر پستان همان چه نماز است باغ و بخت آن بپ
 روانست پرستی که خدای تعالی بجا بیاورد که هر چه از انگاه فاست صحت و همان است ترک آورده اند که هر چه از نظر
 و قبول اسلام قوی نموده که گشته است به هم همگی اندام او از پیش زود و در وی که میان ما و میوه پرستند
 در ایشان با زرسند و در آنجا از دست که **مَنْ كَانَ يُظَنُّ أَنْ لَنْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا**
الْآخِرَةِ قَوْلًا مِّنْ عِبَادِكُمْ فَلْيَرْغَبْ فِيهِمْ فَلْيَنْظُرْ عَلَيْهِمْ بِبَصَرِ رَحْمَةٍ لَا يَكْفُرْ بِشَيْءٍ مِّنْهَا
 برد از آن حضرت نه هر خدای تعالی سخن خود را در بنا با اعلاء کلمه اسلام و اطهار حجت در میان آباء و خلفای طاهر
 و عثمانی که اسلام نام و در آن فرست معلوم است و شایسته قرب و کرامت است باید که و کذا از روی شایسته خانه
 یعنی یعنی اشقیب میا و بزد و در خود بند و پس بد آن رسن یا نام بر زمین اهد و بعد با رسن در کردن افکند
 شود و خاک که کشتن خود را از طریق ویزد ناچالان به و گفته اند رسن از آسمان و در بنا و بزد و پرست و در آن

قلع مسافت کند تا فلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر تمام نماز پس با هر که در کفر و بغض است که با وجود این کتبها
 آید بر دفع جلاست آینه او را چشم آورده است از کجا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را که گشتاید بیشتر و در عرض که
 آنحضرت با تمام خواهر برسد و معاند مظلوم خود بخوابد **وَكَلَّمَ اللَّهُ لُقْمَانَ إِذْ آتَىٰ آيَاتِ رَبِّهِ فَإِذْ قَالَ**
اللَّهُ يَا لُقْمَانُ إِنِّي جَعَلْتُكَ حَكِيمًا و همچنانکه بیان کردیم از کجا در راه روشن کردیم خود فرستادیم قرآن الهی
 در حکم و انبیا را بر شما بود که در برای آنکه خدای تعالی را نماید به آن آیتها یا بر آیتها بسته و در هر کجا
 از آن کسانی که در علم انلی او باشد که آیهان خود آوردن و لطفشان ان سودمند است **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا**
وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالنَّبِيَّ وَالْحَبْرَةَ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنَّهُمْ فِعْلُهُمْ
يَوْمَ الْبَيْعَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ برستی آنکه در دین و آنکه بودی شده و آنکه
 برستی شوند بسته در برستان و در میان و کبران و آنکه ترک آوردن زمین عهد او همان برستی که خدای
 جدا کند میان ایشان روز سینه که حکم و قضای هر ممتحن از بطلان تمیز کرده و بحق پیغمبر روی و بطلان
 بجهت که خدای تعالی بر چه چیز که او است و از حال هر کاه **الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّهُمْ فِعْلُهُمْ** که من و المشهور
 و من في الأضواء والشمس والقمر والنجوم والسموات والأرض والسموات والأرض والسموات والأرض
 و كذا في كل شيء من العذاب ومن يرد الله فإله من كل أمر الله يفعل ما يشاء آیتها برستی
 مندی که از آن خدای تعالی هر یک نشانه و هر که در آسمانها است مایه کجوه طلوع و باقی تسخیر و هر که در زمین
 ناست مؤمنان سحر و طاعت و در میان سحر و طاعت و ذلت و اعقاب بطوع غر و سب و انبوع و اقول
 دستارگان بر فتن و آمدن و کوه با کبریا با ناسخ و بر کوشن معادن و در ضما ناسخ و چنان با بان نسیان
 ترکیب و بسیاری از هر دکاه سحر کننده او را سحره طاعت و بسیاری از ایشان که با کرده اند آنچه حکم کرده

در بیان

برایشان بعد از سب و لعاف کفر که در حققت وضع جبر بر زمین بود نیست چه اگر کسی از روی نیت از این کتب
 بر زمین سب از آن حساب سب جبر نماند بلکه سب و نشان خضع دل و نمانت قواضع و نضرع و نمانت تعظیم و کرم
 است و نه در است عالم مرضی را قواضع و نمانت از جرات حال که انصحت از دلالت مقال این سب بیشتر است از
 سمات قواضع و این سب و نمانت و اعتبار کفر اند که از نیت سبها غیر از آیه سب تعظیم کفر بر سبند و با کرم است
 نمانت سب جبر که کثیر آن است که اول سب و اقترا بند از کثیر نمانت که مستحق عذاب است عفا بنده و هر که از آن خدای
 تعالی سب شده است عیان کجولان یا در حال در دو رخ بر سب است اول سب که از کجولان سبند و اول از نده و عز سبازنده
 سب است برایت و توین با و صواب نیست برستی که خدای تعالی کجولان یا در نمانت از نمانت و ان کرام و ان کرام
 باشد **هَذَا لِحُكْمَانِ احْتِصَانِ فِي رِثَتِهِمْ** فالَّذِينَ كَفَرُوا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِيهَا مِن تَارِيفٍ وَ لَوْ أَنَّهُمْ لَمَّا نَحْنُ بِحَرْبٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ لَمَّا كُنَّا
 فِيهَا مُقْتَدِرِينَ **وَالَّذِينَ آمَنُوا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِيهَا مِن تَارِيفٍ** آورده اند که اول کتب با نمانت سبها
 مقام محاسن در آن وقت سبها مقدم و دین مقدم است و ما کجولان سبها از نمانت و ان کرام و ان کرام
 که با پیغمبر و پیغمبر را تقدیم میکنیم و کتب سبها و کتب سبها ایان داریم و شما با آنکه سبها و کتب سبها
 از روی سب به آن نیکو و برستی بر طرف سبها باشد نمانت سبها حق نمانی از نمانت و در آن دوره و نشان
 کجولان و جدال نمانت در دین پروردگار خود **وَالَّذِينَ آمَنُوا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِيهَا مِن تَارِيفٍ** که سبها و کتب سبها
 نمانت که این آیه نشان سبها است که در روز بر سبها کرد نمانت از طرف مؤمنان امیر المؤمنین و همه و همه
 علم السلام و از جانب کفایت و شیب و ولید و در میان از امیر المؤمنین علی القلیه و است تمام نمانت که از آن
 این آیه نشان شده در نمانت کفایت از روز در روز در و در و سبها آورده که فرق نمانت مذکور یعنی نمانت و نمانت

و جوس و مریگان یک که در خضم بود مومنان علیه که در خضم و این دو خضم بود در زانست خفاست خدای تعالی
 چنانکه در پیش ما نگردد و بدید بر تیرا ایشان بمعنی از ختم ایشان از ختم که در پیش از ذکر در چون اطاق
 جامه بن ریخته میشود از تیر سراسر ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان آب کم که از غایت خورست که ختم
 شود و بان آنچه در پیشکای ایشان باشد از اعما و اوش و بگذارد بجهت مای ایشان یعنی ایشان حر است بطیقا
 و باطل ایشان برسد و در تفرقه ایشان از کز با باشد در دست زبانه از این هرگاه که کفار هر اهدا کردند
 ایند از آتش از جهت غمی که لب زاده یافت باشد باز کرده انده شوند بدان که در دود و نغمه چون کبک در
 رسیده و بخرج نزد یک شوند تا بانه کز را بر ایشان میزنند و باز یک در انده بر کاست و میگویند پیش
 خدا آتش سوزند **ان الله يذبح الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجري من تحتها**
الانهار تجري من تحتها من ذهب و لؤلؤة و لياقظ لهم فيها من جنجوع كعدی
 تنه در آرزو آنرا که در بدنه کدای و رسول و نایب وی و کرد و نعلمای شایسته در پوست کمانه و در آرزو
 ساکن و قصور آن جویند آریسته کرده اند و هر ایدند ایشان را از برشت پرست و اما از زردی با برشت
 بر و در این در جامهای که بچشند و برشت بر شتم خالصست **و حدیث آه که هر که در بر پوشند دریا پوشند**
 آرزو آرزوست مراد آن نهر است که بسبب بر بر ایشان حرام است **و عهد الی الطیبین التعلیه**
حد الی الطیبین و راه نموده شده اند مومنان با کبره ان قول یعنی یعنی پاک است و نماند ایشان
 در اخوت و آنچه که چون نظارت بر برشت افتد گویند **الهدیه الذی به انا الهدا** و چون بر برشت را بیند
 بر زبان را نند که **الهدیه الذی اذیب عن الطین** و چون در منازل خود قرار گیرند گویند **الهدیه الذی**
و عهد یا قول کبره آن بود که بر برشت لغو فرست و باطل گویند و نشنند **لا یستعملون فیها لغوا و الا با نجا و کبر**

مغزبان

مغزبان برانند که لبشان را و نیز لغو طیب در یعنی که کلمه توجه است که **الهدیه الذی اذیب** یا قول است
 سلی آورد که قول طیب است که الله است یعنی مسلمانان با ایشان در مومنان با دعای مومنان با از مومنان
 سکر **و الطیبین فی شری** که کلام است که قول طیب است که خدا شود از دل ماعص سر صافی و مقرب بود بر رضای
 الهی و کشف الاسرار آورد و کلام با کبره نهرت که از دعوی که ایشانند و از عجب و در و بیا نیز یک است سرتی
 که یک در این کلام نظر کردیم و هر را بوی نزد یک از اینها ز بیم و هیچ جای صبر از دعوی یافتیم و یعنی که بیدول
 طیب صوره و سلام حضرت رسالت بناهی است و ال به است انبای و جمیع انبیا و مرسلین و مکارم مقربین
 و سگ در میهم جمیع و راه با قشند و اند اهل ایمان بر ارض او نه ستم کرده گمان این سلام است و طریقی است
 انام علیهم الصلوه و السلام **ان الذین کفروا یضربون من سبیل الله و اللی علیهم لعنم الذین یحلفون**
ببئس حواء العاکف فیها و البیاد و من یرید فیها یلقاها و یظلم فیها من حداب الی
 جمعیتی اند که نگردد و نه کید رسول و باز نرسد از نه از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند و از
 طواف مسجد حرام بقول شمر مراد و ز حد بر است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب او را از طواف
 و مسجد باز نهشتند آن مسجد را که سقیم او را برای هد مردمان مخصوص نیست یعنی دهن معنی یک است شقیم
 در و نه و آینه یعنی غریب شهری در فضای مناسکج و ادای او را در منظم تا نه سادی اندا و قبل از این
 بودن در و برین قول مراد از سبب نرسد او باشد و کفر بر میقولند و یعنی که بید مراد است چه هم است بر بل
 سبب آن الذی ستری عقیده و لیامن المسجد الحرام و اسرار آن بود از خدا نظر یک با هم یعنی از بر حضرت را
 معراج بردند و بر منقول از سبب آن که و نزول در منازل آن مسافره و کسانند یعنی حاج و ستم و ستم بر منزل
 خرابند و در آینه و نزول نمایند و اگر چه اهل آن را یعنی نباشند لیکن اینقول استنبط شده اند و با صنف او معاش

من الله سبحانه وتعالى اللهم وتكبروا وشكروا بآثارها وادعوا وادعوا من الله سبحانه وتعالى
 نعم خدای برین بیک کینه در روزی دست نشسته که با هم شربت از بهی الحی و فی اقیامت که نام خدای بر
 بر آنچه بگفته و بخیر نمایند و با نام خود شریفی که سرور است بعد از کبریا و بجز روزی که درین روزها باشد
 بر آنچه بگو روزی داد و بگشت از ایلست ز بانان انعام یعنی شسته و کاک و کوسه مراد قیامت که نام
 خدای است که گفته چنانچه با نام است قربان سیکرده و از کشت قربان نبوی در نهی شی زلفی زود و
 را که نام من و با کینه پس بگو به از کشت این قربانی این امر با صحت با بدست که در قربانی قطع و
 شده چه اگر قربانی در کفایت باشد یا بر نقصانی صاحب قربانی را خوردن آن جایز نبودی و بگو را بنده
 آن قربانی در ما ند و بگفته و محتاج حکمت را **را بدو است از این عهد الله** که ذکر این حکمت یعنی در
 عین زنده و باز که اولش تا پیشین عبادتی است و صورت این بکره است که **اللهم اکبر الله اکبر**
اللهم اکبر لا اله الا الله و الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر
 و رخصتین بجمعه الانعام و در عین عقوبت چهار نماز است که اولش شام شریف است و آخر آن بعد و زمان
 من بعد الانعام را گویند و عذر نظر **تذکر لیسوا القهقم و لیوفوا نذرهم و لیطوفوا بالیبس**
العینة پس بگو از نه عقلت بر نه کروا یعنی بگو ای آینه خدای را یاد کنند و بگو از نه عبادتی خویش
 با کجای از نه ناسک حج را با ازل کرده اند و حج و اوست از اذنه بگفتن سوی و چندان حاضر و منتظر ایستاده
 آن و مثل و بگو از بکی شمارند و تا وفا کنند بنذر ای خود مطلقا با حصول شرائط و تا طواف کنند طواف است
 و شش و طواف عمره از واجبات نماز از اذن طواف با آن نکل مردمان با آنستند چنان با
 خانه قدیم که شکر اول است مراد خانه کعبه است **ذالک و من یحیط بحرمات الله فهو حقیر** که

عمره

عشق برتبه و تعلقت لکم الانعام الامان بنی علیکم فاجتنبوا الحرام من الذنوب و
 یحییوا اولاد الذر و یحسنوا لله فیه فی کتب و من یحرف الله فیکف ما یحرف من الشکاء
 فحفظه الطیر ان یقوی به الذر و یسکن به **تصحیح** آنگونه است از اعمال احکام حج و من خدای
 و هر که در کار احکام خدای را که بگشت او را بگشت و گویند شما را شانه است حج است حرام و سوره
 و بعد حرام و ماه حرام و حرم پس این در کار شربت مراد را نذر برد کار را از جهت بگشت و گویند
 او که در آن حقوق است و ادای واجبات تمامی و طلال که او شده شما را چهار پایان که اگر خوانده شده
 بر شما خیرم آن که مراد است که گوشت کوه و جز آن بسبب سه راه از بلبیدی از نشان که من حج است
 که در آن سخن دروغ که آنجا شکر است یا کجا هیچ دروغ یا قولی که بطلان آید و اول او موافق بود در عالی گفتن
 باشد مراد را و این که اسلام است و انعام بر آن ز شکر که آن بوی و هر که شکر را بگوید
 طایر پس بگشت که کجا در افاقه از اساس بر روی زمین و هلاک شکر پس روی را بنده او را بر مغز مردان
 از روی زمین و اجزه افسنا و در مشرق و متمرق سبازند با بزرگ آینه او را با دان وضع در غنای
 دوران فرما پس و در سبک این کلمات مراد است یعنی هر که از اوج ایمان بگفتن کفایت بود ای نفس اول پریشان
 سازند با با و در سوره سلطان او را در ادای ضلالت گفته و تا بود شود بگفتن هلاک شکران است خالاه
و من یعقله شعا ین الله فای تقامین تقوی التلوک لکم فیهما سافر الی الجبلت فی تبجیلها
الی الذبیت العینة و هر که تنظیم کند فنمای خدای را که ناسک حج است و گویند نظم شما را اذاعتقاد است
 است و در او که افعال آن بر همه صوابست و موافق حق و بیختم شربت و آد را با بقول و وجود هر که
 از تقوی و علم است و تقوی و علم ترسکاری بود از وجبات عفت آتی و لازم است ازین اعتقاد از شدت

خیزان و وقوع ناسرست دران و بلند است و اول فرود که در کتب طبعی با هر که و در غزایست و مرغزار
 آبی محارم است پس هر که در آن فرزند از این باشد کرده واقع شود و امر قوی را بشکند پس از این
 صادر شده که آن بیان نماند متفاو باید بود و اعتقاد در آن که آن محض است که اولاد را در کلکها است بخانه
نقل از دست که در هر صبح که مردم بطواف و سناکسج چشمتان گشته و امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 در سحر طراقت می بود مردم بسیار که روی بود و از سبیل جلال و امام جعفر بن محمد علیه السلام
 بود بارغضای که در آن مردم این در اساکت سلام و از و چری چند پریم بر شان نیز او برین ترغیب
 کنی که در آن حضرت کفرت میست ای که تم و سنان به البیدر و کلودون بند طهر و بقدر و آن به است
 المرفوع بالطين و المذر و لولن حلال یهرو له السیرا انقرین فکره هذا و قدر علی ان فعل غیر
 حکیم ولا ذی نظر فعل ایک نامی الاثر و سبب نماند و ابوالکاسم و لفظا معنی نمانی و چند که در این حرف
 و بنا و جوید با این هر که پسید و سلام او کند مراد میر الاسود است و عبادت کند و تعظیم نماید این خاندان
 که بر او دست از کجی فرست و سنگ مید و بیشتر و از کرد این خانه نخل و در آن شتر که در آن باشد کسی
 درین امر فکر کند و اندیش نیک کار نماید که این بیفعل حکیم است و نکار صاحب نظر در این چه حکمت
 و صلوات بر سید عالم که جو اسب این را که تو سر و سر و در این امری و بنام در اضع این کاری و چه در توانی
 این بود و انتظام این بوی است **امام علی علیه السلام فرمود** که هر که حق تبارک و تعالی را در زبان بر گفت
 و بسبب عیان و عقیده فاسده او را در وادی خدایان کند نیت بجهت پیشکش کند و مرادش از او شنیده
 نورانیان تا از کجی نماند که در کتب و صنایع او را در با جلا در جرم شیطان برود غلبه کند و سیر بر و زده
 اذ شود و نظر او از حق بر و زده و بر شرف حیران و طغیان بود و حق سبحان و تعالی این خانه را و سوطای نیکان

رحم

سنت و سبب است و انفعال که از این بنده و مغرب فرموده است از این تعلیم که در آن است این و از اقبال عبادت
 و طاعت که در اینده تا این زمان به مطیع از صاحب مطیع است و اسیر است و طاعت کرده و طاعت کجاست و او
 بعد از این که فرزند و پس او در مطیع است و این است از عنوان و طریقی است مؤدی معنوی او و غیر این است
 کمال است و حج او بر غلظت و احوال حق سبحان و تعالی او را بر این از کجی در زمین بود و در ارسال ناسرست
 اعظم کما امر و انتمی عما زجر الله المنشی للارواح و القصور این ابی العوجا کفرت کلام را بر غایب بود
 آوردی یا ابا عبد الله کفرت فرمود و بگفت حضرت حق غایب باشد بخدا که او با این خلق کشت بدست تو
 است بر تو از آن که در آن کلام شای شند و سرار ترا میداند و خالی نیست هیچ کاره و او خالی نماند است
 از کائنات و همه که نسبت معلوم و برابر است هیچ کس که از کانی نیست نسبت بوی و خدا بدست بر این نام
 مشهور او و دلالت و از این افعال محک او و آنکه را بر کینه با بابت محک و بر این و این و این و این است
 و او را جاسبق آورده این عبادت را دیده و این کشت و بر این کردادی و هر کدام که در آن کشت با
 این امر پس برین بر تو روشن سازم و شک ترا از این که در این امر پس این ابی العوجا جاننده و فرست کجا
 نامه بر تو است و بنزد رفقا رفت کفرت شما نیز فرغید که در این امر پس این کشت بدید که گفتند تم نزل کرد
 حیرت ما رسد الساجی و فرود افیضت کردی ما هر که خیر و ز و عا جز تران تو کس نماند که بود و بنزد این کس
 چه بسویید این کس است که امر و زنجیر هزار سسر ترا شنید و اندیفرموده چه روی که حالای پسید و معنی کینه
 تعلیم شما را اندک تعلیم دایا است و او است که در نماند و بی عیب و کران با و در زمین آن مضایق کینه
 دقت **از امام محمد باقر علیه السلام فرمود** که در چهار چیز شما کس و مضایق کینه در برده و در کفین و در کرا و این
 نامک و در صفای با قربانی مرثی را در انعام نمود و است از شتر و پشم عمومی و سواری و جبار کردن و زود زاد و این

از این صفت مر و بست تا وقتی نام برده که زمان نکرست بی غای ذبح با وجوب کفر آن متنی خود نماز آزاد از غرق
 با نذر بزرگ اجزا که در شش است که بی برای ج باشد یعنی با یک نفس و فکر برای غرق باشد بگویند که کفر و لیکلی
 اشته جعلنا منکما لیدکر و الله الله علی ما ذکره فیمین بجهت الانصرام قاله لکم الله العاقبة
 فله استکوا و غیر الخیرین و هر که می گوید کفر است از شما خود نه از اهل ابدان و معلوم می شود که قربانی یعنی قربان
 بقران ناید کند نام خدای را در هیچ آن روزی داد و بهشت را از هیچ جا با این معنی بر آنی را متذکره بودیم
 که قربانی کشید نام بیس خدای شما و خدای ایشان یک خدای است پس هر او را کن ندید و قربان آنکه آنجی
 مسازید و بفارست ای محمد صفت و فروشان را بزرگی آن سر را بر سر کار از رحمت پندار خدای
 سنته تا ترساید دست قربانی که هر خدای این فریاد ترسید پس در صفت محبتی میفرماید الذین
 إذا ذکر الله جعلت قلبهم فی الصلوات علی ما أصابهم و للمعینی الصلوة و میانه نشانه
 بیوقوف اما که چون یاد کرده شود خدای نماز آنشان برسد و نماز ایشان از جهت اشراف اشرف عالم
 و طلوع او از غلظت جاودانی و خدایند که خود را بر روانه و ایشعل شمع جان سوزند و دیده است از نظر بیرون
 مقدس و در آنجا بیخاطب مطلوب سزوده ایسانا و دیگر که کند کار را بر آنچه بلین سزوده و میرسد از کف
 چون و معایب و فتن و بیای در مکان نماز راه ادا کند که آن در اوقات آن و از آن بخواهد و ایدم بلین
 نفوس میکند در وجود بر و صرف بنماید بصراف نیزه البدن جعلنا لها الصکر و منشا نیز الله لکم
 فیها لخیرة فاذکر و اسم الله علیها صواف فاذ اذ حببت جنیها فکلوا منها و اطعموا
 القانع و للمعنی کذالک صخر ناما الصکر لعلکم تفکرون و متر آن بزرگ فرما که برای
 بی رانده اید سابقتم آنما یعنی کشتن آنرا را از برای شما ازین نای بر خدای کار شما را دانسانا بگویند

از زمان

از این صفت مر و بست تا وقتی نام برده که زمان نکرست بی غای ذبح با وجوب کفر آن متنی خود نماز آزاد از غرق
 با نذر بزرگ اجزا که در شش است که بی برای ج باشد یعنی با یک نفس و فکر برای غرق باشد بگویند که کفر و لیکلی
 اشته جعلنا منکما لیدکر و الله الله علی ما ذکره فیمین بجهت الانصرام قاله لکم الله العاقبة
 فله استکوا و غیر الخیرین و هر که می گوید کفر است از شما خود نه از اهل ابدان و معلوم می شود که قربانی یعنی قربان
 بقران ناید کند نام خدای را در هیچ آن روزی داد و بهشت را از هیچ جا با این معنی بر آنی را متذکره بودیم
 که قربانی کشید نام بیس خدای شما و خدای ایشان یک خدای است پس هر او را کن ندید و قربان آنکه آنجی
 مسازید و بفارست ای محمد صفت و فروشان را بزرگی آن سر را بر سر کار از رحمت پندار خدای
 سنته تا ترساید دست قربانی که هر خدای این فریاد ترسید پس در صفت محبتی میفرماید الذین
 إذا ذکر الله جعلت قلبهم فی الصلوات علی ما أصابهم و للمعینی الصلوة و میانه نشانه
 بیوقوف اما که چون یاد کرده شود خدای نماز آنشان برسد و نماز ایشان از جهت اشراف اشرف عالم
 و طلوع او از غلظت جاودانی و خدایند که خود را بر روانه و ایشعل شمع جان سوزند و دیده است از نظر بیرون
 مقدس و در آنجا بیخاطب مطلوب سزوده ایسانا و دیگر که کند کار را بر آنچه بلین سزوده و میرسد از کف
 چون و معایب و فتن و بیای در مکان نماز راه ادا کند که آن در اوقات آن و از آن بخواهد و ایدم بلین
 نفوس میکند در وجود بر و صرف بنماید بصراف نیزه البدن جعلنا لها الصکر و منشا نیز الله لکم
 فیها لخیرة فاذکر و اسم الله علیها صواف فاذ اذ حببت جنیها فکلوا منها و اطعموا
 القانع و للمعنی کذالک صخر ناما الصکر لعلکم تفکرون و متر آن بزرگ فرما که برای
 بی رانده اید سابقتم آنما یعنی کشتن آنرا را از برای شما ازین نای بر خدای کار شما را دانسانا بگویند

عین السلام فرموده که

از این صفت مر و بست تا وقتی نام برده که زمان نکرست بی غای ذبح با وجوب کفر آن متنی خود نماز آزاد از غرق
 با نذر بزرگ اجزا که در شش است که بی برای ج باشد یعنی با یک نفس و فکر برای غرق باشد بگویند که کفر و لیکلی
 اشته جعلنا منکما لیدکر و الله الله علی ما ذکره فیمین بجهت الانصرام قاله لکم الله العاقبة
 فله استکوا و غیر الخیرین و هر که می گوید کفر است از شما خود نه از اهل ابدان و معلوم می شود که قربانی یعنی قربان
 بقران ناید کند نام خدای را در هیچ آن روزی داد و بهشت را از هیچ جا با این معنی بر آنی را متذکره بودیم
 که قربانی کشید نام بیس خدای شما و خدای ایشان یک خدای است پس هر او را کن ندید و قربان آنکه آنجی
 مسازید و بفارست ای محمد صفت و فروشان را بزرگی آن سر را بر سر کار از رحمت پندار خدای
 سنته تا ترساید دست قربانی که هر خدای این فریاد ترسید پس در صفت محبتی میفرماید الذین
 إذا ذکر الله جعلت قلبهم فی الصلوات علی ما أصابهم و للمعینی الصلوة و میانه نشانه
 بیوقوف اما که چون یاد کرده شود خدای نماز آنشان برسد و نماز ایشان از جهت اشراف اشرف عالم
 و طلوع او از غلظت جاودانی و خدایند که خود را بر روانه و ایشعل شمع جان سوزند و دیده است از نظر بیرون
 مقدس و در آنجا بیخاطب مطلوب سزوده ایسانا و دیگر که کند کار را بر آنچه بلین سزوده و میرسد از کف
 چون و معایب و فتن و بیای در مکان نماز راه ادا کند که آن در اوقات آن و از آن بخواهد و ایدم بلین
 نفوس میکند در وجود بر و صرف بنماید بصراف نیزه البدن جعلنا لها الصکر و منشا نیز الله لکم
 فیها لخیرة فاذکر و اسم الله علیها صواف فاذ اذ حببت جنیها فکلوا منها و اطعموا
 القانع و للمعنی کذالک صخر ناما الصکر لعلکم تفکرون و متر آن بزرگ فرما که برای
 بی رانده اید سابقتم آنما یعنی کشتن آنرا را از برای شما ازین نای بر خدای کار شما را دانسانا بگویند

قَالَ يَا لَئِذَا لَقِيتُ اللَّهَ وَرَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ لَتُبْكِ إِنَّهَا هِيَ وَأَنَا بَيْنَ يَدَيْهَا فَكَتَرْتُ الْكَافِرِينَ
 لَقِيَتْهُمُ اللَّهُ عَلَى سَاحِلٍ مَجِيدٍ وَقَبِيحُ الْحُسَيْنِ بَدَتْ كَوْنِي قَبْلِي لَوْ شِئْتُ لَمَسَدُ وَمَهْدُونَ
 خدایان که گفتند که برین نیزند و لیکن برسد بجا آمدن وی و کسی حدیث است از او هرگز کاری
 نکند که تقوی امر خداوندست و تقوی به او بقرب است و با آنکه باقی رضای الهی از بعضی کجمن خدایان
 است تا فقر از او منفر که در بگویند چنانچه وی او است که با این تقوی را فروز کرد امین بائنه او امر وی
 و اجتناب از او ایچی که افرایق این قبالی ایتمالی که طیب گیشند باشد از علایق غریب طیب باطن که
 ده الحقیقت این از تو نیست چنانکه یاد کرده شد را که انعام را برای شما تا بگره کویین که بیرون از
 است خدا را بر آنچه در شمار بر طرفین که شما با کسب تقوی به ان و بشایسته و نیلوی که با این است
 یا بقول طاعت الله بقیض صحت الذیون انعموا الله لا یحسب کل خلق ان لکن فی ربه استی
 خدایان که با زار و غایتش که ان و خفته است از انانها که گوید اندهنی حضرت و هریش از بر طادی
 برستی که خدایان است خدا در هر هیئت که کند و را که در اناست هیط غایب است تا پست است و که
 معقول انعام در انام در انان میفرماید و نام بیان قبالی که سکننده در سایه نزول آورده که کفای
 بست و زبان در ان رویمان بیگو سینه نه و هر سات از شما به بیکر سینه و هست برست کجست
 میبوند حضرت بقیض اند غله و الامیر نمود که هر سینه که ان قبالی ان ناموی نیم چون هجرت نمیداند
 شده ان قال در سینه و اول است که در ان با سینه از ان بود که اذن لکم الذین یقانون یا قسّم
 خلوا ان الله علی فیضه لفت و روستوری داده شد که زمار کردن بر ان که در ان با سینه
 مقابل میکنند دستوری داریم که انان که در هیچی که خدایان برای در ان خلویان هر امین توانست

الذین یخرجونهم یدیا ربهم یغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله فاولا ذفع الله الناس عنهم
 یسبحون له یهدیت صحابیح و یسبح و صلوات و مسلحید و ذکر ذنبا السمر اتمه لکنه و لم یسبح
 الله عن نصره ان الله لیتقوی یجزین انما کله بر کوه شده از امر ای که که گویان شند با حق
 بین مستر حجاب خراج بنو نه که سینه ت و چیزی از ایشان صادر شده بود که کسب افرایق خدی که انان
 کار خدایان است و یکی او افرایق سینه ت و اگر ز دفع کردن خدایان بودی مردا ترا بقیض را برستی
 مومنان که فرایق بر این و بر ان کرده خدی سینه ای که فرایق هر اهل جلال صومالی را ایلان کسینه ای
 نرسایان کنشتمای چنانچه ان مسجد ای مسلمانان که همواره با در که و بنوه در ان ساجد و کعبه اندر زمین
 مذکوره نام خدایان است که درستی که باری و خدایان که کس که این اول بار می بود و تحقیق که خدایان
 فرما است بر حضرت مومنان غایب است بر کس و هر چیز که انان با غلبه و خدایان است در وقت ان این است
 و انان معلومان هم با بر حضرت و در ان و کرا که اموال و دار قیاضه و کلسه و به است ان انانی در
 پس دیگر بار و حضرت ما زو ان قبالی میباید که الذین از صکتنا هم فی الاضیافه هو القلی
 و اقول الذین که و امر و ایا المرفوف و هم عن المنکر و لله تعاقبه الامور ان انان
 حضرت شاول که باری و هم الباش از در زمین و کسکه و احتیاب را بنده باری دار نه انان را کجست تعلیم و به
 رکوع را کجست سلامت سینه کسان من و بغیرا چیده بکلیوسی سوئی آنچه شرعاً و عرفاً از ان کس کویان با زوار در ان
 رشتی سوئی آنچه اهل علم و عقل از ان چه شمرند و هر خدا را انست ثابت کار با یعنی سر انجام هر امور با حکم و تقدیر
امر خود با تمیز سلام فرموده که موصوفین من صفات که در شتابیم و ان یکذیوک فقد لذبت
 قلوبکم قوم فریض و هاد و قوم ایراهیم و قوم لوط و اصحاب صدیق و کلین و سوی

فَأَمَلَيْتُ لِيَكْفُرُوا بِمَا لَمْ يُكْفُرُوا بِهِ فَسُحْقَابَ لَهُمْ قُلُوبٌ ضَالَّةٌ أَلَمْ يَنْظُرُوا فِي السَّمَوَاتِ الْأُولَىٰ
 فَكَيْفَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ سُمِعُوا ذِكْرَهَا إِذْ هُمْ يُرْسَلُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُعْتَدِلُونَ
 فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا لَمَّ الضَّالِّينَ فَسَخَّرْنَا هَاجِرًا مِّنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ لِيَأْتِيَهُمْ
 وَالضَّالِّينَ وَلِيُحَقِّقَ فِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِمَا نَسُوا لَمْ يَحْضُرُوا وَلَوْلَا إِذْ يَبْتَغُونَ
 عِزًّا مِّنْ رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ فَبَدَّلْنَا هَاجِرًا مِّنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ
 لِيَأْتِيَهُمْ وَالضَّالِّينَ وَلِيُحَقِّقَ فِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِمَا نَسُوا لَمْ يَحْضُرُوا
 وَلَوْلَا إِذْ يَبْتَغُونَ عِزًّا مِّنْ رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ فَبَدَّلْنَا هَاجِرًا
 مِّنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ لِيَأْتِيَهُمْ وَالضَّالِّينَ وَلِيُحَقِّقَ فِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِمَا نَسُوا
 لَمْ يَحْضُرُوا وَلَوْلَا إِذْ يَبْتَغُونَ عِزًّا مِّنْ رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
 فَبَدَّلْنَا هَاجِرًا مِّنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ لِيَأْتِيَهُمْ وَالضَّالِّينَ وَلِيُحَقِّقَ فِيهِمْ
 أَجْرَهُمْ بِمَا نَسُوا لَمْ يَحْضُرُوا وَلَوْلَا إِذْ يَبْتَغُونَ عِزًّا مِّنْ رَبِّهِمْ
 وَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ فَبَدَّلْنَا هَاجِرًا مِّنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ لِيَأْتِيَهُمْ
 وَالضَّالِّينَ وَلِيُحَقِّقَ فِيهِمْ أَجْرَهُمْ بِمَا نَسُوا لَمْ يَحْضُرُوا

مترجم

سختند و اولاد ایشان بعد از آنکه بت پرستی آغاز کردند و از این آیه بگشتند و نواری و زاری خطای خود را
 را که پستی بر ایشان آمد بود گشتند و خدای تعالی ایشان را ملامت کرد و جاه ایشان موعظ و گوشه ایشان خالی
و در تفسیر آیه که با ایشان که فرود رسانند بگشتند که او را بگشتند و زیر پرکت با چهار هزار کس از
 اهل ایام و در پایان که حضرت موسی که هوای خود را در منزل ساخت هر چند جاه کند تا بت پرده بر او آمد
 یکی از جلال العیب بر ایشان رسیده و معنی جهت جاه ایشان که در چون کند تا آبی در غایت صفا و لطافت است
 رقت و عدوت بر او آمد ایشان آن جاه را گشتند و گشتند از ایشان تا بالا بگشتند آبی زرد و نوره بر او آمد
 و پیرش بر او که دشمن گشته اند از دست متعادی شیطان نمودست عجز و صالح بر آید زنا ز اولاد که برگرد
 بهشت بگشتند بر این سبب شعله گشته و دیگر باره بگشتند بر آید بر ایشان ظاهر شده مردان از اوقات و در
 از آن راجع به ایام بنام فرموده چون این دو عمل در میان ایشان بر آید آیه است سبحان الله تعالی با قافیه
 صغیر از این پستی بر ایشان فرود آورده که بداند ایشان غایبند و بعد از آن وعده ایامان پیروز و عاقبت
 با آید و هم فرودان بند و معنی آن فرموده که بعد از آن ساعت ساعت و وقت روز و هر ساعت عذاب است
 بیخشم ایشان بگشتند را با که بداند گشتند شامی زرد و نوره و جو ابر مرشح خسته و بعد از انقضا
 زمان مصلحت رجوع بان قصه کرده در فرود بگشتند و بعد از آن فرود آمد ایشان را با گوشه زمین فرود و جاه
 ایشان آمد و در دو ساعت و متون از آنجا بر می آید و در آن نواحی نام لاهوت است که آن می شنوند اعظم گشته
 فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أُوذَانَ يَسْمَعُونَ بِهَا فَأَنهَذَا نَجْمُ الْأَكْشَفِ
 كَالَّذِينَ يَقُولُ الْقَوْلُ فِي الصُّدُورِ آية زبده و نوره و نوره و نوره و نوره و نوره و نوره و نوره و نوره و نوره
 آیت عذاب در صاع سنگان مشاهده کنند و عبرت گیرند پس باند ایشان را اولادهای که تفعل گشته اند چندی

آنکه حضرت آرد چون چشم بخت بر طعام افتد و نمود کاش امر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
 آمد با من این طعام بخورد پس در کس از قریش آمد که دعوی سلام داشتند بعد از انعام که حضرت طول خود بران
 امر المؤمنین آمد و با پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم گفت منم و آنکه این از آن شد که گفتند و هم با پیش این دستا
 تو پیغمبر و نبی و فرقی میان نبی و رسول است که رسول صاحب نبوت است و نبی تابع او در آن سرچوچان
 که نبوت است ابراهیم و عیسی و غیره و همچنین با موسی و شعرون با پیغمبر علیهم السلام با رسول الهی پیغمبر
 خاص و نبی عام است شاملی و را و دیگری را که مقرر شد در سابق شد پس نبی خاص است از رسول و گفته اند
 رسول است که جمع کند سبزه را با کبابی که منزل است بر او و نبی که غیر رسول بود که گمانی بر او نماند بود
 و گویند رسول آن بود که فرشته بر او فرود آید و نبی آنکه او را می شنود یا محرم کرده یا خراب میزند و بر
 میزند یا که رسول نبی نفس است که هر کس را که در روز و شب بندگان نزدیک است او یا
 آرزوی او آنچه خواست چنانچه بوقت تو است که شتاب و کلام باطل بود که کمال متراکان بود که حق
 چنانچه بوقت تلاوت با عمل طعام که الفای شیطان شد که غیر امر المؤمنین و حضرت که با وی طعام خورد
 پس زانو با هر که اند خدای تعالی آنچه در آنکه باشد شیطان از کلمات که فریاد میزاید ای امر المؤمنین
 پس بکنند خدای تعالی انبای خود را که پیغمبر نبی اند حضرت امر المؤمنین و خدای تعالی و انبای با حال
 مردمان حکم کنند و نبی بر ایشان با حکم کار کند بر وجهی که لیستکل بالحق الشیطان فتنه
 للدین فی قلوبهم مضر و القاسیه قلوبهم و ان الظالمین لوفیقنا و عید و این را که
 آید که آنرا که شیطان الفاسکه از مالشی و استلای مر آنرا که در الهای ایشان پاهای و شکسته دست
 یعنی منافقان و مر آنرا که آنکه است و الهای ایشان یعنی کافران مر آنرا که کسافق و منکر از الهای

شیطان

شیطان در شکست است افتند در کلام حق و طل و در امام غفر الله عنه و غیر او چه عرض کنی حضرت او بود
 امر المؤمنین و کار زود و اطهار زینت و نیابت او و بر کسی که است کاران یعنی او که در وضع ظهر در
 موضع حضرت حکم است بر آن انظلم نبی فرقی کند و اهل نفاق هر آینه در خلاف دور و در آن دست سینه
 و عبادی با یانند و لیعلم الذین اولوا العلم انکم المشرقین ربکم فیومنونوا به فخصبت کله
 فلعنهم قال ان الله کفاد الذین امنوا الا لاصحابه المستقیمین و دیگر الفا برای نیست تا به انما تا که و او
 شده اند علم را یعنی اهل نبوت و انکه قرآن حضرت نازل از زبور در در که تو یا امر المؤمنین هم امام خطا
 مستور است بجانب برود که رو و شب یازمال تعرف و بجهت آن نیست در قرآن و در امام پس ایمان
 بقرآن یا امام پس نم خود برای قرآن یا امام دل ایشان و احکام آنرا و این را قبول کنند و بجهت خدای
 هر آینه راه نماند است اما از که و به اند نبوی راه نیست بالمطلق که ایشان گفته که بر ایمان ثابت میمانند
 یا باریت که لبث از ارقامت بر پشت باره نام با پشت از آن نبوت باشد درین تا و علی در دست کند و علی
ابراهیم رحمت الله که به که هر که است غیر طریق حضرت امام است و نقل میکند از **ابو عبد الله** که آن امر المؤمنین
 علی القسوة و السلام که بناست می مقصود می توان رسید و کلامی الذین کفرنا فی غیره منین صحیح
 تا یقسم الساعة بعنة اذ یا یتهم عدلک بوجع عظیم و بهشت برشته اما آنکه و به اندر شکل آن قرآن
 یا از امام تا و حق که با به ایشان قیامت با هر که که میست حضرت است که همان آنکه حضرت قرآن و اما
 بر ایشان ظاهر خواهد شد چنانچه سابق مذکور شد که امر المؤمنین که گفتند معارضت بعد از آن که با حکم خدا ان
 بخت برین من مؤمن او منافقین قبل از آن چه بر می آید اند یا با به ایشان عذاب روزی که رسالت ایشان
 بر افتد چون روز برود نهره ان و گفته اند و یغتم روز قیامت که بعد از وی روزی که ای ابو الملوک فی عین

بِقَدْرِكَ بِبَيْتِهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي حَيَاتِهِمْ النِّعَمُ بادشاه و فرمانی
 آن روز خدا را برستی بی شکی و مناسبتی یعنی امر و زکوة و سلاطین را دعوی سلطنت و تکلیف داری و ادائیگی است
 و حاضر و زکوة و زکوة از میان بختی که باشد و تاج بختی از خضره و آن بریانند و دعوی سلطنت و تکلیف داری و ادائیگی است
 ماکله که بختی و تقوی است و تقوی را در تقوی را بی عدم آنگند و رسوم توهمات و تفکرات حقیر نیست
 لَمَّا نَسُوا مَا وَعُودُوا فِي يَوْمِ التَّبَاةِ هر چه از آنها وعودت است و اقرار بجهت و عمارت جاریه باشد و چون
 یکی جنتی ظاهر کرد حکم کند بی شکر کسی میان بندگان از مؤمنان و کافر و غلبه و منافق و موالف و منافق
 گردند و عملی است که در دین بر بنیان نهاده در بخت نماند از نوشت اندکی بخت و خدای
 كَذَّبُوا وَكَلَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاولئك لهم عذاب عظيم و آنانکه تکرار و نه و تکذیب کرده آیتهای
 ما را بر سر کرده و مرتب از امر عذاب خدا گرفته و رسوا سازند و افعال فاجرانه در خود زایل کردند
 فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و اول فی جنات النعیم است را آنکه آنست مؤمنان بختی تقوی است از
 حضرت رحمن و بر آنکه عذاب است از اعمال ایشان و اول مؤمنان عذاب و فرموده که عذاب و
 الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَمْ يَمُوتُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَالٌ كَثِيرٌ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ
 لَهْمُ حَيَّةٍ إِلَّا رِزْقًا مِنَ اللَّهِ وَانَا كَجَزَاءِ بَرٍّ إِذَا هَمَّ بِظُلْمٍ لِيُحْيِي النَّفْسَ الظَّالِمَةَ
 بکسرش که گفته در بادشاهان دین با برده شرفیت شماست چه شده هر آینه روزی در حدای شما ایستاده
 زار و زنی نیکو که نیمی بخت است یعنی رسد و کسب آن و نه عقی بود و در سال آن و نه در عذبه و انفعال باشد
 در آن **آورده** اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله باجی بر ادا دینی بجای آورده و بر لبش شکر میزنند
 و بطیقات آبی انصافی باید که بر هر چه و شکر میزنند حال چون بشنای این آیه فرود آمد که چون بر زمین حیات

تفسیر

متفق اند بر آنکه در مسیح احمد و در برستی که خدای تعالی هر آینه او است برین روزی و بدنگان که بختی
روایت است که سلمان بن عمار گفت بگویی او صانع عالم کرد و نمی آید که نشدند بود در جنگ و بگویی کرده
 بختی بجای که بختی بختی کرد و در فضال بن و در کسوت ای قوم شما با آن میل کرده و با من نیکو ای کسین
 باکند ایم که مرا یکی از اینها را بگویی که بگویی که خدای تعالی چه فرمود و این است را خدای تعالی که بگویی که
 مَنْ خَلَقَ بَصُوفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَعَلِيمٍ حَلِيمٍ هر آینه در ادب است از بختی در آرد و آن که بر بسندند از آن
 یعنی ملائکه را بسندند از آن خدای تعالی تمام بختی در آورند و به جزئی که در هیچ دیده و به چشم
 و آنچه گوش شنیده و نه آنچه بگویی سید و در مری که خدای تعالی با او است با حال بندگان و تقوی ایشان برود
 است که در عقوبت اهل کفر و عذاب بگویی که در آن نوشت آن رسد و او بر سر **روایت است**
 که قومی از مکه کان در او را و فرمود که فرمودند که با مسلمانان قاتل کنند و اهل اسلام در حال از او حرام است
 نمود و گفت بگویی تا شکر محرم که در آن زمان را خدای تعالی از مسلمانان ایشان که زار کرده و مطهر و مصون است
 و این است از آن خبرید به **اللَّهُ وَجَنِّ هَارِبٍ بِمَثَلِ مَا عَقِبَ بِهِ تَعْرِجِي عَلَيْهِ كَيْفَ تَهْتَكُ اللَّهُ**
إِنَّ اللَّهَ لَعَلْفٌ حَقٌّ است حکم الله که گفته شد و باب طویس و کافر هر که عقوبت کند یعنی با شکر کان
 مقارن نماید مانند اکبر با عقوبت کند یعنی قاتل کرده اند جز از آن برای از او عقوبت نیکو بر سرست که بگویی
 بر او عیب و عیب کند با عقوبت معاقبت نمائی که مجازی و تقوی است هر آینه در حدای شما او را تقوی که
 خدای تعالی عقوبت کند و آرزو هست بر شکر را تقوی است با عقوبت از انعام بگویی که **لَمَّا نَسُوا مَا وَعُودُوا فِي يَوْمِ التَّبَاةِ**
 چون بگویی از امور صاحب موضع آورده که حکم آیت در بیان بر اوست یعنی کسی را بجز خود چه شده و او در برابر
 خارج خود را بجز روح گردانند و بگویی باز ای این بجز بر بجز روح از او عاده و روح که در حدای شما زود نمائی او را

باری بکنده الا ان الله يطلع النصارى في القبر و يوحى اليهم ان الله سمع بصير
 ان انصرت ظلمهم بسبب ثقتهم في الله و ان الله انزل في كتابه
 و در روز و ساعات و راهی از ایدر باطلت بر باجمالی روشنی در زمین نهد و درین آرزو روز ما در زمین ساعت ای
 روز را با ده ساعت روز و با خود همارا بجای طلعت لیل می آید و بسبب ثقت که خدای تعالی شکرست تو ان ساعت
 بناست به حال منتظره ان الله بان الله هو الحق و ان الله ما يذوقون بين ذنوبه هو اليا طلاق
 ان الله هو الصالح الكبير ان وصفه که حق با کمال قدرت کرده شد بسبب ثقت که خدای تعالی شکرست
 ناست و نفس خلق واجب بزیادت خود و بجز آنکه آنچه می آید در می برسد که در ان کفر خدای تعالی است باطلت
 معدوم در حد ذات خود **در حد ذات خود** که اوست خود جوید است خود و دیگران اگر خود داده و خود پیش
 بروست پس نفس خود را باطنی باشد که اوست او خود مالکست بجز دانش کل نفس مالکست و در ثقت که خدای
 تعالی است بر زمان بهر جنبه بزرگتر است از نسبت شکر و بها ان الله قران الله انزل في السماء ماء
 فتصفيح الاضطرحة ان الله لطيف خبير الباطن يرى و نهانستی است تمام تغیر برست یعنی در نسبت استرا
 که خدای تعالی خود فرستاد از ابراهیم انبیا آسمان ای بزرگترت زمین ابراهیم با حق بلیغ مضاعف انا و تعالی
 اشرف طریقه کرمست خدای یعنی بجزست زمین بیسان آسب بر کشته یکبار بعد از بزرگی که نقش کردی
 نه ای شکر طریف که شکرست با بندگان بر ویانند یکبار بهر است از زمان روزی به دانا است جدا بر ظاهر مودا
 آگاه و کمال نطق و روزی که ما به السماء السموات و ما في الارض و ان الله هو الحق المتقي الخبير المراد است
 آنچه در آسمانها بود آنچه در زمین بود از روحانیات و جسمانیات داخل و مالکست بهر است که خدای تعالی
 هر آنچه اوست بی نیاز در ذات خود است نسبتا ستوده و مستماینده با سزا و استنهایت صفات و افعال خود ان الله

قران الله بقرانك ربنا في القبر و القلک تجری فی البحر باوی و بحسبك السماء ان تقع علی
 الاضطرحة الا ان الله بالشافع کبر و ذنوبه یحییهم یا ما ذنوبی ای ای منی انهنس که خدای تعالی تارام
 برای شما آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه منتقم شود با او است او منکر را اندر مرتکبش کرده
 در دریا بفرمان او و کجا و صید از خدای تعالی آسمان از انکه مفرط بر زمین مکرکومت او یعنی هر کجا که گنجی بجای آورد
 انما ان او خدا بهر وقت و آن در قباست وقوع هر ایدافت و درین رویت برستیک او را بنام آسمان
 ساد است بر سایر اجسام را در نسبت پس الاجسام قابل با بل باشد بسبب طاعت غیر خود است در قبول گفتنی که خدای
 بر دران کجاست جدا و جدا است که او بسبب شایسته برست ان کشور و انواع مضار ان است ان رضع خود و خود
 الذي انشا الله تعالی یحییکم ان الانسان لکفور اذا و انت لکسر که زنده و در شمار
 از انکه لطف بود دید مرده پس بر از خدای ان اجل برسد پس زنده کرده اند شمارا در قباست یعنی که ای بر این
 تسبیح است که با او چه چنین نم بر شستن نم فریاد که ارد لیکل انتم حعلنا منکم کما هم تسبیح
 فلما بنا زهدک فی الایم و اذع الی ربک انک کعبه لعلک تستعین و هر که هیچ از اهل عین
 ساظم یعنی در شریعتی که با هر مالیش از بدی بر نه ان دین انبیا با هر که تراغ کند سبب ابرار ابدان با خود
 برین چه امریون تو از ان ظاهر تر است که تصور تراغ در ان تو ان کردی در نور آنها چه جای قابل است
 و کون امر ما را بی تجد و عبادت برده که خود بدست کنی که تو را بجز بر او هستی که ان جاد اوله کقول
 الله اعلم بما تعلمون و انقصوت و رزق با تو و جدا کنند با تو عینان برین ان تلفت مشوجه
 ظاهر شده و محبت لایم که شکرست بر کوی خدای دانا تر است آنچه میکنند انما و جدال و در ان شمارا فرمود
 و ادور **در راه الهی** و راه که این از باب است مشوجه است ان الله یحکم بکم انکم انتم القیاسه فیما

و

فیه یخلفون خدای تعالی که زبان غم از نوسان کافران ره برستی در آنچه بد خدا کرده اند و انقدر
 از زمین حکم جهان بشه کونسان را به رحمت نواب بر آرد که از اورد که است عقاب لکنه الذمعلم ان الله
 یعلم سائر السرائر الا لایراد ذالک فی کتاب الکریم علی الله یتوکلون و ان الله یتوکلون
 انرا که خدای تعالی میداند که از اسامی است از عیب علوی است و آنچه در زمین است از عیب استیلاست هر چه
 بر او پیشه نیست بدینی که خدا بر آسان و زمین پیشه شده در لوح محفوظ نقل از حدیث اولان
 نزد خدا و درستی است که در اول کرده اند از اسلوالبان با تو با که میدانی ما از اسلم اولی و حقان کرده ایم
 برستی که علم هر شیء بر خدای تعالی است چه علم او بر علم ما است که از متشای ذات مستیست و
 یتوکلون من دون الله سائرین لیه سلطانا و ما لکم به علم و ما لکم علی من
 یقصر ای برستی که خداوند است که از برای که نرسد و خدای تعالی بر تشریح و برمان و عبادت
 چیزی را که برست بر این راه آنچه در پیش می نی علم استلال ندارد بر تشریح ان بکار از زمین و علم
 و نیست بر مشرک را چه باری و بد کارای که دفع عذاب کند از ایشان و اذ انتقل علیهم اماننا یثابروا
 علی وجه الذین کفروا المنکر لیک دون یتسلطون بالذین یتلون علیهم اماننا و قل
 انما ننبئکم بقیمة من ذالک انما وعدنا الله الذین کفروا و یستلمون و چون
 خوانده شود بر کافران آیمای یعنی قرآن در حالتی که ان آیمای رهنش اند و هویدای برست تا قدری
 و افضل که دلالت دارند بر عقاب و احکام الهی شناسی در رویهای اما که نگویدند انکار و انکار
 یعنی بر کافران همانی اگر کاهت و نفرت در روی ایشان برستی از فرط غنا و حاج که حاجی دارند از کافران
 که کبیرند از عیب چشم بکشت بندست از ان که میجو اند بر لبان آیمای مارا بگو اما شمارا چه کنیم بر بدتر کرد

در این کتاب است که از برای کافران است
 و در این کتاب است که از برای کافران است

و کافران

بنی اهدت الیان قرآن ان فی ذلک لغزوات و مکره تر است از غم و سطوت شما و عده و اوست ان فی
 خدای تعالی اما از کفر و بدعت و عده بران و جاست کلبت را در وی جای دهد و بدو موضع بازگشت برست
 یا ایها الناس افرحوا بما آتاكم الله ان الذین کانتم من دون الله لا یخلفون ذابابا
 و کولوا مما کرم الله و ان یشاءکم الذناب فیکون الذناب فیکون الذناب فیکون الذناب فیکون الذناب
 ای مردمان زده شده هشت شلی برای عبادت کفار مرا ضام را در بیان کرده شده است در روز و شکست برکت
 که مثل الذین کانتم من دون الله اولیا کما فی الکتاب انما کانتم من قبلنا لیس فی ذلک لکم شیء و ان
 در ان کتاب است که از برای کافران است که از برای کافران است که از برای کافران است که از برای کافران است
 من کتاب فزود که این هفت که برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست
 نامه برای افریدن او و اگر بر با یکس از ایشان جزیرا از طبرستان که بدان الوده از مینوی اند یعنی باز
 مینوی اندست چون آنچه از انکس برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست
 برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست
 که از انما را خورده اند چه سبب از عجز و ضعف ایشان جزو آنکه از برای کافران است که از برای کافران است
 از خود است شد برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست
 از دست او گشته است و عا جز این برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست
 اشرف باجی دیگران بود که خدای تعالی عالم را برست برست برست برست برست برست برست برست
 از دست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست
 عزیزی که خدای تعالی برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست برست

وقول انست که آیت در شان خردگان است میفرماید که ایشان خدای را چنانچه باید ندانستند که بدو در ذکر آوردند
 و جاد است که نام نهادند محققان بر آنند که چنانچه اهل ذکر است که معرفت او را نشاندند اهل علم نیز به معرفت حق
 او راه بر نبردند زیرا که در پیشی اولی که بطول بر علی کسی با در جوی با که با کبر با نیکد ارد و جنب بودت خردی
 راه نمیدهد و بعد از آنکه اندک قدر او بر او اند و بر سر معرفت او جز اولی نبرد میان او و سوسوی او هیچ
 نوع نسبت نیست اما طریق معرفت چنانچه با بر سر و معنی و معرفت بی نسبت خردی دارد و لطیف
 و رتبه عالیه چنانچه نسبت خاک را با حضرت پاک پس او را کبر و حقیقت تنو ان شناخت بلکه با آن توان
 برستی که خدای تعالی هر این توانست بر خلق است غایبست بر هر چیز **انکه یصل علی من الماکه نیکه**
متر شله و من الشا میوان الله سمیع بصیر خدای تعالی که میزدان و در شکان خردان که او
 بشنید میان وی و بفران رسانیدن وی میگزیند آن آدمیان تا خلق را دعوت کند بوی در غیر علی
 بن ابراهیم بعد از آنکه در کورست که از میان و در شکان چیر اهل و میکا تیل و مسرافیل و علی المومنین است اجتناب
 و از میان آدمیان بفران او ایام بنشان و انا بجل نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و از او صیام
 المؤمنین و باقی ایمان صوم بین صفوات الله هم اجمعین را صفت لطفنا دادیم بقوم که خدای تعالی شنو است
 مقال بفران از وقت تبلیغ رسالت و گفته اند او صیام را در حکام ارشاد است چنانچه اجماع در رد قبول
 دعوت **یعلم سابقین ایدیم و سلفهم و الی الله ترجع الامور** بعد از آنکه در پیش است
 یعنی علمای که کرده اند و آنچه از پس است یعنی کارهای که خواهد کرد و بسوی خدای تعالی باز گردانند هر شوی
 کاره **یا ایها الذین امنوا انزلوا ما نزلنا من السماء من طهر و انزلوا ما نزلنا من السماء من طهر**
تطهرون ای کسانی که گرویده اید رکوع و سجود و کبر در نماز از هر چه و چه آسمانست در نماز یعنی گویند

تذکر

منفی است که نماز که از بر غیر کرده اصوله بر کوع و سجود که سید شعی باشد با عظمی از برای او و انما
 کن اعظم از در نماز و قرآن رکوع و سجود دلالت میکند بر آن که امر است و سجود نماز باشد و حکم آنکه نماز سجود
 نماز است نسبت از دلایل خارج است و این سجود و همت از سبک است و به تلاوت و این را سجده الفصح
 گفته اند و بر سر سید از یکد که در **اورده اند** که امر سبادت و آن غایت خضوع و تذلل است و بعد
 استمال انگشت انداز کران برای خدای تعالی و مراد بکثرت تذلل نفس آماره و لذت است مطیع نفس است که
 و با این حاصل شود زرقی بکمال رضای حضرت ذی الجلال و کبریم اشارت بموجب عبادت است که آن در مقام
 را بویست است و کعبه نیکوی عین علی که بسند به باشد بر مشرع اقدس **ابن عباس فرمود** که فعل خرد است
 بجلو رحمت و کرام اتفاق است و ترتیب بر سایر مذبات و قربات نماید که نماز است که بنویسند
 و مطلوب خود برسد و بعضی چای عبادت این است لکن کرده اند یکی نماز وقتی که از رکوع و سجود و غیر
 چنانچه مذکور شد و **و عذره انکم اشارت** بنوعی و حج و اگر به نزل آید بعد از وجوب نماز است و
و انقلوا الخیر ایها باشد بر کوه است بعد از این اشارت بعبادت و چنانچه میفرماید که **تجاهدوا فی الله**
حججه و هو لیحببکم و ساجعل علیکم فی الدین من ینخرج علیکم ایکم ابراهیم هو
تبیکم المشرقین قیل و فی هذا لیکون الرسول شهید علیکم و کونوا شهداء
 علی الناس فآتموا الصلوة و انا انزلنا و اعتصموا بالله هو متوالکم فتعزم المؤمنین
 القصر و جسد کند در راه خدای تعالی و برای خدای چنانچه سینه او را جدا شده است یعنی لسانی و نسبت
 خالص **و عبادتیم** که حق جاد و نفس را در دست چه جاد و دست کسی با دشمنان چون اهل کفر
 و دیگر با عادی باطن چون نفس و هو چنانچه حضرت سالت علی علیه و آله بعد از رجوع از غزه و تکرار فرمود

بیت من الجهاد الاضطر الى الجهاد الاكبر بسن ايد كجشم زدن ازجا بر نفس با ناستند زير الكراد
 اين نتوان بود و بره اعتماد نتوان کرد که اعتدال و کما بين جنبك اشارت بهست او که خداوند
 بر کوشش را براي ضررت دين خود ساخت و مقرر کرد بر شما در دين همچو کنگل يعني بر شما ننگ فرا گرفت و کنگل
 دين و تکليف مالا بطاق نکرد بلکه وقت زياده برين تکليف است و بوقت ضرورت دشمنان حضرت فرمود
 بلکه جنب فرمود چون قصر نماز و روزه و صوم و حج و تمام اعمال معينه پس بي روی گيئيش رخ فرود
 ابراهيم را چه اگر توبه زديت ابراهيم انداز اسماعيل و کنز عجم ان فرزند ان اسمي عم غلبه که ايشان را
 برهوت با انگه او در پيغمبر است صلي الله عليهم و آخفت بر دست و بر پدر حکم پدر دارد خداي تعالي نام
 نماز نماز مسلمانان پس از قرآن در کتب شريفه و در قرآن نیز با ابراهيم هم پيغمبر کرد شما را مسلمان خوا
 و دين زمان تيز شمار باسلام يا فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من ذريتنا انتم مسلمون بلکه پس از
 خداي تعالي را برين گهر است خاصه که ايند و اين منزلت و مرتبت داد که ملازم دين او بشيد با باشد پيغمبر
 و اول صلوات الله عليهم روز قيامت براي شما قبول دعوت و سلامت است خليل اهل بيت آخفت
 و با بشيد شما که امان بر مردمان رسانيدن اينها دعوت حق را بر نشان و صلي بن ابراهيم در حق آمده
 که حق سبحان و تعالي بعد از پيغمبر صلي الله عليه و آله ال بر کراهه الله بمرى است که او را اينده که بعد از او حفظ
 او نمايند و زينت گشته است اهل بيت که تعالي اهل بيت ببقا ايشان است و ستر اهل بيت صاحب الزمان
 هم بايست اينست که اگر با قبي بود اهل بيت مملکت بشيد نه چنانچه پيغمبر صلي الله عليه و آله فرموده که حق
 و بطا کوم را امان اهل اسلام کرده اينده و عزت و اهل بيت مرا امان اهل بيت پس ايشان شکر از مکده است
 نماز که افضل اعمال دينيه است و بديده زکوة را که اعظم عبادت است و اهل بيت و جنگ در زمين افضل الی معنی در

عقود

جماع امور خود اتم در کت با کتاسک حضرت شمس که امان اند در دين و بکلمه اين تارک تکليم
 القليلين دليل و با دي اند در دين خدا و دي که اين هر که اتم کرده با شما اوست با ايندگان و متوک که در
 کتان نيکو بايست او و نيکو ده کارى با رى عيب ايشان شده و عيده کارى کسانان بخشد با رى از جوى
 او از بارى در نماز و ده کارى از طلب که از مرد کارى عاجز نشود پيغمبر صلي الله عليه و آله فرموده که هر که
 حج بخواند بعد هر کس که حج و عمره کرده اند که شمسگان و ايندگان حج و عمره بنويسند او را

سورة المؤمنون بکتابه و عباة وضع عشق اية

بسم الله الرحمن الرحيم
 قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم
 كسبهم كسبهم و بمقدوره فرود رسيدند مؤمنان که بهترين و جز ننگ است و تقوى جا و دان با اوقات
 و کارى اگر کرده نماز غير شريک را نند که بيشتر هم بسجده کاهست و دل برده کار و حال قيام و در حال
 باحتقار قلب نظر بيان برده باي و در حال سجود بظرف بين و در حال نشسته کما رود حال تقوى با طهر
 کف آورده اند که در بايست اسلام چون نماز کرده دي بجا نسيک است ندي چون اين آيت نازل شده
 است که و نظر برين مواضع گشته دي که است از شمع است که مصلحت نماز کرده است و بجا است و اسلحه که
 خشم او اى نماز است بعد في الله في ملاحظه اغراض و اعراض در کيف المعاني مذکور است که شمع در ظاهر است
 سر برش افکنده و بده را از انفس است که بديست منع کند و بر سر و ايق حق نما باشد در کيف است و است
 از شعله آتيا ظهور احوال جلال و جمال که نماز کرده بعد از شرط و معذبات آن در تعجب اهل بيت هم آورده اند که
 اين آيت کلمات که در خدمت امام زير اهل باين علي بن الحنفين عبا است تمام کيوسجى نشسته بود مردى در راه

استحقاق برات بر نه فو کس را که بلند ترین درهاست بر سر است **آورد** که بهشت را بر نظر کفار آید
 و مقامی است از کرامات او در دنیا است که در آن اول و اول از دوزخ جاودا میمانند و کافران
 خلقتنا الانسان من نسله لانه من طين و بهرستی که او از بوم آدم را از طاهر و نفاوه و پرده
 شده از کل بابا فریدیم او را از منی که پروان آمد از کل که آدم علی الحام و الاله بعد القلوبه و السلام
 ثُمَّ جَعَلْنَا مِنْ نُفُوسِهِمْ نَفْسًا رَافِعَةً وَ نَفْسًا سَافِلَةً پس کرد ایندم نسل او را منی از بوم از نطفه و بوقی است
 جوهر پروان آمد و نطفه جای گرفت در قرآ که ای هسته از منی رحم و چل روز اول است و یک و نیم یعنی
 کو نید قرآ که این بهشت و جاوه و صورت نطفه است تا آنکه مرقطین ام باشد و الا بهرینه لازم
 بود که بگوید خلقتنا النطفة خلقه زیرا که بعد از خلقت معلقه مرفی نیست در مطن ام از نطفه بگذرد
 در نطفه در نظر است ثُمَّ خَلَقْنَا النَّفْسَ الْعَلِيَّةَ مِنْ نَفْسِهِ فَخَلَقْنَا الْعِلْمَ الْمُتَعَلِّقَ
 عِلْمًا فَكَسَوْنَا الْبُيُوتَ بِظِلَالٍ ثُمَّ أَنشَأْنَا أَهْلَهَا لِنُنَاقِلَهُمْ لِقَاءَ رَبِّهِمْ
 پس کرد ایندم نطفه سفیر باره خون بسته بعد از انتقال او از نظر است بر هم و از جهت فرموده زیرا که
 نطفه موجود بود پیش از انتقال او و در حال انتقال تا استقرار گرفت پس کرد ایندم آن خون را مقدر
 کوشش که بجای نیکبار کوشش استخوان چل روز دیگر در مطن تا او در نظر است و از نطفه بود او
 بی ترافی زمان و باقی انتقال است تا پیش از انتقال کوشش را استخوان با یکدیگر گردانیدیم از بعد از
 سه اربعین پس چون ایندم استخوان کوشش یعنی برود ایندم کوشش بعد از رسن عروقی و اعیان او
 و عضلات پس فریدیم او را از پروان دیگر مطن ام یعنی بعد از نسوید بدن روح در فریدیم از نطفه
 بعد از آنکه برود بود با بعد از خروج او از دندان دومی دایم و راه بستان بروکت دیم و از تمام رضاع

نظام

نظام سپاسیده و بنده ای که تا کون نیست فرودیم و چون قدم در جوی نماندیم تکلیف بر میاری
 کردیم و بر مرآت شب و کسولت بخت یکدیگر را ندیدیم و مرآت اجزیه را تو آورد زیرا که تریبش از او است
 است بهر تسلط زمان در میان ایشان و این روشی کی از دو عالم نیست که نسبت دیگری از عالم امر
 روح است و این همزه نیز نشانی است که ممتحن است و ممتحن روح مستند است پس از تمام این رویت
 عالی خود نکشت که پس از حرکت ضایح نیکو کارند از ممتحن کار نکاست زیرا که تریب میان جان
 امری است که روح نورانیست و جسم ظلمانی روح علویست و جسم سفلی روح لطیف است و جسم کثیف روح
 و سرور معرفت و محبت معنای باشت و جسم را از شمشیر لغسانی و لذا جسمانی پس معلوم شد که بعد
 حالات روح ضد لغت است جسم است که جسم جان روح جسمه به ان مانده کفالت چون حق جل و علاویم
 آورد این دلیل ظاهر و محتمل است بر کمال قدرت حکمت و جلالت العزت جانع عالم ترشاند و عظم بر
 و حیثیها و در مقام شش و رسی لوح و ملایکه نجوم و سموات و ارضین با و بیاد است مقدس برین نوع
 نماند که بعد از آن فرشته است فرموده و فرموده و این دلیل تقصیر و تکبر است **شهر** بر درق روی لطف
 است چنانکه که کبر کر که معنی از اهل جلال کونند که چون درین آیت احوال ای آدم و ترقی از صفای
 بقای بیان فرموده و نسبت که او را زبانی با دای هر جسم جدی و نهای که مستقی بلکه قدم باشد کجا بود
 نسبت بر داشت مقدس از جانب او نبایست نموده فرموده که تبارک الله حسن الخالقین ثُمَّ انزلنا من بعد
 ذلک علیک من بعد ان تصدق بقرآنیسمه تبعثون پس شام بعد از آنکه ذکر کردیم از آن فرشته
 بر آید که کانی یعنی بالاجال شام بر کوا که شنید و ساغر فنا از دست ساقی اهل کوا بهر شام پس شام
 در دست خیر را کتوبه شو بر می حسابات و مجازات که فرار از اعمال از نیک و بد بکفالت یا بهر کفالت

طرب را بر علی صلوات که ز یاد این قرآن است و بهر هر او زین که در علم به چند مکرر باشد
 برش میخورد بر نایب آورده که هر قدر ای که شرح اقدس از اعمال شکرها است و استغفار است شرع که بران است
 است در درو است که در هر کس که از آن شرع با نام خدا هم است و در هر کس که در هر کس که در هر کس که
 او بعد از آن در چند چیز در ادای عبادت نرم و مفا دستونه **فَعَلَّيْنِ جَلَدُهُمْ وَقَلْبُهُمْ لَازِلِينَ لِكُلِّ**
أَشْرَةٍ يَسْتَمِعُونَ و هر چه در شرع از اهرام کرده بود و در علم آن منته به استعداست است حکم بخلاف عرفان
 شرع با آن غذا و اگر هر یک که باشد هم راه بود و حینت حکم بخلاف آن **وَأَعْنَى سَائِلَ كَرُونَا**
عَمَّا بَانَ و طغیان و ارتکاب استغیاب و بیان است غلاق و در هر مظهر **و در هر صفت اوه که ان الله تبارک**
و تعالی لا تقبل الا طیباً بر طیب بخورد به و علی پسند به کیند برستی کین با کوشا میکند عالم و در نام و آن
هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً و آتَانَا كِتَابَهُمْ فَاتَّقُوا و برستی که است از برای سب نام کین
 در عقاید و اصول شرع با جماعت از شایسته صلی الله علیه و آله جماعتی اند که در ایمان و توحید
 و جهی که خدای تعالی در برای زین و در و فیس و نقلیه و در بطریق چند و هر از یک کار تمام پس از آن
 من در خلاف معنی اجتماع است که بر طریق ایمان و توحید بر و در و هر که میکند بر آن که بر سر سندان
 بسبب مخالفت **فَتَقَلَّبُوا أَمْهَ هُمْ بَيْنَهُمْ و بر اسک خراب بحال دایم و چون پس بر بند و خسته**
 اهل کینا پس نیز بر این از این است که درین دورا در میان یکدیگر بار استی کرده که در شده و اختلاف کرده
 پس این است که نسبت ایشان بر راه تو انداخته و در سه فرقه شده اند هر که ای از ایشان با پیچ زو یک
 ایشان است از این شاهان و نامان اند و اعتقاد کرده که گوی است **فَلَا تَرَهُمْ فِي عَمَلِهِمْ حَتَّى يَحِينِ**
 پس که در ای محکمان از ان محکمان و معاندان کرا و در ان بخت و ضلالت ایشان تا همکامی که گشته

با هم بر نه از بختی بخت آنها میزند هم چه میزمالی و نین تسارخ هم و فی القبریات بل لا تغفرون
 با بیایی بند از در شکان و معاندان که در علم به هم شایه و مدو سکیم با ن جز ان مال پس آن می شتابم
 ایشان که بگذرد نکو بهما یعنی کمان بهر که امداد ایشان از ابا ان نسایست است از برای ایشان در
 بگوشا و اعمال ایشان را استحقاق آن است که با بدست آن باشند ان نکو بهما کیم زمین است که بی خدایت
 عین اند که امداد است در حاجت **بمساعدت و در جرات ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون**
استی با آنکه ایشان از عذاب برورد که در در ساند عذاب ایشان کلفت چان سب است و الذين
خشفوا با ایت و هم نونون **ان انکم ایشان با شای برورد که در دکان با در را در سب و**
و الذين هم من خشية ربهم لا یخبرون کون **و ان انکم ایشان با خد و در دکان ان و در کس می اند و در کس می از دکان ان و در کس می**
الذين یؤتوون ما اتوا و یلقونهم بحیلة اتم الی ان یتهم بالجحون **و ان انکم بند و پیوسته**
 از صدقات و زکوات و توکل تنها بر حضرت سبحان که در انواع ضرات و تبرات و دلمای ایشان برسان
 است که کا که در ایشان برود و نگردد و میدانند آنکه ایشان بر برورد که در دکان ان و ان ان
یسألون فی القبریات و هم هکما سألون **ان که ای که برین مستقلا موهوبند شتند بند دعا تا**
با در نبل ضرات انوی که بر اعمال صالحه شرع است کما قال الله تعالی انهم ان الله تبارک و تعالی او بی
ضرات یعنی که در دکان ان با سابق بر مردمان بر فرط غاغات با کیمون ثوابت با در عمل جنات علی بن ابراهیم
رضی الله عنده **که این که او به امیر المؤمنین است عیالات سلام و باقی بر مصومین صلوات الله علیهم عین که او این**
بر فرصلی الله علیه و آله کسینش کمر فرود ایشان از نعل نعل که که که گفت بنیت الا تسعها و لذت ان کما
سیطون بالحق و هم لا یظنون **و کلین کلین یعنی را که که با ایشان اوستی بقدر رسع و طاقت او در دکان**

کتابت بنی لوح محفوظ کن که برستی بنی مخالف واقع در وقت نبوت با نزهت است تا احوال بندگان
 که این هرگز در کس ایشان که عالمان اندستردند و تو اهدت با زوق عارفان تو اب بل
 قلوبهم فی عین من هذا قلتم اهل من دون ذلك هم لها ما یولون بیدار ای کفره و ظلم
 او که در غیبت و چیزیست ازین سخن که گفتند با از کتاب فقط یا از قرآن و مرثیات زار و غمهای ناشیست
 و خطای ای ایست بجز این غمهای عظیم که براندین نکرده اند و مرثیاتی که غیر از شرک کانی دیگر است
 ایشان را از آنست که ان الذین یهاجرون اهل بیتهم و این رسول خیر و قرآن است که حضرت رسول صلی
 علیه و آله از بد با علام الی خبر و افق که بوقوع هر است آمدن از آنجمله غیب که در حقوق اهل بیت و آن
 آنجا غم و چیزی از اولاد و پیوسته شدند و انان در آن غم و مصیبت مانده و پیشند حتی اذ الخذلنا
 مشرفیم بالعداب اذ اهلهم یجاردون ما وقتی که می تشنه ان ایش را مذباب که کون آنجا نیست
 فریاد کرده اند و ستمنا نکرند و ما کونیم لا یجترأ الی الیوم انکم میثا لا یفترسون فریاد کنبله ایزد
 و طبع و با رسی ما به برستی که شما انجبت ما یاری کرده و تو اهدت با از عذاب مینوع که اهدت قد
 کاش امانی تنزل علیکم و کلنت علی العباد انکم تنکسون برستی که است آسای من معنی قرآن
 که در وقت خود از همه بزرگتر است از شنیدن آن باشد ای خود با زنی سیکردی منی بقری رحیم میگنید
 و کلام من نرسند و منسکین به ساجد و انهم دون در عالمی که کلام حق در برده ان بنفهم نمایند
 بجزم که و سکوید ما اهل جرمیم بستم بکرم بکنند و قرآن صریح کنه کان مرثیات بدان میگوید یا سیکند از
 را با سقر و دردی تا زید و غیر بود او عمل میکند بمن خود بدان میگویند و پیغمبر صلی علیه و آله و اهل بیت
 برستی سیکند که ان الرجل یخبر انان خبر است و در کشف العجز ابراد و پیش خود ما این معنی که او صلی الی

غالب

غالب ما یوم قد ضل الخیر سید البیت و آری ما بکر اصحاب و لم یختر دقه اوصی الی الخیر حاصل ان کلام که
 نیست فرمود پیغمبر صلی علیه و آله و آله و ان منی در حال مرض حضرت انست و خلافت که فرمود بود با بر المؤمنان بود
 و تمام غلب فرمود که بنویس بر کس نیکو گفت برستی که خطا کرده و در وقت هجرت از دنیا میگوید بیشتر فرمود
 و انما و با بکر را که صواب کرد گفت و بدان که گفت او در حکام مرضی و حضرت خلافت پیغمبر که در معنی را ای ل
 خدای خطا بود و از ان ابو بکر صواب در مرض خود و فرمود با اندک و غیب انسانی بنام المقلان اقلکم بیک یزید العقی
 انما یبایع الله من جاهدنا انما یبایع الله من جاهدنا انما یبایع الله من جاهدنا انما یبایع الله من جاهدنا
 کلام حقست یا آه ایشان از کتاب رسول آنچه نیا کرده بود در بیان پیش ایشان تا عذر که نیکو
 از پیغمبر و کتاب سب جز نماز بر همه که نوح ابراهیم علیهما السلام به بدان ایشان فرمودیم همین حضرت محمد صلی
 علیه و آله برای ایشان بر آنکه خیم ما عذر را نماند که فرمود انما یبایع الله من جاهدنا انما یبایع الله من جاهدنا
 پیغمبر و را با است برستی و علم و عا و کرم و معرفت و نیکو خواجه کمال علم با وجود عدم تعلیمی ان امام
 نیز که کشف با این صفاست بود بعد از پیغمبر صلی علیه و آله و انست خاندن ایشان را و انست که ان
 باشند معنی است که فی زمانه پیغمبر صلی علیه و آله و امام نیز برین سبیل انکا کردند که بدینکه است
 حال او را بعد انیم آمد بقولون به حقه انما یبایع الله من جاهدنا انما یبایع الله من جاهدنا انما یبایع الله من جاهدنا
 او که ای است که از سخن او حساب دارند یعنی است که ایشان میگویند آمد محمد و ایش ان برین دست معنی السلام
 یعنی است که قرآن است و منتهی که قرآن معنی را ما خوانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست فیه اکثر برای ان
 که منی که ما را نیکو تو خیر مردم نیکو بدت و انرا که است و انما یبایع الله من جاهدنا انما یبایع الله من جاهدنا
 و الا انهم و من فیهم کل انیتا لهم بکرم هم عن ذکرهم مغرورون و اگر بی روی که میگویند

وتمالی از روی کار سازد و بود که مشرب یعنی که فیض عدلیان واقع بود و ذی بر آمدن تبار و جانشینانی
 زمین و چون که در آسمان زمین است از طاعت و سوره و قرآن و کتابت که بود لاکان بسم الله الرحمن الرحیم
 کلد است عرض که چون در آفتاب از آسمان زمین و با ستمانی تا مگر است که حق تابع هوای باطن مشرب نظام
 عالم با طاعتی و از هم فرود بشندی و گفته اند از حق در سلامت اگر متابعت از روی کاران کردی
 یعنی در کشتی مشرب یعنی جسمی در کجا قامت ظاهر کردی و آسمان زمین و انالی آن تبار و مهاکتندی
و علی بن ابراهیم وقد اورد که در ازین رسول انبیت و ابر المؤمنین علیها الصلوٰۃ والسلام یعنی اگر
 این متابعت فریضه کردی بی از روی ایشان فرستندی حق سبحان و تعالی غنیمت فرمودی باران نعم
 آسمان از بدینی و زمین را از نباتت نم نمودی از آسمان باریدی و از زمین روید بی حال مردم تبار
 و تا چه کشتی بخوار بودیم بر ایشان گمانی که وعظ ایشان است بادیه بعزت و طلظ سعادت و هیبت مشرب
 ایشان در سلامت که آنند که لک لیقوتیک یاد کردی که از روی و تبار ایشان آن بود که میگفتند لأن
عذرة و کرامن الا و لکن پس ایشان ان از وعظ خود و انرا بکسی بزرگی ایشانست در دنیا و اخرت با آنچه
تتمای ایشان بود روی که اندکان انند آتقتلهم حیثما لحروهم و انما خیر ما هم خیر الاریفین
با انکه و جنوا بهی ذل ایشان برادای سالت مزی باس طبع دیال ایشان تراهمم از نرسالت پیام زبرد
نور کردی و حتی و نواسه چیست مبرزت از عدلیان و هذا طی برترین روزی سیمان است **ابو العلاء**
که که کما خرج منک برکت و محبت بود از احوان از مال عمران و خرج آنکه بقرع بنده قال الله لقد خلقنی
الیضرا طریقیتم و برستی که تو نتوانی ایشان بزای مزی برادر است که در سلامت است با دست و است و غیر
 ایشان چنانچه در کتب اهل بیت مذکور است قال الله الذین لا یؤمنون بالآخرة و هو القراطیل الذین

و برستی که آنرا فکیر و گذرانی از دست یعنی بقیامت مشتعلات آن این راه راست که طریق حق است
 است کرده که خند بیا با آن مگر بی و کون بعضنا لهم و کففتنا ما بهم من غیر لکن لا نطعنا بهم یعنی
 و اگر خفتیم بر ایشان و برادریم آنچه بر ایشان و قسمت از حق یعنی فقط اگر بر ایشان فخر کرده بر اینستند
 و لجا که بکنند بر کشتی خود کشته و بجزیر و نه و زدی نمایند یعنی اگر با راز ایشان در دفع کفر همچنان از
 روی سینه و غنا برگزید و تکذیب ثابت خواهد بود **آورده اند** که چون غرق قطب نمایت سید و اهل کفر
 مرده و مرد در بنیاد شده از بسفان محمد زاده باعتضت بنزله علی النبی و الکونف زو کان سبری که رحمت
 عالمیانی **و بس امن و انانی و اهل که رحمت دعای تو در مائه اند** در آن را مشرب بکشتی و فرزندان را با آن
 که یکی سوختی حق سبحان و تعالی است و خدا که قل قد نزلناهم بالعدو یس قفا الشکا و الایم و ساء
یقرع جوف و چرسنی که اگر فرقی اول که را بعد از بقتل در روز بر سر فرقی نکره نم بر روی کار خود را
 قطع و زاری نمودند بیکدیگر همان بر کشتی و فرمای ایستاده حسبنا ان اذ افقتنا علیهم با ما اذا عدنا
راذاهم فیقه مسلحون با چون بخت ایم بر ایشان روی خداوند عدلی بخت که آن چه عتبت که سوختنی
 شدت او از قتل و مسیه بیشتر آنها هستند و آن عذاب است ابدان و فرود مانکان و اندوه مانکان و بر کفر
 اندامی که انبیا ی ایشان از نطلب طاعت و رحمت بربانند وهو الذی انشاکم الشنع و الاخطا
و الاخذة و قد انما قتلکون و اوست آنکه با فرود دیدن کرد برای خدا که شرب با ای نشو بر ایشان
 و در انما می بیند بان دیدنیما و انما را انما تغلر کینه بان هسته لال نماید از سه سعادت و سه طرت برقیست
 خاطر و مدد آن حق تعالی را فرود در سلج و فریج و فریج و ملائک ایشان و تعتمای خود را فراد ایشان
 و کون شرا اندکی انکرا این نعمتها بگذارد چه عدو در دست که از این است که استعمال کمنید این آلات او در کت و دست

مؤمنان درشت خالق آن باشد و شما کارها را میسر نماید و دیگر فرموده **وَهُوَ الَّذِي يَخْلُقُ اللَّامِيزَةَ وَالْبَيْهَاضَةَ**
وَالشَّامِتَةَ وَالْمُنْجِبَةَ وَالْمُنْجِبَةَ وَالْمُنْجِبَةَ وَهُوَ الَّذِي يَخْلُقُ اللَّامِيزَةَ وَالْبَيْهَاضَةَ وَالشَّامِتَةَ وَالْمُنْجِبَةَ
بعد از تفریق اجزاء اعضا **وَهُوَ الَّذِي يَخْلُقُ اللَّامِيزَةَ وَالْبَيْهَاضَةَ وَالشَّامِتَةَ وَالْمُنْجِبَةَ**
و او است که زندگی میسر داند میسراند و مراد است یعنی ما را او است غافل غافل و روزی از یاد او
یا نه قبالتش آن مرید بگرداند انقل یکی که در کتابها بود که یا است یا از عدم بوجود آورده و همیشه
از آن مخلوق است و یعنی را بعد از نمودن زنده خواهد هم سفر پیش از قیامت چنانکه شد و او را در قیامت
پرسد **اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ بَدَاً لِّاٰنِمْ نَسُوْنَا اَمْ نَجْعَلُ اِلٰهًا اِلٰهًا اٰلٰوَلٰوِيْنَ اَمْ نَكْتُمُ الَّذِيْنَ نَدْعُوْكُمْ بِالْحَقِّ**
مانند آنکه گفته بود و جنبش آن از کفار **قَالَ لَوْ اَمْشَا كَمَا اَمْشَا اَبَا وِعَظُمَا سَا اِثْمًا اِنَّا لَمَلِيْكُوْنَ**
گفتند **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** و بعد از آن خالق عالمی گمان **اَبَا بَرَكْتُمْ فَرَكَا شَوْقُ سَتِفَامُ سَبِيلُ اَلْاَلَمِ**
و گمراهی برای تو که آن منی چون خاک که در چشمش جویبار باران باشد **لَقَدْ وَجَدْنَا نَحْنُ اِيَّاهُ قَائِمًا**
هٰذَا لَمِنْ قَبْلِ اِنَّ هٰذَا اِلَّا اَسْمَاءٌ اَلَا اَدْرٰكِيْنَ هر آینه وعده داده شدیم ما و پیمان ما این سخن
پیش از آن **اِنَّ هٰذَا لَمِنْ قَبْلِ اِنَّ هٰذَا اِلَّا اَسْمَاءٌ اَلَا اَدْرٰكِيْنَ** هر آینه وعده چشم و مشرک بودن کرده و این وعده
راست نشد **بِئْسَ اِلٰهٌ مَّكَرَافٌ ذَا اُولِيَّاءٍ وَاَكَا ذٰلِكَ لَشَيْءٌ اَنْذَرْتُمْ** و آنکه بیهوشه **قُلْ**
قَالِيْلًا اِلَّا اَرْضٌ وَمِمَّنْ فِیْهَا اَنْكُنْتُمْ تَعْلُوْنَ بگو ای مشرک این منکر را از آنکه میگویند که راست زمین
و آرزوی است از مخلوقات یعنی مالک خالق و مدعی زمین و آسمان زمین است جواب **بِهَدْمِ اَلْاَرْضِ** که میگوید
این شماست که بگو **اِنَّ هٰذَا اِلَّا اَرْضٌ وَمِمَّنْ فِیْهَا اَنْكُنْتُمْ تَعْلُوْنَ** و زنده در حال این امر علی اصح روشن و لازم
بگوید که زمین کی بگردد از نعم باشد این امر را که زنده و نمند اعضا کرده از جو باشد این سخن از کفر است

گویند که **سَيَقُولُوْنَ لِيْلَهٍ قُلْ اَقُلَةٌ كَذٰلِكَ فَسَوْفَ يَنبَغِيْكَ** زو باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در وی است
فرا بر است **سَيَقُولُوْنَ لِيْلَهٍ قُلْ اَقُلَةٌ كَذٰلِكَ فَسَوْفَ يَنبَغِيْكَ** زو باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در وی است
ای را زیادتی نامی از او با گمانی خالق این است پس چون ترا چنین جواب دادند بگو **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ**
یعنی باید که کسی که اولاً خالق باشد بر آفرین این زمین نامی نیز از او آید و اعاده باشد آن عاجز آنچه بود
قُلْ مَنْ رَّبُّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ وَرَّبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ سَيَقُولُوْنَ لِيْلَهٍ قُلْ اَقُلَةٌ كَذٰلِكَ فَسَوْفَ يَنبَغِيْكَ
گفتند **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** که آسمانها است که با اعظم و رفعت و شکوه که است در مرتبه و بیانت غریب که است در مرتبه
و دیگر غرائب عجیب آن که است بر درگاه رحمت پروردگار که غنم مخلوقات است و او سبحه مخلوقات است و فضا
زو باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش منیع مضاف است و در مرتبه او است بگو **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ**
چنین خالق و هم از مخلوقات او را نشکر بسیار **قُلْ مَنْ رَّبُّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ وَرَّبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ** و همچنین بگوید
يُنَادِيْنَهُ اِنِ اَنْتُمْ تَعْلُوْنَ بگو **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** که است در مرتبه او است یعنی همین آنگاه او است پادشاهی هر چه است
وَرُوْحُ كُوْبُ و قدرت و شرف بسیار یا همان آن و او زینهار هر چه بفرماید **وَلَكِنْ هُوَ دَارٌ وَاٰمِنٌ كَرِيْمٌ**
از عذاب خود هر که خواهد استی این باشد **فَتَبٰرَكَ وَاَسْمُوْهُ** بروی سخن آنکه گوی **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ**
ایمن کرد اند و دینار و در دارد و زمین را هر چه اسب کویم **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** را **سَيَقُولُوْنَ لِيْلَهٍ قُلْ**
قَالِيْلًا اِلَّا اَرْضٌ وَمِمَّنْ فِیْهَا اَنْكُنْتُمْ تَعْلُوْنَ زو بود که بگو **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** که **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** که **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ**
پس گو **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** فریب یافته میشود و چگونه از راه حق برسد که او جو دهم نور توحید و تقا و در دل این
کسب طریقی حق را که در شسته کجا میروید **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ**
راستی از توحید و عبادت و شکر و برکت که این در روغ کو یا نه **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ** **اِنَّ اِيَّاهُمْ يَدْعُوْنَ**

ولد و نکر حضرت باری مَا تَخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ آلٍ إِذْ أَنْزَلَ إِلَهُهُ إِلَى
مِخَافَتِهِ وَ لَعَلَّ يَعْظَمُونَ عَلَىٰ تَعْبِيرِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ فَإِنَّكَ نَزَّاهٌ عَمَّا يَشْرُونَ وَ
با او حج خدای که در الوهیت شریکها و باشد خدای و خدای با او که از فرینده باشد بر سبب این شریکها و
مخلوقی چند بود آن حکام میرد خدای که آنرا از فریه باشد و در آن سفل و سنبه بود در سفل و سفل و سفل
با که در آن سنبه باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن دیگر است بهر و در کتب آن همه مخلوقات است سفل
نیست پس این است خدای که با او حج خدای نیست و صده لاشریک است و دیگر اگر او خدای بودی چنانکه گفته
مخلوق خود را چه کردی و ملک این از ملک او نماند خدای هر این طرح فریاد و در سبب این این بی آبی
چنانچه در حال اول که در عالم معلوم است و هر این برتر خدای و غلبه خدای یعنی از آنکه یعنی با جماع
دستور معلوم شد که این عالمی و قیاس و واقع نیست پس اول شریک بود با کس خدای و منزله از آن
صفت نیست که او را به این آتی از فرزند و انازا عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
آن خدای که موصوفه است و در دست و دمای نشان و آشکار است پس در دست آن چنانکه شریک است
برای او پس در این حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله از انزال عذاب بر کسان جز سید هر و هم فرمایند که فعل
کتابت ایشان یعنی سَاءَ يُقَدِّرُونَ بگوای محمد بطریق دعای برود که من اگر نه ای مرا بی جنبه ای بخ
که در او شده و او که فرات از عذاب در این وقت يَوْمَ لَا يُجْعَلُونَ فِي الْقُبُورِ الْقُلُوبِ
ای از یک کس پس در امر او در کسک را در این عذاب قرین ایشان سازد و این یکجمله فریاد
و انقطاع فرود و این نیست بر آنکه آنچه اندک است سبب ما از آنها خواهر کردن ملائکه یا خواهر کردن
بخوابند اگر که خدایان دعا کردی که او را در ملک گفتار عذاب نخواست کردن وَإِنَّا عَلَىٰ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بَرَسِي كَذِبًا إِذْ يُنَادِي بِرَأْسِهِ أَنْ أَدْعُكَ يَا رَبِّ اذْهَبْ
هر آینه تو انامیم اما با چیزی که در آن می رود بر بخت که یعنی از ایشان با اعتقاد ایشان با آن خداوند
را دَعَىٰ بِالْحَيِّ الْحَيُّ الشَّيْبَ سَخَنَ الْحُكْمَ بِمَا يَصِفُونَ دفع کن کفایت که بر مال آن نیکو است
بری از حضرت عزت عزت از حجب خود را از حکام با تم و اکل و اشرف و اهل آن میفرمایند
دفع کن با آنچه نیکو است بری از یعنی بصف و معرفت از سر که در حجاب است و در هر چه که در این
با دو کس جلوسه را از ایشان حکم خود با باز از مردم را از مصالحی با مردود بودن با طاعت است و دفع کن
شکر را بیکدیگر و خود یا می سازند که با هر صوفی که در دفع کن جفا را با لغو یا اشارت فرستد یا
قلب باطل تطایق را بنویز صفای با خطوط خود را کقوق خدای باطل کن تیر خدای با قدم سگوار
طریق معرفت قدم ما دانا تیریم با چه بصف میکنند از ایشان و هیچ با کجا با آنچه در صفت با مکتوبه از آن
و در شکر که نود یا بند و در بعضی تَقَابُيرَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
ایر المؤمنین را صلوات الله علیه باین مکارم و قیمت نمود و در بعضی قوم تعلی فرمود بران و هر که در کوش
و حضرت بران عمل کرد وَقَالَ رَبِّ ائْتِنِي آيَاتِكَ مِنْ سَمَوَاتِكَ لَأُقَدِّقَ لَكَ رَبِّ ائْتِنِي
آيَاتِكَ و بگوای برود که در این بنا میگیرم بتو از سوسه ای دیوان که در بعضی است معنی است
با در انداختن ایشان در دامن از غیبت و غرور را در مالک و مهادی و بنا می آید از آنکه در آن است
عاشق شودند از دامن بوقت صلوات بران تلاوت وَإِنَّا نُنَادِيكَ يَا كَلِمَةَ إِتْمَانٍ إِنَّا نَكْمُرُ بِرَبِّكَ
سازند و من ترا در دنیا و همه ست نگاه میدارم حَتَّىٰ إِذَا لَبَّيْتُمُ اللَّعْنَةُ قَالَ رَبِّ ائْتِنِي آيَاتِكَ
لَعَلِّي آخِذٌ بِحَبْلِ جَنَّةٍ كَذَلِكَ كَانَتْ آيَاتِكَ لِقَوْمٍ قَدِ احْتَمَبُوا رَبَّهُمْ فَاسْتَجَابُوا لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِلُّ

حق شقی است بجنون منقحاً بجمسته ز او مرابدی و غیر میکنند تا وقتی که یا بدی از این ز امر
 دیگر ای خود انا کرده و مرکز را معاینه بکنند و آن غذا بشا بد که گوید از روی حسرت و نه است ای پروگار
 باز که ان مراد منی صوغ برای تنظیم طبع است و ایچه امی ثقلی یعنی از غایت آن بر آنکه خطای باطلک است
 و اعوان اوست اقل بکلیه رت است تا هر جا میاید از غذای و بکلیه از جنون رجوع نماید ملاک که باز کرده این
 شایه که بکنم عمل شایسته در آن چیزی که گذشتیم اما که ایان هست یعنی ایان آرام و در آن عمل صالح کنیم کما
 رد است از طلب بصورت معنی هاست که او را باز کرده اند برستی که آن در غایت او که گفت رت از جنون تا آخر
 کلیم برستی معنی نیست که بواسطه غلبه حسرت گویند او گویند نیست و از پیش شکان باقی است میان چیزیست از
 یعنی فتر کرده فها بود و تاریکی که برکنند شود از آن و اگر برین معنی باز کرده اند و نه گذشته از برای آن
 و عمل و راه بود بلکه با هنراف کتبا و خود بکنند و مقبوله بنامی باشد و بعضی است و چنانچه که بگویند که در
 خود حضرت صاحب ازمان خواهر بود علیه السلام و علی بن ابراهیم در حدیث گفته اند که در روز
 میان ده امر که آن فخر است و عفا بسیار دنیا و اخوت ازین دو حال بیرون نیست مؤمنان را تا فاسد
 میکنند و منافقان را عتاب و علی و حسین و امام زین العابدین علیهما السلام فرموده که قبر و نسبت از
 ریا بینان باشد و نسبت از حضور ای میزان او بعد از آنکه فرموده که یکی که من می پرسیم بر شما که بوقت
 برین که امر مسوی ما باز کرده دو اولی بستم مسوی شما از شادمانی سعادت و عزت آن و بعضی از سعادت ما
 همه مردم باشند هیچ حسرت تمام فی الصمیم بر قلم انساب بنیهم بوسئین و لا یکنساء لولی
 پس چون دیده شود در صورتی حق نماید یا ناله که نغمه ای است که قیامت قائم کرد و بر سر است با باشد
 دیدان ایشان دران روز یعنی علاوه بر سشتقطه کرد و بی ذی هم را یکس خود هم باشد بگویم نیز گفته اند

فما یخفی

بدرستی

من غیره و آیه و لیسوا یا نسبتی که به آن معاشرت میکنند فریب فرستند و بسند فرستند و بسند فرستند و بسند فرستند
 ان کریم عند الله تعظیم و بر سر شده که کران از نسبت با کسی که سب است مشغول به حال خود در آن قبل از
 عسب باشد و بعد از آن حال بیکدیگر برسد فاندها و اقبل همگی معنی نشاء بون و حضرت سر است
 منی الله علیه و آل فرموده که در قیامت بنیها به شقطع کرد و لاسیخون همگان نکلند و مواضبتهم فاولئکه
 هم المخلبون پس هر که کران آید تراره های او با عمل صالح چون مؤمنان پس آن کرده است نیز سیکان
 از در کاست و بریدگان بدرجات ومن خفت مواضبتهم فاولئکه الذین خسروا انفسهم فی
 حکمهم خا لدون و هر که بسب کند نیز انما ای او جهت آنکه عمل صالح کرده باشد چون شکان و منافقان
 پس آن کرده اند که زبان کرده اند برنسما ای و معنی سر با بد و از عریان و غفلت بر داده اند اولئکه
 حصول کار با طلب آرزو های نفس است ثوابت صانع سازنده و برین در و نفع جا و در مایگان اند
 تلخ و جویهمم الفار و حکم فها کالموت میوز در رمای لبت را از تن و ان در آن سر در با
 باشند و از شدت اشراق نیست روان ایحیی حذری از حضرت سالت صلی الله علیه و آل رواست میکند
 که برین سازه روی که فردا است بر چه بر سر زبیرن او، میان پیش و فرود آمدن زبیرن او
 بر سر با فض و و یخرج آوره که سافز میان شغبین او چهل ذراع بود پس هر کسی بدو نگاه کند که در این است
الدنک ان ایا تین شلی کلمه فکنتم فها کالموت ایابو و انهای من قرآن که در دنیا بفرماند
 بر سر بود که بران کذب میکرد به تسبیح اربعه غیبت شدیم تالی و انما علیک علینا شقوتنا و کثنا
 قوسنا انما لیل کومینه ای برود که ما را غلبه بر ما بکنی ما یعنی غلب شدگان آن که بر سر است
 و بودیم که که کران از طریق من سنی الخیرینا فیها فان صدنا فاننا المملون ای پروردگار ما برین

ما از آنش و دروغ تا تکرار حال و نمائی کار خود بپس اگر باز هم بگذرد و نگذیرد پس برستی که میگفت آن بزم
 بر نفس خود او سخن که در زمان کودکی این باشد **قَالَ لَسْتُ فِيهَا وَلَا تَكُونُ** که به خدای تعالی حاضر شد
 در روز پنجشنبه که بود پس با من در خروج باربع عنان من شمارا برهون می برم با عنایه شما بریدم اینه
 كان قریة من عبادي يقولون ربنا امنا فاعف عننا وانصنا وانت خير المحسنين
 بدستی که بود نه کردی از بندگان در روزی که چون غم و بلا و جناب در زمین از در پیشان که بپوشید
 میگفتند ای پروردگار که بزرگوارم تو بس با ما در بخشش بره و تو بهترین بخشندگان **فَاَتَخَذْتَنِي**
هَدًى خَيْرَ تَابِحٍ اَنْسُو كَذِبَكُمْ وَ كُنْتُمْ تَهْتَكُونَ پس در گذشته شما در پیشان از من و نیز
 یعنی کسی که با او سخن بکنند و از سوس در آنه مراد است که ایشان از منتر امید به توفیق که از انوش
 پیشان یعنی فطرتش حال شایسته پیشان و از انوش ساخت بر شما با کردن من و بودید شما که از پیشان
 بپندید بکنید و تو غم خود و کینه و تدریل پیشان **اِنْ جَحَنَ بَعْضُ الْيَوْمِ جَا صَبْرُهُ اَنْتُمْ هُمُ الْقَائِدُونَ**
 بدستی که من چرا امید هم پیشان را از مردن با بوضر کرده با از او از او سخن برستی که پیشان نندرسیدگان
 براد خود یعنی خواهر پیشان فزوست **عَلَوْ ب** **قَالَ كُنْتُ لَيْسْتُ فِي الْاَرْضِ عَدَا حَبِيبٍ قَا**
لَيْسَ اَيْتَا اَوْ يَغْفِرُ بِنِ قَتْلِ الْعَادُونَ که به خدای تعالی با فرستد با مراد که فزاد از انوش بدستی
 که بد در زمین که از آن که قبل از روی غفلت و طول بل میگفتند با همی خواهم بود در میان و نانی خواهم شد
 پس بطرف غایت از پیشان پرسید که چه درنگ نشد شما رسال می جویم سال بودید در میان زنده برودی زمین
 و مرده در قبر که بگذرد که در روزی با پاره از روز که تو ما نمر نودست است خود را از پیشان بطلو و دروغ با از
 هول است فراموش کرده باشند که بپندند که بدست بودن ما در روزی خود از روزی با بعضی از روز بود و به پیشان

بهمین

نیدام پس بر سر ای پرستنده زمان است اما از شما رنگان یعنی انقضای اعمال و انفس بوده **اَلْقَالَ لَيْسْتُ**
اَلْقَالَ لَيْسْتُ اَلْقَالَ لَيْسْتُ که به خدای تعالی که در گذشته در پیشان که از انوش با نام فرستد که
 بدستی که فرستد که با او سخن بکنند که نام از من فزوست **اَنْتَ لَقَيْتَهُمْ اَتَمَّ اَحْسَنًا لَمْ يَحْبِبْ اَيَّ اَكْمَلِ الْبَنَاتِ**
 که از پیشان **اَبَايَ** یعنی منتهی شما از فطرت است بلکه او بر من شما را با نسی با از برای بازی و گمان بره
 اگر شما سبوی ما باز کرده نشوید برای همان است اعمال یعنی شما را برای عبادت است او برده ام و مکن ناست که در پیشان
 کرده ام و عرض می تھا ایزین در پیشان که ان است بیکه نوبت شما از است بی با است که با پیشان در سردی
 قشیری که کور است که به پیشان که از حق تعالی باز دارد و خدای تعالی را برای ان تا فزود و بعد
 امر نفرموده و واسطی روزی این است خود از کف دست خلق بر شما فزود بیکه هست که هستی می شکند
 در روز من عادت می بصفات کماله و راه بر نه و گفت از انوش را با نسی با فزود ام بیکه برای ظهور بود
 و حق تعالی تقدیرها فزود ام به در آن مقرر است بود که ان ده که هر با بان از صند و جنس برودن بند
 و عالم بنوعی در خود با را بپس پیشان اصل است و شما هر نوع **و بجز انما فی اورد** که شما را برای ان
 فزودم که با من سود کند بیکه است که من بر شما سود کنم و که بندگان را فزود نامظر فزودت باشند و ادیان
 خلق که با من در محبت باشند و در بعضی کتب سواد است که ای فرزندان آدم به پیشان را برای شما فزود
 و شما را برای خود میرکت که از انوش **اَبَايَ** یعنی منتهی شما تمام دارد **فَتَمَّ اَلْحَقُّ لَللَّهِ لَ اَللَّهِ اَلْاَهْرِي**
اَلْاَهْرِي که بپس بر برست و برنگه از انوش **اَبَايَ** یعنی منتهی شما فزودت ای من است هیچ عیبی می سخن برش
 که او از بیکه در سخن مکتب با عرضی که که هست خدایت است که با سازان نماند شود **وَمَنْ يَلْعَبْ مَعَ اَللَّهِ اَلْحَا**
اَلْحَا که از انوش که به پیشان که بپندند که بدست بودن ما در روزی خود از روزی با بعضی از روز بود و به پیشان

بجسته با خدای یکتا که هیچ بران و جوی نیست مگر برکنده را بجز نشستن در این بر سر این که است
 علی بن ابراهیم و کافان که در او نزدیک بود که راست و بعد مستحق او را با او نشسته بود و بعد کشف
 نبیانه که در سگ رفته اند که در کافان و قلات لغویان و انچه قاتله خیر الرحیمین و بعد برورگان
 با خرم را و نسبت بر این خدای یکتا و این برهان بر حق است و در آن حضرت چون معصوم بود و طلب دفع در کافان
 از قاضی الحاکم است و بعد از آن برای اتمام و قوت برین رحمت کافی **در حدیث اول** که اول سوره الفتح
 و الفتح سوره که بعد از آن است و روزی میزد یک شمشاد و از آن فریاد می
 میزد و فریاد میزد و فریاد میزد و فریاد میزد و فریاد میزد و فریاد میزد و فریاد میزد و فریاد میزد و فریاد میزد
 گفت این تنها آن حضرت فرمود که این خدای که جان من با ما است که اگر سوره از سوره این است
 خواند از جای برود و این کتب از رسول الله علیه و آله روایت کند که هر کس این سوره را بخواند و در کافان
 و برایش دست برود و بجان دهنده در روز قیامت و با پنج ششم او روشن کرده در وقت قیامت و حضرت
 ابو عبد الله علیه السلام فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را دعا کند و هر که در هر روز بخواند
 منزل او در روز قیامت با پیغمبران رسول الله علیه و آله و سلم باشد **سوره الفتح مبینة و جوی این است**
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 سُوْرَةُ الْفَتْحِ
 سُوْرَةُ الْفَتْحِ هِيَ الْفَتْحُ الَّذِي فِيهَا آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ لِّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
 که از عالم قدس فرودست ایم از اوست بر سر تلخ و فوض که در برضا آنچه بان اصلاح است زبان هلال
 و شرایع انگاه که در دست و فرودست ایم از اوست از خدای تعالی که در دست انچه در کافان است
 و حق از اطلال است و از عالم قدس فرودست ایم از اوست از خدای تعالی که در دست انچه در کافان است

و بعد

و بعد از این میباید که جلد و کلام خدا را که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
 انچه در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
 با کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
 از فرج زان بی همه شرعی بی بسج خواهد در قبل باشد با بزرگ شریعت در حدیث علم خیریم و بلوغ و انبیا و دیگر
 است در حدیث علم خیریم و بلوغ و انبیا و دیگر است در حدیث علم خیریم و بلوغ و انبیا و دیگر
 بین که سخن باشد از که با او صاحب هشتاد و یک که در آن روز نیز در این شهر است و بعد از آن صاحب
 بیرون است که با او صاحب هشتاد و یک که در آن روز نیز در این شهر است و بعد از آن صاحب
 و پس هر که از این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
 از غیر این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
و آورده اند که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
 که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
 و بعضی گفته اند که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
 چه بر دهنده و در حدیث علم خیریم و بلوغ و انبیا و دیگر است در حدیث علم خیریم و بلوغ و انبیا و دیگر
 و از آنکه در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
 خدای تعالی که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
 می باشد از این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است
 و از این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است که در این کتب است

در آن تصدیه بپس این محفوظ مانده است و در آنست به عقوبت زنا که با تزلزل است چنانچه در حدیث
 آورده باقر حضرت صالح علیه السلام که فرموده که ای گروه مردمان سیرت بر این زنا که در این شخصیت است
 است در دنیا و آخرت اما اگر در دنیا است صفای روح روی سیرت و تقوا احتیاج می آید و اگر کم می کند
 و آنچه در آخرت است می خورده است و بدی حساب و ظهور در دروغ که عقوبت ناستناهی است و در حدیث
 خدا بپس باطل است لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي بطنِهِ مَالٌ و باید که حاضر شود در وقت عذاب آن وقت پس در میان آن
 حدیث است که هر چه از زمین است تا پیش برین حاصل شود و آن تفصیح مباح و مکرم است از پیش این نوع کلام
 که چه صورت دیگری باید و قناده زهری که گفته اند در این شخصیت که بعد دشمن و زنا اند و قول الْبَحْرُ
مُعْرَبٌ فِي الْمَاءِ وَالْحَيَاةُ فِي الْمَوْتِ و اگر در عرفان گویند این قول قوی است که در حدیث اول در صبر و طهارت
 بعضی از این است که هر چه باشد و در حدیث است فَلْيَسِّرْ لَكُمْ نَسَبَكُمْ و جمله است **آورده اند که**
 ما جهان جان محمد است اندک در میان ایشان بود نه در زمین جانست زان را پارسا نشان و نشانی
 و چون نقل مشهور است و در آن آما مال بسیار هستند این در این زاد اعراب است که ایشان را زینتی خوانند
 چون در حدیث است مَنْ كَانَتْ رِجْلَاهُ بِيضَتَا بِلَدْنِهِ و در حدیث است وَأَلَسْتُ بِمَنْ كَانَتْ أُنْجُوهُ
 آه حضرت عزت غرضنا زجنت انکه مسلمانان بد نام کرده است فرمود که الَّذِي لَا يَنْكُحُ إِلَّا الْأَرْبَابَةَ
أَقْبَلُ شِرْكًا وَإِلَّا فَالْإِنْسَانُ أَقْبَلُ شِرْكًَا وَأَقْبَلُ شِرْكًَا وَإِلَّا فَالْإِنْسَانُ أَقْبَلُ شِرْكًَا وَإِلَّا فَالْإِنْسَانُ أَقْبَلُ شِرْكًَا
 زنا کند که مَنْ كَانَتْ رِجْلَاهُ بِيضَتَا بِلَدْنِهِ و در حدیث است که ای اهل عقب که متجرب
 خواهر بودنی کنید که در کلام غیاورد او را کمره بدمه کار با نیز که آمده و چندین حرف هم است و در حدیث
 سبب الوفا **و یقین آورده** که با با یهود و مشرکان آورده است مگر آنکه خراب است که بند است و هر یک

فوقه

غافله خود را بپس فبک که بی او مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفته اند یعنی ستمگران چون که گفته اند
 و از تکلیف پی برشان میکنند را بنده اند از عید که در کتب است از با کلام آورده که این فصل از ایشان گرفته که
 اینها جهلت معاشند که مانند سخن است تا کلام شود و فرموده که وَأَمَّا الَّذِينَ لَا يَرْغَبُونَ فِي الْإِيمَانِ
 قول است که این حکم را اول اسلام بوده و با است و آنچه الایمان منسوخ شده وَالَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ
فَلْيَسِّرْ لَهُمْ سُبُلَ الدِّينِ فَأَخْلَصُوا لَهُمْ تَمَامًا مِّنْ جِلْدَةٍ وَلَا يَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً
أَبَدًا وَإِلَّا فَيَكْفُرُوا بِمَا آؤُا وَكَانُوا مِنَ الْكَافِرِينَ و اما اگر کسی که نماند زنا بکنند را زنا در حدیث است نیز این حدیث
 با کلام است و نیز گفته که با ای زنا کننده با تو زنا کردی یا لوط کردی و مثل این و شرط است و تا در هر طبع
 و عقل اسلام خواهی که در کلام است با این وَمَنْ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نَبِيُّكُمْ و در حدیث است نیز این حدیث
 و اما اگر مردی با زنی که با هم صفت مخصوصی باشد بزنا باشد نام دهد پس این را نه نزدیک حکم جبار گویند
 با این صفت از آنکه در یک مجلس گویند و هر دو بزنا در فرج و معاینه عضو دعضو کالمیل فی الکلمه برین وجه
 دهند پس سبب بجز می کرده اند به این پس برینند این نماند اما زیاد و در حدیث است که عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَابِرٍ
بَرَاءَةَ كَفَّرَ بِمَعْشَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمَّا كَانُوا فِي الْفِرَاقِ لَمَّا كَانُوا فِي الْفِرَاقِ لَمَّا كَانُوا فِي الْفِرَاقِ
 نشنوند و اگر کرده اند زنا شما است گفتم است با هم چه در سخن و اگر در هر دو در آن پشیمانند
 بگردد و پس یک مرد و پسرش زین هیچ نیست میشود و هر راه فرد با بریدن او با تو نیز هم است میشود
 با کرم را با فقر کند و الا تعزیر لازم نشود و در حدیث است نیز بِإِذْنِ اللَّهِ بِإِذْنِ اللَّهِ بِإِذْنِ اللَّهِ
 متوسط با بد و بر جامه پشیمان و مکرم است که بد و در حدیث است نیز وَأَمَّا الَّذِينَ لَا يَرْغَبُونَ فِي الْإِيمَانِ
 که قبول میکنند از ایشان گرفته که در حدیث است که وَأَمَّا الَّذِينَ لَا يَرْغَبُونَ فِي الْإِيمَانِ وَأَمَّا الَّذِينَ لَا يَرْغَبُونَ فِي الْإِيمَانِ
 که قبول میکنند از ایشان گرفته که در حدیث است که وَأَمَّا الَّذِينَ لَا يَرْغَبُونَ فِي الْإِيمَانِ وَأَمَّا الَّذِينَ لَا يَرْغَبُونَ فِي الْإِيمَانِ

و بگفت پس تا وقت تو به آن کرده باشن تا سقند منی بنسب ایشان حکم کرده شد است الا الذین
 تابوا من بعد الذلک و اصلوا فإذ الله عطف علیهم و ذکر انما تو بگفت پس این قدر و ذکر کرد
 گفتند و اصلاح از نیت خود را در ترک قدر سلطان که اسم قدر این ایشان بر خیزد برستی که خدای تعالی
 آمرزنده گناهای بگفتند هر بان بر کرده تو بگفتند کان **آورده اند** که بعد از نزول این آیه عاصم بن
 کوفت بازول الله مردی از ما یکی را بازن خود جبهه اگر طلب کوه مشول میکرد و باجم که آمدن ایشان
 آنکس حاجت خود را فرغ شده وقت است و اگر بی کوه مشول که برشته تا زمانه میزند هم نسق و در غنای
 بر سر این حال چگونه باشد حضرت مسالمت علی اندک و اگر و نمود که ای عاصم خدای تعالی چون کم فرستاد و هم
 از کله بیرون آمد این قم او عو میر عیالی به در سه گفت ای عاصم مشرکین شی را بر شکم زن خود چو
 دیدم عاصم گفت او بلا و مبتلا شد هم به یک پسر بد پس از گشته صورت حال عرض حضرت سوال شد
 علیه و آل رسیده آنحضرت خول را طلبید و از پرسید آنکه کرد آیت لعان تا نازل شد **و الذین یؤمنون**
آمنوا بهم و کلوا من ثمره ما رزقوا الا انفسهم فتهاذوا **آمنوا بهم** اربع تهاذات بالله
 اینه **لذات الصدقاتین** و اما که می گنند بزنا زنا خود را و نباشد لب زنا که ان که نصیای نبی
 پس واجبست که ای و ان یکی از ایشان چو ای که عاصم آنکه برستی که او منی شوهر از زناست کوفت
 است و زنت زنا به ان زن و هر کوی ای جلد بسو که بجای یکی از شما است شهادت **و القایسته ان**
کعتة الله علیه ان کان من الکاذبین و کوی ای هم آنکه لعنت خدای تعالی بر او اگر باشد از دروغ
 کربان دران مرد صورت لعان مرد نیست که چو را نیت کوی که کوی ای هم به هم بخدای تعالی که من راست گویم
 و را بخرد می کردم این زنا به ان و نیت هم کوی نعت خدای بر من اگر دروغ کوی هم در آن چو می گویم

عاصم

و هر دو نیت تعیین زن بگفتند با نیت تمسک بر کوی و نیت رها نمودن العذاب ان فتهاذوا بربع
 تهاذوا ایست بالله اینه **لذات الصدقاتین** و وضع کند و باز در ان زن خدای آنکه کوی ای چه چو
 کوی ای عاصم آنکه برستی که شوهر او از دروغ کوی است و را بخرد می که مرابان **و القایسته ان**
غضب الله علیها ان کان من الصادقین و کوی ای هم آنکه خدای تعالی بر ان زن اگر باشد
 این مرد از راست کویان و صورت لعان زن نیست که چو را نیت کوی که کوی ای هم به هم بخدای تعالی که این
 از دروغ کوی است و را بخرد می که کوی و نیت هم کوی چشم خدای تعالی بر من اگر راست کوی باشد ان
 درمی و هر بار اشارت کرد که با هم شریک کوی و واجبست ایقان لعان باین الفاظ غیر و تبدیل است
 اعراب و ترتیب موالات پس اگر شریک کوی را با جو فی بدل از نکره در ان لعان صحیح نیست و واجبست بویست
 و باید که نکره حکم شرع و قوع باید و چون لعان تمام شد و اتم و تقویق میان مرد و زن تقویق ابری
 و چنان نیست که هر دو نیت است و اصباح بطلاق حکم ندارد و حکم او بفرقت بقول علی اندک و ال
المساکین لا یجتمعون ابدا و اکثر اصحاب فرموده اند که زن می باید مدخل اهل باشد بعد از این که
 مدخل نباشد با نیک قطع بود پس بر حد قدر است و لعان نیت **و در دو چیز آورده** که حضرت رسال شریفی
 علیه و آل بعد از نماز و کبر عو میر و خول را طلبید و بین نوع که کور شده مرد و زن هر دو کوی ای و از نکره
 است و عقرب حضرت مسالمت علی اندک و اگر کوفت و قوم دران اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای
 عمره بال بن اتر را ذکر کرده اند **و کن لا یفضل الله علیکم و رحمته و ان الله فی انفسکم و اکثر**
 فضل خدای تعالی بودی بر شما بخشش او و اگر خدای تعالی قبول کند تو به نیت حکم کننده در حد و احکام غیر
 شمار لغیبت کردی و دروغ کوی را بعد از عظیم تسلط ساختی و گویند که نفضل در حد بودی تا جزیع لغیبت

بلاک میشد به باکره فضل فرمودی باقیست زواج و نهی از نوحش بر اینست منقطع شدی و مردم یکدیگر
 بلاگرهندی با الرضای تا بخشیدی بر شما قبول بود در این نامه ای مسکران منته پس شما را
 بعد ازین توفیق بود پس منزل جارسانید بعد ازین آیتها در باب فقه اقله عابد است و بعضی از اهل فقه
 چنین آورده اند که سال پنجم از هجرت که غزوه بدر مسیح باج المصطلق اتفاق افتاد عایشه زان خود را
 چه عادت کنیزت آن بود که چون بسفر رفتی قرعه زدی بنام زمان هر که بنام وی برآمدی با خود بردی و بنام
 غیر بنام عایشه برآمد و در بعضی مواضع بفرودی از وجود هر آن آدمی عقده ای زینتره میانی کرد و بطلب آن
 اندرنگاه در رسته زمانی که گشت افتاد در آن بین خادمان بودج باقی بقصص آن باکره که کوچ کرد
 و عایشه با زان راه که کنترل خالی دیده همانجا توقف کرد تا صفوان بن یحیی سلی که با حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله از حقیقتش کاردی رسید و او را برشته سوار کرده مسکرها یون محقق شده و این ابی او را برشته
 صفوان دید و سختی که تا این حال او بود بر زبان رساند و چون بعد رسیدند تا این جزیره حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله رسید و عایشه چار شده بود از بعضی خبر نهشت اما آن حضرت عدم القای درمی یافت
 اجازت طلبیده و چنانچه برآمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافت حضرت رسولی باز داد نهاد و شرف و بزرگی
 پیشان نشاند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شخص او را عایشه توفیق فرمود از آفات مؤمنان و بزرگان
 قوم تفریق نمود هر بر طهارت زین او اقامت شد است نمودند آن حضرت چنانچه عایشه فرمود او را کرایان و آن
 دید و فرمود که ای عایشه اگر کنای کرده بکدامی تا باز کرد و امرش طلب او را فرستاد و هرگز که دشمنان
 جبری در گفته اند و من هر چه گویم کسی او نکند بر من همان یکوم که پدریوست علیها سلام گفت حضرت
 و آنست همان مقام عیال شرفی بر آن حضرت ظاهر شده آیت برات نازل شد و علی بن ابراهیم

روح الله و فی نفسش آورده که عاتق را دست کرده اند که این باستانه با بلسک عایشه از انچه و اما حاضر فعل میکنند که
 ایشان با در تبه قلبه که ما را بر این محمد و صلی الله علیه و آله است نزد انچه و بلکه گفته ربه ما را بر اینم چه
 برای آن حضرت فرستاد بود و ان برین بود که زان را زین لعین که بود که من شرم از ان جعفر بن محمد علی
 ابی قریبه است سلام که میفرمود که چون ابراهیم را یافت رسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر وی بسیار عتاب
 و از او بگفتند عایشه گفت با آن حضرت که چرا او چشده که این همه چون و اندوه بر خود نمانده و چیزی گفت
 در باب ابراهیم که لایق کمال جناسیست بود آن حضرت امیر المؤمنین را امیر المؤمنین این احوال فرستاد و چنانچه قبیل
 همه اوست بعد از تفریق خلاف آن بطور رسیده و آنچه این امر شریف بودی نسبت میدادند آنجا تا از بالای
 خود را با بین از جهت و عورت و در آنجا منکشف شدند که مردان و عورت زان جمله ام مذشت
 امیر المؤمنین عیلات سلام این احوال عرض آن حضرت رسانید فرمود که الحمد لله الذي تیر به عتق السوء
 اهل البیت بعد از ان این آیت با برکات نازل شد در امر است با در تبه قلبه و آنچه عایشه و دیگران از
 اقربای او بوی نسبت کرده بود چنانچه حق تعالی میفرماید که ان الذين جاءوا بالافساق عفتت منکم
 لا تحسبوه ستم الکفر لانه حشر لکم لکل امرئ عتق نفسه بما کسبت من الاثم و الذنوب و ان
 کثیر منکم لظنم که حدالبی عظیم و بیستی اما که آوردند دروغ بزرگ دشمن عایشه با ما که در این زمان
 شما بر خود عایشه و ان سخن بودند بعد از ان ابی و زینب و قاعه عثمان بن ثابت و منقطع من انما
 و حدیث جعفر بن محمد بن امیر المؤمنین و بر خود بر ما تبه و عایشه و خورش نرسیدند از ان دروغ را بی
 دشمنان طلب آن حضرت و عایشه و صفوان آن حضرت و ما را تبه و هر چه که امر ما را تبه بوی نسبت میکردند میفرماید
 که ان دروغ را نسبت خود میدارید بیکان بهتر است هر ضار که بیکان فاسد عظیم اقتبده و در برابر شما آیتها

مانند شد و از دست تو عظیم است آن شاه بر همه کس قلی پرست و و عید کلمه در باره دروغ گوین و فوج بافت
 هر یکی را ازین مشکلات با یک جز آن خبر نیست که کس کرده آن کتا و بقدر را که فرض کن ده جوی خنده بود
 به بعضی سخنان هر چه گفته و بعضی خاموش شده و منع نموده و انگس که زاکرت معظم آن و هیچ تر از آن مرا
 این آقا هست بر قاعده و عارف بر قاعده مراد است عذابی بزرگ را فرستاد در پی با آنکه در قیامت
 وسط او و محمد کشت و عابد گویند که آن لوده که با غیر بنا کشته است این سطح که استماری او شل شده
 لولا انما سمعتموه و طلاق المؤمنون و المؤمنات با غنیه هم خیرا قالوا لهذا انما لم یسئل
 چرا از آنکه کشته شود به این سخن که آن بردندی مردان و زنان کرده و هم در میان خود نیکویی نیاید
 بقصدی که از آن بردند عدل از غلط است و از غیر مظهر با لغت در تو چو و شمار با آنکه
 متفقین که آن نیست باهل ایان پس ای بس که نوسان میداد استماع این دروغ کمان نیک بردنی
 بعاریت و صفوان با ما در تو چو کفندی چنانکه در متفق که بر عاقل مطلع باشد گوید این سخن دروغ
 به شریعت و حجتی از وقت از و احب پیروزان کتا میدارد از شل این حالها بحسب تعظیم و کرم پرست
 بخلاق کفر چه زمان انبیا بعضی کا فرات بوده اند مثل زن لوط و زین لوط و بقول ابن عباس ساق
 بوده اند لولا انما سمعتموه و طلاق المؤمنون و المؤمنات با غنیه هم خیرا قالوا لهذا انما لم یسئل
 همدان لکن اذ فون جوانیا و در تبریک سخن چهار گواه که این بند بر آنچه بر زبان فزون میکنند
 به آن پس اکنون که نیا و در آن چهار گواه بر این کرده و نزدیک خدای تعالی در حکم ادبش دروغ
 گویند در ظاهر و باطن چه اگر گواه آورده اندی در ظاهر و حکم کا ذبیب نو اندی اما در باطن کا ذبیب نو اندی
 زیرا که این صورت بران و احب انبیا علیهم السلام مستقیم است و چون گواه نیا و درنده در ظاهر هرگز کا ذبیب نو اندی

و لولا فضل الله عليكم و رحمته في الدنيا و الآخرة لم كنتم في ما انتم فيه عذابت
 عظیم و اگر نه افزون کرم خدای تعالی بودی بر شما و مردمانی او در دنیا و آخرت تو بنی تو در آخرت معنوی
 هر آینه بر سیدی شما را از آن بجزی که خوشتر بود در آن از دروغ و عتابش ای برار به عذابی بزرگ که در قیامت
 و ملاست مردم بحسب آن حقیق بودی و شما را آن عذاب سیسی را ذکرت موقوفه یا نیستی که و تقوی
 یا قوا حکم سائل کلمه کرم به علم و تحسین و نه همتا و هو عند الله عظیم و آن حکام که فرایند
 این سخن را بر زبانهای خود که بعضی از بعضی بر سید و میگفتند بهین ای خود آن جز بر آنکه بر آن کشته
 بیستی از روی جلوه گشته و می بندار به آن چیز را که گفته اید پس لسان که به توبه بران متفق نباشد
 و حال آنکه سخن را از آن یک خدای تعالی تمام است و عقوبت بسیار بران متفق و مرتب به الملق عاریت
 برضا نوازه توبت و تکذیب قرآن و تحقیر رسالت **در احقاف و توبت کرم** که ام ابیوب زوجه ابیوس
 انصاری با کوفتیک شنید سخن اگر مردم را با ابیوسف میگویند ابیوسف گفت که شنیدم ام و آن دروغ است
 چه تو نسبت من این فعل را روا میداری ام ابیوسف گفت لا والله ابیوسف گفت اهل سوال ترا از انبیا
 بیست پیوسته اندیشه و از این عملی روا دارند و این بهتان عظیم است بحسب ما در تو فرموده که و لولا
 انما سمعتموه و طلاق المؤمنون لكانت سنکلم بهذا لئلا يظنوا هذا بهتان عظیم و چون
 شنیدید به این سخن با سبقتی من چون این سخن استماع کردید چه گفتید چون ابیوسف می فرمود ما را آنکه
 سخن گویم بهین قرآن است خدای تعالی که از آنکه در عزم آن حضرت قیام کرد این عیلام افتزای بزرگ است
 تا نشان عظیم الله ان تعودوا بلیغله ابد الا انکم من مؤمنین پند میدید بر شما لعنای
 از آنکه باز گردیدید مثل این سخن هرگز بسنی با دامن که زنده و میشد اگر مستبد که ویکان چه ایمان با این سخن است

در باره مسلمانان ضوابط امتهاست مؤنان وَيَسِّرْ لَكَ اللَّهُ لِكُلِّ آيَةٍ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و پیا
 میکند و روشن میکند اندخدا می نماید برای شما آیه های که دلالت دارند بر محسوس او است تا بپذیرید و از طرف
 حق آن خلاف نوزنیه و خدای تعالی دانایست بطهارت بل اهل نبوت حکم کنند به برات نسبت ایشان
 عیب و عار است الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بیستی آنکه دوست دارند آنکه فاحش کرد و غیرت
 یعنی نسبت فاحشه در میان آنکه ایمان آورده اند و خداوند کرده و ما را در زبان که خبر از آن است
 عذاب در دنیا و آخرت که در دنیا و آخرت است و در آن سرای پیش خدای تعالی می آید از شما آنچه خواست کرده آنرا
 و شما از اینها می بینید إِنَّ ابْرَهِيمَ إِذْ قَالَ لِلَّهِ رَبِّي اعْبُدْ هر که بگوید در باره من چیزی که چشم او ندیده باشد
 و گوش او نشنیده باشد درین تنه داخل است وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ
رُؤُوفٌ رَحِيمٌ هر که فضل خدای تعالی بودی بر او باری بر شما و محبتش او مهربانی و پروردگاری آنکه
 خدای تعالی مهربانست و برات نسبت و قدر و ظاهر کرده اند جز آنکه است به توجیبات فاذر و دلگذا
 اگر چنین کردی هر آینه محضرت کفلی بر شما فرود آید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ وَمِمَّنْ يَبْشِعُ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ قَائِلًا إِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْعَفْوِ وَالْمَنْكَرِ لَوِ كَانَتْ لَأَخْلَى اللَّهُ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ مَا تَكْتُمُوكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُرِيدُ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ مَخْلُوعًا
 ای آنکه ای که گویید ای اهل بی رویه که ساری بیس را یعنی راه های او را بعبادت یا سوسه های او را در نزد
 اهل ایمان و هر که بر او وارد و آمار او را ساجد کنید پس بیستی که می فرماید دیو او را بکار که در شست و دوزخ
 عقل و عقلی که بپسندید به حکم شرع و اگر نکریم الهی بودی بر شما بتوفیق تو بر باغبان خدی که گفتار است

و بیانی

و کثرتش از او بتعلیم شما که کثرتش از شما بیست تا آخر و هر یک از خدای تعالی که با کسان در بقول تو بر هر که خواهد
 تکلیف است و است تعالیات مردمان و آنرا نسبت می نماید إِنَّ ابْرَهِيمَ إِذْ قَالَ لِلَّهِ رَبِّي اعْبُدْ و است
 از حضرت سواصلی الله علیه و آله که فرموده که تکلیف نیست که او در کس را فای در در خصوص بی که او را بران خدای
 نبود الا او در سببش هم الهی باشد تا از ان باز است و هر کس نبود که او بتفکرات برینند و خواهد که خدی از خود
 الهی را صاحب کند الا که با خدای تعالی محضست کرده باشد و نعمت خدای تعالی بر او بیاید که در باغبان است و هر کس تا
 کله برانستگار کند بر مسلمانان و بان عیب او خواهد بود الا که بر او واجب کرده که او را در آنش دوزخ کند از آنکه فرمود
 که اصل این در کتاب خدای تعالی است وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفِتْرِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ
وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيُحَقِّقُوا الْيَتَامَىٰ وَالْيَتَامَىٰ لَا يَتَّبِعُونَ لَكَ
بِاللَّهِ حَقُّوكُمْ بِصِحَّتِهِمْ عَمَّا آوَدَتْكُمْ لِبَنِي قَوْمٍ لَوْ كُنْتُمْ عَادِلِينَ بود که پس خا و در این سخن که این
 سنگهان با نیک بود تک خود و نفوق کند و مطلقا با او نبوی کند بی را و آنجا است فرستاد که و با بر
 سو که خود خدایه ان افزونی و زیادت از شما و خداوند است که در توانا می فرایند مال را که نهند
 نفوق خویش و ندان و در ایشان و محتاجان و مهاجران را در راه خدای تعالی و منقطع هم خویش است که
 و هم ساجد سو که بنا به جزا که با کسی نمی کشند و صلح هر می ندانند و باید که عفو کند چه که از این است
 صادر شده و روی کرد اند از انتقام و اغماض فرمایند یا دوست نمایند از آنکه خدای تعالی بامر در شما را
 بر شما نیز سرگشایان دیگران در گذرد و خدای تعالی امر زنده است با کمال قدرت بر انتقام مهربان است
 جرایم و اتمام شما نیز متعلق با خلاق و بی غویه و اما خا و ابو الجارود از این جعفر محمد بن علی الحارثی است
 روایت کرده که آنحضرت فرمود که مردان قری قرابت سواصلی الله علیه و آله که می کشند بنده و

فقیر است زار عاکیست نه بر وجه که باشد و اگر بخندد فاطم است و بر آن قسم یاد کرده که از انتظار نماند
 که خطی زمین و سستی اوتوال در اندام از رعایت نباشان نماند **ع** بدینسان زنگ عالم به نیکسان
 از دست فاضله **ارث الدین** بزویون الحفصات العاقبات المؤمنات المؤمنات المؤمنات المؤمنات
 الأخریة وکلمه عداوت عظیم بدستی آنکه می کشند زمان محمد را بخیر آنرا بفرموده می کشند
 بدان که هرگاه بخواهی بر او روزی سفر بانی یا عاقره و کرده شده اند در دنیا از نام بگو و دلجو
 از دست یعنی درین عالم روزی در سال سرمایه مضر و در پیش زهر است عذاب بزرگ است کن بهر کسی
یوم تشفع علیهم الله و **استغفرهم** و **انیدهم** و **ایرجلهم** میا کا **یوم یعلمون** روزی که او ای **یوم**
 زبانی است از آن فک و ستان و طلالان بین زبانهای خود اعتراف کنند و گویا بعد استغفار است
 یعنی چی شبی زنگ است از سخن در آن گویا دهند ایبای ایشان با آنچه بود که گریه از جهایم
و انتم یوفونهم الله و **یتهم الحق** و **یعلمون ان الله هو الحق المبين** از تمام
 بد بده ای تمام است زاری که سزا و در است ایشان و هیچ باز نبرد و بد اند در آن روز که خطی تمام
 اوست ثابت نماند و بد ابا یوسف و قدرت و توانا بر حساب و توان عاقبت **الغیثات**
الغیثات و **الغیثات** و **الغیثات** و **الغیثات** و **الغیثات** و **الغیثات** و **الغیثات** و **الغیثات**
مبئن و ان یعلمون ان الله مغفور و من یزکک الله سخنان ناماست و با کسرا با کسرا
 یعنی از ایشان ظاهر کرد و بد آن مکتوب شود و بعد از آن بنزغ است از آن سخنان بعد از طبع ایشان
 بدان مائت الغیثات است کلمات پاکیزه مرده آن با کسرا است یعنی از ایشان سرایت کرد و با کسرا
 نیز در جزوه سخنان پاک کلمه نقل علی غایت و دیگر کلمات که نقل آنرا و مترشح با آنرا از کوزه همان

تجدید

تراود که در دست و لغت آن زمان تا پاک است برای مردان تا پاک است و مردان تا پاک است بپوشان چنانچه فرموده
 اهل حق لا یطعم الا راغبه او مشرکه و زنان پاک برای مردان پاک است و مردان پاک با یل بر ایشان برای زنان
 پاک است **ع** بدینسان زنگ عالم به نیکسان نماند **ع** بدینسان زنگ عالم به نیکسان
 که با است و معنی گویند که این در اوست **یوم تشفع علیهم الله** و **استغفرهم** و **انیدهم** و **ایرجلهم** میا کا
 و با کسرا یعنی درین عالم روزی در سال سرمایه مضر و در پیش زهر است عذاب بزرگ است کن بهر کسی
 آن که در صبی حضرت پیغمبر و ازواج و امان که از او ای است بگردان از صفوان و هیچ پندار که غشک
 یعنی منزه و معز آنه آنرا بگویند ای بابا کفایت است از آن عالی است که در بعضی از احوال ظاهر
 او بوش چنین شبی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه بود با هر چه که صلاح چیزی نیست که بی چشم بستیم
 توان در دست مرشد زارت بر شرف از ضایع است و روزی بگو یعنی با ریج بسبا روم از نوعی نیست
یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتنا علیهم و **تسئلونهم** و **تسئلونهم** و **تسئلونهم** و **تسئلونهم** و **تسئلونهم**
والله خیر لکم لکنکم تعدون ای آن کسانی که ایمان آورده اید بجهای تا در صل او دنیا
 سر زده بجهای خود خانهای خود که در آن ساکنین یعنی هیچ بخان بیکار در سایه دنیا و حق که هرگز بپوشید
 طلبید و سلام کنید بر اهل آن خانه **از جهه** که مردی هر چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلمت
 و اهل آنرا در ایم آنحضرت که کسرا گفت این مرد و عیالند که چگونه دستوری با طلبیده بره و برابری اوام
 و کلماتی مرد چون دستوری خواهی اول بگو است سلام علیکم و اهل مرد چنین کرد پس در دستوری داد
 تا در آمد پس در دست تقدیم و آن حضرت که اول سلام کند و بعد از آن دستوری خواهد داد و او نیز در دست
تقبلهم الله و **ان الله غفور** که زن انصار را بیکجا بیعت قبول است **ع** و بوقت عرض رسانید که در دهانهای خود صحنی

می کشیم که نیمی از آن کجاست با این که در آنجا نماند و ما را زود می کشایند
 و حتی در آنجا است و حکم شد که نیمی از کسان بی دستوری در میان این مستقام است بدان
 است در میان آن که بی اجازت در آمد و گفتند که بیعان خود می آید باید که بگوید او از بی اجازت بی
 با شخصی اعلام کند آن خانه بستر عورت و دفع کرده است اقدام نماید **فصل** که ابو ایوب انصاری گفت که
 ما حضرت را گفتیم که با رسول الله صلی الله علیه و آله با این استیضاح چه کرده فرموده فرموده که چون مردی بسیر رسید
 و بگریه که گریه می کرد و هر که با دستوری خواهر و دو سه تا به باز یک سخن در این حکم کردیم
 که شما بگریه و از سختی است بدان اهل جاهلیت بر میزند و آن کینه که شما را میفرماید و باست بدان
 و عقاب و سختی اهل جاهلیت این بود که **حَبِيبٌ صَبَّاحًا وَمَسَاءً قَاتِلٌ لِمَنْ يَدِينُ وَيُفِيهَا التَّكْوِيْنُ**
تَدْخُلُوْنَ صَاحِبًا يَوْمَ ذُنُوبِكُمْ قَاتِلٌ لَكُمْ اِيْحُوْهُ اَنْ تَكُوْمَ وَاللّٰهُ يَمَّا تَعْلُوْنَ عَلَيْهِ
 پس اگر شما بیدار در خانه خود می بود که دستوری خواهر پس در میان خانه و نطق که دستوری به شما
 یعنی کسی پیدا شود و شمارا اجازت دهد و در خانه خالی بی اذن کسی نماند سرقت است و اگر گویند شمار
 بعد از استیذان که باز کرده بی توغف و الحاح کنید و بر در خانه نشینید که آن حضرت صاحب خانه است
 باز نشین پاکیزه و پاکیزه تر است در شمارا و صدای شما یکی شما بکشید از استیذان و ابرام و انابت و بران
 مکنات خدا دهد و بعد از آن اول این است یعنی از اهل کعبه که با رسول الله در راه عراق و شام اهل کعبه
 اتفاق می افتد که در خانه و با طاس آب گرم بکشند و چون کسی در آن تمام تعمیر است از که دستوری طلبید
 این است فرود آمد که **لَقَدْ هَمَمْتُ لِكَيْتَسَاحُ اَنْ تَدْخُلُوْا اِيْوَابِيْ غَيْرِ سَكُوْتَةٍ فَيُهَيِّئُ لَكُمْ لِقَاءَ اللّٰهِ**
يَعْلَمُ مَا تَبْدُوْنَ وَمَا تَكْتُمُوْنَ نیز شما که می گوید در بی دستوری در خانه می فرستد و در آن

تا در فرود آمدی و نفع مستشار را که از که همسرا با بنا به یکدیگر و فرقت و انعام شما در آن سخن فرمودند
 و صدای تکمیل آمد آنجا که شکایت میکند از استیذان و آنچه بپوشد از نیت در خانه و انعام و **قُلْ**
لِيُوْتِيَنِّيْ بَعْضَ اَمْرِ الْبَصِيْرِ هُمْ يَحْفَظُوْنَ اَوْ يَحْسَبُوْنَ اِنَّ اللّٰهَ خَيْرُ الْبَصِيْرِ
 بگو ای محمد مردان که در یاد که در آنجا بپوشد و صدای خود را از این باجم که نظر بسیر است
و ايشه زوایا امیر المؤمنین صلوات الله علیه از بی توغف و آله که **النَّظْرُ فِي الْحَسَنِ الْمَرْءِ مَسْتَهْمٌ**
 مستهزم است هنگام انبیس نگاه کردن و بحسن زمان تیر است زهرالود از تیرانی پس نیز از تیرانی
 چیزی شیطانی را در وجود انسان چشم است به چهره که در میان خود ساکن اند و با چیزی به این نرسد
 پس در آن مشغول نباشد اندیشه اما دید و عادت است که از دور نزدیک است اما صید میکند و اهل
 گویند که بپوشد و سر را از مایه دیده و در آن از ماسوی الله نگاه دارد نه فرجای خود را از حرام با
 عورت خود را از سر تا کمر و جل برعام اولی است آن چشم بد چشم محافظت فرج پاکیزه تر است و
 سو دهنده تر است آن تیر نیاه آخوست گویند که از چشمش من درین انصاری هم زاید است و در کعبه سیوا بر
 تبیین است و صاحب کز العرفان میگوید این حق است زیرا که اجابت چشم بد چشم از هیچ وجه است
 است نظر با عدا و عورت محرم آنچه ظاهری باشد و عادت از رویای زمان بکار که در خانه است
 در حال قدرت و همچنین رویای کینه که در وقت خواب در رویای زمان در حال اراده و کلبه و چشم
 طیب برای علاج و کوه بخت تحمل شناسد و آن است آن و نظر اولی از دست و دست بقدر اصلی است علیه
 کم اول نظر و فلا **يَتَّقُوْا مَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ** بدستی که صدای نگاه است با آنچه میکند از نظر بمال و حرام و استحال
 جراح در طاعت و انعام **عبد بن حنبلت** روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که چشمش را

الرتتم کتیه بن خاصن شوم شمارا پهبشت چون حریک کیند راست کید و چون عدوه دیده فاکنید چون
 امانتی نماید در کینه و فرجهای خود ساکنه دارید از جهام و پشتمهای خود از جهام بیدید و خود را
 اذوق خود شمشه و ابر و قلیل لیلای تفتض من البصر ایدن و یقینت من ذو جین
 ولا یبیدین یینتھن الیما طھ یینھا و لبطر یین یخیر یین علی حبیب یین و لا یبیدین
 نیرتھن الی اللیل یینتھن آو آبا یین آو آبا یین آو آبا یین آو آبا یین
 یغول یین آو ایخوان یین آو ایخوان یین آو ایخوان یین آو ایخوان یین آو ایخوان یین
 آجتا یین آو القایعین غیر اهل الایذیة من الیمال او الیطفال الذین کذبھن
 علی عقول الیتساء و لا یفرین بان یخبر یین الیعلم سلخین یین نیرتھن و یقین
 الایذیة جیعا ایتھ المؤمنون کما کتبت فیقولون و کوی مرزبان از روی محبت پشوت
 خود را و کینه بردن تا بهم **روایت کتبت** از ام سلمه رضی اللہ عنھا که او گفت من چه چیزه که حضرت
 علی لدیہ وال بودیم این ام کتوم شد و این بعد از آنست هم صاحب بود حضرت فرمود که یکنسان شویم
 یا رسول اللہ او با ما است فرمود که او با ما است نماز و پنایه بیدن او و این روایت دیگر فرمود
 و کجا دارد فرجهای خود را از زنا و نسا زنده الایض خود را از پیرایه او جادو و زیتمه و این را کتا
 شود از ان نیت بوقت ساحت کار را چون غاقره و اطراف شب و کل و یمن و فضا و کف و کتبه اند
 مراد از نیت مواضع است پس سنتی و ج باشد و کتین با پیکه و کله از نه منعمهای خود را بر سر پانها
 غیرت می کردن فرود بمقننه پوشیده تا سوی دنیا گویند کردن و کتبت الی پیشه بد و کجا کتبتند
 مواضع نیت خود را چون سر اساعده سابق که مواضع تاج و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت و کتبت

خورشید کتبتن و ای پیشان است باجهمان خورشید با بیدارن شوهر ان خورشید کتبتن حکم آباد
 با بیدارن خورشید و پسر پسر چه کله باشد درین داخل است با بیدارن شوهر ان خود جابت ان در حکم پسر ان
 مرزبان با بیدارن خورشید پسر ان برادران خود کله برادران دارد و با بیدارن خود امر ان خود اینها
 جاقی اند که کله جان با لسان را نیست و در جام رضای نیز همین حکم است و در اعلام و اول
 کتبتن بر اکتبت ان در حکم خوانند با کتبت یا کتبت ان نزد پسر ان خود فرمودند و صحبت کرد
 با برای زنا اهل دین خورشید منی موضع نیت و کتبت تا نیت **آورد** اند که زنا ان بود و حضرت ان
 بجمت و نیت حکم مردان بکارت دارند و مواضع را اظهار نیت خورشید بر لسان رو نیت در اکتبت
 اهل اسلام و کتبت نیت بر آن حضرت و عفا بقدرت از عافات فراسق اجتناب با دین و با کتبت
 است از آسما ی پیشان یعنی نیر پیرته زنا ان آنکه کله کتبت ان بکشد از کتبت ان خود
 و خود کتبت با کتبت ان در سادطنه ایجا کتبت تا معلوم شود که ان از غیر مسو است از لازم نیت کتبت
 مراد هر یک کان اند از ان و مجتهد و قولی است که ظلم از کتبت باشد نظرا و بر زنا بیدر و الاطفال
الحلیت که کتبت و کتبت از شماره الفاظ او ما کتبت تا نیت کتبت در باب است و مجتهد معتد
 حکم مرد اجنبی را در جای نیت نظر اجمعی مولات و نیت منوی از مواضع نیت می خواهم بعضی است
 یا زده و نیت لیسحت یا بر کتبت کتبت جز خنده و ندان حاجت بزنا ان از مردان رو نیت که امام موسی
 کاظم علیه السلام فرموده که بر ان سال خورده اند که کتبت طلب خورده ای کتبت نیت
 نزاره یعنی عقد و نیت نیت است **روایت از عبد اللہ بن عثمان** که انما اهلما فی اند کتبت ان
 نیت نیت جزئی نزاره و نیت ان جز نیت بر طعام نیت با طفلان انما کتبت نیت نیت نیت نیت

نیت

نیت

یعنی نیز در آن حال با حضرت باطنان چهره اند با آنکه تا در بسند بر آبان زمان یعنی بالغ نشود
 شهرت و مباشرت نرسیده و آنه نیز قدر زمان با بهای خلقی که در خود را بر زمین بوقت فتنه پدید
 آنچه بنیان مدار آن از بر این بود که خلق است یعنی با به که او از خصال خود بگوشت مردم رساند که در
 مردان پیشان نشود اما ز که به ای تمام بهر شما ای که در میان شما به شمار کشید به توبه هر
 توبه فرمود چه یک از نظر جوهر فانی بنشد که اهل عصمت **قشیری** گوید که جمیع تری توبه آنست که در
 محتاج توبه نداند **دکتر الامیر اوده** که هر را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی عمل نه بشود
 فرمودی که ای که کاران تو یکسید و در سوای ایشان شدی چون دردی رسوایان ترا بخواهد
 اینست که بعضی نیز سوا کند توبه **و قوله** **و اتلوا الانبیاء منکم و التسللین من حیادکم**
و اتلوا انکم این یقیناً فتنه است که در تفسیر آنکه من فضلیه و الله و اوسع علم و کلام در
 بل زمان ایستو هر آن دشمنی مردی را که زن ندارد که خدا سزا به وزنی را که شوهر است محمدی
 آری و این امر بسیار عجیب است چه کفرت فرموده که **الکافر سنی** **فمن یخرب عن سنی فلیست من کلام**
 کفرت پس هر کس که از سنت من بگردد اند از من نیست و اگر خوف وقوع زنا باشد واجب شود
 و دیگر کلام کینه یگان و شبانکاران از زندگان خود و کز کاران و تقسیم مالان جهت اتمام آن
 اینست ایام اصلاح قیام بقوی کلام باشد و گویند اولی آنست که آن ترغیب در صلاح باشد چه هر
 ایشان این را داشته اند غرض بنما در صلاح یا تنبیه نبی بسم یا قول الیه باشد زیرا که راست هرگاه
 ترغیب که مستغنی بشود کمال از حرام و در ترک کلام با قدرت و عیب بسیار و در باقیه **در حدیث**
ابو ذر که حضرت از تو نامک العزابت به ترویج هر و کلان شاعران اند **ایمان** که هر کس از حضرت رسول

در

صلی الله علیه و آله است بنده که چهار طایفه باشند که لیس از اوست کند حق تا از فوق پیش و فرشتگان اینگونه
 آنکه با قدرت زن خواهی که در کفر خود تا او را فرزند نباشد و مردی که خود را بر زبان مانده که صدای تو اول
 آفریده باشد و زنی که خود را بر زبان مانده که صدای او را زن خلق کرده باشد و آنکه در دست زلفه عطل فرود
 که از حق لیس ترا با لیسان زده اگر ایامی وصلی از عباد و اما باشند در ایشان و نکند ستان غمی در آ
 ایشان را صدای حق از فضل خود عفت با با جمیع و روزی در یک منزل و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله
 فرموده که در باب کلام در بنده مال پیشان زن این در اول طلب که چه در زن ایام و اصل عفت میاید
 نه مال حال که آن هر دو زود زود انباشند و صدای حق و از آن پیش سرست معیشت او در دانست
 استحقاق فقر اسطاسطار و زنی پیشان کند **صالحه العرفان** که در آن یکنوا فقرا قضیه عمل
 که در وقت جوانی توبه نکند یعنی گناه باشد که فقیر بسبب کلام غنی شود نه در آنجا تا او را نشود که غنی فقیر
 و اب کلام **و لیستغفر الذین لا یجدون لک ما حتی یخیرهم الله من فضله و الذین**
یبتغون الکتاب میا سکت ایما ناکم کلام بتوبه هم این عیاشیه فیهم خیرا ان افهم
من مایه الذی استکم **ولا تکلوا مما کرم علی البغاء** این ان ان خصصا لیتغوا
اعرفوا للعیوه الدنیا و من یکرههن فان الله من بعد انکرهین عفو من نصیم
 و با یک را باشند از حرام و عفت و رزق اما کفری باشد اسباب کلام را از هر نفعه با کسی با نیاید
 او را کلام گفته چه **الانور** **مخونه** با و قاریا تا و قوی که در آنکه در اصدای حق لیس ترا از افروزی نام
 خود و بیاید آنچه بر آن که در اوانند شده و او را نیز که او را کلام توان کرد که گویند کمال کلام سابق
 شاق است چه در اول امر ترغیب بود با فقر و در دوم امر تنبیه با فقر زیرا که هر دو با فقر از آن است

نقرو و نکره تروج زن بهمست نفوس و دم درود یافته بگفت ام فخر بر برتر کج خضارا از نکره و حال
 زواج برین بیان این هنگام ناقص نباشد یا انکه این مرد وقتیه و حکم جزیه اند و آنکه طریقیست که
 را از آنجا بگفت از این مایه یعنی آنرا از نکره که کما تبه جو بند کجا است از اینست از خواجه
 یا در امر ستمی است که بینه ستم است با امانت و کسب عید و اگر سوال کند از این ستم کند است و اگر پس
 و کسب باشد پس این ساحت و عبارت کتابت است که خواجه بنده خود را که در کسب کرد ایندم تر است
 مقدار مال پس هر که که ادائیگی از او باشد پس بنده این را بگوید پس اگر اقتضای خواجه در عید با این
 مطلقا است هر قدر که میاید بقدردان از او میگردد و اگر خواجه گفت که اگر عاقبتی در داد پس بینه بی
 پس این مشروط است مادام که تمام ادا کند آنرا نیشود و نقض و الذین یبتغون الکتاب یشارک بینه لا
 یلغو و عقل عید زیرا که قدس جمیع حیوان مستتر است **آورد** اند که فی حق غلام خود بطلب بن عبد العزی از
 کما بطلبید این است نازل شد پس سما زده تا فرمود که غلام را بکن که شما کما بطلبید این را کما ب
 س از کما بینه ایه دلالت آن یکی و صلاحیت و امانت با وقت کتابت و قدرت بر ادای مال آنکه
 بکم کتابت از مردم سوال کند چنان کرده است که بینه بکلی مال کتابت باز **آورد** اند که سلمان
 رضوان علیه بنده بود کما بطلبید از وی سلمان فرمود مالی داری گفت نه گفت ترا وقت کسب سلطنت
 سلمان کسب سنج ای که از او ساخت و او کسب دم بگفت بی برانی باید و نیز به و معنی و در باقی ای
 راجع می شود با مورد بنده مثل و آنکه علو این غیر بطلد **آورد** و دیگر ما مورد بنده جمعی و آنکه فی الجمله بنده یعنی
 گویند مراد اولست و معنی گویند ثانی **مشیح** **آورد** هر دو را با هم عمل کرده و نیز که باشد بر دو سنج
 اقوی معنی اولست و به به بندگان کما بینه را معنی از مال ضایع آنکه باشد اده و حوطی بینه بینه دینا

طیغ

کما شیخ ساخته بود و بعد از استماع این است بیهوشه و بعضی گویند و آنکه خطا است با حوالی
 و اوست این کتابت چیزی بکما بنشیند و بعضی ریم قدر بکنند و دیگری قدر می کند بکما بنشیند
 و معنی گویند که خطاب و اول هم معانی است که اعانه کنند و از نکره به به بند نام که کتابت کند
 و اگر در جبریت لافله خود بجهت است صاحب **الفرقان** که بود که اکثر اصحاب برین قول اند و بعضی بر وجه
 اند که از مال نکره بوی به بند نام کردن خود را از طریق بندگی مخلوق بر او آرد و بکن بکما بینه این جز را کنگ
 رقیب میگویند و از عقوبت عقوبت به این چون گذشت **سلسله** از سوال علی بن ادریس و آرد و است کرده که
 من اعلان کما تبا فی بقیته او عار به فی بقیته او عا به تبا به سید اظله الله فی طلع عینه یوم لا ینظر
 الا لظلمه هر کما تبا را باری دهد در کما کما بینه با هم داری در دست ایشان با هم داری در دست ایشان
 کتابت کند او را رسا بر عرش و در روزی که هیچ سایه نباشد کما سار به است **آورد** اند که بعد از آن اول
 شش کنگر کنگر بقیه است زار زار را میگرد و بر سبیل مفاطو جز می بگردد شفا ده و ششیکه از آن با یکدیگر
 گفتند که اگر این کار که ما میبینیم غیر است خود را بسیار کرده و اگر شش است وقت که تر کنگر کنگر کنگر کنگر
 مناسب آمد صورت حال عرض مسأله بنده و است که اگر از او بکنند نیز آن خود را بر زنا و بیکد کاری اگر
 خواهند باز بسندون و بر بیکاری و اگر نخواهند و کرم اگر از او بکنند و حقش خارج میخورد و عدم
 سخن اگر از او بکنند و اگر از او بکنند و اگر از او بکنند و اگر از او بکنند و اگر از او بکنند و اگر از او بکنند
 و با باشد با باشد **سلسله** ای در اول الفتنه و آورد که آن آرد آن کفشتا شرط اگر است زیرا که اگر
 یوسف بنده بدون حقش و اگر شش طرفی و ارده لایم نمی آید از عدم حقش از اگر از او بکنند زیرا که اگر از او بکنند
 ارتفاع نمی باشد معنی باشد و اعتبار این بر اول الفتنه که اراده حقش از او بکنند زیرا که اگر از او بکنند

بمجلسی از تو هیئت بر ما که ما گنبدنا فراموش کردی در انا انک الباشان و قوه سخن اولاد انکه
 در میان آمد که زانی بودی که قصه سر برای فرزندش که از طرفی ما دوست برادی و هر که اگر او گنبدنا
 را برزنا پس برستی که خدای تعالی از بس که او کردن خواجه کن مرهف زنا بر زنده نگاه داشتی که از آن
 که هر مردان بر پیشان و وزیر و بال آن نیست مکر کردن اگر او گنبدنا کن و لقد انزلنا الیسکون
 انما یستحبنا و مثلاً من الذین خلقوا من قبلک من غیرکف و مؤمنین و مؤمنین و مؤمنین و مؤمنین
 مسموی شما اتمای روشن کننده حلال و حرام و حد و ده احکام در احکام و دوست و دشمنی از انشا
 انما که گنبدنا اندر پیش شایع غیر مجرب مانند قند لبش ان هر چه حقی و قریه تمت و بر است دوست
 دوست بودم بدی این ایما برای بر هر کار ان تعیین نمایان جهت انفعال بر بنی و بر علیه انشا
 قرآن انما انزلنا التوراة و الان انزلنا انزلنا مثل انزلنا فیها مصباح المنصاح فی حجاب
 الان انزلنا انزلنا کتب درین که قدین فخره بنا انکه زین شوقه لا تحرفوه و لا
 تحرفوه و کتب انزلنا فیها غیره و کتب انزلنا فیها غیره انما انزلنا فیها غیره
 من کتبنا و کتبنا انما انزلنا لایسوا و انما انزلنا بکمال انوار علم و خدای تعالی در کتابها
 و در میان است لایسوا از انما ای خدای تعالی منزه است که بینه خدا را انوار تو انکه در ان روشن و نورانی
 گویند هر روشنی قدر تاریکی است و خدای تعالی که آفرید که هر دو خند است و با بد دوست که نور خدا فیضی است
 که هر دو اولاد را بد و بود سلطه او تا نیاسا بر بصیرت او را که کند چون کعبه می که تا به هر دو دشتا از نور
 اعظم براه که کتب که خدای او هستند و برین صبی اطلاق نور بر حق سبحان و تعالی است و چون خود را
 برین نام خوانده انقدر بر مصافح جاریه با شب بر چشم منور که انند در نور التوراة و الان انزلنا خدای تعالی

در شرح

در شرح

خداوند نور اسما و در دنیا است یعنی هر چه از اجزای عالم هستی از بندگی پستی اطاعتی نیست بر ان توان
 از جمله عظمی فیض فعل است با به خود مصدر را یعنی فاعل باید که است چون از به عمل پس منون کلام این بود که
 تبت انما انزلنا و الان انزلنا خدای تعالی کتاب را روشن کننده اسما است ملایکه مقربین و نور و بزمه زمین بنیاسا
 و هر سلوک شما حضرت خاتم النبیین و الامم المصوبین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین با روشنی که از ان
 الهای سنگان الرض سما با نور معرفت و توحید با انکه با است سما را جامع قدس که اما کن طاعتی
 که است و زمین را بسا جهت که مواضع عبادت اهل اسلام است با سارا با فانی و دوستی رکان
 زمین را بنیاسا و اوجیا و مونسان با سارا به شیخ بهشتان و تقدیر مونسان زمین با لبها جان کیم
 نماز بان با سارا به بیت المعور و زمین را کعبه و اولت و کتب انما من نور التوراة و الان انزلنا انوار
 آسمان و زمین بر وجهی که است با به باید ساخته که بر است در تیر امور که برای او که گنبدنا و به سید
 همسازند است که کار هر آسانیان و زمینان سازد و مجموع را بسط کلی حضرت با لکه هم فرزان
 نوازده در میان آورده که مدلول التوراة و الان انزلنا چه در لیلی از ادب الهی است و به انج حکمت که در
 دو ابر سپهر برین و مکرز بین و قسمت دلالی و انج دارد بره جو قدرت و علم حکمت او بود حجاب
 دلیل قدرت است و انما انزلنا فیها غیره انما انزلنا فیها غیره انما انزلنا فیها غیره
 آسمان و زمین است که به قدرت خدای بر ندا و بارش او و مصالح بود درین و دیالفت سینه یعنی از
 عمل کو بینه نور است که روشن کرد انچه با را تا با صره او را که کند و به ان راه با لبس چون بی شما ندان
 بیان که هر است برای ما آنچه در سمش نما دیدک آید و مظهر بدان راه بریم بسا او را نور تو انکه است
 آورده که در زمان طلعت شمس کن انچه گنبدنا منور و علوا انشغل قمر تکرده و قیج از صبح باز نه اند و چون را

از نظر رتبه و خصلت نام روی با تمام آن نه و چو است که گفتار هر که در صفت از کبر و عرض از چهره تیره شود
 در کلمات آن نه و آنکه گفته اند این اشخس غیر نور کرده اما در هر کس که از نظر است در دایره که عالم از نور طوا
 و او غنی ظاهر به لالمت و باطن با لذت پس چنانچه در کتب که با به دولت او که گفته اند و در تیره تیره شبا
 رسیده است از آن باشد که او را نور گویند و نیز محقق از وجهی است که هر چه موجود است به ظاهر
 و او از همین صفت نوری که مشهور است به دست مانند روز نه است در او نوری که نماند او را چاره انداز
 چون طاقی در آن طاقی چراغی از نور خورشید و نور که در مکتوبه ابنو بایست از این که در وسط قضا باشد
 و به قول اصحاب نقل شده است در اینو که آن چراغ از نور خورشید در قندیل از این که در آن کوه طاقی باشد
 وقتی که بوی سب آن آید از غایت صفای لطافت کویا ستاره است در ششده چون زهره و شرفی آن
 آید یعنی چراغی که در دست از نور خورشید است در ایامه از نور خورشید با برکت لب از نور آن نور است
 که در زمین بود که در اینها در چهره و دعای برکت خوانده اند و از جمله ابراهیم خلیل صلوات الله علیه و آله
 صلی الله علیه و آله فرموده که در سخن از سب کویا در هر روز با مالیکه که آن از نور است با برکت ز جانشین است
 از نور چون گلگند ز و دیار چین و خطا و در طرف غریب چون طین و طریوس و ولایت تیره و آن
 بکلیت است او را ضی و جلال و ولایت شام است با نه بجهت در اقامت تا محترق گردد و در تمام دنیا با
 میوه او خام مانند یکدیگر از رعایت تا لقیاب بهر همه است و چون طاعت و قیاس با محضه و صیبت
 در و با فایده این محمول که لایحه بی تجربه و لایانیت فی غناة و لایحه فیها فی تحقیق یعنی گویند که اصل
 شیخه ازین است که به دنیا آورده اند پس از اینها در عالم هست که در صفت شرفی و غزلی بر و طلاق توان
 که از در یک است که در غنی آن حضرت روشنی در شمس خود و اگر چه در سبده باشد و بی شرفی یعنی خورشید و آن

عبارت

بنا به است که بی شرفی نشانی که روشنی افزوده بر روشنی معنی نیست یا ریشه با نور چراغ و لطافت
 زجاجه بر آن افزوده و مشکوه که آن ضابطه اش و جامع است اما است را در اینجا بدی خدای تعالی به نور خورشید که
 بنیاد که تحقیق آن دارد و نیز خدای تعالی را این صفت است از چهره و حساست بیان میکند بر این
 تا زود در بایند و مقصود سخن بر شرفان بود که در و ضایق که هر چند از این صفت است و حساست صفت
 جلیات و ضیانت و نام است علماء را در باب این صفت است علی بن ابراهیم عند الله تفسیر آورده و در
 اسرار القدر بل نیز و در وقت که مراد از این است که در این صفت است که در همین مومنان از مشکوه و ال او را که
 بقندیل زجاجه در مشکوه و ابراز با چراغی از نور خورشید و قندیل را بگویند خورشید و کلید انظار را منظر و دنیا
 که از آن سب خورشید طلال نوال جا بهر و در و در یک کفین کلید را اگر زبان مومن که در عالم را
 متور کند چون از زبان بر زبان جاری شده و تصدیق جهان بان با برکت نوری که در نظر سبده و هم
 اسرار است که نور ایمان را بچراغ خورشید که در یک است که در هر کس که چراغ بود در دوزخ بر او آن نکرده و همین
 در حال که در ایمان باشد بر شفا زاده و راه بود با آنکه چراغ داخل خانه در سخن شود از نور نهار نوری بر طایع
 افتد و این از نور روشنی که در همین نوال نور ایمان دل روشن کرده اند و اینها شفا معرفت بر روز سنای
 هر سال قوه و الو اعطاعت بر عفا و چراغ به دید سبده هم فی چهره مومن از نور سبده ای هر کس از دل
 چیز سبده در ششبه فرموده ال مومن را با کینه تا از سبک ظلم و عافیت کنند که آید شکسته بهر کجا که صد سبده
 و زنجی که بر آن شکسته نه در هر هم نه بند برد و گفته اند ال نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در
 زجاجه ال عارف مشکوه سینه او از نور خورشید است از برکت زینت لعلین شیخه و در دعا که حضرت محمد صلی الله
 علیه و آله در شرفیت و نه غریب ملکوتی است که با یک سبده طاعت و از ذاکر فی عارف ال اسرار ال انیم

سید ابرار عبید و اصحاب الله الملك المنفرد ستر نور علی نور معلوم توان کرد و مومن عارف سیر کربلای نور
 در میان جاصلت است این اعلیٰ شکر دایم ایشی شکر و این حکم عمل و این قال صدق اگرش به پیشانی
 کشند تقدیم ساند و اگر جنبی مبتلا سازند بران صبر کند و اگر کلکی دران رعایت عمل نماید اگر کلکی
 دران است کوباشد و از یکی از آن علم السلام متولد که مومن در میان بیخ نور سیر میکند نگاهدار
 نور و عیش نور و در خوشنور و در خوشنور روزی است با نور باشد که بپوشد و فعل شود و قولی است
 که نور قرانت و قلب مومن زجاجه و زبان او شکوه و قران مصباح و شجره و هی الکی که وسط است نزدیک
 است که نور و قران با نوره و لایل و حج او بر هکسان و انصاف شود پس چون به ان قرانت کند نور علی نور باشد
نور روح اللہ روح آورده گردان نور حضرت محمدی است و شکوه آدم باشد و زجاجه نوح و زیتون ابراهیم
 که نبی و نبی است و زیتون است که است ان غریب مشرق را قبل سافره اند و مصباح حضرت سالت است
 اند علی و آل با شکوه ابراهیم است و زجاجه اسمعیل علیها السلام و مصباح حضرت یحییٰ علیه السلام و آل و شجره
 شجره نبوت که کذب است و در ذیل با شکوه سینه مشرق که حضرت است و زجاجه در اصناف مطهره او و مصباح
 علم کامل او و شجره خلق شامل او زجاجه علم و اقران است و در طرف تقصیر و تفریط یکدیگر بر طرفی است
 که خیر الامور است و اضع شده و در احوال السوی عبارت از است و گویند نور محبت است با نور خلق
 نور علی نور است علی بن ابراهیم بن اشم در علم است و در سیر آورده نقل از ابی عبد الله جعفر ابراهیم الصادق
 علیها السلام و حضرت فرمود که شکوه حضرت فاطمه علیها السلام و مصباح امام حسین امام حسین
 علیها السلام و حضرت فاطمه علیها السلام در میان زمان عالمیان کویا کوی است خورشید و سینه
 است نور دیده که نور خورشید است و شجره مبارک که حضرت ابراهیم است که کل عالمی است و در دستش در آورده

بجای

ببرود است و نبی غیر انبیا است که معلوم می کند که در ساجد انبار حضرت فاطمه جای گرفته و نبی غیر شود
 و در آن علم خاص عام رسیده چون امامی از او بود آمد نور علی نور که مصباح سید و صاحب سینه نور و طراوه نماید
 ان امامان هر که از او که واسطه است خلیفان ایشان از ساجد او امام تقوی و علیها السلام فرموده که مصباح نور
 علم است رسیده نبی نور علی نور و در جایی است علی ابن ابی طالب است علیها السلام که معلوم خود در سینه
 بی کینه بود و نبوت نماید نزد یک است که عالمی از ان محصل است انبیا هم حکم فرمایند بان علم پیش از ان که از
 برسد و نور علی نور امامی بود نبی نور علی نور که علم کامل و معلوم است بر از ان امامی از ان محقق است تا نبی نور علی نور
 است که در آن نور در راه نماید هر که از او از ان استغفار می نماید صاحب الزمان ۳ در آخر از ان ان
 است که در واسطه است مردم کرده و نور علی نور بر کل انبیا علیها السلام صادق است زیرا که هم
 نبوت و هم نور ولایت در ایشان سرایت دارد و هر که از ان تقوی میکند از عبد الله بن عبد الله که گفت
 من جز نبی گویشتم به الی الحسن الامام علی ابن موسی الرضا علیه و علی ابی طالب علیه و السلام و از تقوی این است
 بر سیدم جواب نوشت این صفون را که انبیا به انکه محمد بن عبد الله علیه و آل ابن امی بود در
 خلق وی چون به تبلیغ رسالت و نبی و جانشین نبی بودی که از رحمت ایزدی پوست و ماورنه و اهل است
 او هم پس اکنون با هم امامان راهی زمین از جانب حضرت رب العالمین و زمام است علم سنا یا دبلا یا
 عریه مولد اسلام و هم نشناستیم با حال ان امام از مومن و منافق و حقیرت ایمان و کیفیت اتفاق مردم از ما
 معلوم می توان کرد چه شب میمان و میمان تا با سالیان و به دران ایشان در جرایده نبوت است در دنیا
 که سبب ما زوفا که بر ما و بر ایشان محمد و یساق که از هم جدا کنیم و رود در مورد ما در دنده و حصول
 و علم اسلام نیست غیر ما ایشان نار و نبی است ایشان ما نبوت است که ما نبوت هر که از ما نبوت است

و هر که نسبت بکار در مواصلت خیر است بختش بخت بولایت کاکا فرستد و بیع با او و ضمان و بیوع او
 نزاره و رکب فرودش قراره و مال او را بجز آنکه در آن وقت بود و اجرت بر حق است که او را بر آن کثیر
 و با هم کند تا آن تو بهم که هر که بی زنی کار در راه یافت و هر که کلاه و هدیه و ضلالت مانده و هر که از آن بیعتی
 از میان ما در بیعت نهره و اسلام ما بختی بود و کما فی حق دین ما فرموده و ما بختیم و چون خواهد بود اول آن
 علی و اقران هم بدست عدل اسلام و حسی ما بختی بود و کما فی العلم ما بختی بود و ما با زبان بیخوش
 از بیخ برین و ما این که از اینده شمار از تفرق در بیکر و از خستند و بیکر و غرض میگرداند از ما در آید ما بختی بود
 و نزاره صراط و میزان و نزاره کمال حیات و عقل ما در کتاب الهی مثل شکوه است و شکوه و غمزه علی السلام شکوه
 و مصلح در هر روز رسول الله صلی الله علیه و آله که در تفرست و بهتری که در ظاهر و باطن بر خود وسط و اعتدال
 بهم زدین و هم در حق آن بود که از او انقباض کرد و امر المؤمنین است و دیگر با پس حسی بود و کما فی حیات
 بولایت و محنت و هر که از آن بود و بر دل است که حیات ما را بر آن کثیر و روحی که این لایه بود و بیعتی
 باشد و در زیر و عقابان و صدیقان و شهیدان و صالحان حشر کند و در جهان رفیقان ایشان باشد و
 با فضل است بر دیگر شهیدان به درجه و کشته ای شد و با فضل است بر شهیدای غیره نیز درجه و ما بر دیگر
 خدا و ما بر و در دنیا و ما بر شهیدان او و ما بر مخصوصان فی کتاب الله و ما بر اولی مردمان بر حال
 و ما بر صدق شریع حکم الدین و ما بر و در اول العلم و العزم من الرسل انما اول الدین کمال و کمال
 متفق و از دیگر علی المشرفین بولایت ما را ای باید و محنت با بر کشت خود اجد که در بی ساد است
 فرستد و ما بر و آن کتاب باید بهت و کبر و مظهر است بخوان و هم که در در تمام شفا است و در اسلام
 هر چه در روز پس در بیعت شهیدان از آنجا هم که در عملی بود فی بیعت اذ ان الله ان ترفع و یذکر

فیها انتم یسبحون که فیها بالصدق و الاصل ایصال الالهیم صیاره و لا یسبحون و لا یسبحون الله
 و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة یجوزون و ما استقبل فیها القلوب و الاقباض الی غیرهم
 الله احسن ما عملوا و یزیدهم فضله و الله یزید من یشاء و یغیر حساب کونینا
 متعلق با قبل است یعنی هر شکوه در خانه ما با چراغ افزوده در خانه ما با کما فی تکریر مثل باشد که بگری که بگریست
 با سلفه و بود و در آن کتاب ساجده اعظم است با عقوبت باشد برای ما زیمرسان با ابراهیم ابن ساجده
 و این صافی صیغ بوسه است و افراد شکوه زیرا که مراد این صیغ است بی اعتبار و حدت کفر است با عقل
 بجز آنکه شید یعنی سبب السبح که میباید اراد خانه ای که دستور داد و ضایع است و امر او که بر کشته شود
 قدر او بتعلیم معنی از ارضی قدر و بزرگترند و اند بار در اندران او از او با بر کشته شود و کما فی
 حاجت او در آن بوسه با در که در آن خانه نام او مراد از بوسه ساجده است که اشرف امکان
 در ارض مسکن از جمیع بیای که در آنجا بزرگ و غنا ز شستنی با بر کشته و در آن سکن و با کلام لایحه
 باید بود با بوسه است با بوسه است با بوسه است با بوسه است با بوسه است با بوسه است با بوسه است با بوسه است
 صلی الله علیه و آله این است را ناله و است معرجه مردی برای کس است کما فی رسول الله انما ناکم کما فی
 که خانه ای بفرمان دیگری برای است کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 و این خانه تا ضلعین خانه است و بعضی رابع را کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 الفی اعدین البیت و استعمل کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 عمارت آن بیعتان علم السلام بوده اند کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 که رفع قواعد آن در ایام خلافت او و در آن بود و او نام آن برست سلطان اتفاق افتاد و بعد از آنکه

و سبب آن که عمارت هر دو با هم است و در آن وقت که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 در آن بوسه است با در آن وقت که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 با در کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 مانع بود و از آن که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 که اعظم اشغال بود و در آن وقت که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 ایشان با خلق است و باطن با حق و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 رسول الله صلی الله علیه و آله و هم و این صفات خود در دست ایشان است و در قول اخص بوسه خانه های ایشان است
 که در آنجا و ایضا در کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 در شب نازدهمی در آن وقت که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 که اول است و در آن وقت که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 و ایضا در آن وقت که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 از پیش با نظر است بر شوق و بگوید در آن زمان که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 ما جزا و در آنجا که ثابت است از آن پس که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 هر که در آنجا که باشد و در آنجا که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 من یشاء و در آنجا که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله

نقشها بنظر خود را هر که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 در آن وقت که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 است که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 الذی یسبحون و فیها انتم یسبحون و فیها انتم یسبحون و فیها انتم یسبحون و فیها انتم یسبحون و فیها انتم یسبحون
 شکیلا و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 مانند سراج است برین جوهر و سراج است برین که شعله آفتاب برین روز برین سستی افتد لغات استلخ خفته
 و نظر آید چون است بواج بند در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 نیاید آن مظلون خود را چیزی پس با عتاب در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 به در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 از حساب دیگری باز دارد و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 تا امید به شش خدش باز در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 آورده که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 سلام در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 فی کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله
 همچون تاریکی است که در آنجا بود و کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله انما ناکم کما فی رسول الله

میان او بمن انعام یعنی از نور باطنی بر سر او انداخته او را در هر سوره در هر سوره می بیند بار بار که بر او
می آید از زبان آن و فرموده است از زبان او که در هر سوره یعنی از قطعه ای از هر سوره که گفتا گوید که در هر سوره
عظمت آن تکلیف که کاتب بر سرش نهاده است قدرش چنان که میسر است از تکلیف که در هر سوره و گفته اند از آنجا که
آیا سانسند نه از بار و در آسمان که میسازند از هر سوره که میسازند از هر سوره که میسازند از هر سوره که میسازند
نازل میگردد و در عقل فاعلی میسازد که مانع این باشد از هر سوره که میسازند از هر سوره که میسازند از هر سوره که میسازند
او به بعضی حکمت میسازد آن تکلیف است و ذوق و باغ هر که میسازد از هر سوره که میسازند از هر سوره که میسازند
و حصول هر که میسازد از هر سوره که میسازند از هر سوره که میسازند از هر سوره که میسازند از هر سوره که میسازند
و این قول نیز بلیست بر حال قدرت که شعله آتش از میان آید بر او بر او می آید میگردد از هر سوره که میسازند
و بر فرق و آمدن از بی یکدیگر یا بقضای کی و ذوق دیگری یا مستقیم سازد احوال ایشان که بر است
برودت یا جوهر خلقت برستی یا بزرگوشتی برآمده دلالتی و اعتبار است هر چه از شان میرود و هر چه
و الله خلق کل دابة من نساء فيهم من يحبون على ابدانهم و فيهم من يحبون على ابدانهم
و فيهم من يحبون على ابدانهم و فيهم من يحبون على ابدانهم و فيهم من يحبون على ابدانهم
یا فرید هر چند که بر زمین است از آنست که جوهره است یا از آنست که جوهره است یا از آنست که جوهره است
چون بعضی از حیوانات از نظر مخلوق هستند و لفظ من نیز درین معنی که محترم است است برین سبب و در این
عناصرت **و بیان از علی بن موسی** نقل میکند که کسی سبسی را در نگاه کرد و نظر بهت بر او افتاد که
و گفتم منی از آنست که بر او افتاد و از آنست که بر او افتاد و از آنست که بر او افتاد و از آنست که بر او افتاد
تعجب بود و قدری از نگاه کرد و از آنست که بر او افتاد و از آنست که بر او افتاد و از آنست که بر او افتاد

است آنچه هر دو پیشتر خود چون بار و ما می و سایر هم او از ایشان است که بر او بر او بر او بر او
و مرغ و از ایشان است که پیشتر میگردد بر چای چون قمش و نعیم و سبب اعجاز که در آن از آنست که در آنست
و آن ما شایع است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
یا فرموده با اختلاف صورت و اعضا و بیات و حکاکت و قوی و افعال با وجود آنجا و عنبر برستی که خدای تعالی
بر آن فرودان هر جز را توانا است پس چه خواهد بود و بیاید گفت آنرا **آیات بقیات و آیات بقیات**
و آیات بقیات ایضا **طی مستقیم** بخدای که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و خدای تعالی را تا به سبب تفکر در آن و اعتماد و هیچ دست بر آن بر او راست که طریقه محمد است **السلام**
که مؤذنی میگردد و بجان **آورده** است که میان غنی و فقیر است و هر دو کف با ناهنگی که
رسالت بنا بر حق است و در هر سوره که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
خداوند بر او افتاد و در هر سوره که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
این است فرست و **و تقویون انما باقیه** و **و بالقرآن** و **و بالقرآن** و **و بالقرآن** و **و بالقرآن**
و ما اولئک المومنین و سیکویندنا فان کرمه ایم بخدای تعالی و هر چه از آنست که در آنست که در آنست
هر دو را پس میگردد که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

هر

که در هر یک از مفسرین است یا ناست که اگر ناست می بود آن زمان خدا و رسول بر سر می چیده و در می
لیکن باشند که باشند و **و اذ اذعوا الی الله** و **و رسول له لیعلم** **بذبحهم** اذ اذعوا فیهم من یضون
و چون خوانده شود بکتاب خدای تعالی و بکرم رسول او تا که رسول برستی با ایشان آنکه در هر سوره که در آنست
اعراض کنند که از هر سوره که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
آدم ان تابوا امنتوا لله علیهم و **و رسول له** **و اولئک هم الظالمون** و اگر باشد
مهرت از هر سوره که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
یعنی که اگر اندک برای ایشان حکم واقع خواهد شد زمان برنده اند و اگر معلوم کنند که بر ایشان خواهد
بود بر بار زنده اند یا با ابدان ایشان معاشرت می کند و اتفاق و میل نظر با هر کس که از آنست
صلی تعبد و از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
عید و المومنین باشد با ضای و رسول و هر کس که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
رضمنه یا رضمنه خود یا با تنوع از هر سوره که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و رسول له لیعلم **بذبحهم** **ان تقولی امینا و الطغنا و اولئک هم المفلحون** جز اینست که
است گفت در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
مخاصات است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
از هر سوره که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و تقیة فاولئک هم الفائزون و هر که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

با در هر چه و ما به و در هر سوره که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
گفته و در هر سوره که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
آورده که کسی از هر سوره که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
بر است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
بجدنا فایتم **لین امرنهم لیحییین** **فلا لیتسولوا طاعة رسول و قد ان الله صلی علینا**
تخلون و سوسکه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
که بشیر که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
قسم با دکنده و سوسکه در هر سوره که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و خصوص طاعت رسول که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و جوان **فلا طیعو الله و اطیعو الرسول** **فان قولوا** **فا تمسکوا به** **فما یصل علیکم** **بما**
تخلون **و ان تطیعوه فقد و اما علی الرسول الی السلاغ للیین** بگو زمان بریزند
تعالی را بخدمت و اطاعت کنید رسول الله با صفای طبیعت پس اگر روی که بداند ای مردمان جوان
بست که بر سبب است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
آنچه بار کرده شده و این انقیاد و امتثال که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
بجمع مکرساندن اشکارا و دعوت واضح روشن و جعفر من آنچه بر او بوده بجای آورده و بگو که ما را
ان الله و صلا لله الذین امنوا منکم و علیو السلاطین لیخلفنکم فی الایام **و علیو السلاطین**
الذین من قبلکم و لیعلمنکم لیس منکم الذین انقضت و لیعلمنکم لیس منکم **و علیو السلاطین**

هر

تا آنکه بر او حضرت آمدی و از وی با شرف و جود و خشنود و اوستاد و زوری و ادبی و اوستاد
 که میفرمایید که نزد آن بزرگوار و بی باقی که در صورتی طلبند از او و او شرفی از آن فرمایند
 آنرا که در صورتی طلبند از او آن کرده اند که از وی صدق و مکر و پند ای رسول او و صدق و بی باقی
 تویض صفت فاضل است که در غرضه و توفیق از حجاب دستوری چه در باره ایشان تا از آنکه
 آنراست و بنگرند از او که در آنجا طلب از آن کنند این مؤمنان تامل از تو برای اصلاح
 و تمام یعنی از کارهای خود پس سستی و هر گاه او این از ایشان که عذروا فتح و آینه و با وجود آن
 طلبند از تو برای ایشان از حجابی که چه تقدیم نمودند بر همه و در آن چه عزیزان عالی اعلی
 نیست که با یکدیگر از جماعت آنند پس برای ایشان سستفراگن نیست که حجابی که امر زنده
 تقیفات بتو گان را در باریست بختیست از ایشان که لا یصلو الخلاء الا علیک یا علیکم
 کذا و بعضی بکلی بعضی الله الذین یستلکون منکم لیاذا اقلیتم الذین
 یخالفون عن امری ان یتبعکم فتنه او یصیبکم عذاب الیم سائید و در آنجا که در آن
 مرشد را میباید فرود بچو از آن بعضی را میباید سستفراگن از آن رسول بر خود اندک یکدیگر که
 اعتراض اندر آن و با در جواب سبیل را در اندوخته چه عبادت امام او و جنت و لازم در حاجت
 از آن او چه هست و ناره را با دعای او را بر شما با برای شما چون دعای یکدیگر میباید که آن بی شک
 مستجاب است و بطل حضرت شکیب الارباب ایزد آن شفا و خاندان مرزول با یکدیگر چه مناد است
 یکدیگر است که بگوید نام خوانند یکدیگر که از روی تعلیم باشد چنانچه از رسول با حق است حضرت
 عزت عظیم نشاندند ایبا را علیهم السلام بندهای علامت خطاب کرده و در حدیثی که در آنجا

ایضا

ایضا با آدم خطاب و به محمد صلی الله علیه و آله یا ایها النبی و یا ایها الرسول **اورده** که چون حضرت
 خدیجه فرمودی منافقان بتنگ آمد که یکدیگر را بنامند و از سبجی بودن فرستند ای که کتبیست
 خدیجه ای که از آن روی که است بیرون برودند آنک از ایشان از عدالت چست و پیران
 خدیجه بیرون و پوشیدن هم را پس با یکدیگر بر سر آمدند و کتبیست میکنند و اعتراض نمایند از فرغان خدیجه ای
 از آنکه بر سر ایشان از ایشان از حق که است با محبتی و نفس مال با اولیایب نافذی **او چه**
 فرمود و که تسلط سلطان جاریست با عدلی در آنجا که در ایشان رسد در دنیا یا بخت و قدران برود
 یا در دوزخ بختیست و تسلط باشد از آن حضرت است از آن حضرت است از عدالت آنک است
 الا ان یتبعکم فی السموات و الارض فذکرکم ما انتم علیه و یومر یتبعکم الیه
 فیتبعکم بما عملوا و الله یکل شیءه علیکم بدانند کسی که مرشد از است از آن سامان از این
 است و اگر تمام صفات کمال است برستی که میباید آنکه شما بر اینها از اول ظاهر و باطن و با وفات
 نفاق و اغماض طاعت جمعیت و میداند روزی را که باز گردانند خود را از منافقان اموی برای او پس
 و در این زمان که از علمای بد و بران کجاست که از حجابی که در آنجا است هیچ جز در حق
 از آنکه چون حضرت صلی الله علیه و آله فرموده که هر که سوره نور بخواند خدای تعالی او را بر همه روزی که
 باشد از آنکه سخن و از آنکه در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا بر خدای تعالی
 اینست از آن سخن میباید که در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا بر خدای تعالی

سوره الفجر بکتابه و می سج و مبعوثان آیه

بسم الله الرحمن الرحیم
 تبارک الذی نزل القرآن علی عبده لیکون للعالمین نذیر الذی لم یخلقنا
 و الارض و لم یخترنا و لولا ان یتذکر فی الملک و خلق کما یشئونه لکن
 نقدر ما نشا حب کفر السرا از معانی که در آنجا در لفظ تبارک گفته اند معنی ایشان کرده اول آنکه
 از است و این اشارت یکبارگی سازد و بنده از این فرست و هم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان است
 سرمدی و نشان عزت انبی و ابدی است هم آید و به است و این عبارت از دوام ذات است
 کم ترک للذلیل آنکه در ستاره فرقا را که فرست و او جدا کند است بیان حق و باطل و معاد هر چه در
 بیان حق و باطل با عجز یا محض است معنی او از معنی ما نزال **و عده الداعی فرود** که از این عبد الله
 برسد نه از قوان و در آن که در چه است یکدیگر فرمود که قرآن معلوم است و قرآن حکم را عملی و
 و جبر است که فرستاد بر بنده و خود می خرد صلی الله علیه و آله باشد بنده او امر او بیان و بر این است
 از غنای آنی یا باشد قرآن اهل هر فرقی را در زمان ترستند از عجز است خطا را با آنکه کس او را است
 باشد حق طمان و دنیا چه وی نخواست با قرآن آنها پس او را رسد تصرف با آن و فراتر است خدای تعالی
 فرزند ی جانی بفرموده و طاری است و نرسد او را از انباری است این چنانچه شود که بنده نبی است
 پادشاهی بی فرزندی که نام مقام او قرآن بود یا شکرش که با او معاد است و آنکه در ویا فرید هر چه را از
 مواد محض است مخلوق و کمال خود برساند که از آنجا انسان گران معنی او را میباید استخرت برای خدا
 و افعال که از آن است با تقدیر که انبی او را با حق معلوم است **و یومر یتبعکم الیه لا یصلون**
 شیئا و یومر یتبعکم الیه و کفرند کفار بیز خدای تعالی از یکدیگر خدایان که با فرزند چیزی را و در آنجا

بعضی

بر نطق هر چه حال است که از فرود شده اند و هر مخلوقی که در جنت در دوزخ و عالمی و عالمی از آنجا
 که عبد را بایشان ایشان را بر خدای تعالی که بگویند تصور ریکت بگویند از سر ایشان باشد و لا یصلون
 لا یتبعکم شیئا و لا یصلون و لا یصلون و لا یصلون و با وجود علم و قدرت بی باقی
 است طاعت از آنکه برای آنکه در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا
 در زانی از خود باز بگویند و در آنجا که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا
 و حق توانمند باطل و با نبیستند بر سر آمدن کسی که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا
 و حضرت با و خدای حق جمعیت و باعث باید **و قال الذی یرکب السحاب ان هذا الاله الغنی الغنی**
و کان الله علیه قنوم الخیرون فقد یجاء الیه الذی یرکب السحاب ان هذا الاله الغنی الغنی
فقی یعمل علیه بکفره و اصدله که در آنجا که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا
 آورده کرده و حق که از آنجا که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا
 چون میسر و بر آن با هر سه ای که طلب من عبد العزیز میباشند اینها سابقه بر بنده اند و او بشارت
 عربی بره القا میکند پس سعی که او را در این قوم بر سر و دروغ یعنی باری ایزد گان دی و برین تقدیر این
 نیت حکم که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا
 از وضع است و میفرماید بر این بشارت است که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا
 پیشین است که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا
 بر با اوست که با حق و معنی او طرف از آنجا که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا
 که در آنجا که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا که در آنجا در حدیث نبوی هشتم عمر روایت کرده است که از آنجا

كان عتوقا و حيا و بجزایب این است که در آن روز که برین میزدند از آسمان درین
 به آن دلیل که این مقام مثل انبیاست و عظمی و عظیم است و در آن روز که در آن روز
 بنیالان ما چون در این مقام جز آنکه در آن مقام است بدین است که او است از آن
 بندگان بپوشد و بدان که در عتوق طایبان و فاعل یافوا لهذا السورن یا کل الطعام
 فی یوم عتوق الاسباق فی الایام ان الله ملک فیکون معنی تدبیر که گفتند صدای
 چون گفته‌اند لعین شیوه و سیر و هم و انا ان الیقین است این است که در آن روز که
 انگیزه را که دعوی رسالت کند که مثل مردم دیگر خورده و در برای طایفه است چون دیگران در آن
 اردوی او در آن است بی با که حال او همان طریقی که بر آن باشد این است که در آن روز که در آن
 از حال آن حضرت گفته شده است که پس از آنکه بر آن با در آن روز که در آن روز که در آن
 بپوشد و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 گفته‌اند یعنی که او ملک بودی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و باری دهنده آن در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 فی عتوق الاسباق سنه الله و گفته‌اند شود به بعضی از آسمان تا به است که در آن روز که در آن
 مستحق شود با ما شد مراد است که این روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 وضع نظر در موضع جی حکم بنظم ایشان است یعنی آنکه در آن روز که در آن روز که در آن
 مکرده‌ای که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 معنی را یعنی ساحه بوده اند یعنی آنکه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن



لك الانشال فطسلا فاعا بصلعوت سبيلة و ذکر ایامی و روزی بیست و هفت است این که همان که در آن
 برای تو مثل را که بکنی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 از نظر آن که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 در این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 از نظر آنکه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و امام است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 من ذالک جبارت بحیری من تعیضا الایضا و جعل الملك قضا و بر او است از روی او
 و صفات آنکه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 رابع و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 کرانه رضوانی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 رضوان فرود آورده و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 کم کرده آن حضرت فرود که ای رضوان مرا بدینا حاجت نیست فدرا او است صید ارم و او را که در آن
 و صیور بهرم رضوان گفت اصحاب الله انکم الرضا و صواب فرمودی از خدا و تا بر این روز که در آن
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 من به در روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن

زین جمله از اعلا خط با نوره که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 چهره است و قیه نوره و اعتبار است این است که در آن روز که در آن روز که در آن
 و این کتب با شاعر سبیل و زفر اصاح و ما مع کفایت از ایمان بودی که در آن روز که در آن
 و در این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 المؤمن صلوات الله علیه است از اعلا خط و زاده روزی که در آن روز که در آن
 امامت و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 میکانی است از آنکه این است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 میان ایشان است و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 غریب و بعضی بر آنکه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 منفعت و اذ الفوا انها ما کاننا حقا مقربین ذوقنا الایه نبی و در آن
 انما فی شرف کان و معانیده در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن



کلک که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 ما بر چشمه است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 محاسبه زنده و زایه که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 یک نشود را که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 خواه بود و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 للتقوی کانت کلهم جورا و معصیا و کما انما از آنکه در آن روز که در آن روز که در آن
 بآن مرتبه جاویدی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 بهشت با آنکه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 کانت علی آریک و هدا شرفا و مرث از است از آنکه در آن روز که در آن روز که در آن
 چو صفای مونسان را از آنکه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 جو میند و حال که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 سرانجام کنده‌ای تا در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 من ذوقنا الله فبقول آنته اصلک صادی حقولا از آنکه در آن روز که در آن روز که در آن
 ساکات بنسبونا ان نختد بین ذوقنا من اولیا و لکن معنیهم و آباهم حتی نسوا
 اللیخصر کلنا و حقنا لوبراه و بدان که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن

در ترور و عناد افزوده و حمله بر شهید کرده و خدای تعالی فرمود که اجابت من اهلک کردیم و اهل قریه که بودند
 میان این قبایل عاده نمود و اهل عرب فرمایید بسیار که خدای تعالی گشت از آنکه **عَلَى صَاحِبَيْهَا**
كَلِمَةَ الْأَنْشَاءِ وَكَأَنَّ تَعْنِيًا نَسِيْرًا و هر یک از این انسان زبیم از برای ایشان مثل ما یعنی بیان کردیم
 قضای ایشان با بستان و بهم کردیم **بَشَرًا** و محنت کو بفرمایشان **بَشَرًا** فرستاد و چون سخن تو
 و برکنار هر از منورده عذاب فرستادیم **بَشَرًا** که در پیست کردنی **وَلَقَدْ أَخَذْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْآثِمِيْنَ**
أَمْطَرْنَا مِنْ سَمَاءِ السَّمَاءِ عَلَيْكُمْ مِقْدَارًا مِمَّا كَانُوا لَا يَلْبِثُونَ فِي سُؤْرَاتِهِ و هرگز نماندند بی
 گزند از قرض بران دی که با ما میوه شده بر باران منی سنگباران مراد ازین و در مقدمت که
 بزرگ بود از نوع گشت و لوط و در این نشتی و بعد از انقلاب جسی و طوطی سنگباران بر اهل آن
 و کفار قریه بران و بار میگردانیدند که هر روز در غایت از راه دیده ای خود و از آن آن
 عجزت کردند و این گزند بزرگ استند که از روی کفر امیدند از نهر انگشت را پیش چشم ایشان
 ندارند **وَإِذَا رَأَوْا كِسْفَ الْأَافَاقِ أَلْبَسُوا بِأَعْيُنِهِمْ إِلَهَ الْفُلُكِ وَالْبَحْرِ** و چون
 بدیدند ترا و فرانسنگردند که هر روز بی کسی که با او شنیده اند از روی تکلم سکونند با ابلیس
 که در ابر بگفت **خَدَّيْكَ وَوَسَّوْا بِهِ سُوْرًا** و فرستادیم سخنمان **إِنَّ كَذٰبًا كَلِمَاتُنَا هِيَ الْحَقُّ لَأَنَّ صِدْقَنَا**
عَلَيْهَا وَمَوْءُؤُا يُعْمَلُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَبِيْرًا بدستی که در آن بگوید که اگر
 دلزمه بسیاری و جد و دعوت و اظهار دلایل بر می خورد هر از آنکه که و باز در روز باز پیش
 خدا باشد که اگر ایشان بودی که با کبر کردیم بر عبادت نما حضرت عزت فرستادند در جواب ایشان فرمودند
 باشد که به ایشان حکام که به چند عذاب که از اهل ایمان و مساکین است گمراه تر از راه ضلال است

مطلوب

بطلان اهل انست **وَقَدْ كَانَ كَيْفَ يَكُوْنُ** با چو بی را بجز بستی که چو سنگ نکرده با کفر و
 چو بی زیاده بودی هر که خود را گمشده بدوشش از بر داشتندی بی کسی نه و تا فرمود **أَرَأَيْتُمْ**
اَلَّذِيْنَ كَفَرَ هُوَ يَدْعُو اِلَى كُفْرٍ تَكُوْنُ عَلَيْهِ كَيْفًا آیا ندیدی کسی که از کفر سوی خود
 خدای خود یعنی از روی خود می پرستیدند **تَقَدِّمُ لِقَائِهِ** بی کس گزشت تمام است **بِإِنْ صَاحِبِ الْوَيْلِ**
أَوْرَاهُ که هر که غیر خدای تعالی چیزی دوست دارد که سب او و از بازمانده و حقیقت سوی خود می پرستند
 که سویی او دور بر محنت غریبه ارد که از پرستش بی بازمانده یعنی آورده اند که چون آدم صفی با حق **عَلَيْهَا**
 عذاب استند المیس و شی نیز بیکدیگر می ستند و همچنان که آن مترجم ایمان با یکدیگر آید و خود فرستادن دست
 ایمان با هم موافق است و در مدح طیب است از بخش افراط بر عجزت یافت جملوا صاف و دیگر که
 دیگر از رواج و در وقت از ایشان است از هواد می یا بنده روم و عبادت مرده و خدا را ایمان مملو
 تا بشود و ظهور می با آی بیستی و بر آن کس که هواد خدای خود ساخته نگاهانی که از ایشان منع کنی آن کس
 مشرکت است **بِأَيْ قَالِ اَمْ تَحْسِبُ اَنْ اَكْفُرَهُمْ بِشِعْمُونِ اَوْ يَتَّبِعُوْنَ اِنْ هُمْ اِلَّا كَلْبٌ لَّا يَكْفُرُ**
بِئِنَّ خَلْقَ سَبِيْلًا بلکه آن می بری آن کس بسیاری از مشرکانند که کوشش با عقل میکنند به دل
 و لال بر جید را بعد از ظاهر گمانند و آنکه ایمان خود استند و رافع اند **بِشِعْمُونِ اِنْ كَرِهْتُمْ اَبْدَانَهُمْ**
 و عدم انتفاع بسع کلام و عدم تدبیر او را قدرت حکم عظام بگویشان که گمراه تر از این انعام هم
 انقیاد نشده و در میکند و اینها از عبادت برود که خود را می نمایند و دیگر چاره ایمان طالبان جلال
 کبریت زاسودند و چنانکه بگویند که از ایشان را در عبادت کرده و از آنجا که اغلب منافق است بگریز
 در ستمات که در جبهه بنده است و می آوند **اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَاُولَئِكَ**

مطلوب

که بر ندانند که **طَالَمَا ظَلَمْتَ اِنَّ اِلَهَ اِيْتَمَتَتْ حِيْلًا** اله است بر حقیقت صولات انصاف است
 اصطلاح قلبی شوره ایشان طالع منزه الملائم و فضل شاد است بر سوسوم و وساطت و هواد **الَّذِيْنَ**
كَلَّمَ النَّبِيْلَ لِيْسَاءُ وَتُؤْمِرُنَّا وَجَعَلَ الْقَهْلُ رَشُوْرًا و او این خداوند است که پدید آورنده
 برای نمیشد با پیشی تا در او امام گریه و خواب را از حق تا به ان اسایش باشد که در این روز برای
 خوشتر و طلبی نیست بر آنکه شدن و کنه قومیت بدوست و نشود که را بگوش شدن بر آن خود
 مخالف است احوات بعد از حکم همان مذکور است **كَمَا تَقُوْرَ اَنْ تَقُوْرَ اَنْ تَقُوْرَ اَنْ تَقُوْرَ** مشرف هم از کوفت بیستی
 پرسیم ازینوی میمانای میزی و زنده میگوی و **هُوَ الَّذِيْ اَرْسَلْنَا رَحْمَةً لِّبَنِيْ اِسْرَائِيْلَ** و **تَتَجَمَّعُ**
فِيْ اَنْفُسِنَا اِلَهًا وَاَسْمَاءُ طُلُوْرًا لِّلْحَيٰى بِهَلْدَةٍ مَّبِيْنَةٍ وَفَسِيْحَةٍ مِمَّا خَلَقْنَا اَنْعَامًا وَاَنَا
مَبْعُوثٌ فِيْهَا و او آنکس است که فرستاد ما را ریشتر از بندگان بر آن نزل است او که بر است یعنی
 آن خدایا لا اله الا انت که بر تو حق برادر او این آن و فرود و ستادیم از از ابراهیم را انسان ای با که گشته
 تا زنده کنیم آن آیه شریفی مرده را منی موضوعی که در وقت سالی بوده با که آن را که در زمان خشک و گرسنگی
 و بیات ما هم آن آیه است که **اَوْبَاهُ وَوَجَّاهُ بِرَبِّا وَاَنَا مَدْرَسَةٌ لِّبَنِيْ اِسْرَائِيْلَ** او ای چه ارباب قری
 و در این را انار در حق است که بر آن از اناسیون اسباب است یعنی **اَلَمْ تَرَ سِيقًا** این است فرود نزل است
 بر عظم قرشت همان برای خدا **الْوَالِحِ قَسَمَتُ** و انعام چون ذخیره عارضه **اَسْمَاءُ اَسْمَاءُ مَبْعُوثٌ فِيْهَا**
 این است منوط بر است مقدم فرود می آید از اسباب خلق مقدم دشت بر انعام حیای از حق بر آن
 حیات ایشان است **وَكَذٰلِكَ نَصْرَفُ اِلَيْهِمْ اَنْفُسَهُمْ لِيَكْفُرُوْا اَنَّى كُنَّا اِلَّا الْاَكْمَامُ** و بهیستی
 مکرر کردیم هم بار از ایشان مردمان در جمله آن مخلوق و او ناست متغیر بر و بهشتی و متغیر بهی بر نظر

مطلوب

كَذٰلِكَ نَصْرَفُ اِلَيْهِمْ اَنْفُسَهُمْ لِيَكْفُرُوْا و بهیستی که در آن بگوید که اگر
 و نظر کنی بهیست برود که از کفر قریست که نماندند بهیست که سایه را از ظهور صبح بر آمدند
وَالْوَالِيْ اِيْدِيْ اَنَا لِيْ جَهَنَّمَ این را زاید است که در زمان آن ظل خوشتر از این است زیرا که اغلب
 نوز طبع و انقیاد بر بصل است و شعاع سخن هوا و متوقی نوز با هر و در آن عمل در پیشی است و بعد
 از غم پیشی خلق همه و چه بود که کند کل سایه را می باشد و سایه که با باشد که اند و اگر کسی
 خدای تعالی را از این سایه و رایت است امام با فز بیکست خدای که از جای کشید می و از جای خود فرار
 زین انبساط سایه را حرکت فرمود و عدم ادراک می که دانند آنها را پیش منصف بر او نمانی
 ساید چو با فاست خدای نشود پس فرایر سایه را بسوی خود و اگر نفس اسان یعنی آنکه شعاع سخن
 بحسب شعاع او بجای سایه آوردم و اورا فرایر استیم که اگر یکسایه قبولی شدی تعامت و ده آن کسایه
 با بر است مغفل بماندی و نزد یعنی هر از نظر نیست یعنی خلقت و غیره **فَتَبَيَّنْتَ** و راجع بر این است
 خدای تعالی و بر حیطه سایه زمین که در عالم را یکسایه و از او می ذاب که آنای طالع ساخته و بگفت
 او که ایندی که بیست و با ضرو و او ناست روز را نیز **وَاِيْمِنَا سَاقَتُ** بلکه آن دلیل را که شریست
 بقدر که با نزل با بر شدم **وَاِيْمِنَا رَاجِعَتُ اِلَيْهِمْ** و این سخن متعین کرد **اَيُّهَا اَلْمُؤْمِنَةُ**
اَيُّهَا که در نظر ایشان است **لِيَمْلَأَنَّ فُجْرَتَكُمْ** که مردم در نظر حضرت بودند و شرفی هم رسد که در طبعی حال
 سید تا بر علیه الصلوة السلام از این ارام طالع نشت و اگر ان سایه را هم بودی خلق در آن کلعت
 نماندند بهیستی که هر چه نماند و در آن فرایر که طالع عالم را بیکدیگر یعنی روزی سازد و حیات است
 آفتاب نوز دولت حضرت خدای از این سعادت طالع کرده و عالم بکل عدل داد و منتور کرده و باید و بهیستی

مطلوب

و بعضی سینه بکار کردیم چون ابرو با راز از او قرآن نماند که ندرت او و نیکو کند و در آن وقت شکران بجا
آید پس هر سینه زنده پیشتر مردمان را و قول کردند که سیاسی و کوفان ثقت را ...
کتابی قیامی بی نهایت از خلق پاک و بی نهایت ...
کی کتبم در هر شهری و شهری بیستی ...
تفصیل بسیار به برهان داده ...
پس زبان هر که در آنرا بکوشد ...
بیشتر به ترک این جهان ...
آن قادی که در آن ...
کتابش برین کشف است ...
ما جزو ماست از قدرت خداوندی ...
که عیب و استوری ...
و شهرای که در آن ...
خوف المؤمنین و عیال ...
علیهما السلام ...
میست که ای بسا ...
دیگر هیچ نیاید ...

و بعد از آن که در آنجا رسیده ایم و در آنجا رسیده ایم ...
بیت است که در آنجا رسیده ایم ...
آنکه خداوندی در آنجا رسیده ایم ...
سوی رضا و عیب ...
عزیمت نیست ...
که در آنجا رسیده ایم ...
نفسان در حالتی که ...
بنگدان و نا مطلع بر آن ...
عقلی الغرضی ...
در میان این است ...
چون که در آنجا رسیده ایم ...
پرسش از آنکه ...
لحم البهائم ...
و چون گفت ...
چو که از آن ...
سجده که می ...

سزاوار است که با غالب باشد بر طرف این ابن ابی راعیل علیه السلام در باطن و قوه الذی
خلقه من الملائکه حلاله حنیفاً و صحیحاً کان ذکراً مائیه و اولاد کل کسب ما یزیر الالباب
را علیه السلام یعنی کی طلیعت او را بدین بجز کرده آن جزو است از ماده او با خلق کرده ای را از استی پس
کرده اند او را از آن جزو است از ماده او با خلق کرده ای را از استی پس
مصاهرت است آن و چه کرد روایت از ابن ابراهیم علیه السلام که از آنکه کتب از او رسیده و چه کرد
اگر ساخت با او طالی است این سیر که او را کتب از او رسیده است از او رسیده است و چه کرد
زهر علیه السلام بوی دادند و او بهت بر سر صفه الله علیه و الا جامع بود هم سب است از جنس
برتر شش بود از هفت سبست هر از قدر تکثیرش است بر هر که که از آنکه کتب از او رسیده است و چه کرد
زیر و مادینه ایسان است آن سبب سبب است روایت از رسول صلی الله علیه و آله که خدای تعالی را بفرید
و رسید آدم و آرداد و وز و جلالتش بر سبب است آن که او را سبب است از او رسیده است و چه کرد
تا بعد المطلب الی و آرداد و نیزه که در سبب است از او رسیده است و چه کرد
را از او رسیده است و چه کرد از او رسیده است و چه کرد از او رسیده است و چه کرد
در شمع و فطام و ...
و است جزو المصلین صلی الله علیه و آله و سلم و در آنکه سبب است از او رسیده است و چه کرد
و بعد از آن که در آنجا رسیده ایم ...
بیت است که در آنجا رسیده ایم ...
آنکه خداوندی در آنجا رسیده ایم ...

و بعد از آن که در آنجا رسیده ایم و در آنجا رسیده ایم ...
بیت است که در آنجا رسیده ایم ...
آنکه خداوندی در آنجا رسیده ایم ...
سوی رضا و عیب ...
عزیمت نیست ...
که در آنجا رسیده ایم ...
نفسان در حالتی که ...
بنگدان و نا مطلع بر آن ...
عقلی الغرضی ...
در میان این است ...
چون که در آنجا رسیده ایم ...
پرسش از آنکه ...
لحم البهائم ...
و چون گفت ...
چو که از آن ...
سجده که می ...

ویدر اصل آنکه ایستگاری نماند و هرگز در فکر راجع الیه و مقدر و مسخر گشتند و الذین
 يقولون ربنا هب لنا من انزلنا لنا قرآنا قرآنا اخرين ولبعضنا الخلقين ايضا
 آمانه که میگویند ای پروردگارا بخش ما را از زمان ما و فرزند آن مگر که روشنی بدیده بود مراد آن
 و اولاد صالحان که چون مومن اهل دل و خرد و صالح و پاک و عیضت جنود او شده و چشم او روشن کرد
این بخش عنوان الله و موده که قرآنی بود که به زور بر او که بخشش نمود و فصل علوم بود
 استخوانی از او انباشت و موده که قرآنی بود که به زور بر او بود و این کتاب از او است زیرا که بخشش
 از خداوند است که هر چه از او بود و برگردان ما را برای هر چه کاران بخشوا یعنی ما را
 جز آن بر هر کاری که که شایسته نامشعنا **بیشیم علی بن ابراهیم** **عنه** روایت میکنند که در
 ان باقی بن تغلب که او کوفت من بر سیدم از ابی عبد الله بن ابراهیم فرمود که آن اهل بیت و از او
 حدیثی که در کتابت ظاهر بر علیها السلام و قرآنی است و اینها هم علیها السلام و
 للفقین اما علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام **ابو بصیر** **عنه** که در کتب حضرت ابی عبد الله علیه
 السلام روایت کرده که در کتابت علیها السلام اما فرمود که سفید رنگی که در کتب اهل بیت است اما
 و بعد آن از برای ما از تنقیح الی که پوی اعدا کنیم چه آنکه نصیر ایشان بوده و خاص بر ایشان است
 که اهل عصمت و طهارت اند اول الذکر یعنی چون الفرفرة یا صبره یا یقولون فیها لیس فی
 سکتها ان کرده که در کتب شریفان است داده شود به غیر از حضرت علی بن ابی طالب و در کتب
 غیر از اسمی از اسمی حضرت است و آورده اند که گویند که حضرت است بر عواجر جباران و معاده از
 دفره و ولوله و بر جان و پیشین مسائل ایشان و بعد از آن که در کتب شریفان و اینها که در کتب

در

در کتب سلف است **و امام محمد باقر** فرموده که بر فرقه در این و احتیاج هر که در دنیا و عطا و بهشت
 بهشت زندگی باقی و سلامتی از آفات با دعای زندگی و سلامتی است یا علی که در کتب سلف است
 یا جنت از عالم که آید و سلام از نهضای طاعتش نه خالی از این فیها حسن و شرف و شرف و شرف
 که در این پیشینه در غرض از حضرت یکتو قرار که بر سر است و جای بودی قل یا یعصوا لکم ربی
 لعلکم تترعون فکفرتم کذبتم و کذبتم و کذبتم کذبتم کذبتم کذبتم کذبتم کذبتم کذبتم
 تا شمار این چه قدر است شمار از حدیثی است که از خداوند و پیوسته آن شمار را بر او از شرف
 است و نماز است یا آنکه شمار یا زیادیم که در اینها ما جنتی بود و یکس از برای آن بود تا ازین
 حاجت که آید و در عاقلید هر که من تا حاجت شمار و انکم و شمار را بر سر من که چنین تکبیر برای چه
 پس برستی که شاکت کتب که در هر امر و قیصر نموده دعا است یا دست دعا در کتب برای رفع هر چیزی
 باشد تکبیر است علامت هر که که تکبیر و بران تو به بنام دعا و باب است عقوبت تکبیر لازم است و حق
 شمار و دفع برد اینها نیز علامت شما بود **التم اجرام من النار** در کتب سلف الابرار و عقوبت الابرار **عنه**
روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که سوره الفرحان بخواند حق تعالی او را در روز قیامت
 در زمره مؤمنان شمرد که ایمان دارد به نبوت و شرف او را بی حساب بهشت فرستد

سورة الشعرا المیمنة و هی کتاب فیه موعظة و آیه

بسم الله الرحمن الرحیم
 طلعت تلك الآيات للكتاب المبين
 ه ابا عبد الله بن عثمان بن عفان روایت کرده که
 طبع از نمازهای خداوندی است که بان شمرده کرده و گفته که هر وقت مصلحتی قرائت کند و بعد از

اغلب بعد از آنکه در قرآن می آید و گویند است از اسمی که با هر چه در ایشان است اسمی که در کتب
 بطاهر و سزاوار و با طاهر است و در کتب سنی او و هم ملکه او قسم یا دنیا یا در کتب معتبره از
 المؤمنین علی الصلوة والسلام روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که طاهر است
 است که در کتب سنی او و هم ملکه او قسم یا دنیا یا در کتب معتبره از
 و سینه سدره المنتهی است و هم در مصلحت صلی الله علیه و آله سوگند با آن نامها با این جا که در این سوره است
 کتاب سوره است یعنی قرآن که در کتب احکام طاهر است و در کتب معتبره است
 حق با طاهر را طاهر میگرداند و مقدسات است بنا بر ضلالت را انکار را بسیار و چون تو شرفی که
 تکبیر کرده و ایمان بنا و در آن حضرت رسالت بنا صلی الله علیه و آله بر ایمان ایشان بنامت هر چه
 صورت برضا طاهر است یعنی شایسته که در کتب معتبره است و در کتب معتبره است
تسلك الآيات المؤمنین مگر تو بلا گشته و گشته نفس خود را با این مینویسد ایشان که در کتب
 ان نشاء ان نزل عليهم من السماء آية فظنوا انها لهم كسبا فاصبحوا هم
 و سیم برایشان از اسم ایشان است که آیات قیامت یا علیه از انما ی فاهمه و قاسمه و کس و در کتب
 ایشان یعنی که در کتب و بزرگان از ایشان نشود مراد آیات و قرآن و انقیاد که در کتب
تغلی همانند گوید که این است آوازی باشد که در کتب معتبره از اسامی با به و در کتب معتبره است
 که این آیات شای باشد در قرآن از آن وقت ظهور صاحب الزمان بود که از اسامی آید و آنکه که الان
 الحق علی هر چه است بر ایند که حق با طهرت و شیوه او و سایر آنچه هم در کتب معتبره است
 لئلا تکفوا عنه صغیرین و می آید بر ایشان هم موعظه از خدای بخشاید و نوبت است و بومی

ع

همچو سوره از قرآن و در دنیا به بعد از هر یکی که در کتب معتبره از روی کرد انکار کند
 انما کانوا کافرا فیه یحفر یحفر یحفر یعنی برستی که تکبیر کند قرآن او تکبیر است و در کتب معتبره است
 باشد که با به برین از تکبیر یک بار بوقت نبوت یا در روز جزای آنچه بود که بران است بر این
 و باورینه هستند و بعد از آن ایمان آن اخبار شریفی نطق به او که تکبیر الی الاخرة که انکشتا
 فیها من کل شیء کریمه ایمانی که در کتب معتبره است و در کتب معتبره است
 از وجه از برای شرفی از بعضی کیهان و تکبیر و بسا نعمت آید و شایسته و آنچه انعام را با
 ان فی ذالک لا یحیه و ما کان اکثرهم مؤمنین و ان ربک لکرم العزیز الیمین
 این روایت است هر ایمان را بر اینست که کمال قدرت و حکمت را رسانده و در کتب معتبره است که در کتب
 با وجه است به چنین علامتها برستی که در کتب معتبره است و توانا با نازل را بر کافران هر جان
 به طاعت عطا برای نوحان و اذ نادى ربک موسی ان انزلنا القوم الظالمین قوم فرعون
 الا یقولون و ان کن از آنکه در کتب معتبره است و موسی را با تکبیر کرده و در کتب معتبره است
 که در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است
 کفر را بری و هر چه از کتب معتبره است و در کتب معتبره است
 به سنی که در کتب معتبره است و در کتب معتبره است
 فانیل الی الهوت و لهم علی ذنوبنا ما کانوا یفتنون و تک دون ان اذ انقلبت کذبت
 کتابه زبان من عقده که در روز زیاده که در این سخن خلیل از زمان عقده بود و پیش از آن که از ان
 جبرئیل بسوی هر دو علیها السلام برادرم و او را فریاد کرد و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

را به و همیش زارین دعوی کنست مراد قیل قیل است و بر زمین نماند که او بگوید ستم کرده که بشنید
بعوض قیل قیل است از ادای رسالت تا کلا فاذعنا یا ایتنا انما معکم و مستیعین کلمت خدای است
بان است این سخن که کتب آن بر تو دست نیاید پس بگوید و برادر تو پیش انای ما یعنی جوست که یحیی
قویست و همت نیست زو باشد بیستی که انباشیم شنونده آن چیزی را که بیان شود و فرعونان رده بیستم
نماه است آن کوی به کشید بر پیشبند و بنت قاریتا فیزعون فقولوا انما اولت بکت العالمین
بس با سید فرعون بس که بیاید ما شنونده و برود که عالمانیم انما اولت بکتا جی امیر ایمل قال
الذی یزک فینا اولدیا اولیبت قیمان غیره لیسین و فعلت فعلت الی ففعلت
و استعرا الکفا فین و حق است که لغت با یحیی سید اهل که فریب چهار صد سال بود فرعون
و قیلان است زار بندگی گرفته بودند و خود کوست از این بار و بند بندگی از فریبش از راز با
فریبش ام بکند که سنگن با یحیی است بود پس موسی بریزان ملک عام بار از میگه فرعون آمد و چون
یک اوقات فرعون میترسد و چون فرعون او را دیدن شافت و بر سبیل انما کلمت ای یحیی نه ترا
بر درود بر میان خیش در عالمی که مخلوق بودی نزدیک بلوات و در نیک کردی در ملاحی از فرود ساهها
منقون گوید که سالیان است که داند و بعد از خروج از مصر سال نزد شریف بود در زمین و ریاض
برین زیر گفته اند چنانچه که لغت و بعد از چندی رسالت قطبان را دعوت کرد و بعد از فرقی اشان بحال
و کبر باقی ماند این بود که فرعون است که ساه در میان ما نیک کردی و کردی که کردی یحیی قطبی را کتفا
من گوید کتفی تو زان سبب میترسد مرا که قدس حکمی از خاص من کردی تا کلا ففعلت ای ایا و انما
من القالیین کف سستی هم که درم آن کردی انما کلمت و دوم من از غافلان منی که اجودم کتشت

نور

زین من انگش کرد غرض خلاصی بی سراسر بود ز کشتن قلیل ان بر سبیل بود چه دین را از فرود را
ما برود ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
نشان حکام که سرتسیم که مراکتبید و بدین رفتم فریبش را از در کار من با وقت جمع زمین علوم فهم
بوت و که انبدر از فرستادگان خود یعنی اول که در زمره برقرانی که بگفتن سواد و کلا ففعلت ففعلت
علی ان عبدا لیت یحیی لیسنا لیسنا قال فرعون و ساریت العالمین و ان کنی که سستی ان بین
کند و که رفی فرزندان مستجاب را و بر این زندگی بر داشتی گفت از این همه انما کلمت ستم کلام
اگر ایاضی که بان برین ستمی است که کنی اسرائیل را بندگی که رفی یعنی تو که انباشت زار بندگی ما
من مراد رفی از لغت و قوم را بر نیست بگرداند و بتوجهی بخاشم و چون ستمند بود که در آن زمان
العالمین اسلوب سخن را بگرداند و از روی انما کلمت فرعون و حجت بر او که عالمان چه چیز
سوال از این است که قال یحیی الشکوریت و الا یحیی و ساریت انما کلمت ففعلت ففعلت ففعلت
در جوابی است برود که انما کلمت و زمین و چو میان این است که انباشت زار کلامان که فرعون ستم
حق موسی و اعراف و نمود از جویان است و تفریق حق را ظاهر برین دلایلی است و انما کلمت است
یعنی شفافیت میداند که این اجرام همسور سکن این حجت ترکب نقد و انما تغییر انما کلمت انباشت زار سبیلان
است از مبداء که واجب لذت باشد و این مبداء می باشد که مبداء ساریت مکتبات باشد همسور و فریب
و الا نقدر و واجب لازم است که با ستمانی یعنی مکتبات از واجب و این مراد است از این اجلی مکتب
برست تعریف او الا بلو از هم خارج او چه ستم است تعریف سخن و بگردی که اهل است در وجه ترکب کند است
مکات قال یحیی ففعلت الا کلمت ففعلت و بعد از امتناع این کلمت فرعون مراد انما کلمت کلا و او بود

نور

از افرای قیل قیل است با صدق بود و نه زور باشد و بر کسی ای تیرگسیه ایا می خوب بود سبیلان مرد
کن از حقیقت برود که او را می رسد و از ان افعال می فریبید بر یا انکرم ان شفی ان بود که رسیده است
و انما لک و انما و حجت کتبت کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
قال یحیی و کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
پشتین شما عدول که بجای کلمت نیست که تو هم را راه باشد و در شک در و جمال را کتبت ففعلت ففعلت
یکم و بگزاران انما است ارباب ان ساظر او وضع ان بر شافل قال ان رسوله کلمت ففعلت ففعلت
کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
انما بر ایستد بود است که ارباب باقی ان امید به قال ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
و اگر ستمند کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
سستی ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
شده و ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
المشاقبه و کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
از فرای که می شود کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
بود و کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
حق او را ندانند و موسی هم چون در زمان شمشید قال اولیبت ففعلت ففعلت ففعلت
و اگر سبب مازت چیزی روشن بی یارم بچره روشن و موسی را خال نایت یعنی ان کتبت ففعلت

نور

گفت فرعون که سبب آن جز از این است که ان است که در دعوی خود قال ففعلت ففعلت ففعلت
مبین پس چند وقت موسی هم عسای خود را بر انجا عسای بجزان اهل انما کلمت ان اولی بود که سبار
یعنی شرفت اظهار بود و فرعون از نشاید او برسد و مردمان حاضر بود نه فریب کرد کتبت ففعلت
ففریب است بجز اگر کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
از کربان بعد از ان کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
فکرت که در گفته انشا ع است مبارک نمی بیند و لا فاقب و به و فرایض ساحتی قال یحیی انما
کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
است و اما فرعون رسیده که سانس و می موسی هم ایمان ازینجا کتبت ففعلت ففعلت ففعلت
مسلح نام دارد بریدان ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
ازین شام بی ای برید که موسی خود بر سبب میگوید مراد انما کلمت و در آنجا کتبت ففعلت
دوبخت میضیف است و با قوم انکلت از رتبه انما کلمت اعلی مثل انما کلمت که انما کلمت
مد طلبید دعوی باطل فرکاره می رسد که کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
گفت جسکه اول و برادر او را یاد تو رفت اهل و قبل این اشان تشابه کنن شمشیر انما کلمت
مردم در کان سمند و بر آنجه و برست رسته ای مکتب خود کتبت ففعلت ففعلت ففعلت
انما کلمت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
بکل بود فرعون کسان طلب داد ان کتبت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت ففعلت
ماده ان برای حکام روزی دسته شده و وعده بود که یوم الریاضه و قیال لیاضه کل انما کلمت

نور

از ان کلمت است
موسیان

باران موسی بر آینه داران نشکند چنانکه در پیشگاهش فرود آمد
 حال آنکه آن مصلحتی برقی سینه درین گفت موسی اینست که ایشان شارا و نایبند بدین کربان
 بیاری و مددکاری بر او کار من زو باشد راه نامید مرا درین صفت و طریق نجات بدو آرد و تحقیق آن
 آنکه موسی هم در کلام خود صفت را مقدم و ثبت کرد آن سی دلی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
 که آن اندک صفت را از غیر خود با حصار عمار روشن کرد و کلیم از خود بکنی نگرست و این تمام
 است و صفت از حق بگذرد نظر کرد و این رتبه را دست بر او راهی که گویند آن که مراد هر چه گویند
آورد آنکه در اول نشکر فرعون نزد یکسوی اسرائیل رسیدند و بنام خداوند تعالی از بنامان فرعون
 بدید او را چنانچه یکدیگر را نمیدانند فرعون لعین قوم خود را گفت فرود آید تا آقا بسا نافع یافتند
 بنام از ایشان بر خیزد ما اسرائیلان رویم که راه مخلص ایشان برست در این سخن و نشکر از صفت
 کما و آینه که گفت ابوی اسرائیل اظهار برتبه رسانیدند که موسی به نایب او می رسید که در بار کعبه
 که می آید بکینت بخوان و بر حکم فرمای چنانچه فرمود **فَاَوْحَيْنَا لِلْمُوسَىٰ أَنْ اذْهَبْ بِعَصَاكَ
 الْخَيْضَرُ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْعَوْنَ كَالظُّلُمِ الْعَظِيمِ** پس راهی که موسی از کربان مصفا
 ریای فرعون را موسی رلب در آید و عصا بروی زد و گفت یا ایها الذی باراه و در پیشگاه خود بود
 در آرزو را و بدید آید بر او در باره جهاد شده از هم بجزو که بزرگ و **وَأَنْفَلَقَ الْيَمِينَ** و در
 کعبه آمد مسلمان گفت که چون موسی جهاد کرد بر او آید ابرح و عمار خاندان که با کما تا قبل کل سخن و
 کل سخن و یا کما تا بعد کل سخن و انقل لنا فرجا و فرجنا **فِي الْمَالِ** ای بزرگواران و در کما و کما
 موسی قدم در دیا نهاد و هر سبیلی از راهی از آن راهی دو آید که در باره آمده **وَأَنْفَلَقْنَا**

الاحزاب

الاحزاب و هیچ کردیم آنجا دیگر آنکه فرمود فرعون بود در بعضی قوم را رلب برای مکر که در آید هم بر او فرود
 چون فرعون بکنار آمد با رلب در آن حالش هر که در خدمت کس نهایی قوم را فریب بدین کربان
 که در آن جهت می نشاندند و اما این طریق مساره با و در کینت خود میداند که این صفت بر عاری می
 و اقل است زینا که در باره اینها یکی که با کما شکی فرعون جهاد است که همان بزبا بر جبریل را بر آید
 خود برش فرعون بر بار اراکند و فرعون را بزوی تندس او بود اینزوی ما با این شنیده و همان اختیار
 دست فرعون بر آن برده روی بر آید ناماد و نشکر با آن هر فرج از راهی بر آید ناماد و نه با یکدیگر
 و یکدیگر بر عین انشکری آمد و این را نیز از نام نام کما در آید ناماد و نه در حکم حضرت آتی و اقل
 رسید که در با کما که با آن بود و یکدیگر را با نام برست و جمیع فرعونیان عرق نشدند چنانچه نشکر با آن
 متفق ماند که عرق نشد و بی اسرائیل تمام سلامت عجزه که در کربان در آید و در کربان چنانچه
فَلْيَخْشَ الْمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ لَخَشِيَعٌ فَرَّخَتْهُنَّ الْأَحْيَاءُ و نجات او موسی را هر که با او بود
 بهرین زار آید که نامش و بزرگ و کوچک بر فرقی که آید نام که در آن کربان بود و نام آید
ارْتَفَعَتْ فِي الْأَلْفِ الْأَكْبَرَةِ وَمَسَاكِنَ الْأَكْثَرِ مُمُؤْنِينَ و آن سربک همی العزیز اللاحزب
 که در آن موسی و قوم او و اهلک فرعون و فرسا و اهل علاتی است و در آن دلالت می آید بر قدر حضرت
 و در آن دلالت می آید بر قدر حضرت و در آن دلالت می آید بر قدر حضرت و در آن دلالت می آید بر قدر حضرت
 قطب باقی مانده بود در حضرت نشاندند و در آن دلالت می آید بر قدر حضرت و در آن دلالت می آید بر قدر حضرت
 موسی از مصر بر آن آمده بود و بی اسرائیل همان دلالت می آید بر قدر حضرت و در آن دلالت می آید بر قدر حضرت
 چنانچه در کربان و کما که در کربان و کما که در کربان و کما که در کربان و کما که در کربان و کما که در کربان

وَأَنْفَلَقْنَا الْيَمِينَ

و پرستی که از دیگران فرود آمد و قدرت غلبه بر او نیست هر آن است عفتی که در کربان
 نجات و آنجا که در کربان است و در آنجا که در کربان است و در آنجا که در کربان است
 ننگ آن عرب جزا بر هم بر آید که ایشان به نیست است بکنند و فرزند بی او متوجه است
 که گفت فرعون در کربان چنانچه پیش بود که آن قوم خود یعنی اهل با لیا و اهل آن پس
 چه است چنانچه برستید و اگر بر پرورشید و بنود فرعون آن بود که بر ایشان ظاهر سازد که اینها
 عبادت ندارند تا به بنده نشوند و دست به اینه از پرورش آنها **قَالُوا لَنْ نَبْرَأَ لَكَ شَيْئًا فَبَرَأْ
 هَاتَيْنِ** گفتند ما می پرستیم تا بر پرورشیم هر آن را که ما و در آنجا که در کربان است
 که سازد بود و آن انواع فلز است بر صورت خلق و بر عبادت آن در آنجا که در کربان است
أَذْهَبُوا وَتِلْكَ آيَاتُ الْكُفْرِ گفتند که اینها را که ما و در آنجا که در کربان است
 وقتی که بگویند ایشان را و خواننده را عبادت میکنند با سواد پرستند تا که بر ایشان
 میدهند یا زبان برستند تا که اگر اهل کربان است از عبادت ایشان و این را که کوشش نماید
 ابراهیم چه نیاید است که او را بنام حواصت نماید تا که بگوید **قَالُوا يَا لَيْسَ لَنَا
 كَلِمَاتُكَ يَتَعَلَّقُونَ** گفتند تا که بر ایشان آن بگویند در بیافه ایم بیکدیگر ایم در آن خود که ایشان
 بهین میگردد یعنی تا نایب برین بنده و در آن معبر بودند **قَالَ أَتْرِكُكُمْ تَعْبُدُونَ
 آيَاتِي** و آنجا که در کربان است که آن ابراهیم آید و در دست یعنی به ایند که بر حال
 که پرستند آنرا تا و پروردان در بیافه بنده پرستیدند **أَنْتُمْ تَعْبُدُونَ إِلَّا الْآرَاتِ الْعَالَمِينَ**
 پس سستی که آن عبودان در ایشان ابراهیمی شما را که پرستندگان ایشان بنده تصور بر او کرد و در

بقره

بر سر قوم ایشان که آن در خدمت نصیر انصرفت و اشعار با کما که در کربان است
 بقول و او آید که در کربان است با معنی نسلت و دشمنی با آن معنی و در کربان است
 از عبادت ایشان رسد از حق و دشمنی بنویسند با معنی نسلت و دشمنی با آن معنی و در کربان است
 است و در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 است **الَّذِي خَلَقَهُ هُوَ يَلْعَنُ** اکل با و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 یا ای فرزند مرا برای آنست که راه بنماید به عورت خلق و اکل با و در کربان است و در کربان است
 در آنجا که در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 و عبادت ما تا نشراش که در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 الهت و شرارت لغت صاحب بکر که در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 است که در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 و این شرارت لغت است و این جنزید بر اکل با و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 حجاج بر سر طایفه عابری را در زمان خود که هر یک از طعام خردی بر آن جنزید که در کربان است
 از کربان است که در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 که عبادت ما تا نشراش که در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 فرزند بر معنی او که با کما در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 و در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است
 با کما در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است و در کربان است

که حضرت فطیل از کلبه جلیل مای سخنان نمود **و تَدِيهِ هَيْبَةً خَلِيًّا وَ الْمُعْتَمِدِي عَلَى الْخَلِيْفَةِ** ای برود که سخن
 بخشای مرا و عطا کن کمال علم و عملی این مستعد فلانست حق و با استحقاق کردم و ایسان برین سخن
 در علم و عملی شایسته سخن ما و بر کز یکان درگاه که موقربان حضرت آلاءه و لاجعل لی لیسان صدیق فی
الْآخِرِينَ و کردان از برای من زبان سبست منی تا کی یگو در میان پس مکان منی برای کن تا و یک
 نامی و او از من بر زبان کسی که پس از من آیند این دعا بخواهت سیده جمع هم بر کز حق گفتی که منند
 نمانی حضرت فطیل از کلبه میگویند **و كَلِمَةُ اَمْرِهِ اَنْ اَرْسَلَ صِدْقًا وَ هَذَا قُرْآنٌ وَ مَعْنَى اِنْ اَبَشَدَ كَمَا هُوَ كَرَامِي**
 بگذرد اصل من من راست گوی از نیت من در آفرین آسمان در امر حضرت رسالت و از بر مصلحت
 عظیم همین که از نیت من ادب باشد **وَ لِحَبْلِ عَطْفٍ وَ تَرْسَةً حَقَّةَ النَّعِيمِ** و کردان مرا از و آستان
 بر نیت منی مرا از نماند از کردستان است نزول یکسند **وَ اخْفِي لِي اِيْشَةَ كَانَتْ سِرًّا لِلصَّالِحِينَ**
 و بجا هر مرتبه که بجای بد نرسیدی ایمان روزی کن اوبه امر زید و خود با آنکه وعده ایمان کرده بود
 چنانچه در **وَ تَاكُلُ اَنْ اَبْرَأَقِمَ** تذکر شد و بعضی گویند که این استغفار بعد از موت آرزو باشد و صفه
 ابراهیم را بنویس معلوم کرده باشد که او را ایمان مخفی بوده و آن سرسوز و اظهار نیت نوبت کرده یاد افق
 منفع نبوده باشد استغفار از برای کفار و فایه **وَ اَنْ تَحْمِلَنِي عَذَابِ السَّعِيرِ** و الله اعلم و کما یخفی فی
يَوْمِ يُسْفَعُونَ و رسو اسما زار و زوی که بر کینه نرسد نه مردان از قبرهای خود این نیز از برای تعلیم
 استانت با این باشد که فغان کن رتبه مراد زید و از نمان جان و آلا انبیا را ازاری و سوزایی
 باشد **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ سَأَلَ لِقَائِكُمْ اَلْاٰمَنُوْنَ اَلَّذِيْنَ اَللّٰهُ يَقْلِبُ لِمَنْ يَّشَاءُ** روزی که سود کند و کجاست
 با او مثال و نابسران **وَ قُرْآنٌ اَجْمَلٌ** صحیح احمدی که کسی را که با بدیدل فاعل از کلمه و بصیرت جاهل

تذکره

که حضرت فطیل از کلبه جلیل مای سخنان نمود **و تَدِيهِ هَيْبَةً خَلِيًّا وَ الْمُعْتَمِدِي عَلَى الْخَلِيْفَةِ** ای برود که سخن
 بخشای مرا و عطا کن کمال علم و عملی این مستعد فلانست حق و با استحقاق کردم و ایسان برین سخن
 در علم و عملی شایسته سخن ما و بر کز یکان درگاه که موقربان حضرت آلاءه و لاجعل لی لیسان صدیق فی
الْآخِرِينَ و کردان از برای من زبان سبست منی تا کی یگو در میان پس مکان منی برای کن تا و یک
 نامی و او از من بر زبان کسی که پس از من آیند این دعا بخواهت سیده جمع هم بر کز حق گفتی که منند
 نمانی حضرت فطیل از کلبه میگویند **و كَلِمَةُ اَمْرِهِ اَنْ اَرْسَلَ صِدْقًا وَ هَذَا قُرْآنٌ وَ مَعْنَى اِنْ اَبَشَدَ كَمَا هُوَ كَرَامِي**
 بگذرد اصل من من راست گوی از نیت من در آفرین آسمان در امر حضرت رسالت و از بر مصلحت
 عظیم همین که از نیت من ادب باشد **وَ لِحَبْلِ عَطْفٍ وَ تَرْسَةً حَقَّةَ النَّعِيمِ** و کردان مرا از و آستان
 بر نیت منی مرا از نماند از کردستان است نزول یکسند **وَ اخْفِي لِي اِيْشَةَ كَانَتْ سِرًّا لِلصَّالِحِينَ**
 و بجا هر مرتبه که بجای بد نرسیدی ایمان روزی کن اوبه امر زید و خود با آنکه وعده ایمان کرده بود
 چنانچه در **وَ تَاكُلُ اَنْ اَبْرَأَقِمَ** تذکر شد و بعضی گویند که این استغفار بعد از موت آرزو باشد و صفه
 ابراهیم را بنویس معلوم کرده باشد که او را ایمان مخفی بوده و آن سرسوز و اظهار نیت نوبت کرده یاد افق
 منفع نبوده باشد استغفار از برای کفار و فایه **وَ اَنْ تَحْمِلَنِي عَذَابِ السَّعِيرِ** و الله اعلم و کما یخفی فی
يَوْمِ يُسْفَعُونَ و رسو اسما زار و زوی که بر کینه نرسد نه مردان از قبرهای خود این نیز از برای تعلیم
 استانت با این باشد که فغان کن رتبه مراد زید و از نمان جان و آلا انبیا را ازاری و سوزایی
 باشد **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ سَأَلَ لِقَائِكُمْ اَلْاٰمَنُوْنَ اَلَّذِيْنَ اَللّٰهُ يَقْلِبُ لِمَنْ يَّشَاءُ** روزی که سود کند و کجاست
 با او مثال و نابسران **وَ قُرْآنٌ اَجْمَلٌ** صحیح احمدی که کسی را که با بدیدل فاعل از کلمه و بصیرت جاهل

تذکره

تذکره

بگرايد افغانها را كه در وقت زيشن بخي و اهل بيته بگوون اي پرونده من بزرگان مرا اول
 مرا از شما رسد تا بكنند فحشها و قاتلكه جمعتمون الا تخوفن في القاريون بر سبك تادم اول
 و اهل بيت اول و اهل بيت اول و طوط و دما دان وى بونه چه راى بافتند كبريتى بون
 لوط كه داخل بود باقى با نكاح و دعوات **آورد** كه آن زن با لوط برون نامد گفت با مني كه
 آيه بقره مرسد **ثُمَّ قُرْنَا لَهَا خَيْرًا مِمَّا أُخْبِرَتْ وَ نَحْنُ عَلِيمَاتٌ لِّمَا تُكْرِمُونَ** پس ملائكه
 ديكر از وى را نيزم برسان با آن كه شك بود و با كبريت و شمشير سبست با آن هم كه شك آن
 ايمان نياوردند **وَ اِنَّكَ لَمَعْلُومٌ لِّمَا يُكَفِّرُونَ** و ان **وَ اِنَّكَ لَمَعْلُومٌ لِّمَا يُكَفِّرُونَ**
 برستى كه در عذاب لعل و قتل بر اينست ز بخت بر عذبت با نومان و بون و نيز برستى ان قوم كه ويگان
 كه جز در وصف لوط بقول اصح و در و داد وى بقول حقى شتر كند انه و برستى كه او ديكر از وى است كه هم
 خايشو و مديانى كه قبل از اين مذب و ارشد و عذاب كنند **كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهِمْ يُدْعَوْنَ** بدوع
 و شتر با آن ايك چغرا را و ايك شرف بود بقرب برون دران چغرا شرف را و انا رسب را و در حى
 و طوط شرف و اهل بيتان و نسا و چغرا با اهل بيتان و نسا و در و اذ **قَالَ لَكُمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ الْاَشْقٰٓءِ**
 يوكن چون كفت برستى را شرف كه اى قوم با بنج سبب از عذاب حضرت الهى كه بر و نرسد ايد ران
 نكده **يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا قَدْ اَخْبَرَكُمْ اللّٰهُ عَنِ النَّبِيِّ الَّذِيْ اٰتٰٓهُ الْوَحْيَ اَنَّهٗ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْاَشْقٰٓءِ**
 نينجا هم برون هم نيزه انكفر و بترسد از عذابى طوط و زمان بر و در كسناى **قَمًا اِنَّكُمْ لَكٰٓذِبٰٓءِ**
 حاكمه وى كبريان **لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْاَشْقٰٓءِ** و نينجا هم شمارا بطبيع وى با كبريتى برستى
 من سركر بر و نيكه طوطان **اَوْفُو الْاَكْبَلُ وَ لَا تَكُلُوْا مِمَّا يَمْشِيْ لِيْ خَسِيْرًا** و نينجا هم **اَوْفُو الْاَكْبَلُ وَ لَا تَكُلُوْا مِمَّا يَمْشِيْ لِيْ خَسِيْرًا**

تمام هم چايد جا را و سبب از كاهن گان و زبان رساندگان بجز در موان و سبب بيزان است و در
 و لا تَكْتُمُوْنَ الْقَاتِلِيْنَ اَتَمُّ و لا تَعْتَمِدُوْنَ فِي الْاَوْصِيَاءِ مُمْسِكِيْنَ **كَم كَتَبْنَا رَايَةً اَنْصُرُوْا**
 ابثان دعوت تباى بچيد در زمين ايك فعل و فاست و طوط وى در مالتى كه فدا و ايد وى اتقى
 الَّذِيْ خَلَقْتُمْ و لِيُجِبَلَهُ الْاَقْلِيْنَ و كذا كند در دعوت سلك كند طوط وى در غارها كه
 برستى از احوال او **اِنَّمَا اَنْتُمْ مِّنَ الْمَخْلُوْقِيْنَ** گفتند اهل كبريان است كه تو از اجساد وى كه در است كاني
 بى از انا كه ابث زامره **عَجْزَةٌ جَاوِدَةٌ** كه انا فدى كه از فطرت ابثان هم مشرف با از او يكمان
 كرايت را شرف ابث بى ميان حق انا و محتاج بطعام و شراب **وَ مَا اَنْتُمْ لَبٰٓسٌ فَاَنْظُرْ**
 وَ لَنْ يُّكَلِّمَهُنَّ **و برستى كه مى كند اى اينند ما در عذاب شتر است بس چو جز بر افعال سلكى دعوى رسالت ان**
 كما **اورد و برستى كه با ما نيزم بران از دوع كويان در دعوى خود قاسط عقبتان كسنا و شرف**
 ان **كُنْتُمْ مِّنَ الصّٰٓلِحِيْنَ** برستى و دار و بيقطن بى عذابى خود را كيو با بگذرد باره از آسمان كرده
 عذابى باشد كه برستى از است كويان كه بر عذاب خود را به انا **قَالَ رَبِّ اَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ**
 گفت شرف كه بر و كاهن و انا برستى با بچيكند از عبادت انعام و احكام طعام و كم و در وى ساير
 معاصى عذابى كلكا فاست ان اعمال شرفها حوا **ايرسد و اكر اعمال شرفها هم در وى اورد**
 كه چون قوم شرف در انجا و بر سبب را از عذاب او و كذا **و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 ابثان كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 و انا زبا فضا در وى برستى نسا و در وى كه باى **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 در وى ايد انا و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**

از بر سايمين كه در بيشان در نيز ابراهيم مشد ز انشى از وى برون آه و هر ماه وقت چنانچه
 و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 شرف ابراهيم كه انا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 سايمان بر و برستى بيشان **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 تا انجا هم بر و بخت و بخت سايمان **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 ان كه او را نكده بر است ان و انا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
وَ اِنَّكَ لَمَعْلُومٌ لِّمَا يُكَفِّرُونَ و ان **وَ اِنَّكَ لَمَعْلُومٌ لِّمَا يُكَفِّرُونَ** برستى كه در بيشان
 كه از ابراهيم از انشوسان **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 موشان مراد بيشان است كه در است اهل كيو كى **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 ابثان ابراهيم او را در وى برستى كه بر و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 با نسا و نسا و نسا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 صل و نسا و انا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 بيشى كه در وى **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 انا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 به **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 بيشان بر است **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 ماني رو عابنه او را در وى كه بر و بخت بيشان مشد و در ان سبب نطق در عيان بيشان است بعد از ان

مسا عيشه و از وى باغ برستى نسا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 است و قرآن برال و خود اورد و تا باشي انچون كسان **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 كه چون اخبرته خوانده بنو جبرئيل كه نسا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 و نسا و نسا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 بسان عرب بود و صالح و شرف و اسمعيل و نسا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 و برستى كه در قرآن با نسا حضرت صفا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 كه نسا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 ايك نسا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 يعمله **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 ان **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 و ان **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 و نسا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 سا كا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 و ان **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 منزل امان **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 سا كا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**
 كه در قرآن **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است** و نسا و كذا **و نسا و كذا بوشه نسا در و زهر انى است**

که بر او کار من بی نیاز است از آنکه کندی و پستی مردمان که من گندم است با نام بختها قال لکن
 لها قضا تنظرنا نحن من الذين لا يعقدون گفت سیدان که اگر کوه را بند
 بفست است و اورا بیست هفت و شکل او غیره و در آن و در گاه با اسفا دارم و مقدم را سو قوسان زیرا
 بود هر چند بل که سید اختر کجای او را در این موضع و سخن شنید که بعد از اول از او ایاره بی
 و بیست است خود را باشد از آنکه را می باید بجز راه نبی شامه قبلا جهت قبل الهکذا غیره
 قائل کاند که قوی و اذین العلم من قبلی و کذا استیلان پس گفت که که که با من در سیما
 و خست او پیشی مناد بود گفت او را اما بخش من است و گوئی که با این من است که گوئی که
 جرت انما افعال است که نمی باشد مثل است و این احوال عقل بود و داده اند ما را علم بکل قدرت الهی
 و خست نیست سیدان پیش ازین چیزی که در اوان بود و بعد از آن در او ایاره و ایاره سیدان
 بود و تیر میان غلمان و بزگان و غلبه و طو رو و هوش او را غیره که کجای بود و از چیزی
 و حسن که در آن شکم بود و بر او صفتها ساکت است تعبدین و اول الله ایها کائنات من نعم
 کافرین و با زبان نیت خدای تعالی بقول الله بعد از تو حق را بچیزی که بود که هر چه هست از کجای خدای تعالی
 انما سب ربه سبی کینتس بود از کرده و با که در کمال آورد و اندک سیدان و جت استمان ای دنی خدای
 بود تا فری بنا کرده بود و من از از او این صفتها صافی ساخته و در زبان است و در دهان در
 گفته جدا چیزی که ان گفته است و پس سید سیدان در میان صفتها و در بعضی از صفتها
 بود که کتبیه و قلم الحقیقی الشرح فلتما اذ انتم حسبتهم فکنت من ساقتها افا
 انما صرح من قوی سیدان گفت که در او از او و با صحت این تعبدین چون بدین صفتها

اره

از او را چه سیدان که یکت و این جمل از هر دو سابق و خدای خود از آن سید سیدان که که ای او بی
 او سیدان میان کتبیه و تعبدین و کتبیه و کتبیه که قوی سیدی بدی بر کتبیه سیدان و هر از کتبیه
 و بیست بر آنکه چون کسی زنی را که در او کتبیه سیدان و در او کتبیه سیدان گفت که کتبیه سیدان
 انما صرح سیدان لله تعالی گفت کتبیه سیدان ای او که در این بر سیدی که سید که سیدی
 بر نفس خود بر پیش تقابل اسلام آورد سیدان سیدی بر است او و تسلیم شدم بر او و خدای تعالی که در
 علم است و بعد از اسلام دی علم اعطای کرد و اندک سیدان هم در او عدم هیچ صفت که سیدان
 در او هیچ کرد و در او فرزندان آورد و ولایت ملک ای او خدای تعالی و در او خدای تعالی برای وی
 در حصار بنا که در روزین که ان نوع نامتوانند صفت کتبیه سیدان و در کتبیه سیدان و هر که در حصار
 و ادیان و ولایت فرستد و در هر ماه یکبار در روزی که هر روز و در او اعلام کرد ای با در او اعلام
 در او نسی و ما زینین در این بودی و بعضی دیگر که سیدان و بر او خود که کسی را انوار که تا از نسی
 در عقب کتبیه هر چه است شرف خود که در انباشت در این اسلام که در شرف تمام دیگر که کتبیه سیدان
 نیست هیچ را که کتبیه سیدان است که در او را وی داد و باز من گشته و دو سیدان که این بود و در
 فرود ای که در برای وی صفتی می کند که در او صفا که علم او ان است در این موجوده انما صرح سیدان
 ای انعموا لکما هبهم صلوات الله علیهم و الله فوا انهم فی حق ان یخلفون و هدی فی انصاع
 بیوی قبل خود بر او سیدان صالح را که کتبیه سیدان است که در او آمده شده و من که که فر
 یک کتبیه صفتها را که نه باید که هر چه است ان در روزها و کتبیه سیدان که در او کتبیه سیدان
 شده نکتته بیاری صالح که از او عید سیدی است و نکتته قال یا قوم یکتبیه سیدان با نکتته سیدی

لست لکن لا یستحقون الله الخ لکن یستحقون گفت سیدان که که ای او من جرات سیدان
 از او عید سیدان که در این سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 صلح و و در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 و در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 گفت که قال یا انما صرح سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 روی با او آمده و جدای ایمان ما انما صرح سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 کتبیه سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 بنزدیک هدایت و اوران اطلاع در او و بنویس آن بیست آنچه برسد که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 بی نسی سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 به الاخر فی الکلیون و در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 از اوله قدر این سیدان صدمع بر دیگر این برده است او بود و باقی است سیدان و در او آمده که در او آمده که در او آمده
 و قال صدق است که انما صرح سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 شفیق ترین است سابق قدر این صفت بود که نا و صلح را ای کرده و اشقی این نیست این سیدان که در او آمده که در او آمده
 علی السلام باشد انما صرح سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 قال انما صرح سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 گفت که لکن یستحقون الله الخ لکن یستحقون گفت سیدان که که ای او من جرات سیدان
 بود با یکدیگر بطریق کتبیه سیدان معترت بود و بعد از سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده

اره

و سیدان او را سید سیدان که ای جان او را سیدی که از با برسد که صلح را که کتبیه سیدان که در او آمده که در او آمده
 پس از کتبیه سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 کتبیه سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 جنس داریم و هر که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 این است که که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 این است که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 غایت که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 کتبیه سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 این نین در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 لغت سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 بی نکتته سیدان که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 اثری از خاندان و سابق این است که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 هر چه که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 از او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده
 و این که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده که در او آمده

و بشرت است یعنی طبعی نزد من بنام خدا که بشنید بفرموده او چه مفرکه کرده و چه کسب کرده و کجا
 عیال سلام بر او که بخانه خود رفته و مانده و خورشید را در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 حضرت است که میستند و چون فرموده شد تا ما الی انفسکم فی قلوبنا و لا یخفون و لا یخفون و لا یخفون
 خداوند حق و کلام است که میگوید پس از آنکه در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 چشم او فرزندان و از همانا که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 قطبان بود که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 الخشبین و آنست که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 شد و بکمال رسید و در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 مانند این که بوسیله او در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 صدق برود و در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 من اهلها فوجد فیها لعلابین یقتلوا و هذا من عذوقه فاستنقا کله
 الذی من شیعه علی الذی من حدوقه فو کثره مؤمنین ففقه علیه قال هذا من عذوقه
 الشیطان انفسه فو کثره مؤمنین و در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 غایب برود و در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 یا کاشم ففتن کرد از آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 منقول است که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 سیدان یکی از آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند

بنا

قطبان نام او و چون از قطبان و از آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 پس فرمود حضرت موسی که از آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 پس قطبان گفت که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 هیچ که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 شد که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 که قطبان و شمشیر است که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 پس بر وی قال یقوت ابی ظلمت نفسی فاعترف لی ففقه کله انفسه و لا یخفون و لا یخفون
 رجوع و حضور و انقطاع برستی گمنام کردم بر نفس من قبل قطبان چه اگر قوم بر اندازد ایشان را
 باشد چه کسی از آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 بخت آن بر آنکه در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 بهستنداری برستی که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 علی کلین الی کلین قطبان الخشبین کفایت ای برود که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 و در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 بهر دوستان که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 غایب بود این غایب است که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 است که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 معاذ ان لبش انما کسرت بر اهلش در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند

از آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 آن در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 از آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 چنین که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 مؤمنین آنکه در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 قطبان که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 فلکما ان آراءه ان یطهر بالذی هو عید و لکما قال یا مؤمنین اترید ان نقربکم کما قلت
 نقربکم ان تقریب الذی انتم تمکنون فی الآرض و ما تقریب ان تمکنون من المؤمنین
 پس آنکه در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 ستم کننده یعنی همان که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 میان مردم قطبان است که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 میخیزد انفسه لایستند یعنی قال یا مؤمنین ان للکاه یا تقریب الذی انتم تمکنون من المؤمنین
 میخیزد انفسه لایستند یعنی قال یا مؤمنین ان للکاه یا تقریب الذی انتم تمکنون من المؤمنین

بنا

میگردانند بوسیله کفایت بوسیله برستی که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 بهر دوستان که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 یقریب قال الذی یخفی من المؤمنین القطبان پس برود رفت و در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 شد و در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 دان از آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 یعنی صواب السبیل و انکم کم کثره مؤمنین و ان من یذبح ذبیحیه یذبحها لیس فیها ابراهیم قطبان بود
 سعادت الرحمن علیه و از آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 راهی است تا برین **انفسه اهل بیت علیهم السلام** آورده اند که چون موسی از حق تعالی بابت حضرت حق
 و تا فرزند را فرستاد و بر سرش و نیزه در دست گرفت و گفت ای موسی که میگوید کفایت برستی را میدانی
 کفایت فرزند کفایت برستی را فرستاد و بر سرش و نیزه در دست گرفت و موسی از تعجب در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
و حق تعالی آورده که موسی روی مبارک بر روی حضرت حق تعالی بابت حضرت حق تعالی
 بهر ای غم شوق قریب می بود و کلماتی که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 و کفایت برستی را فرستاد و بر سرش و نیزه در دست گرفت و موسی از تعجب در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 مردمان که با جمیع سبب بنده مومنان خود را بافت از خود ایشان یعنی بکلی از ایشان جدا کردند
 کفایت برستی را فرستاد و بر سرش و نیزه در دست گرفت و موسی از تعجب در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند
 است حال که در آنجا که در کعبه میخیزد از ایشان رو در باز فرزند

باز آنکه بر رسول صغ حج خلفان و دعا بایشان با اوست جزا و پوزای بکسی با کسی که باند بوی باشد
و بعد طاعت جمعیت هیچ ارتح و کما سر عرفت بوی چشم نه در این که **کعبه** روانت که حضرت می صلواته
عید و آن زمانه که بر کعبه بر نفس بوی آنچه بزم تا آن که برصفتی که این در روز قیامت که بشا و امان
سوره الفاتحه عیون نیک و یسوع و سبحان ابی
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین یسوع کو ان بقولوا امنا و هم لا یقننون هرو من مطوعت غیر خلق
تا آنکه کسی با عقاید این کتاب را بزم و عقل هیچ که از آنکه سوخت این کلام آگاه دور و در اول
این سوره که آنکه الفاتحه است با اسم الله و لام لطیف بهم بیتی میفرماید که الله هم روی بیاطاعت
لطیف هم احسان بر عبادت خود کند از جمله نعم بزرگی دیگر آنست که مراد باینده شد همان آنگاه که
شود ندانند که بندگان او در نعم نبوی باشد آنکه بگوید اول آسمان از ایشان باز دارند اما عمل آنکه
آن سوره فرمودند با و اهر با اوست پیش از آنکه در نفس حال با امتحان کند پیش از آنکه بجهت جاد و امان آن
از آنکه شمول و وظایف طاعت را استخراج کند و معلق از منافعی و اوست در این از اضطراب دور و هرگز آن
یا بنده اعلی درجات که بندگان از پیش آن وجه مسلمان است که در کعبه اند و ایش از جهت از دیار و ای
دور و فراتر رود و صلا هر آن از بند باریان بنام میوه و آنکه اسلام تمام کرده و او کارگزار ایش
تمام نیست یعنی بر نیت هجرت برود آمدند و مشرکان آگاه شده ایش از آنکه او را بیدار اند و حجاب
جهت نیایشان زود آنگاه فرمودی با آنکه کسی که کشتن بجا دعوی و لا دست بود آنگاه از مبعی که در ایشان
غایب است و در یافتن که مشرکان و برادر که خدا بسبب کرده او بران چه میگردد یا هیچ که در روز بریزد بر

قال

عاری می شمرده بود و در آنکه از ذرات اول بسیار جمع و فرغ می نمودن و در نماز و نیت او که بگوید
ایان ای بسای اتمان که ای ایش بنه و د کشفنا الذین من قبلهم فیکلمنا الله الذین
صداق و کیکلمنا الذین الذین و در سستی که امتحان کردیم بزم معامله از آنکه بندگان کردیم آنکه بندگان
موسان بودند بزمی بفرست و بهرام واقف شده و بعد دعوی هر یک را بر یک بل از سوره اندا و حدیث
آنکه که پیش از شمس بوده که از هر سوره ای نماند بهر مریه از آن بر کرد و او بران هر که در ایجاد و این
نیکوید و در کس که در آنکه ای بزم است دوست از استخوانی می جدا میگردد و با دیده در این ثابت
در انجی بود پس بیا هر سوره از خدا می تمام بر امتحان آنرا که هر سوره که در دعوی ایمان و شیخ مسا و در
کمال را در این یا بنما این هر که در را بکن با مزاجید به پیش زانچه عمده از صدق و که در ایشان کم
حسب الذین یعلمون ان لا شئی تا ان یشقی الناس ما ساء لیکنون بکرمی بنده از آنکه میگردد بیما
چون کفر و معاصی آنکه پیش کرد بر ما در امان سازند از نمازات و برضای ایشان در هر کس که آنکه بکنند
از غایب یا بنده در کس که غرنا که بکنند که ای می بنده از آنکه در آن که کسب نیت خود در خدمت بر اول
من شرف کس که از جهت بر اول است که در چه غیب باشد این کسب نیت است زیرا که هر کس که نیت
کرد است بر دوزخ ایشان که در چه غیب باشد من کسان بر جحیم لیست الله وان لعل اولیایه
و هو التسبیح العلم هر که باشد که بیدار بود از آنکه نیت است یا در کسب صالح کند یا بوا
رسد و از معاصی اشتباه نماید یا غایب از بندگان که در کسب نیت است و فرمودی و برای جزای این
آید است و این شرف نماند را بندگان از آنکه بجا بر سر ایشان است و من بجا که تا تمام جحیم لغتیه
ان الله کفری من العالمین هر که جاد کند با کفای با او ای نفس بر این نیت که میاید

فی الصالحین و اما کما ان آورده اند می آورده اند که ای ضایع است از این با هر آید و اول
ایش از آنکه در روز سزوا که ای در این در مصلی این که در نیت است و غیره القائلین من قبلهم و اما الله
قالا الذی فی الله جعل فضله انما یوکف عذاب الله و کفر بها و کفر من ربک لیل ان کانت
مکلمه او کبر الله یا حکم عیال صدمه العالمین و از هر مان هر که کسب نیت ایمان او در کس
طه زبانی نه بل و امانت آن ای قوم شریف الایمان که کسب نیت ایمان او در کس بسج اندا که خود
در راه طاعت است بسبب این او چون کفر او را عذاب کند که در نیت او در شمار و در عذاب و در زمانه
عذاب خدای تعالی بر ترک ایمان که از خوف عذاب خلق چنانکه که بسیار که از خوف خدای تعالی
انگاه استحقاق عذاب خلق هیچ نباشد و اگر بیاید باری از از یک برورد که در نیت نیت
که بعد برستی که اوستیم با شما درین وقت پس با او نیت شکر که بارید ایمان خدای تعالی اما از نیت
بآنچه در دلمای عالمیاست از صفای انعام که در نیت غافق و کسب نیت الله الذین استحقاق لیطاعت
المسافیقین و بر آنکه در خدای تعالی از آنکه در بد اند بیاید اندنعا نماز ایش از این که نیت
خواهد ساخت با جمله امتحان در بلحا و نیت و نیت جو هر ایش شکر شود چنانچه بانش و بارز و فر
معلوم کرد و در آنکه ای بزمینان و این بر خلق خیار دیگر از آنکه در از این در کسب نیت
و اگر که بناید و طریقی قدیم بر مان که در آنکه در و اگر در قامت برین یا کمان باشد با آنکه از این
شمار در زیارت آنکه در مسموم صیغه فرموده و قال الذین کفروا الذین استحقاق
سبیلنا و لفعلنا کفرا یکن و ما لیسوا لیلین من کفرا یکن من یکن و انهم لکنان
و کسب نیت که هر که در نیت ایمان را که شریف کرده و بی نیت کسب نیت ایمان را که شریف کرده

برای خود چه نوبت آن عاید به دست بر دست کسی که در نیت نیت از طاعت جاد و امان
و کسب نیت عباد است بر مصالح اول ایشان است الذین استحقاق لیطاعت الله الذین استحقاق لیطاعت
سبیلنا و لیطاعت الله الذین استحقاق لیطاعت الله و آنکه در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
ایشان بر بیای ایشان و بر این که نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
ایشان است هر چه بای با اعمال با آنکه نیت مساوی آن نیست بر همان نیت نیت نیت نیت نیت نیت
از عمل ایشان بکی را در و زیاده و مقصد در کسب نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و خاص دولت اسلام از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و شراب کوزیم تا از این همه حلقه نیت نیت و اگر که نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
ایمان بدین آید نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
لیکن کسب نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
بر در دما و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
آسی بن و ایاد که نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و به نیت
پس بر این نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
مشک و باز و عاق پس با کما از نماز و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
با اعم مسموم مسموم نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
آن با نیت

قال

بدرود که این یکی آید و از دیگری بیرون رود در اوقات طهارت بعد از نماز است و بعد از نماز است
عبد و اله و بترک شدن اینها از قوم و مدبر کند بان که طهارت یعنی لوح معصومین و سال بنای گمشده
و همان دعوت مشرف بود و کسی بگوید بر سر گشت قوم او را طهارت خدا باریت که شکران خود کند که
فَاذْكُرْنَاهُ وَيَا اَهْلَ الْاَنْبِيَاءِ وَجَعَلْنَا هَاهَا اُمَّةً لِّلْعَالَمِينَ پس نجات داریم لوح راه و باران چینی
یعنی هر که باقی بود از نوحستان و هر چه در سینه بود از انواع جانوران و در انبیا گشتی با و افروزم لوح
دلالتی بر حق برای عالمان تا به این بسته لکن باید نگردد و هر که جدا به از طهارت و فتنه آن زمان که
باید رسیده بسکینه اهل ست صلوحت بطلب علم نیند و الا امان نیاید مثل معاندان لوح ۴ و اینها هم
اذْكُرْكَ لِقَوْمِهِمْ اهْتَدُوا لِقَوْمِهِمْ وَ اذْكُرْكَ لِقَوْمِهِمْ لِقَوْمِهِمْ لِقَوْمِهِمْ لِقَوْمِهِمْ لِقَوْمِهِمْ لِقَوْمِهِمْ
علی السلام چون گشت هر که در زمان اهل بیت صد هزار بار و بربند از عبادت اهل بیت
بهرت شما از این من اینی که در ابره اگر سب که اینها در انبیا و غیره را نرسد و غیر را نیز اِنَّمَا هُمْ عَبْدُونَ مِنْ
ذُو الْعَرْشِ اَنْ تَاْتَا وَ تَخْلُصُونَ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاكُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِشْقًا
فَاَسْتَوْقُوا هَذَا الْقَدِّ الرَّفِيعَ وَ لَهَا كِفَاةٌ وَ اسْتَكْرَاهُ الْاَلَيْهَ نَحْسُوعُونَ در این است کسی بر بنده
بجز خدا می نماند و بر می باند و در این بر آن بنان از طهارت نام می کنند در کسی که از آن بر نشسته بجز
خدای تعالی نماند و قدرت ندارد که روزی بر بنده شما را روزی او پس بجز نزد خدای تعالی روزی
که او را نماند بر این سال آن هر زمان و در این بر بنده شما یکی و یک که بیدر او را که در وقت حاجت
صدیعت آید هر کسی او باز کرده و خواهم همیشه تا آنجا سخن حضرت ابراهیم بود و او که می شنیدانه تمام بر نماند
وَ اِنْ تَلَوْتُمْ لَوْ لَقَدْ كَفَتْ اُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكَمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ و اگر کسی

بدرود که این یکی آید و از دیگری بیرون رود در اوقات طهارت بعد از نماز است و بعد از نماز است
عبد و اله و بترک شدن اینها از قوم و مدبر کند بان که طهارت یعنی لوح معصومین و سال بنای گمشده
و همان دعوت مشرف بود و کسی بگوید بر سر گشت قوم او را طهارت خدا باریت که شکران خود کند که
فَاذْكُرْنَاهُ وَيَا اَهْلَ الْاَنْبِيَاءِ وَجَعَلْنَا هَاهَا اُمَّةً لِّلْعَالَمِينَ پس نجات داریم لوح راه و باران چینی
یعنی هر که باقی بود از نوحستان و هر چه در سینه بود از انواع جانوران و در انبیا گشتی با و افروزم لوح
دلالتی بر حق برای عالمان تا به این بسته لکن باید نگردد و هر که جدا به از طهارت و فتنه آن زمان که
باید رسیده بسکینه اهل ست صلوحت بطلب علم نیند و الا امان نیاید مثل معاندان لوح ۴ و اینها هم
اذْكُرْكَ لِقَوْمِهِمْ اهْتَدُوا لِقَوْمِهِمْ وَ اذْكُرْكَ لِقَوْمِهِمْ لِقَوْمِهِمْ لِقَوْمِهِمْ لِقَوْمِهِمْ لِقَوْمِهِمْ لِقَوْمِهِمْ
علی السلام چون گشت هر که در زمان اهل بیت صد هزار بار و بربند از عبادت اهل بیت
بهرت شما از این من اینی که در ابره اگر سب که اینها در انبیا و غیره را نرسد و غیر را نیز اِنَّمَا هُمْ عَبْدُونَ مِنْ
ذُو الْعَرْشِ اَنْ تَاْتَا وَ تَخْلُصُونَ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاكُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِشْقًا
فَاَسْتَوْقُوا هَذَا الْقَدِّ الرَّفِيعَ وَ لَهَا كِفَاةٌ وَ اسْتَكْرَاهُ الْاَلَيْهَ نَحْسُوعُونَ در این است کسی بر بنده
بجز خدا می نماند و بر می باند و در این بر آن بنان از طهارت نام می کنند در کسی که از آن بر نشسته بجز
خدای تعالی نماند و قدرت ندارد که روزی بر بنده شما را روزی او پس بجز نزد خدای تعالی روزی
که او را نماند بر این سال آن هر زمان و در این بر بنده شما یکی و یک که بیدر او را که در وقت حاجت
صدیعت آید هر کسی او باز کرده و خواهم همیشه تا آنجا سخن حضرت ابراهیم بود و او که می شنیدانه تمام بر نماند
وَ اِنْ تَلَوْتُمْ لَوْ لَقَدْ كَفَتْ اُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكَمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ و اگر کسی

ای اهل کوه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بستی که کند کرده از اهل خود را جفا بخش از تو چون قوم
نوح و بعد وصلح علم السلام و از آنکه بلیسان بر بوقران را حضرت رسیده بلکه حضرت آن بر زبان لقا
شده که سخن معصومیت و نبی و حضرت شده انبیا از کتب شما بجز بجا را صلی الله علیه و آله که زبان و نیت
بر نوسانده که مکتوب رسد آنرا و او ایفام رسیده و بر همه هدیه شما را دعوت کرده از انبیا با حق
بر رسیده و شما نیت و نظر را انکار شده که آنکه بترک اکتفا بپسندید و الله لعلل لعلل بعد از ان انزل الله
علی الله سیم آبی بنده متکان بخت که کجا دستگیر است که از انبیا تا از انبیا که از انبیا است
بیکند بر این از اید از نیت باز که از انبیا است برستی که از انبیا و بر صده ای که است خلیف بود
فِي الْاَخْيَارِ فَانظُرْ وَ اَكْفِتْ بِاللَّفْظِ وَ نَتَقِ الْبَيْتِ الْمُتَشَابَهُ الْاَخْيَارِ اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِغُيُوبِ
قَدِيرٌ كَمَا يُنظر من اسکران را که از انبیا و فکر و نیت را بر وید در زمین برستی که بگوید خدای تعالی
است خلق را بر اختلاف اشکال از انبیا که از انبیا است تا هر که از انبیا در یکرا طوفان است که چون
بر وید و است سینه که خان به در اینده ای سخنان تعالی جبرست لازم شود بر شما در اعداوت و بیعت است ایندکه
میدای ملامت است و انبیا که بر بیاید که خدای تعالی هر چه چیزی از نبی و اعداوت تو را است که سینه
اگر در وقت حضرت و ذات او بگویم است یکسان است چون بر زبان او می آید و نیت هر بر نیت از انبیا
عاجز نخواهد بود و بگوید هر چه از انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است
سنتان عتاب و نیت هر که از انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است
عذاب که بعد از آن و نیت هر که از انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است
فصل هر که از انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است

ای اهل کوه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بستی که کند کرده از اهل خود را جفا بخش از تو چون قوم
نوح و بعد وصلح علم السلام و از آنکه بلیسان بر بوقران را حضرت رسیده بلکه حضرت آن بر زبان لقا
شده که سخن معصومیت و نبی و حضرت شده انبیا از کتب شما بجز بجا را صلی الله علیه و آله که زبان و نیت
بر نوسانده که مکتوب رسد آنرا و او ایفام رسیده و بر همه هدیه شما را دعوت کرده از انبیا با حق
بر رسیده و شما نیت و نظر را انکار شده که آنکه بترک اکتفا بپسندید و الله لعلل لعلل بعد از ان انزل الله
علی الله سیم آبی بنده متکان بخت که کجا دستگیر است که از انبیا تا از انبیا که از انبیا است
بیکند بر این از اید از نیت باز که از انبیا است برستی که از انبیا و بر صده ای که است خلیف بود
فِي الْاَخْيَارِ فَانظُرْ وَ اَكْفِتْ بِاللَّفْظِ وَ نَتَقِ الْبَيْتِ الْمُتَشَابَهُ الْاَخْيَارِ اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِغُيُوبِ
قَدِيرٌ كَمَا يُنظر من اسکران را که از انبیا و فکر و نیت را بر وید در زمین برستی که بگوید خدای تعالی
است خلق را بر اختلاف اشکال از انبیا که از انبیا است تا هر که از انبیا در یکرا طوفان است که چون
بر وید و است سینه که خان به در اینده ای سخنان تعالی جبرست لازم شود بر شما در اعداوت و بیعت است ایندکه
میدای ملامت است و انبیا که بر بیاید که خدای تعالی هر چه چیزی از نبی و اعداوت تو را است که سینه
اگر در وقت حضرت و ذات او بگویم است یکسان است چون بر زبان او می آید و نیت هر بر نیت از انبیا
عاجز نخواهد بود و بگوید هر چه از انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است
سنتان عتاب و نیت هر که از انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است
عذاب که بعد از آن و نیت هر که از انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است
فصل هر که از انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است و انبیا است

آورد

که بگردید و همین بخفت از آن و قال نفع سحر و سحره و قال انما السحر ثم من دون الله و ما نانا
 موقد و یمنکم فی الخسوف و فی الدنیا ندر یوم الیهام و یکنر بفتنکم و یغفر و لیکن یغفرکم
 بقیصا و ما یکنرکم الشاک و ما لیکن من تاجرن کفرت ابراهیم جز این نیست که فرشته
 بجز خدای تعالی تا نجاتی برای او نمی میان غمناش تا شامت برستان بلکه هر چند در هر حال
 ایشان اجتماع نماید در کافران یعنی تا روزی باشد آن روزی باقیست و در قیامت کل فرشته و
 پتراری کند و منگوشه و بعضی از جن که بیوهان اند بر همین را که با عدالت کنند یعنی ان شاء الله بپردازان
 از حال هر مضمی که بگردد آن را با شرافت و با کرامت در هر صورت و غایت شماران در زبان اول
 کاران کفایت و مینه از ایشان از ایشان در حضرت ابراهیم سلامت از ایشان در آن عالم که لوط
 و قال فی مناجایه الی ربه لانه هو العزیز الخسوف پس هر که در وقتیکه فرمود اول لوط
 خواهد زاده و بقول ابراهیم زاده او بوده که او بوی ایمان آورد و اول با عدالت بر آن آمد و یاری
 گفت ابراهیم صلوات الرحمن علیه مر او هر سه را که فرشته فرمودی بود بوی ایمان آورده و بستی کن
 بجهت کند و هم از این قوم است که با او برود کار شریستی که او غایت بر اهل علمت بر نشان است و در آن
 حکمت که برین بعد از بس لوط و ساره با هی اتفاق نموده از کوه وانی که سواد که در جهت کربان فرشته
 و از اجابت ولایت شام آمده ابراهیم بطلبین نزل فرمود لوطا بعد فکرت **سار** **سار** **سار** **سار** **سار** **سار**
 که ابراهیم در وقت بجهت مهاد به پنج سال بوده و در همین سال خاقان اسمعیل علیه السلام را بوی داد
 آنرا که بزرگ ساره بود و چون با او برگزید و بعد بجهت سیده سما از دنیا و بر او ساره فرزندی
 چنانچه میفرماید و ذهبنا له الشحوق و دعوت و جعلنا فی ذریته النبوة و الکتاب علی ائمتنا

الجزء

الجزء و النبی و الله فی الذخیرة یکن القسطنطین بخرمیر مر او در الحسن بری فرزندی است و آن فرزند
 یعقوب و ساهم از فرزندان او است رابعین بری اسمعیل یعنی اسرار که اسرار یعنی قوریه و زبور و قوران
 و او هم او را بر بجهت و ابنی اسرای با که فرزندی دادم او را که بر حسن از غم و عین با ذریه طیاره از آن چشم
 و پیروی کتب بر این عطا کردیم با او را بر مقلد و حبیب و مسامحتیم تا به اهل اهل طایفه دیوی است که
 با حکم مردم بصلوات بودی تا فرمودند و سایر است که بقی است که فرمودن آن مضمی بود مثل آنچه فرمودی چه دنیا دارد
 است از لاهی و بعضی که بنمزد او در دنیا و بعضی از این است یعنی همکار ممالک عیالت در آن زمان و در میان کوه
 از افت زود علانیه است و خاص تمام از آن مایه و بر فرار و بر نمند و هر کسی که او در کسب است ابراهیم
 و بسند به کرامت و لوطا از ذوال لقویه ایکنم لسان فی الفاشحة ما سبکم بما یذیر العین
 الفعالمین و اذکان لوطا عدالت سلام چون گفت سر کرده فرود از اهل مقلد هر کسی که ضایعه می آید
 یعنی بینه کاردی که غایت فرشته و بسبب قیامت آن پیشی گفت بر نشان آن فرشته چندی از علیان چنان
 سید ازین عمل شرف است نفوس بکره ازین کار که آینه است که لسان فی الفاشحة ما سبکم بما یذیر العین
 و ما ذنوب فی نادیکم المنکر فها کان جنوات قومیه الا ان قالوا انا لیسنا بعباد الا اننا
 کنت من الصاید فین انما شای آید برهان بطریق ما فرست می برید راه را بر بکره بران یعنی مال ایشان
 بیکدیگر دولت از کسبید با بربان در برین عمل اگر آید بینه و بسبب مردم آمدند و باقی کرده و در آن مایه
 شده و می آید و بیکس خود بعلانی فرشته یعنی علیا بیکسبید که از عقل و عرفا بیکسبید چون در شام و او با
 و مزارع محض کردن و هم در آن و منکر بزود با کفایت بیکدیگر اکلند و مدهمه از آن که در هر یک در میان
 اخلاق و شراب و طرب و آثار و مزارع در میان سازان و اذال آن بر چشم و او بس که وی در شرف

القتیه و ربیع الشا و یما کما انما فیفسفون برستی که فرمودند که بجز بر اهل این ده عدلی از
 آسان یعنی سنگ بران بسبب آری بود که برست برست بکره و بسبب کلهای لوطا و اهل این ده عدلی است
 و گفتار تو که بگشتند و غیره فرایند ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانچه میفرماید و لکن انما نرسلنا
 ایهه بینه لیتقوم بعبقرون و برستی که که بیکد استیم از آن قرینان از زمین برای که ای تغفل
 کنند و اعتبار بر آن نشاندن از آن را بر بار خا سبب است ایجه و بجهل کردن زمین می توان یافت با
 اما یساره که نوز است و ای مدین کشانهم شعیتنا فقال یا قوم بعلفند و الله انجو الیه
 اللجر و لا تغفوا فی الذنوب فیفسفون و فرستادیم همی اهل اهل بران بران در شام
 علی السلام پس گفت ای که بهین برستید خدایا و امید دارد و نوبت روزی پس رابعین علی که
 امید تو است بجهت روزی است و غایت نهای بجهت روزی من بقیان کل و در آن
 در عالمی که کافرها هستند فکذوب و قاصدتم الحکمة قاصد فی دارهم فافین پس رخ
 برشته شربت و از فساد متعنه پس کفر ایشان از آن گشت با جمعیت از اهل عالم که در عالم
 در آن زمان قاصد برسد اما که در همه امرای خود بر آن راه کاران و امرکان و قاصد و قاصد
 تبین کلمه من سکر هم و زین کلم الشیلان لهما لهم فصدتمهم من السبیل و ساکا فاف
 منقصیرین و با آن قوم عاوه نموده و بلا کت ایشان را در برستی که در شام شربت ملاک ایشان بر زمانه
 در شرف ایشان کما بران مکه راه و انا رعا عیالیه بی جیده و بد است برای ایشان در هر کس
 یعنی بجهت پس لسان کردار ای ایشان را از کوه و کتب بیست از شرف ایشان از راه است که اینا علم سلامت ایشان
 در آن خوابانده بود چنانچه بیستی بخان بودند از نظر و فکر و ملاحظه بیه بجهت اهل شام که کرده

الجزء

که اگر گفتند یا بر عذاب خدایا برستی تو از دست که این در آن زمان عذاب است و بسبب آن خدای شرفان
 خواهد پیش برین کاران علیا که بر او کار است بکوی خدای است و تو چه او بی هر یک که عذاب است و بسبب
 چون لوط و انرا بپشتان فرشته قاصد برت افتر فی علیا القوم اللغسین کفایت از وی عذاب است
 باری در هر زمان از عذاب بر کرده و ناه کاران و ما لجانا موت سلنا لیاهم بالیض قالوا اننا
 نعلیما اهلنا لیه القنیة ان اهلها کما نواظا لیلین و اولی منکام که از فرشته کاران یعنی بلا که
 سوی ابراهیم بجهت فرشته نوز گفتند برستی که ملاک گشتند کما نواظا لیلین و اولی منکام که از کتب بسبب
 زاده تو مکنند برستی که اهل این ده هستند سکران بکره و انواع سکر است قال ان فیها لوطا قالوا
 سخن غلکم بین فیها النیغیة و اهلها الا امر انهم کانت من القیابین کفایت با ابراهیم برستی
 که در آن ده لوطا است و او از ان خالان فرشته ملایکه که او را نام بر سر که در دست از آن و کافرا از
 حال لوطا غافل نیستیم بر اینه امان را بی خا ابراهیم داد و کسان او را که از آن او را که بسته از آن با سکران
 عذاب دارد و یعنی خا ابراهیم گفت لوطا از انسان قوم بر آن رود با اهل جده و هر کس که وی بر آن
 کربان او کرده میان قوم با نواظا لیلین ملاک شود و لسان لیلان ما موت سلنا لوطا سحر و سحر و سحر
 بجهت در آن قالوا لا تخف و لا تخزن انا متعلقه و اهلها الا امر انهم کانت من القیابین
 و ان حکام که از فرشته کاران و بسبب لوطا اند و ملاک شرف ایشان و ننگه بر ایشان از جهت سنگ
 در این سنگ گفت که ساره که از ابراهیم برستی که سحر است اگر ایشان متعنه بر ابراهیم بجهت
 از حلال چنین سار که تمام مشا کرده او را بستن از آن و کفایت برستند و نه عاوه هر کسی که با نواظا
 ترا و کس از کربان ترا که او را نشان از بسبب ملاک و ملاک شد کاران انا متعلقون علی اهلها

الجزء

باز برگه ای که بین دو برگه آن قرار می گیرد و در میان آن نوشته شده باشد و در هر دو طرف آن نوشته شده باشد و در هر دو طرف آن نوشته شده باشد...

عکس

عکس است هر چند که در هر دو طرف آن نوشته شده باشد و در هر دو طرف آن نوشته شده باشد...

عکس

از آنجا که این نوشته در هر دو طرف آن نوشته شده است و در هر دو طرف آن نوشته شده است...

عکس

زیر آنکه این نوشته در هر دو طرف آن نوشته شده است و در هر دو طرف آن نوشته شده است...

عکس

حجتی را بر ملاطفت بوی ده رسول رفت و بنام گذاردند یا گرفتند و طاعت از تحت زیر آمد و قضا
 بجای و بی شکست چون کار بر وی قرار یافت ملاطفت گری بوی داد در آنچه نقل می شده بود بگویند تا برایش
 بفرستد و خواست تا که فرزند نکند ای برادر تو بل کن تا چیزی من ترا اعلام کنم کس فرستاده و در کوی گری
 بوی عرض کرد و گفت من بجهت آنرا که حکم نقل تو کرده بود ترا نکند تو یک نام در هر کجا بفرستد و قضا
 احوال از تحت و داده و ملک میرا در شهر بار ببرد و بر این طاعت است و بفرستد که هر چه بفرستد که غیر
 باشد فد تو از کس مانی من کن کس بود آنجا ملاقات کنم او قبول کرد و موعدی معز کرد و هر یک آنچه خواهد
 آنچه فرستد و خبر ده و هر دو تنها در آنجا فرستد و گفت بشنو دمن و دست من ترا را اظهار کرد و گفت من با تو
 دشمن تو که این دیار را بران کرده ام کس ترا صاحب کرده و فرمود تا برادر را بکشم کشته مرا بگو که
 برادر مرا اولی کرد ایندی و برادر فرمود تا مرا قتل آرد و بی مروتی بسیار با کرد اکنون ما خلع طاعت او کردیم
 و بطاعت تو درآمدیم ما را نشکری ده تا با وی کبیر نامیم خیر است که پیوسته ایشان داد و بداند که کارند
 کرده اند و او بیست نژده ملک گری را گرفتند این نیز پیوسته صلی الله علیه و آله رسید ایشان نشاندند
 این است این است از امور کاینکه مستجاب و این از عطا قسم اعجاز تو آید هر صد ایست و ده ان پیش از
 غلبه فایس و پس از غلبه شدن روم بر فارس بی در به وقت تقاضای او نافرست و هر کار در قیامت ایشان
و کشف الاسرار گفته که قیل از لی است و بعدا بهی یعنی امر از لی و ایوی او بیست که صد او نازل است
 و او از که بر میان بر فارس است بلکه کشند تا جو اینه شد مونسان باری کردن ضای تمام اهل آنجا
 بر قوی که کتاب نه اند چه در بنفیر است افلاک نغان است و ظهور صدق اجناس مونسان و برود کرده از یاد
 یقین اصحاب و گفته فرخ با است یعنی از اعدای دین بر یعنی غلبه کرده و یعنی را نا بود و شست نه چنانچه قضا

برادر

با برادر گری غلبه کرده بران چه که مذکور شد باری به هر که آنچه او و او غلبت است تمام کت را بر می رساند
 غلبه بهی با برمی و عهد الله لا یخلف الله و عهد و کلین ان الشاکیون لا یملکون و عهد
 کرده است ای تن غلبه روم با فرخ مونسان را و عهد کردی خلاف نمیکند ضای تن و عهد خود را چه دروغ نمند است
 بگویم بیست از و لیکن بیشتر مردمان بنده اند عهد الله و عهد اول بملکون ظاهر است الحیوة الدنیة و
 عهد من الآخرة عهدنا خلون عهد اند ظاهر و جزای اشک را از زنگانی در بی معنی مال شجاع و وفا
 و دولت او را با اسباب شمشیر و تجارت و زراعت و اجرای انبار و قنات اکثر اهل بی تو عهد از امید
 و کوه ایشان جای سید است در ظاهر بی که اگر یکی از ایشان در می را بر سرانجام برد اندک بکند که چقدر است
 ایشان را در آفت که غایت عقیده است ایشان عاقلان و بی چترانند و کبر پیغمبر است که بیست کلام
بیتگروا لی انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق فیکون منی
و ان کفرنا من الناس یلعنا و من یلعنا لکافرین در این شعلی باز خود که جعل و عمل که از دنیا جایز
 و با خیرت نرسد شمای اندرین که استخام کرد و فرمود که آیا تفکر نمکنند و نفسهای خوش برای مملکت
 است چه هر چه آراقت نمود و آرا آن را نفس بیچ آن یافت که چه چیز ما حق سبحانه و تعالی در غیور ایشان بود
 نداده است از خرابی نیست و عجاب قدرت مظلوم چه انسانی که از روی مسامت شیری باشد و شیری هفت
 شایع و انواع به این منطوقی است از کوشش چشم بی اله و دوزان و زبان و قوی که در سر آن
 از ساسو و با صره و شانه و ذوق و لا مر که ظاهر الله و باطن که در منفر کرده و هم و صاف و معتقد است با آنکه
 نوع چه یکی است و شخص به صورت هم شبیه نیستند و در صورت بیکدیگر شبیه نیکو نوعی علی و علا قدرت کلام
 و حکمت لطف خود درین رفو صغیره ایتمد از امتلا فاست نظا هر سانه تا است شباهت و معنی بعضی نشود در سر شمشیر

و حاجت منقطع نگردد با چه ادسک نفس خود فکری نماید یا ایداه خود بر اعاده هسته لال کند تا فریدند
 تناسل آسمان و زمین را و آید میان آسمان و زمینست مگر برای حق تعالی و عاقبت این کتب محفل آنکه
 آفرین آسمان و زمین را برای بازیت ملک آفرید بجهت استدلال بر توحید و برای حق نام برده کردن آن
 زبان رسیده بنیابت برسد معهود کرده اند و در وقت قیامت و آن بودی است تا هر کس برای عمل خود با
 و برستی کسب باری اندر دمان مبنی کفر و بجزای برورد کالیفان مبنی روز ستیزه که وقت قیامت کارگاه
 و سکرانند **وَلَمْ يَسْبِرُوا فِي الْأَكْثَرِ فَيَنْظُرُوا الْيَوْمَ الْكَلِيمَةَ الَّذِينَ مَنَ فِيهِمْ كَانُوا أَشَدَّ**
فِيهِمْ قُوَّةً وَأَنَارُوا الْأَرْضَ وَجَعَلُوا الْكَلِيمَةَ حَاوِيَةً وَأَنَامُوا لَهَا قُلْ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ
فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ آیا بر تکیستند در زمین مبنی مضامین
 و عا رب وقت تجارت تا پسند که چون بود عاقبت آنکه بود پیش از ایشان که گذشتند بود و اندک کرده
 سوت شرا از اول که از روی توست چون عا دایان و اشل ایشان و بگردانند زمین را جهت زلزله صحت
 و طرسل شرا و استخر ارج معادن و هسته طایب عمارت کرده اند از آن پیشتر از آنچه عمارت کرده تکیان که
 اهل او ای ذی ذرع اند یا آنکه عجز ذی زرعند یا آنکه عجز یافته در بی پیشتر از عمارت پیش از آنکه بدیش
 پشتران ایشان با بنهای روشن یا سبزی ای بود ایشان بدان نکرده بدند عجب سحر و سحر و دماران درگاه
 دایر ایشان را و بر این نیست عداوتی که انعام کند بر ایشان مبنی بی ارسال سلامی کفر و کذب ایشان را
 بگردانند و لیکن بودند که بوجوبت عفو است بر نفسهای خود دست میگردند **فَتَرَكَا نَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا**
أَلَّا يَسْتَأْذِنُوا بَلِ ابْنِ آدَمَ كَانَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأَشْيَاءِ كَمَا كَانُوا يَتَنَبَّهُونَ پس دست سراجام آنکه بر کرده
 مبنی کافرتند نه نیچی بدتر که عفو است و عذاب است و گفته اند سولی اسم دو رخ هست چاکر خستی اسم برشت

فی تفسیر

مبنی و در رخ عاقبت مترکان باشد بسبب آنکه کذب کرده اند تا اینهای خدای تعالی مبنی باورند برشتند قرآن را
 با قدرت گرفتند به لابل قدرت بودند که ان اینها هستند اسیر کرده اند **اللَّهُ يَسْتَدِرُّ الْعُلَمَاءَ وَيُضِلُّهُمُ**
فَتَرَكَا نَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا خدای تعالی آفرید خلق را از نظر پس از آنکه باره زنده بگرداند و برمی آید و بگوید
 هر کس پس سوی برای او حکم او باز گردانند و مشی **وَيَوْمَ يَقُولُ الْغَاظَةُ لِيُضِلَّ الْحَيْرَةَ** و در روز
 که قایم شود قیامت خاموششند مترکان غابوشکی که منقطع باشد از جهت **وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنَ الْعَمَلِ**
شَيْءٌ مَشْقُوعًا و کارهای ایشان کما بهم کار فرمایند و نباشد در پیشتر از انجا از ان ایشان مبنی از حدیثی
 که شکر کار نام نماند و بودند چون ماکه و اصنام در جهت کندگان مبنی ایشان در روزی بیکند که الله با شرف با
 خواهد بود و در روز از شرف ایشان محروم و نامید مانند بگشتند قرآن بدان ابا از ان خود ماکه
 مبنی چون از مظلوم نامید که از ان ایشان بر اثر شد **وَيَوْمَ يَقُولُ الْغَاظَةُ لِيُضِلَّ الْحَيْرَةَ**
 در روزی که قایم کرد در وقت سبزه آنکه نام بر کرده و از ان هم چه باشد که برای رو با علی علیه السلام آرد و حق
 اسفل الشقیین افتند کی در روز و صفت و یکی در روز که وقت آن بر سر عجز است و این در حقیقت از انواع قوا
 و این را اصناف عذاب مبنی از دولت تلاق تا از ان و بر بی در پیشتر از ان که انان قاتل الذین استکفروا
وَصَلُّوا الصَّلَاةَ فَهُمْ فِيهَا ضَلُّوا يَحْتَرُونَ فانما انان کرده و هستند و عملا بی سبزه کرده
 پس ایشان در روز قیامت مثل بران در شکله پنهان و اما بجهت آنکه کوفتن آن که منسخر گشته و نشاء مان
 کرد اندیشه هستند چنان شادمانی که انشان بر صحنه جهات است از ان ظاهر باشد با کرم و چشم هستند ایشان
 بملی معلول را باند با او از چشمش انقدر است ترا جانی **وَيَوْمَ يَقُولُ الْغَاظَةُ لِيُضِلَّ الْحَيْرَةَ**
 و صفت نیست بی سبزه و مردی بر برای خوبست که گفت **بِرَسُولِ اللَّهِ دَلَّشْتُ** او از خوشی باشد که من از او بر می آید

فرمود که ای کسان من بیدار است که در پیش من است چون آن درخت را در زمان سرد که سما
 بسفوف مریدگان در گذرد و بنا بر آن رسامی اعلی و علوی در پیش من درخت باو را آید پیش من
 چنان آردی که غلظت مانند آن شدی و پیش من **قبلی از او زای غلظت** که هر کس غلظت او از ترا سرفرا
 نیست چون آن از غلظت که در پیش من از او داده و اگر خود را با ما نماند حاصل من است که در پیش من
 لذت بود زینت بهره ای که در پیش من است و اما آنکه در پیش من است و اما آنکه در پیش من است
 لغت و الاخره قاتل اللیلک فی العذاب **مختصر** و اما آنکه در پیش من است و اما آنکه در پیش من است
 ما را منی قرآن با دلایل قدرت را با بزم صبر را بعلیم سلام و لغت ای برای آن ساری می شود و فرما
 بر آنکه در در عذاب حاضر شد که اند **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 فی المشوراة **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 آنچه که بیدار بود ای کسان با کید با آن که در پیش من است و اما آنکه در پیش من است
 که با در آید از آنکه در پیش من است و اما آنکه در پیش من است و اما آنکه در پیش من است
 او میگوید و دیگر تا که از او در طرف آخر زمین تا زنده و بجای که در آید بوقت ظهر منی تا پیشین **از**
ابن عباس میگوید که با هیچ با هیچ وقت تا زمان در قرآن فرمود که علی و ابن است را بر او در حدیث
 نماز پیش من است که پیش من است و اما آنکه در پیش من است و اما آنکه در پیش من است
 نیستند و چنانکه در حدیث و نیز است از صفات ظاهری من **مختصر** است **مختصر** است
 و هر که چنین است بر او حق طلاق نثار است و الله تعالی کرده اند در این **مختصر** است
 مؤمنان را طلاق باصله جبر تا فی الزینتی نیست و هر چون دلالت بر وضع نثار در بعضی کوشش

این حدیث در حدیث صحیح است

بنا بر آنکه این حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 در روز بر او است که هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
عنه و اگر در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 از اهل و دعوات و سجدهات و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 با بان و بر او است که هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 مؤمنان و کذا **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 از حدیث وضع از حدیث وضع و اما آنکه در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 از حدیث وضع از حدیث وضع و اما آنکه در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 و من ای **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 قدرت خدای تعالی که هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 در اساس **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 بکنکم **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 که با فرموده برای نماز آن نماز زمان در آنکه در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 مردان با آنکه در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است

اعاده را هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 قدرت که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 ممکن و اعاده او را **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 سائلت ای **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 کذا **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 آیا شما را است ای **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 نیزه ای **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 چنان **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 ساد **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 چون **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 اعاش **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 که **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 مصل **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 الذین **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 میکنند **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 تا **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است

بر آنکه در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 ذالک **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 خدای تعالی **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 نماید و هر که در حدیث صحیح است و هر که در حدیث صحیح است
 صاحب است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
در حدیث **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 این **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 نیزه ای **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 یساری **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 امر **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 تسبیح **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 یعنی ای **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 جز **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 متوجه **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 عرض **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است
 باین **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است **مختصر** است

مخواید نواب خدای تعالی که در کوه و حوضه لوجه الله بنده زبانی مکافات ایشان خدایان افزونی
 شده با پایداری افزونی که یکی را ده بار زیاده یا بنده الله الذي خلقكم ثم فرغ منكم ثم يميتكم
 ثم يحييكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم يميتكم ثم يحييكم
 خدای بقی است که با فرزند شما و شما بنویس روزی را در امید به شمار ادا م که زنده بشوید پس هر آن
 بوقت مقتضای آجال شما پس زنده گردانند شما را و برکنند از دنیا است آیات از انبیا عینی آیان
 بنان که بر نعم شما شکر کند خدا انتم که یکبار ازین خلق و ذوق و لذت و اعیان چه چیز با این بزرگوار
 توان کرد چون از جمله ام ازین نیاید پس ترا شکر که نفس نشاید باست خدای تعالی و برتر است از آنکه ترک
 بوی ظلمه النفسا فی البیت العجیب یا کتب آیه القاسم لیلیدقیهم بعض الذی جعلوا العلمهم
 بترجمه خود استگار شده بیا بی در بیان بختکالی و مردن در واسطه امین و در دریا بطرفان و شوش
 غرق شدن سخن بسیار است که همت دشمنی آدمیان یعنی بنویس مایه ایشان **اعلی علیا بر آنند** که مراد
 از خداوند آند که بالاراسته و حق که ایدان بار نیات زوید و در دریا لوله منقذ نشو و صاحبان و اولاد
 که چون باران منقطع گردد و جان ناپسند شوند و کویند خدا و بر آن بود که قابل اقبال بکنند و
 بجز آنکه چندی از قبیل از دستها لغصب کرد و نزد یعنی مراد از خدا است یعنی بنویس آن ظاهر شد در باب
 ابلاک قوی و در دریا با عراق قوم نوح علی السلام و آل فرعون و قطع الطریق بترکند آنکه بر سبب او بر
 و بجزند و بر تقدیر قدرت تکلیف بر افساد و بنویس آدمیان را ظاهر کرد تا چشما لذت را یعنی از جرد
 آنچه کرده اند چه تمام آن در لذت و جاه و پویشا به ایشان بچشیدن این معنی ز کرده اند شکر چه جود
 معصیت و اطاعت و از غافلان و از عداوت محبت **هر جا که بود که مراد از بر نفس است و از بر غلبه و اسلمی**

بجو

کو به هر که بجز اول او بجز که بر او فاسد کرد و ظاهر کرد و فساد در بر نفس **تفسیری آورده** که فساد بر نفس است
 مخلوق است و با بجز اول با غفلت زبیه و خوف بر عود عادات در حدیثی مسلمی که است که بر اسان علی
 ظاهر است و بجز زبان اهل حق فساد اسان علیا با غفلت فاسد و با شد و فساد از ان عرفا و عا و علی
 نقل سید زاده **الکثیر فانظروا کیف کان حاقبة الذین من قبل کان اکثرهم مشرکین**
 بگویند که از آنکه بر او در زمین ام عالم پس بیکدیگر بگویند بوسه انجام اما که پیش از ایشان بودند پیشتر
 یعنی هر که با شکر کند شکر کند آن تا قسم و جهلک الذین الیقیم من قبل ان یاتی یوم لا حرة
 که من الله یومئذ یصدحون پس از آنکه یکی جو را بر او فاسد است باری از کتبت و کتبت
و از صادق و علامت که در زمان بر تیرت بر طوفان نشو و روی ان قبول و حق آریش از آنکه بیا در روزی
 که باز گردانند نیست مراد از آنکه خدای تعالی یعنی خدای از آنکه زنده و البته باشد یا روزی بیا در
 خدای که گویست که باز گردانند از روز که او شود نشو و در مان از یکدیگر بر سر و در او که بی بطرف
 شما بنده و که بی ما و در رخ بمانند من کفر فعلیه کفره و من جعل صلیقا فلا تقیهتم محمد و
 پس هر که کا فزون پس بر است جزای که او که کتبت و با نیست و هر که کند کار کتبت و پس بی انضمای حق
 سبک تر ازین بی جای که بر تیرت بجزت و تقوی بدگان در روز قیامت **تفسیری** که در استوا
 و جعلوا الله القاری بین فضلها و انه لا یجیب الصکای فین تا خدای تعالی چه از او اما که از او
 و کرده اند که رای شبیه از کتبت خود و ذکر جزای که از آن که بجزت آنکه مقدر و لذت شما بنده پس
 که خدای تعالی و است نداد که از آنکه با مومنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدخ فرستد و معنی آیه
 ان یرسل الیراح محشرات و لیلیدعیکم من تحتهم و یجری الفلک با عمه و لیلیدعیکم

فَقِيلَ وَكَلَّمَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْ دَارِ الْآلِهَةِ وَكَرَّمَهُ كَرَمًا كَرِيمًا
 وَتَبَيَّنَ مَا جَاءَ مِنْ رِيحِ جَنَّتِ أَنْ كَلَّمَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْ دَارِ الْآلِهَةِ وَكَرَّمَهُ كَرَمًا كَرِيمًا
 انبساطا زبانا ولا جعلها رجا بادای دست فرود دهنگان باران انما بفرمان خداست تا بچشم خدا
 که تابع بارانست یعنی ازانی در فضاست و بر آن تا برود کشتن در دریا بفرمان خدای تعالی تا بگوید
 در باروی که خدای تعالی مفضل مید به قنات یک کشتن که بید بین نعمتا وَكَلَّمَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْ دَارِ الْآلِهَةِ وَكَرَّمَهُ كَرَمًا كَرِيمًا
 قبلاک رساله الی قومه من غنا و هم بالینا نزلت فانتقمنا من الذین اجمعوا و کان حقا
 حکمتا فخر المؤمنین و هر آینه تا فرستادیم پیش از تو ای محمد فرستادگان از آدمیان بسوی گروه
 ایشان پس آنرا نماند مگر و خدا بجزای روشن با حکام بود از حلال حرام و بعضی از قوم ایشان بنا
 کردیم و بعضی کافرند پس انتقام کشیدیم از آنانکه کافر شدند ایشان را بکلام و باری که
 آنرا که گوید بودند و دست بر او را بر ماری داد آن مومنان چه بگفت حق بفرستاد **الودود**
 از رسول صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود که هیچ مردی نباشد که از عرض برادر دینی خود چیزی کند مگر که
 خدای تعالی و حبش شود که پیش روی از و وضع کند در روز قیامت و این را فواله و کان حقا علینا فخر المؤمنین
 الله الذی نزل الریاح فتنبی سخا با قیامه و التنا و کیف بنشأ و یجعل له کسفا ذری
 الود و تجرح من خذله فاذا اصابت به من یتنا من عباده و اذ اهل کشتن بفرستاد
 خداوندی که نیست که بفرستد با او پس بر می آید که از باد ابر را همو ایستاد تا بکسرا از پیش
 سازد هم کای که خواهد بخت آسمان چنانچه خواهد بود و با ایستاد و کرد انداز کای باره باره
 قتل در طریقی بسوی بی باران کلمه الی که بر روی ایستاد میان ابرم در وقتی که بر تو متصل است

م

و هر در وقتی که قطع متفرق است پس چون برساند خدای تعالی باران را در اراضی و ملای هر کجا خواهد
 خود آنکه در این شان و خوشدل بشوند و آن کافر و منافقان نیز که بگنجدم فز قلیه بلبلین
 و بدستی که بود پیش از آنکه فرود آید و شود بر ایشان باران مثل زنبق و سحاب امینان از باران
 کما انظر الی آثار رحمة الله کینه یجی الاضیاع بعد موتها ان ذلک یخفی المؤمنین و یخفی
 علی شیء قد یرون پس دیگر با ما در وقت آبی و بخشایش است چنانکه چو زنده بگرداند زمین مرده را
 بشما را و آثار فرود و بنا تا پس از مدتی و از روی آن بدستی که تا در وقت بر ارضی زمین بعد از
 آن هر آینه زنده گرداند هر کجا است به ایضی ارضی احداث غل است که دره بوده از قوی نبات
 ایضی هو قیام است که در دعا ایشان بود از قوی و غیر آن و خدای تعالی بر هر چیزی توانست
 او با جمیع خلق یکسان است و امرش و مخلوق بر آسان است **اصحاحین آورده** که در ظاهر است که نیک
 کل است در راطن و کراهت که حیات دل از آن است و در بجز فرموده که تا در وقت نشانی خشنود
 و آن ان زندگی یابد و نزد بعضی خود اثر هست الا شد که منظر نظر است و لیکن ارسلا یحاف و کراهت
 منصف و الظل من بعد و بکفر و ان و اگر بفرستیم با بادی که نوری باشد بملاک چون در کوی
 عدل است و بر مزارع ایشان و در پس پندگشت زار زنده شده بعد از کسری و بملاک نزدیک
 چنانچه از دفع نتوان گفت هر آینه بهشت پس از زردی زرع کا فرشتی بسمای گذشت و با برستی
 الهامی که ندی و از دست او اما بهشت ندی این آیات بدان دار در بر کف از غل است و عدم
 تا بر و سرعت تیز از ایشان که نظیر صبح خاند که برین کارند و خود را از کفران و ناشایست باز دارند
 کامل و انبیاشان تقصیر آن بود که توکل میکردند بر پروردگار الهامی بر نذیبی وی پستند هر کجا

که با آن از ایشان باز بپوشید و ایندی را از حضرت واسمه او جمال بنده و جبار است و بنده
 و استعدادت طاعت کا یکی برسدی ایشان از حضرت و افراط نمیکردند به سببش و بعد از آن در بلای او توفیق
 کرد و دروغ ایشان رنگ کرد ایندی با صفا و لیکن توفیق این طبع در آن گرفتار که گفتند سخنان ترا که بسیار
 بابت گوی و قول ترا قبول کنند تا آنکه لا تشعشع المؤمن ولا تشعشع المؤمن الذمارة اذا و کفی
 من ذمیرین پس برستی که توفیق بنده ایست و ایندی هر که ترا و کما حکم ایشان در آنند زیرا که اول ایشان
 مراد است و بنده ایست که ایندی که از راه اولین چون بر کردند از آنکه در آن زمان از آنکه در آن زمان از آنکه در آن زمان
 برای آنکه حکم است و استماع یعنی اصم عقل اگر چه بی شنود اما بسبب هر که است و این اشارت است
 و دست چندی در می یابد اما گوی که بگشت بر سنگم و از آن عقده در ریاضت نیز مجرم است و تا آنکه
 ریاضت را یعنی عتق هند که عتق این تسبیح الا من یؤمن با یا ایها هم منسلون و بیستی توبه
 نماید که در دل آن از کراهی ایشان چه آینه دل ایشان حکم آبی گرفته که موبدان خود را با خود داشته و توفیق
 نیستی بر آنکه از آن اجتناب یابان رنگ آن که در دایره ای از راههای ایشان می شنود ان مواعظ و نصائح قول
 مکرر آنرا که در پیداست اما در کتاب با چه اصاح و فهم قول برایشان کنش و است و ایمان ایشان را بر آن
 میدارد که لفظ قرآن را از آنکه در دهن آن تشریح نماید برایشان کردن نماید که آن اندر او و اولی
 آبی را الله الذی خلقکم من ضعیف لضعف من بعد ضعیف قوة لضعف من بعد
 قوة متعنا و تبتیة یخلق ما یبتا و هنی العلم القدر و هنی العلم من بعد هنی العلم
 با زود نماید از چیزی است یعنی توفیق برسد و استماع را برسد است یعنی توفیق برسد و استماع را برسد است
 برسد از توفیق است یعنی برسدی می آید هر چه بنویسد از ضعف و قوت و جانی و پیری و او دانا است

مکان

بنده کان تو انما برتوضعت لبشان و یوقد بقیوم الساعة یقیم الخیرین ما یستوی فی ساعده
 کذا لک کا هنا یوقد کون و روزی که قیام شود قیامت و آن در ساعت آفرینش ازین بود که توفیق
 کا خوان سخن آنکه در آنکه کرده اند در دنیا یا در قیوم بر ساعتی و بنده نشان داند که ایشان دروغ نمیکویند
 مثل این بر کشتن از راستی و دروغ استند در دنیا که با کجا خوشتر بر کرد ایندی و خود از راه صدق و بی کجاری
 ایشان دروغ گفتن است درین سر و در آن سر و قال الذین اوتوا العلم و ایمان لقد یلتئم
 فی کتاب الله الی یوقر البعث فهذا یوم البعث و لکن کذبتکم لا تکلمون و بعد از آنکه
 ایشان بر عدم برسد در دنیا که بنده آنکه در او اندازیش را علم یعنی دانش که در آن یعنی توفیق و علم الا
 ملائکه نفسک نیز چه دروغ میگوید برستی که در آنکه در دنیا و کشتن مذکور است و معلوم در لوج خود با
 توان انجام که فرمود و استماع و ما هم بر نفع الی یوم یبعثون یا در علم آبی یا در قضای او یا آنچه برضا توفیق که
 زود کشتن باشد و شما بدان عقده از در دینی یا در قیوم بوده ایم تا روز بر این یعنی بر این است و روز بر این یعنی
 که آنکه میگوید و لیکن بود شما که از فرط جهل و عدم تفکر نمیدانستید که بگشتن سخن بر سر کافران آغاز نموده
 کرده برای ترا کلمات طلب رجوع کنند یعنی و اجازت نیابند هیوم سیدی لا یتنعم الذین ظلموا و اعتد
 و ستم و لا لهم یستعینون پس آنرا زود شود که آنرا که ستم کرده بر خود بگردد و هر چه از او ایشان و نه
 ایشان خوانده شود نه چیزی که از او معاف برایشان کند یعنی ایشان را نکونند که استرغای هدای که کند زیرا
 که هدای نما از ایشان را می نشود و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل شیء ذکرا و لکن یستهم
 یا ایة لیکفولن الذین یکتفون ان انتنوا الا یؤمنوا لکن و هر آینه بیان کردم برای مومنان و این
 توان از هر شیئی که ایشان را بجا زاید ایمان توفیق و مشورت صدق اصل اگر باری توفیق برایشان یعنی

سکران و معاندان سحر که طایفه بر این کوه اندک اند که در آن فرط عناد و غایت تمرد و فسق
 نسبت به شایعین میگردانند و مؤمنان کربانها کاران و دروغ گوینان و بر باد فداگان آنچه حال خوش است
 برایشان می بندد کذا **اللَّيْلُ يُطْلَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** بهمین مذهبند لایق
 خدای تعالی که نمیدانند و در طلبش ازین سزاوارند تا حق را بمانند **فَأَجْزَلُ أَنْ تَعْلَمَ اللَّهُ حَقِّقًا وَلَا**
يَسْتَعْتَبُ تِلْكَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ پس کسی که در حق بر آید از ایشان بهرستی که غده خدای
 تعالی بفرستد و اعلائی بکند و غالبشند این قدر است و خدای تعالی آن وفا خواهد کرد و نیز کسی که
 نماند و انتظار آنکه بکند این نیز نماند از امر معاد یا از ابدان سازند که بجز این در راهی خدا میکنند
 که آن وقت مقرر باز است و چون آن وقت در آید حکم الهی بطلور رسد **وَأَيُّكُمْ** ازین فصلی است
 و آن هر که سوره روم بخواند خدای تعالی او را از حسرت که است فرما به بعد هر فرشته که خدای تعالی را در بیان
 زمین و آسمان تسبیح میکند و هر طاعت که در ازین سبب که بجز قول رسد و ایضا بران صاف و در آید
 که هر که در شب بیستم رمضان سوره عنبکوست و روم بخواند بگوید که او از این بخت باشد

سُورَةُ الْفَاتِحَةِ وَ هِيَ أَوَّلُ آيَةٍ وَ تَلْفِظُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هر دو منقطع مبادی سوره و معانی کما در روز قضا این حق است
 و در آن کلمه اند الفاتحة است بآنا و لام و قاف و هم یعنی یعنی بنام سوره و هر است هیچ صفات کمال ازین
 است افزون و احسان این آیات استای قرآنست خداوند حکمت با منتقم حکمت با حکم که در دنیا قضاست
 با حکم کمال و هم هدی و رحمت و رحمتین راه نماید است بخشش از خدای تو میگوید کاران

الَّذِينَ يُعْمَلُونَ السَّلَوةَ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ **أَمْ كَيْفَ**
 میدارند نماز می خوانند و در هر روز یکبار و در هر روز یکبار و در هر روز یکبار و در هر روز یکبار
 تصدیق میکنند **أَوَلَيْكَ عَلَى هُدًى مَن رَّبِّهِمْ قَدْ أَوَّلَّكَ اللَّهُ مَطْلُوعًا** و آنکه که در بین صفات
 موصوفه و موصوم اند بر او راست اند از او بکار برود و آنکه او را بر آید سرسنگران و فرزند با سنگران
آید و آنکه که بفرستد حارث بن عمارت بجای نام برود بود و خنده رسم و همه با فرزند و در جامع خویش
 یعنی بی مساس این بر رسانید که به شصت و فرقه نبیند نه دلائل هر دو که اگر بخواهد بگوید **وَأَلَّا تَقْرَأُ**
 و نمود و عظمت ملک سلمان و در دو و علیما السلام جنمید با من است و مملکت و در قرآنست **يُولَى كَثِيرًا**
 میگویم حق سبحانه و تعالی است و خدا که **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ**
يَتَّبِعُونَ بَعْضُهُمْ أَسْوَءَ مَا كُتِبَ لَهُمْ عَقْدًا مَّهِينًا و از مردمان کسی است که بخواهد
 بازی و کفایت ازین فریب بماند و بشو که در این اختیار میکند انسانها را با همکاران و صاحبان
 را از راه خدای تعالی یعنی از این او و با باز دارد از استماع و قرآنست قرآن بی الهی بر او بی وفای
 که در راه خدا بر آن فسون سخن را نگوید و هر شب نمازت غذایی جو اگر کند و گرسنی و عطش در دنیا و آخرت
 و خوی در آخرت و کفایت ازین آیت در شان آسانست که جبارت تقیته در زندگی و مردام را با استماع سوره
 و همان این ازین سوره در سخن حق باز گشتندی **قُرْآنًا نُنزِّلُ عَلَيْكَ فِي لَيْلِي الْاَيْتَانِ فِي لَيْلِي الْاَيْتَانِ**
كَلِمَاتٍ مُّتَعَدَّةً لَّكَ فِي آذَانِهِ قَدْ قَرَأَهُ خَبِيرًا و بعد از این **وَمَن جَاءَكَ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ**
 را فریاد و بر کلام با روی بگرداند و در طاعت که در کوشش و انگیزه بود یعنی الفاتح با آن کند
 گویند که هرگز نشنیده گویند در هر دو کوشش او را نیست پس اعلام کن او را و بجای نشانی است و بعد از این

ان الذی انشا و عملوا الصالحات لیس فی عذابنا من اذین فیما وعد الله حقاً و هو
العزیز العلیم **و برکتی** اما نگردد نه بخدای تمام و سوال او که نه علمای نه است نه بر نه شرفی
با منت و ناز و ناستای نه بر نه عالی که با و در این بهشت دران و عده کرده بر نه عذای تمام و عده کردی در است
در است و او خداوند غالب است که بجس اورد از او فنا بوده ما نه شرف در است که هر که بر طریق حکمت بود
خلقه السموات یغیر بحدی نه در نه عباد الا فی الاصل و ایسی آن تمید بکم و نه فیها من
کذا آیه و ای آیت نامه الصلوات ما کان فیها من کل شیء **یا ذی الجلال و الاکرام**
بی سستی کردی به نیت نماز ترا بر نه است و نماز در زمین یعنی چه کرد که او ای لطف نامت را چون نه
و منظر سازد چه زمین بر روی خاک بود که گشتی و کجا با است ارام **یا حی** که نیکی که گشتی
سجاده و تقاضای زود که در هیچ زمین کرد تا بر مای با است تا از جمله که تا وقت او پیوسته و جودی و لیسان و
سفن و غیره و طریقت **یا ولین** و مادامه و غیر آن **یا راکد** که در زمین از نه جنب نه و و فو تا دم افقا
بسیار است انچه این فعلت با علم یعنی غیر مانع است و ما بر سبتم از ابراهیم آن که باز است پس و با تمام
زمین بران ایستاد و صرف کبابی بسیار منت هد اخله الله فاراد فی ساد الخلق الذین من
دونه یکر الظالمین فی صلاتهم **یا فطین** این که در کورد از اسما و زمین و کو حیوانات و نباتات
آفریده خدا این بر نه بی غیر که در عالم چه چیز با زنده آنگه دون میز او تا نه که تقارب تر است کجا
گفتندی منشی است تا میز ما با که این هر مخلوق نشند آنچه شان آفریده هست که امست بکشندگان در
کجا این است که ارا که عجز را با قادر و مخلوق را با عاق در بر شرف شکرست **یا مد** **یا مد** که لطف بمان حکیم
و وصالی او تر بود و نعمتی غلیم نه است و عرسه و هم که بر نشان بر جود کردندی از کلهای همان برای این

سجاده و تقاضای زود

مثل زاندهی صحابه زده است از عازلی جز او در زود و کشتی انبیا الغماز الحیة ان انشکرت بقیه و ن
کشکرت فانما یسکرت کثیره و من صکرت قادر الله حتی محمد و بر سستی که ما در هم ایمان من باعد
بن تا خود بن لایح و راکد که قولی صائب فعلی کمال است **یا شرف** تو جود و نفی شکر **یا شرف** که آفرید او که
عقلیه در تعریف تو جود و ایمان بر سبب نفی شکر و انشا و دلایل سببیه آن و معنی که بندگت بر عرش طایر است
انسانیت بافتی علوم نظریه و کتابت مکرر بر افعال فاضله بر رفیطت او که عبادت از علم با عمل است **یا شرف**
تو نامی و علم را در بخت همان اختلاف سدی و مکرر و شمس بر اندک که جود کرده و در اوست که روح ازین است
و او هر از او **یا صمد** بود ما با پس ناکه او و کثرت او ابو انام است لطفش کنین او این بود که از شرف
علم است **یا شرف** کن از او ماعنا تلغف یعنی پوشیدن **یا بک** ساینده دی نه بر است از انشای آنچه گمان کردی **یا شرف**
آورد که در سال هم از سلطنت او و در عیالات متولد شد و تا عهد دولت سلطنت عبادت و معنی که بند سبب
بر است و اکثر عباد را که بنده بود و که بنده غلام کسی بود و نشانی میگردد یا با طایر انجاری و کویش
در میان بی اسرائیل قضا بر سر بی و جودی بود و اسود و الیون غلظ الشفتین روزی بود قبل از جودی از شکاک
نجان دی در آن همه و در اسلام که نه جواب داده اویش زانمی **یا کف** ای همان ما هر است کمال حضرت پروردگار
از اهل بیضیسانیم در زمین ما که کنی میان مردمان بر استی همان جواب داده که اگر حکم چه است از تو یک ما من بر یک است
و طاعت قبول میکنم و امید میرم که هر اونیق دهد و باری کند و اگر را **یا کف** کرده از عاقبت را القضا و حکیم و مقرر
فست بستم ملایکه را این چنین شکست **یا صمد** قول او بصدیه و حکمت بر او افتاده که در دنیا یک **یا صمد**
حکمت از در نه بود که هر حکم عالمی ارز روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر یک نشد و معنی تر و نه نیستی بوده و
انشای حکمست میگردد ندان بزرگ و خود که ای همان **یا صمد** سببیه و حتی که نشانی در طمان میکرد حکمت
مستم پرید که چه ترا این بایر ساینده چای در چه سخن برست کشتن و اما نه گمان که نشانی و کلامی کردن

یا شرف

و شکر تو را که در شان خودی صحت چنانکه در اصول حکمت گذشت و ذکر این و غیرش در انشاء تقدیر لغمان
 بناست چنانست از شکر که هر چه هست پس لکن باره از قدرت لغمان هر چند که فرزند خود را کوفت یا نه
 انما ان تبارک شقلا السبب من حوده لکن فی صحف آذ فی السموات آذ فی الارض یا نیست
 بهما الله ان الله لطیف خبیر ای پس که من درستی که اینجاست فعل یعنی کردی که آدمی را باشد از
 خبر و خبر اگر باشد در خودی هم مستکانه سبند ان که اصغر چه بست پس باشد آن روز بجز و خبر که اعمال خیار
 بران نوبست و انما صفا گویند در زیر و چشم نیز نیست با آن عمل در انما بنا باشد با وجود وقت و سوسل یا در
 صغره ان آسمان و زمین خارج بالای سموات یا در زمین در مکانی بنام یا رود ضای تا آنرا و حاضر کردن
 صاحبی برستی که ضای نما بار یک ان است و علم او بهر صفا اعطا کند تا است بجان هر چه از **الله اهل البيت**
 نقل میکنند از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که میفرمود این را که و انما کم و الحقیق است بین الذنوب فان
 لکل من الله علیها لایق لکن اذ شئت استغفر برضا با که حدیثی است از کان ان خود که از این بزرگ
 ضای نما جویند بهمت نیاید که گویند یکی از شما که مرگ کند تا شوم که مستغفر کنم آنکه او این آیه را خواند یا بجای
 اقیه الصلاة و انما بالمعروف و انما عن المنکر فی الضحی علی ما اصابک ان ذلک بین
 غمیر الاثم ای پس که من بیای در ان زمان تا نفس نکالی به و بفرمای به نیکی و باز در ان زمان که اول
 از تکامل شود معصوم و آنست که موافق شرع است و مستجاب شد و منکر آنکه مخالف فعل عقل بود و منجیبی که بر آنچه
 برسد بنوازند ای خصوصاً در امر دینی برستی که آنچه فرموده شد از اینجا تا مرستی یعنی از آنچه ضای نما
 فعل کرده قطع با بجای و لا تقصر عن حدک للتأوی لا یخیر فی الارض مما ان الله لا یخیر فی کل شیء الا
 خیر و یکسوی بر روی خود را برای مدعا یعنی بود بیکتر روی بر مردم مناسب بیکو انما کن بر پیشان از
 روی تو اضع در و در زمین برای بازی و انوس و خود کاهی یعنی مجاز ما ندها همان و دنیا پرستان پس کسی

فانما

ضای ضای دوست بخدا را هر چه از منده را که چون رود میگردان فلان شکر کند که با با بستیم بر مردمان تامل نماید
الله اهل البيت که در امام چه بهمت خودی حکم از بر روی زمین رفتی بگردان زمین بر رفت زمین را حق تا آنکه در آن
 بود و غفلت که بنویسد و در ان فصل فی مشیک و انقض من حق تک ان انما الاضحی است که ضای
 الخیر و میباید پس بختن بختن خودی میان سرعت و بطل و هر که زود رفتن علامت خفت بک است و هر
 حرکت کردن نشانه خیره بود که است کلایا ز در پیش رجیع اخلاقی و بطریق تو اضع قدم می نه و زود رفتن
 کن او از خورشید یعنی فرود کند و مغرور زنده و در ان زبان کوفت گویش برستی که در شت زمین او از ان
 خوانست یعنی در ارتقا صورت فیضی نیست چه صورت بار با هر در وقت که و طبع او هر چه در وقت استماع
اصحیح المعانی آورده که مسترکان عیب بر رفع اصوات نفا جز میگردانند در گرد بر پیشان خورشید
 و حضرت رسالت بنا و صلوات علی و آل او از نرم بر او است که شستی چه صورت را که بودی و در جمل بود که
 که بزنی ای بندگان مرا چون با من نما که کشنده او از نای خود را که با نیک کن می شنوم و آنچه در اول است ان
 من میماند و چه خصیص آنکه صورت حار با انکما و ازین صواب است انکه از صورت است ان که از او از او
 در شب است که در کربت است میان قوری که گوید که فریاد چه صوابی است سبحان الله انما کار کسوی او از در وقت است
 و در حدیث آمده که از این استیتم یسبح للیاء فقتوه و با بقدر من الشکر بلان الرجیم سعادت حضرت رسول ص
 روایت کند که حضرت فرمود که فی نقانده او از زلفش دوازده او از حمار او او از ریسک او او از خود و دیگر گریست
 صورت او از زولانا جلالت الیوم محمد رومی حضرت الله شکر چنین فعل کرده اند که غالب است او از او از برای ملک
 او چه است بخت اجزای صورت با جنگ با ناز که پیش روی و صدای که از غلبه است قیاسی پس بود رفتن
 صدا باشد و از اینها معلوم میشود که نای که از صاحب اخلاقی روحانی و مطلقاً با طربترین نما خواهد بود آنکه
 کنوا ان الله یخیر فی کل شیء الا خیر و ما فی السموات و ما فی الارض و انشی علیکم ربکم مطهره و

صاحب

با طهارت و صیحت الشاهر من جبار فی القبر بعین بر حرم و لا حد و لا کتاب صبیح یا غنم زیدی
 مردمان آنرا که خدای تعالی را سزاوارتر از خود دانستند و در آستانه انانیت و غایت انانیت
 متذکرند و سزاوارتر از خود دانستند و در آستانه انانیت و غایت انانیت
 تا اثنان انفعال و از روی تمام کرد بر شمشاد نقیای شکاک را و پوشیده و پنهانی که پند می شناسید و آنچه می شناسید
 محسوس و معتقد که گویند لغت را بسبب و غیر کرده اند از آنکه لغت از لغت ظاهر و لغت حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و آله و اهل عاقله و با عقلی لغت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکی بی غش است با اقرار و تقدیر با نطق و عقل
 یا در وقت و نشو و نشو به چشم با مشورت و نصیحت سر بر با حفظ قرآن است فهم آن با نهار و لیل با صلوات و موم با
 ذکر کسان و مکر جنان یا محبت اهل بیت و عصمت اهل بیت یا بصیرت بصیرت یا بدست استاضاع و وضع مضار یا نمان
 انوار و صفای اهل ایمان است و تعلیم با معرفت و هدایت با الوان عطا یا است و فقران خطا یا علم یا علم
 بر وجه نقد و تقسیم و تقسیم که از این جهت تقسیم علی الباقی و بعد از صلوات است که لغت ظاهر حضرت محمد است
 صلی الله علیه و آله و آله و اهل عاقله و با عقلی لغت ظاهر و باطن و لغت باطن و ولایت و عقود است
 اهل الهیت بر مبنی از فهم این لغت ظاهر و باطن را اعتقاد کرده اند و ایمان این طایفه معتقد است از این جهت
 و تقایم و صیحت و کبریا و عقدا و کرمه ظاهر و باطن را اعتقاد و نگرا نه حق علی این آیه را و است که با اینها
 الرسول لا یخبرنا الا الذین یبشرون علی الکفین تا فریاد بر زوال این آیه است حضرت زکریا که در آن
 شد با آنکه حق تعالی بر او ایمن کرد و کرامت و ولایت و محبت ما را و از مردمانی است که جاهل
 و خفتند و وزر در کتاب خدای تعالی نضرین عاریت که می گفت انسانیت بنیان است و **عین المعانی**
آورد که بودی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر سوسه که خدای تو از چه چیز است و احوال او را صلواتی گفت
 از کتاب است که گویند در کجا دل گذرد و است غنی به شمس اهل ایمان از آنرا که خدای تعالی در کتابی روشن بگویند

این آیه در کتاب
 قرآن مجید است

تعلیم چنانچه زود قراداد فی القبر استیحواسا انزل الله قالوا بل ننتقم مما وعدنا بحکیمه الاله تا اولی
 شکار الشیطان بدعوهم الی الحدایب الشعیب و چون گویند هرگز از الصدوق بی روی گویند بخیر که در کتاب
 است خدای تعالی بفرموده قرآن و به این که هر که گویند بنیکویم و به این و تا بهت تکلم آنرا که بی روی گویند بخیر
 که باقیم به این بردان خود را یعنی سوسه که طریق ابا سوسه یا اگر بودی شیطان که سوسه پس به هر چه که
 این را سوسه و عذاب و بیخ اینان همان بی روی گویند و او را از تعلیم در نگردند و مغز خشم
 و جهت الی الله و هو یخسین فقد استسکناک بالقرآن الموفق الی الله عاقله الامور
 و هر که مخلص سازد این اعمال در ابا اخلص فرموده که در کتاب و حال آنکه او نیکو باشد یعنی موعود
 این دست زده باشد بدست آفرینی حکم که کلید شما است با سلام و اشهر طاعت قرآن و عزت بود بر روی
 نبوی که در جزو در میان شما رسیده از کتب باقی و عزت من اگر بنگرند زنده باین مرد و بعد از من که از نشوید و این
 با هم اندازد و فریاد است بر وجهی که شرف بر سینه بر شکم او نماند و دارد و بر سینه است باز گشت به کار با
 خواب بود و من گفت فلان بخیر نماند گفت بوالصفا منتهی علمت یا عیال الله علمت یا عیال
 الصدوق و هر که کرد و به شکم سر و دوشی که قرآن و هر چه است از زبانی که از دهانکینا از ترکان
 او بر روی لغت یا زکریا نشان بر آنکه که از این لغت را با آنچه کرده اند و نه به توبت خواهد بود چه کسی که خدای
 دانست با آنچه در سینه است از جزو اشرف و محبت احد است منتهی علمت یا عیال الله علمت یا عیال
 بر غرور داری و چه لغت را است و سر و زخم صنادید فریاد منی اندر بی عیال منی انکه کرد و انفعال با به
 چه تعلیم هر چند در نظر کثیر و بسیار تا بهت بان سرای انگشت و زود به سوسه که با به انیت و آنکه در آن سر
 انفعال پذیر نیست بر یا بر این لغت را به جا که می آید یا از بدنی خدای تعالی و آنرا که هر که شکست شود
 کتب کتابکم من خلق السموات والارض لیسئلون الله قال الله لیسئلون الله لیسئلون الله لیسئلون

و اگر پرسش بحکم از آنکه بیا فرستاده اند و این را بر آنکه کوه بندهای تا چه دلیل باشد از سواد او پرسش نمودند
 بسیار است و کوهی که در میان هر دو در آنکه اعتراض میکنند با آنچه حیرت بر سلطان اعتقاد است که یک چیز است
 نمیدانند که بین اقوام هم نشوند **بَلَدِي مَسَابِقِ الشَّمْعَاتِ وَالْأَصْفَرِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَقِيُّ الْخَمِيدُ** مژده
 بگویم در آسمان و زمین است یعنی مخلوق وی اندر آسمان زمین جز او نیستی عبادت نمود برستی که خدای تعالی
 او است دنیا زنیست که در پیش از خلق شایسته و صفات خود قبل از خلق اجباری است از پیش از آنکه
 و ستودند و شکر ستایش آن در او حضور گرفته اند که چون آن اعتراض کردند بر قرآن که خدای تعالی
 که شمارا بگفت چیزی بسیار در او جای میفرماید که **وَمَا أَوْهِنُكَ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا** و آیت است که قیل لایست
 بر او در این سوره نیز برای آنکه این خبرید هر که **وَلَوْ أَنَّ مَسَافِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَاللَّهُ يَظُنُّ**
يَوْمَ الْحِسَابِ سِتْرَةً آنچه ما فرستادیم کلمات **اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو جَلَالٍ** و اگر آنکه بودی آنچه درین
 از درضا قلم و درای محیط با دست خود داده شدی آن قلم را بعد از خدای آب او مفض و درای دیگر
 او میدان قلم و بدان آهای داده شده که ثابت کردندی پس خدی و بیایان تا درای علم الهی و عجایب
 صنع پادشاهی با اسامی آنچه آورده در دنیا و خواهر افزاید و معنی یا حکم و فرمان او را یعنی که در این بر مکه کا
 افاضت که بگفت قلم و داد و توانست آنچه ذکر شد تا تنهای و اختصار جمع قلم و کرنا استعارت با کوه
 و افیت با نکر پس چگونه باشد بسیار برستی که خدای تعالی است بر حکم و فرمان بلا نهایت خود دانست
 که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست **مَا خَلَقْتُكُمْ إِلَّا بِحَسْبِي وَإِلَّا تَكْفُرُونَ وَارْتَدَّ اللَّهُ**
سَتِيرَةً است و نیز کسهای اهل آنکه و بر این سخن نماید که از کوه مانند آفریدن بر این سخن که چنان
 سبحان ما در خلق شایسته آفات و ادا و اعانت بر کاران مباح نیست بلکه بگویم که صد نفر عالم بجا
 کند و نبوت است از ترس است علاج از آنکه هر که را با او هم در مایه که بر چرخه از کوه آب است او

به طاعتی از کوه را برود ان ایضا برستی که خدای تعالی شکر است به صوفی است را پناه است بر منبر است و بر هر قدر
 چنانکه کسی عزیز را بر نیست **لَوْ أَنَّ سَائِرَ الْأَشْيَاءِ كَمَا كُنْتَ كَالْقَوْمِ الَّذِي نَزَّلْنَا**
الْمَلَائِكَةَ عَلَيْهِمْ این که هیچ خادم که بسبب مردم و طاعت خود نمیکند که آن خدای که بر برستی که نشاء و کوه بر آینه بر
 شایسته است که خواب میکند بر این سخن نشاء بر جایی پیدا میشود و بعد از آنکه طاعت در است کثرت با دروغ و اورا
 به طاعتی و زنده کردن ایشان بر خدای تعالی آن از آن و زنده کردن کفایت است و این آن خدای تعالی که درین
أَنَّ اللَّهَ يُؤَيِّسُ الَّذِينَ يَلْتَمِذُونَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَيِّسُ الْغَائِبِينَ وَاللَّيْلَ وَاللَّيْلَ وَاللَّيْلَ وَاللَّيْلَ وَاللَّيْلَ
مُسْتَجْمِعِينَ وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ آیا زنده ای و زنده ای که خدای تعالی از در نظر برت را در برستی
 روز این سخن است که بر آید و داخل میگردد در بر خدای تعالی که در برستی که زانی که روز بر می آید یا در تمام
 ایشان کم و زنده میکند و امام که در آفتاب ما را که سبب صانع خلق آنند هر یک از این سخن برود و در قلمه در آن
 نام برود که در روز قیامت و جو بان ایشان نیز منقطع گردد و نه پس آنرا که خدای تعالی می کند و نام است
 که انوار الهی شناسند **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُتَوَكِّلُ وَأَنَّمَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْباطِلُ إِنَّ اللَّهَ**
هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ این سبب علم و شمال قدرت بسیار است که خدای تعالی است ثابت در ذات خود و
 بر خود خوش و آنچه در میان شی و برستند به خدای تعالی باطل کرده و نام حضرت و بر کسب است که خدای
 تعالی است بر زمین غایب بر هر بزرگی که از او بزرگتر نیست **أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْأَعْيُنَ تُحِبُّ فِي الْفُرُجِ حَيْثُ**
أَلْفٌ لَيْدٌ كَمِنْ آيَاتِهِ الرَّبِّ وَاللَّهُ لَا يَأْتِي بِشَيْءٍ إِلَّا وَبِحُكْمٍ وَأَنَّ اللَّهَ سَرِيعٌ حَسِيبٌ آیا نه بی آنکه گشتی برود و در
 برت و انسان او که آنرا از روی آب نگاه میدارد و با درای رفیق او میفرستد تا باها دشمن را بر این دلیل
 قدرت خود در هر کشتی و بر چی از عجایب که برستی که در هر کشتی و در با هر آنست نام است در قول قدرت و
 نفس بر هر چیزی که شده را بر لای او و شکله که بر خدای او **وَأَنَّ اللَّهَ سَرِيعٌ حَسِيبٌ** که لای لای و کوه الله می خلد

که در این فلک است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 و چون بود و چون بود و چون بود و چون بود و چون بود و چون بود و چون بود و چون بود و چون بود
 خدا را در عالمی که با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 از آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 یعنی در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 که در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 بخیر و بدی و در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 لعلی و الدنیا و لا یغتر بها قلبه الغرور و ندای عام است یعنی ای همه مردمان بر سرید از غرور
 پروردگار خدا را پرستید و انانیت را ناپسندید و بر سرید از غرور که در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 او را از آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 نشانی که در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 نه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 خدا را در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 که در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 یا در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 زاید آن که در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 مبداء که در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است

در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است

بزرگ

مشیت حضرت آفرید که است و کلید اطلاع بدان برسانند و هیچ آفری نه آفری که خداوند و علم الشاه
 و یقول الخیث و تعلم ما فی الانعام و ما تذکره فغیر ما ذاکت هذا و ما تذکره فغیر ما ذاکت
 آفرینش است و این الله جل جلاله و عزوجل است که در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 یکبارگی که در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 تا در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 را در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 بپسندید و در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 گوشت که در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 بر آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 او را در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 رفیق او را در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است

سورة التوبة مكية و هی ثمانون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمین اللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَارْحَمْ عَلٰى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
 الصَّلوة والسلام فمؤد که در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است و با آنکه در این عالم است
 اقصی خلق الله و ان اول ما حج است و لام از طرف راست است و ان اول ما حج است و لام از طرف راست است
 از خارج است و ان اول ما حج است و لام از طرف راست است و ان اول ما حج است و لام از طرف راست است

باشد و فرستادن کتابی بر این قرآن هیچ کس نیست در و چون منزل رسیده از بردن که عالمیان آن را ندیدند
 میکنند اما هر که از نزد یک حضرت یا میکوید بر او است از آن حضرت علی علیه السلام و آن را بر حق و بی شک و شک نیست
 و آن را بر حق و بی شک و شک نیست و آن را بر حق و بی شک و شک نیست و آن را بر حق و بی شک و شک نیست
 بلکه قرآن سخن و دست است و فرود آمد از حضرت برورد که روایتی از آن حضرت است که فرموده است
 تو اندو خاندان است هیچ کس نیست و پیش از تو مراد زمان فطرت و اسباب است تا السلام نیز برود و اهل
 زمان خود را و تو نیز بر قوم خودی است بد که پیش از تو راه یا بند و طریق حق انصاف کنند الله
 الذي خلق السموات و الارض و ما بينهما في ستة ايام ثم استوى على العرش و هو في يوم
 من و ليلي و لا تشفيهم اقلات تنذركون هذا و ينبغي ان تكتفوا بما في آياتنا و الذين را در عهد نبوت
 از آیات و با اینست نبوتی شد حکم او بر عرش که اعظم محمداست پس بر او برگردید و از راه او مگذرد که در هیچ
 نبوتی شارب که از این هیچ بود که باری که در هیچ در هر کس کند که در کلامی نماید یا بگوید بر حق و بی شک
 ربانی و فصیح قرآنی و تدبیر الاله من السما و الارض فعد بعد من الاله في يوم كان مقداره
 الف سنة و يوما فعد و ان مسارد که در میان حکم که در آن و میفرستد حکم که در هر کس بود
 از اسلمان بروی زمین بر یک ای آیه آن که بیکای می آرد در روزی که است اندازه او هر سال از آن
 شماره میکنند یعنی فرشته فری آید از آسمان و بالا برود در تنی که اگر آدمی رود و آید جز هر سال بر سرش
 و بر آن که از زمین تا آسمان باشد سال را راهت پس مقدار آن نزول و خروج هر سال راه بود **قرآن** از آبی
 الحن یعنی منی منی الرضا علیها السلام که هر کس که تکلم کند از زمین میفرستد با مؤمنان ایشان را با او
 وقت را بنده و آن امری بر حق کند با نکرده و درین وقت مخلوق ملائکه که خبر امور ما مورد کوی میفرستد
 حضرت صاحب الامر علیه السلام ذالک حالها لعن القین و الشهادة العزیز الرحمن الذي خلق

و الاکثر

کلی

کلی خلقه و بد خلق الانسان من طين ان خداوند که بر او میگذرد اندوه پوشیده و پدید
 یعنی آن است که از امور دنیا و آخرت را با عالم است آنچه بود و باشد و خواهد بود عالم است و در تقدیر بر هر آن است
 بر بندگان در تدبیر او که هر کس که نیکو کرد هر چیزی را که با او بود یعنی با برست بر او نیکو بختی حکمت و آغاز کرد
 ازین آدم را علیه السلام از کل شجره که شکله جز نخل است که چون سله میهدن نخل سقیه قطع کند
 من روجه و جعل لک الشجر و الاغصان و الاخشاب فلیلا ما تشکر و ان پس از برودن
 او را از خلاصه برهن آورد از صلب او آتش بنفشه را برین نخلی است که قال آدم رو دیده در آن وح
 خوش این اما جهت تکرم و تزیین است اطهارا که در نخل و غلوقی فرزند است و او را شایسته است حضرت
 و بخت این فرود آمد از زمین علیه السلام که من قسفت فعد عرقه و بساخت برای نما کوشی نشسته بود
 می بیند و دلها می باید اندکی سپاس اری می کند برین نعمت و قالوا اذا ضللتنا في الارض انا
 انی خلقنا جدد بل انهم یفتنونکم کما فرعون و کفر من کلان است چون ای بر خلف و اشل او آید چون
 کم شویم در زمین یعنی حالت شوم و باز بین آنچه بودیم چه نیکو کار اعطای ما از زمین منتهی باشد اما در نخل
 خواهم بود این استقامت بر سبیل حکمت چون حالت شوم ازین نخلی است که خواهد بود و زیارت که است
 میگویند بلکه ایشان چیزی را پروردگار فرود آید که نخل یعنی با فرست ایمان خداست خلق خیرکم سلف لعلکم
 الذي و کلکم الاله فیکشفون کما فرعون و کفر من کلان است که زود روز و فراموشان شمارش
 مگر که هر سال است که هر کس که در هر کس شده است بهت فیض ارجح نما پس سوی آفرید که خود با کردیم
 شود برای صاحب جزا **قرآن** که هر کس که در هر کس شده است بهت فیض ارجح نما پس سوی آفرید که خود با کردیم
 تفسیری که در هر کس که ملکوت است از نخل که بدان روی برکات ظاهر کرد و در هر کس که در هر کس
 در در اطلت که روی منافقان را بر او کرد و روی او را با در آن ارجح نما پس سوی آفرید که خود با کردیم

اورا از زکوة رواج بکلیت و آنچه بی قبضه یا در احوال ملک و رحمت خدا سلیقه و عجب از ادای کربا و جوین
 حریف و بیکس لاف سانس پیش اندزد و گویند که اذ الحیرة یون تا کسوار و سیرتیم عند ربهم ربنا انصرا
 و یمنینا فاما یرجعنا فاعل صلیکما انما یقولون و اگر چنین ای هستند چون شرکان در روز حشر گفتند کان
 بهشت سر می خورد یعنی از غایت سخالت و مذمت سر بر پیش گفتند نزدیک برورد که رجا در موغله عرض آید
 برین کار بر مول و در آن حال بگوید ای افریقا کار ما دیدیم آنچه کرده بودی و بشنودیم از تو صدیقان
 یا بول سنجیدیم و او از صومندیم پس با ذکر آن ما را دنیا ما بکنیم کار شایسته بدستی که می گمانیم
 یعنی زبیر اگر بشود که دریم و ما را شهادت از آن کسی که فرماید و گویند انما یقولون انما یقولون فلیما و
 لیکن حق القوی ایچ که کلامان جهنم من الحیة و الشاویل لجمعی و اگر چنین است بر این می آید و در
 دنیا نیز راه است و معنی آن را در باقی بیان می آید و عمل صالح بر سبیل تو و قدر ما آن علی انوشی با بیان
 و لیکن معلوم در یکطرف خلاف این امتضا می کند چه مختلف باشد که با اختیار خود ایان آرد که مستحق صبح و نوبت کرد
 و لیکن نبی باشد و است و واجب است این حکم ازین که بر آید بر میزانم و در رخ را از انکار در دو آدی بهر شایسته
 قد هتوا عما نسیتم انما تویمکم هلذا انما کفیتکم و ذوقوا هذال لخلد لیا کنته یقولون
 پس چندی شما عدالت را بسبب انکه در انوش کرد یعنی فرود گذاریدید این روز را یعنی ایان ما و در این خبر
 این روز برستی که ما ذکر کردیم شما را و لیکن بهشتیم در عذاب یکجند عذاب و دانی را با آنچه بود که عمل میکردید
 انما یؤمنون بالایاتنا الذین اذا ذکرنا افعالهم و انما یصدقون ربهم و علم لایستندون و
 جز این نیست که بگویند ما با شما و کلام ما را نماند در ده شونده با آن آیتها بروی و رفتند همه کسندگان و فرستند
 برورد که در خود را تا آنچه لایق عظمت و کبرای او نباشد پس معتقد است این خبری برورد که در ایشان معنی تر گشته اند
 صفات لایق نیستند استایشای موافق با هر سوجه که بندگان الله میباشند و این کشتی هستند از ایان

نیز

و طاعت سجده و این سجده مهم است از سجده قرآنی لیکن یکی از سجده است ایجاب است بر همه است و این سجده مذکور اولی
 و ساجد باید که کند که در آنچه را که از آن خالصانه و تصدیق کرده لالات وجود احد را که آن دلالتها دارند
 موجود است و گویند که در هر سجده و در هر سجده که سجده و اولی است که بر سر او در روز قیامت
 و است بر وجهی که اول آن سجده است اگر چه در صورتی که است که علامت بر کمال ایان که شریف و جود است
 این سجده و ماندن پیشانی و باقی اعضای منککانه بر زمین و دست برین وجه که سجده است ایضا و در هر نماز
 ندیمه فریضه الی الله و در این سجده در طهارت و زکوة و تسلیم که ذکر است ذکر شکر و ذکر حمد و ذکر ثناء
 چنین ذکر کرده در امالی لا اله الا الله محضاً لا اله الا الله تعالی و رقاً لا اله الا الله ایلاً و صدقاً محضاً
 کسباً مستقیماً و رقاً لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 است و اختلاف است بر این استقبال و خالی بودن از نجاست و وضع سجده بر چیزی که هیچ سجده بر روی زمین
 احوال است که اینها نیز در سجده آورده اند که نشان از معنی از انصاف است حضرت عیسی بر ارضی الله علیه و آله و در
 بود بر این شام با خواجه امام ادرودی تا وقت معشا در سجده توفیق کرده و نماز کردندی و بر خیزشای خود خیزدی
 تا در وقت ادای نماز یعنی جماعت گفتند در این سجده سجده است و در سجده است این نشان از کتب است و حضوریم
 عزیز المصلحین یذوقون ربهم خوفاً و طمعه و یذکران ربهم یذوقون و درینو بهلوی ایان
 از خواب که با نیت برورد که در این سجده او با نیت خوشنودی او **اول سجده که ایان است**
 جمیع که نماز است و هیچ را جماعت که در آن معنی گویند که دعا ایجاب است میان شام و صفت **هر سجده است**
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که تعقیب خواند میان شام و صفت خدای تعالی او دو گوشه نماز کند هم می
 یکسال راه و آن نماز که در کسند نماز میان باشد و از ساعت غفلت گویند و هر دعا که میان نماز شام و صفت
 کند تا شب است و شام بر سلام کرده الله از صدق او و است کرده که هر که میان شام و صفت دو گوشه نماز کند

نیز

نیز

كدركه شش بن الهدهد آیت و ذواته نوحا تبحر المؤمنین و دردم الهی و عنده الصالحون الهدى الاخریه
 انكدر من عنون برداره و كولو ك اللهم اني اشكلك بمفاتيح القرب التي لا يعلمها الا انت ان تعطيني علي محمد
 و آل محمد اللهم انت ولي نعمتي و العفو و العلي ملتي فقل ما فينا منك ان تعطيني علي محمد و آل محمد و ان تفعل بي
 كما و كذا اجمع ما شئت خوا به الاله الكذ و معاذ من جعل اوله اهل الله عليه و آله و آيت كه كه در اين آيه روشن
 بشود ان و شرف نيز است چون برده شرف و كذرت و جابان سر بر باليد غفلت نهدت ان بولو انبترم
 و فرس نيم نيم كه بر قدم بازيستند و درشت دراز با حضرت خداوند را كو نيد و از كو عطا كرامت
 را فو كسيك نيز و جو جز بعين نيب بروك ما داده كدای و بروز در راه ما داده كدای ان مبد فلكه تعلم
 نفسنا اللهي لمن نمن قرة اهلين حراما كما لو كما لو ان ليس عني انك من قربة نبي رسول
 انجنيان كه شرف شده است براي بولو نكند كه ان انضا مع ان روشني چشمها نيز كه كه ان شمسا روشن
 كرده در دهنش قدي مره و يا هن كه اخذ است لعلنا اي الصالحين لا لعين راست و لا اول من سمعت و لا
 خطه علي قلبه شير اناه و سافره ام از برای بندگان نماز كه نيز كه چشمها نيز ما به و او به كه نكند
 و ز خاطر او اي كندش و محققان برانند انست كه ان ان تفت حضي نمن كو نيد به فلكه تعلم نفس لا لحظه
 قلبه نيز و كه اه اندر انكه كه عوي و برافت ان لا ان بيت عاصم بن حدير از صاوق رو ايت كه كه
 سنج علي فلكه نيزه از ايجام آورده باشد مگر كه نواب با پشت ان در قران معتر شده مگر نيز نيك بيان نيزه
 عني سمانه و نكا نواست جزاي انرا در قران حيث عظم و بزرگي قدان جزا داده ميشود جزا دادني بسبب انكه
 بود كه با خلافت و صدق ولایت عمل مكرده بنكاي فرود كه چون علي بنان كرده جزا نيز همان
 كسي را طاعت اينان معلوم نكند كه نيز كه نوايشان نيزه ابن ابي عمير آورده كه كه ستم هيون عقيده و نبوت
 با شرف نيزه شرف در مقام عرفه و اما كوشاي علي بن سنان بن انسان نيزه شرف و ديان بن انسان

۲۰۲

نيزه از المؤمنین هو فوره كه انكشت با فاسق يا محسن يا شاي فاسق تر يا نيم به ريم و مسا و است و به كدای
 محسن و به تقصير قتل امر المؤمن را عليه الصلوة و السلام ايت است كه انكشت كان مضمونا لك كذا انكشت
 لا يشكون يا انكس كس كه ابويه كذا اوله و نوحا امر المؤمن ما نكند كس كه است برون نيزه از نيزه و فواجم
 ستم هيون عقيده بر ستمه در شرف است و نيزه جزا و عقوبت لا استون فوره بصنيعه جمع نيل استون ان
 بصنيعه نيزه انكه در شان او كسي به و الامارات برقم كذا كليات همچو نون و فاسق مسا و است نيزه از انكه
 و نظم كلام متعلق است كه فاسق است نيزه كه نيزه است جمع بيان ايمان و نفي صبح باشد و بيان كه و ايمان نيزه
 نيزه كه كس مضمون نون باشد و هم فاسق اما نون و كذا فوه ان نوزد صاوق نيزه صاوق آورده كه ستم بر ايد
 ماوي هم هو دوستان و نيزه اول است انقل كه ده ان نيل و احدي بروجهي كه كشت و ديگر بيزه با كذا نيزه
 نيزه انكشت است باري نيزه از برای تصديق قول اير المؤمنین صلوات الله عليه و آله و دلالت كه ان نيزه اول
 بركا انكشت كه نيزه و صفا و ايمان كه عنوان علم و نيزه صوف انست و حسان بن ثابت بن قتر انظم
 كه در برين وجه انزل الله و القرآن عظيمه في عني في الولد و انا قضيوا الولد من ذاك انكشت
 و علي زينبا ايماننا ليس من كان نويتا عرف الله من كان فاسقا نية اننا سوف نحجز الولد جزا
 و نيزه و علي لا انكشت نحجز صبا نيل نيل لذي الله عز و اوله نيل نيل انكشت اننا
 و نيزه و نيزه امر المؤمنین و ستم هيون ان آيت قران انزل فوره كه ستم عليه عمل من نيل فسق نيزه
 و امر المؤمنین بعد السلام منشا و ما و اوي ايمان و نيزه و كس كه ستم صادق حد مشنا ستم نيزه شاي
 كه فاسق كذا ستم فاسق حد مشنا ستم نيزه باشد كه ستم جزا ستم ان يا به كه ان رواي نيزه شاي
 انكشت علي لا انكشت امر المؤمنین هم مجازات ان نيزه نيزه نيزه منشا و مكان سار و بر علي بن ابي اسلم
 و انكشت ستم و محترم با محسني ستم نيزه و نيزه ستم نيزه انكشت نيزه و ديان بن انسان

ذلت و خاری و این ایست که افشا یافت از قول احسان بر تبارت و جان و لید از محیط بود که بد راه
 ذکوان بن امیر بن عبدالمطلب و گفت اندک ذکوان بر سر امیر نهوده بگو غلام او بود و او را مشیت خدایه بود
 و شمشیر بر بسری او و این ولید در دروغ مکه مسلط شده و ظاهر و در زمان خلافت او را کجا که کوفه
 کرد این چون که برادر مادرش بود و در زمان حکومت آن ولید شراب خورد و نماز هیچ و با مردم که امانت
 چهارگشت گذار و در حال مستی و کوبید که در جواب حق کرد و مردم داشتند و او را بعد از آن قدر شری زانند
 چون سق او بر کسوف ظاهر شد او را از حکومت که ذخرال که در وقت مرد بسوزن بگفت سحلت الی دست
 این قضیه که چون امیرالمؤمنین امین بن علی بن ابی طالب را از غلامی غلامی است
 و از برده و منافقانی عیان کنست سفاقت چه در ملامت اسباب قسوت و سوسا سوسو و عقوق و علی بن ابی طالب
 اجرای احکام شریفیت بنوی بر و در شیشه تا تحقیق شود آنچه امیرالمؤمنین با بوی نسبت کرده بود از نسق و چون
 سمع فیض ان تمه به ثبوت رسید کال ابا ان در آن حضرت تحقیق خواهد بود **و ان بی بی** در ذریع الیه
 منقولست اما الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات المأثورات و لا یجاءونها الا من یؤذنون
 اما آنکه گوید اندوه عمل صالح کرده پس برایش نسبت بر ستانای که ما وای ضمیمه است و گفته اند جنات المأثورات
 برستی است بر عرش و خدای تعالی بومنان و در آنجا که پیشکش از شد یعنی با حذی که برای همان برده
 و نیم طایفه از خدای تعالی در زانی و در سبب آنکه بود که عمل مکرر و عملی که مستحق این است شده
 و اما الذین فسقوا قلوبهم الشارکین انزلوا و ان ینجی منها احدی و فیها فیها
 ذوق هذات النار الذی یستقر به تکلیف بود و اما آنکه بر دهن رفته از راه دین پس برایت
 ایشان است و در شریعتی بجا چسبند المأثورات که مؤمنان را باشد این برادش و عجز ماوی دهیم که از خود
 که بر دهن آید ان ایشان را که اید و شونده در پیش **و در** آنکه پیشی وقت شجر شایب را با لافله تا بگریز

در ای روزی سینه و نوبت بر آن آمد که سینه فرزند بکر زاده ایشان باشد از زنده و بیغیر جنتی که کند و کند
 ایشان را حکمت الهی که پیش از عذاب ایشان عذابی که بود که با آن تکلیب میکرد و با او در سینه شستید
 کتبهم یوم العذاب الا ذل فی ذل العذاب الا کبر لعلهم ینجیون و در هر این جنت ایم
 اهل کار از عذاب نوز کبیره و خود تر در ما که فضل است برست با قسط و در از عذاب بزرگتر که در دست راستش
 که ایشان یعنی همی که باقی ماند از ایشان یا زکریا که در راه حق و از کفر نوز کبیره **و در** صبح آورد که عذاب در
 صبح خطام است و بزرگتر که سبب نام و نزد جبر او با دنی عذاب غیرت و کبر عذاب و بیخ یا اذن خدا است
 نیز ان با خوار و دنیا و تکلف را یعنی با افتادون در کناه و در افتادون از در کناه **و در** ان بی بی
 نقل کرده که ادنی غلای سهارت و کبر و در صبح نهدی عیال سلام با شمشیر آمد **و در** ایام هر چه که گوید که
 انی عذاب است و کبر عذاب قیامت و من اظلم بین ذکر یا بایت ربیه نعوذ بحضرت انا
 من الخیرین **و در** کبر سحر را تر از کسی که بنده او شود با تمای بر مردم کار او یعنی قرآن پس روی
 کبر انانان و تفکر کند در ان بر کسی که ما از شرکان انتقام کشند که نیم مملک عذاب و لقد اتینا
 موسی الکتاب فله نکلن فی مرتبه من یشاءه و جعلنا اولادک لیسرا لیسرا و جعلنا منکم
 ائمه یهدون با نزلت لک احزابا و کانوا یا ایاتنا یوقنون **و در** تحقیق ما دادم موسی را عیال سلام
 نوز برین مایش رفک از لغای کتاب بود که قرآن است چه ما دادم بران کتاب بشی آنچه دادم او را از کتاب
 پس این برین نمرد که بنود با بشکر کردن شکلیا کرده و مراد است الله و اگر نه آنحضرت را در تلقین و قرآن
 قرآن شکی نبود که گوید حضرت را صبح بپوش یعنی از شکش از زید بن موسی **و در** آنکه که صبحی زده بود
 و او بود و حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله که پیش از آنکه از دنیا جلت کنی موسی را خواهی و خواهی یا که ایمان
 و عده را سیکوید که شکله لغای وی مکن و در حق که آنحضرت را صبح ارج بر دهن موسی را و دید که ششم مردی از

محمد موسی کو یکبار از مرد اسب شوه است هم در وقت خروج و هم در وقت رجوع و کرد این بزم که بشنود بر روی راه
 نماید و بر روی اسب را و کرد این بزم بر روی اسب را با او که در وقت طوق را با حکام قوتی بفرمان با
 آن حکام که هر که در میان با برشته اید قوم با رنگا لطافت با از عاصمی بود که آیتنا و ایمنی طلاق که
 بموسسه بودیم بیکان بود **نعلی بن ابراهیم** **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 که در کتاب سبکی بود و قسم انداخته است که این نعل در وقت طاعت است و آن نعل که امر فیکتت مکر از جعفر بن محمد
 نمیدارد از مردان بر امر الی و حکم خود در هر حکم خدا می که این نعل در وقت طاعت است و آن نعل که امر فیکتت
 آن نعل که اقدام نمایند با مردان در هر وقت طاعت است و حکم خود در هر وقت طاعت است و آن نعل که امر فیکتت
 احکام الی با و جعلنا هم نعلین یذعنون **لی الشارح** **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
القیس بن یساک **عنه** فی وصفه **یذعنون** **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 در آن بزرگ بود که در آن اخلاقی فیکتت و در آن از مردان بر امر الی و حکم خود در هر حکم خدا می که این نعل در وقت طاعت
 جزا به **أولم یضربکم لکم الله لکم سکن فلیعبدوا الله وینشرون فی مساکینهم**
وینشرون فی مساکینهم **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 چند ملاک که پیش از ایشان از اهل قرصا چون قوم فاد و غور و مرد و اینها در مسکنای ایشان در آن
 سبک در زمانه سوزی خود بر روی که درین ملاک یا فون یا ضربه بر آید بر تمام است و اینها را با نامی شوه
 این سخنان را بر روی گوش فهم ستماع فیکتت **أولم یضربکم لکم الله لکم سکن فلیعبدوا الله وینشرون فی مساکینهم**
 وینشرون فی مساکینهم **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 می دانیم منی با آن **وسبل** **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 برسد و سبکی است و سوز و کوه که آیت بنان زمین خشک بر سبکی بر روی آن می آید از با کشت زاری که

کرم

کرم از غنای اشجار است و سوز و کوه که آیت بنان زمین خشک بر سبکی بر روی آن می آید از با کشت زاری که
 آیت بنان زمین خشک بر سبکی بر روی آن می آید از با کشت زاری که
 خشک در وقت از راههای مردم جدا نموت و تقدیم انعام بر نفس اشعار است **بکرم** **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد
 زانسان چه او برای سوز و عبادت فیکتت **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 واصل با کبک در **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 کرم و سبکی که در آن **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 و در هر وقت طاعت است و آن نعل که امر فیکتت مکر از جعفر بن محمد
 آن نعل که اقدام نمایند با مردان در هر وقت طاعت است و حکم خود در هر وقت طاعت است و آن نعل که امر فیکتت
 احکام الی با و جعلنا هم نعلین یذعنون **لی الشارح** **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
القیس بن یساک **عنه** فی وصفه **یذعنون** **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 در آن بزرگ بود که در آن اخلاقی فیکتت و در آن از مردان بر امر الی و حکم خود در هر حکم خدا می که این نعل در وقت طاعت
 جزا به **أولم یضربکم لکم الله لکم سکن فلیعبدوا الله وینشرون فی مساکینهم**
وینشرون فی مساکینهم **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 چند ملاک که پیش از ایشان از اهل قرصا چون قوم فاد و غور و مرد و اینها در مسکنای ایشان در آن
 سبک در زمانه سوزی خود بر روی که درین ملاک یا فون یا ضربه بر آید بر تمام است و اینها را با نامی شوه
 این سخنان را بر روی گوش فهم ستماع فیکتت **أولم یضربکم لکم الله لکم سکن فلیعبدوا الله وینشرون فی مساکینهم**
 وینشرون فی مساکینهم **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 می دانیم منی با آن **وسبل** **عنه** در وصف نعل سبک از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 برسد و سبکی است و سوز و کوه که آیت بنان زمین خشک بر سبکی بر روی آن می آید از با کشت زاری که

سورة التغابن

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا بالله ولا تلحقوا بالکافرین و المذنبین ان الله کان علیما حکیما **در بیان**
تکلیف که ای مسلمانان مکه و ابو الاعمالی رسول بود از او آیه آمده که درمکان حق بین ما
 این ای نزد که در روزی دیگر با جمعی بنامان حاضر شده از حضرت سالیه علیه السلام علی علیه السلام است
 نمود که مراد بلاست من است یا نه که او را یکی از اوصیای حضرت بناز اتفاق حضرت است بناز یکی از اوصیای حضرت
 یکی از سخن را حضرت شاقی آمد روی مبارک هم کشیده این ای این قینه و جبهه که گفتند با رسول الله صلی
 عرب در آمدن اصلاح کلی زمین است یعنی انما اصلاحه کفره عنده و حضرت مانع شده فرمود که من کجا ان
 در او ام پیش را و نفع عدو نیست و آیه آمد که ای پیغمبر ایم و نسبت باش بر تقوی با بتسلل زهدی تا کار
 نفع من و زمان هر که فران کور چون از همه زود و منافقان مدینه را چون این ای و این قینه برستی
 خدای تعالی است اما بمقال ایشان را مکرر کند و فوادمه و اتبع ما اوصی الله من ربک ان الله کان
 بما تاتون خبیراً و پی روی کن آن چیزی را که می کرد و بنویسند و بر او کار چون ای از امامی ایشان
 برستی که خدای تعالی بخواهد بکند و انما است و تو کما علی الله و کفی بالله و کما کان رضای
 یعنی کار خود را با وی که از بسینه حضرت خدای تعالی کار سازد هم گذار و کجا میان و کما کتبته و همات **آورد**
 که ای پیغمبر صلی الله علیه و آله ای رسولی است بر من و ای رسولی که در او است که یکی از انتم که پیغمبر یا
 از آنکه صلی الله علیه و آله مکتبند و عرب و بر از او قلبی است که در او است که یکی از انتم که پیغمبر یا
 نیلین در وقت دیگری با ای مسلمانان به در سینه جفر فرم برسد یکت صلی الله علیه و آله و بر منم ای مسلمانان
 کتب نیلین فرجه حال از هر که یکی از انتم است یکی از دست ای رسولی که بر او است اطلاع یافته که ما کتب
 الا انما فی ربی حسبی انما او را در حق گوئی سازند معلوم شده که او را در وقت و این باب است آمد که
 ما جعل الله فی قلبین من قلبین فی خوفه و ما جعل اولادکم الا فی تطاهرون منهن انما کما

در بیان

و ما جعل الله فی قلبین من قلبین فی خوفه و ما جعل اولادکم الا فی تطاهرون منهن انما کما
 التسلیل یا فرید خدای تعالی را در اول روز در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 یکی از صاحب سخن است که فرمود که در روزی که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 تغییر نفی که از امر المؤمنین بعد از اسلام جمع بشود و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 سینه را در وقت اول روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 است غلطی صافی که کجاست از آنکه در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 پس ای که انجان کند از روزی که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 تمام جبریل میگفت که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 خطی است که از انان نامان را در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 زوجه است و امر است که یکی از سخن است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 و کرد و این خدای تعالی است که از آنکه در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 پس ای که یکدیگر جمع نشوند از آنکه در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 و تمام فرمود که کجا که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 فرج میزند و این کفر را در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 خدای تعالی است که یکی از سخن است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 نازل شده بود که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 فرزند آن بر او است که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است

با پیغمبر صلی الله علیه و آله از مقام خود بران آمده بود فرستند با ای مسلمانان ملاقات کرده احوال خود گفته که او را
 با علی الانصاری المبرسه و الطاهر عادت رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 قال ان حضرت ایوسف را که یکی از اوصیای حضرت بناز اتفاق حضرت است بناز یکی از اوصیای حضرت
 این امر است که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 نو که ساخته فرستند ای پیغمبر صلی الله علیه و آله که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 بر آنست و آنچه با اینم از این پس میاید و بگوید که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 از پس فرستند که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 از پس میاید که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 بر او حضرت خاتم که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 فرستند که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 چون رسول صلی الله علیه و آله از حضرت اهل اسلام را در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 بینه بن بیض و عمارت بر روی که بشوایان طعمان بودند و ایشان را دعوت کرد و بصل با کتلت نامزد
 ایشان را در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 ایشان گفتند که این امر را عارضت است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 بر این صفت است که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 که عرب اتفاق از آنکه در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 این را میگویند که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 ایشان بنویسند و امر حق را در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 این مکرر بر بل صفت با طریق صامت اکنون که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است

در بیان

با پیغمبر صلی الله علیه و آله از مقام خود بران آمده بود فرستند با ای مسلمانان ملاقات کرده احوال خود گفته که او را
 با علی الانصاری المبرسه و الطاهر عادت رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 قال ان حضرت ایوسف را که یکی از اوصیای حضرت بناز اتفاق حضرت است بناز یکی از اوصیای حضرت
 این امر است که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 نو که ساخته فرستند ای پیغمبر صلی الله علیه و آله که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 بر آنست و آنچه با اینم از این پس میاید و بگوید که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 از پس فرستند که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 از پس میاید که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 بر او حضرت خاتم که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 فرستند که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 چون رسول صلی الله علیه و آله از حضرت اهل اسلام را در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 بینه بن بیض و عمارت بر روی که بشوایان طعمان بودند و ایشان را دعوت کرد و بصل با کتلت نامزد
 ایشان را در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 ایشان گفتند که این امر را عارضت است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 بر این صفت است که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 که عرب اتفاق از آنکه در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 این را میگویند که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 ایشان بنویسند و امر حق را در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است
 این مکرر بر بل صفت با طریق صامت اکنون که در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است و در آن روز که اول روز است

مناظرات میده و میفرماید که **وَإِذْ يَقُولُ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مِرْضًا وَنُحُودًا اللَّهُ وَرَسُولَهُ**
 الاخره و با این از آنکه گفتند منافقان چون این شمشیر و آنکه در لسان ایشان جاریست یعنی منافقان
 را **وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَكَ فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
قَالَ كَلِمَاتٍ لَّا تُلَاقِيَهُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ**
وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ** **وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
 منافقان چون منافقان قبلی و ابوسلمه و ابن ابی اهل شریک شریک زینبی است که در بنی طایفه منافقانند
 واقع شده این منافقان مردم مدینه را گفتند نیت مقامی برای بودن شما را در دست کما **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ**
وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ** **وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
 چیست گنبد برین بران و اورا برست دشمن باز میده و مستور رجوع می طلبند که در نهایت این بغیرا یعنی
 بنو حارثه و بنو سلسله میگوید برستی که منافقانی در مدینه غایبند و به شکلی ندارد اما اجابت ده تا برویم
 از آنکه در این دشمن بران شمشیر نکند و حال آنکه منافقانی همان عالی و باطل نیست بلکه شکلی تمام
 بنواهند برین دشمن مگر که گنبد ازینک که **لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مَوْتٌ أَقْبَلُوهَا تَعَالَى اللَّهُ تَعَالَى لَا**
تَقُولُوا وَمَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا نَجْسًا **وَأَكْرَمَهُمُ** **وَأَكْرَمَهُمُ** **وَأَكْرَمَهُمُ** **وَأَكْرَمَهُمُ** **وَأَكْرَمَهُمُ**
 از آنکه این معنی بکلیا بر میده و در آنکه در ادب ایشان و در کبر نبیست شرفش را یعنی این نژاد است
 گنبدش مگر با بقا نوسلانا هر آینه در بنی فخر را یعنی اجابت گنبدش نژاد و در گنبد با اجابت گنبدش
 اندکی مگر در دوزخ نشوید با هماری گنبد! **إِسْلَامٌ** **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ**
وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ** **وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
 با ضای تا پیش ازین یعنی در دوزخ گنبد که بودند که هرگز نپوشانند در کار زار و در هر عهده ای ضای

برگرد

بسیار شده یعنی سوال فرماید که **وَمَا يَذَّكَّرُ لَهُمْ أَن يُرْجَعُوا** **وَمَا يَذَّكَّرُ لَهُمْ أَن يُرْجَعُوا**
إِنَّ هَذِهِ نَفْسُ الْمُنَافِقِ وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ
 که چنین اگر بگریزد از ترک با دشمنان چه لا بد است هر نفسی با نبوت با نقل و در قیامت که **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ**
وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ** **وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
 و آنکه مگر بگریزد یعنی اگر شما فرار کنید در این شهرها در این جزایر هر چه در آن است که در زمان آنکه در این شهرها
 نوبت نیست و فرقه و این شمشیر در قیامت **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ**
وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ** **وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
 نعمة و لا یجیدون لهم من دون الله و لا یجیدون لهم من دون الله و لا یجیدون لهم من دون الله
 خدای تا اگر فرماید شما باری و برین با خواهر شما یعنی و نصرتی آن گنبد گنبد که آراوه می باشد مردمان
 برای خویش خدای تا دوستی گنبد مساند و نیازی که جز باز دارد **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ**
وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ** **وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که در این شهرها در این جزایر هر چه در آن است که در زمان آنکه در این شهرها
 نماند و گنبد ای برادر توانی که در طرب گنبد رانی و حضرت یحیی علیه السلام نیزه شمشیر چو لاله که برادر
 جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا در اصحاب ترا با و فرماد که فرست **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ**
وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ** **وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
 برودن خود آمد آن میاز گنبد گنبد بروم و حضرت را از صفات تو جز گنبد چون نزدیک حضرت سید جبرئیل
 پیش گرفت این است آورده بود که **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ**
وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ** **وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
 ایستاد که **لَا يَأْتُونَ الْبَنَاتِ إِلَّا قِلِيلًا** **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ**
وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ** **وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
 علیه و آله از کرده شما که بندگان مر برادران خود را که بیاند بسوی ما گفته اند منافقان **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ**
وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ **وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْمَدِينَةِ وَالنَّجْدِ وَالْأَنْصَارِ** **وَالْحَبَشَةِ وَالْأَنْصَارِ**
 با یوسفیان با یهودنا فقا زکی گنبد خود را در موضع گنبد گنبد و از باری محمد صلی الله علیه و آله که در منافقان
 سخن بود در ایه چون استی شده از جنگ بلوغت مسک و دنیا میفرماید و می آید منافقان بکار زار که اگر آمدی
 آنکه باک انداز قلیل از روی با سیمه **أَيُّكُمْ حَلِيصٌ فَإِذْ لَعْنَةُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقِينَ**

چند روز است که چون عبیده و حنظل و جعفر رضوان الله علیهم شهادت یافتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 دست بردارید و دست که بار خدایا کایان کس ایجاب شد و مرا کرد و طاعت است داد و به اعلیٰ ان الی طالب
 فلانة نئی و قد اوتاهت خیر الواریین هر آنکه نماز کند در این شهر تا آنکه خدا را تقرب دادی و سخن خود را
 مبدل است یعنی بیت الله القنادر فین یصدقهم و یعدت المناقبین ان شاء الله اقیب
 علیهم ان الله کان عفو و رحیما اما جز این خدای تعالی را دست کو یا ان یعنی نماز کند که نماز است
 یعنی یونانی ایشان و تا عذاب کند نماز را اگر خواهی که بر نفاق بنیزد با کفر نفاق را نکند از نماز با کفر و جوفی
 تو بر ایشان یعنی ایشان را تو بدید هر اگر اجمال نماید بر آن برستی که است خدای تعالی از نماز که
 کند بر آن هر کسی را که تو بدید و و ان الله الذین کفروا یعظیمهم کذبنا الوحی و کان الله
المبین الشیطان و کان الله قریبا مرا و بان که ایضا خدا تعالی از نماز کفر و بدید
 از آن است ختم ایشان یعنی شما که بر ختم یافتند یعنی و نفاق و کفایت از خدا یونما را چنگ کردن
 بر کتب این المؤمنین علی السلام سوی عبود که او با بهر مرد مقابل کردند ی کنت بیشتر و باید
 نوشت و باید که نور کرت انرا در بهم شک بهر نیت و نیت چنانچه نمک نور شد و در فراست و بیم سوس
 رضوان الله علیهم اما و کلی القد المؤمن القیال علی و مست خدا ی توانا بر احداث هر چه خواهد
 غالب بر جدا شده و در نفاق سیر و کشف القی نیز آورده که چون حقیقت اهل نکر تفرقه مبدل شد
و تجه او انجام شک باید که فرا نموده و غفلان هر یک بجای خود قرار گرفتند بیت آکی بهر دفع
 کرده بودند و ما مش که ان تفاقی نموده رسول ان صلی الله علیه و آله ان ین و اقدر ایت تفرقه بیت را
 برست سایر المؤمنین علی السلام و اده بکسار ای بی قریظ نور ساده و فرمود که چون مردم بر توجه نمودند بیشتر
 در این را که چنانچه ساز و تفاقی مرا ان ضرت فرموده و بر عرب که بگما راه میان با و دشمن باشند که خوف نرسد تا

در دل ایشان به انشود حضرت فرموده که چون نزد یک ندیم بقول ای ایشان که گفتی بر ما هر شده گفت
 قاتل عمره آه و یکراختن گفت و همچنین تا در میان اهل قلوب این آه از بلند شد و یک سب ترین در ایشان
 و در این جها ایشان دست خج نشاد و در نماز کرده اند تا آخر بان تو ای یافت که هر کس که سجد سجده را کرد
 ایشان بکند از آن سجد سجد و تا می که در فرجه سجد طرش گفتن من چنین حکم میکنم که در این پشت را بقبل از آن
 زمان و اطمان ایشان را بر سر می گیرند و امور ایشان را در میان مسلمانان محبت نماید آنحضرت فرمود که ای احد
 حکمی که می که در سجد سجد بر بالای تمام آسمان این حکم فرموده بعد از آن ایشان را از حصار بزرگ آورده در پشت
 به قصد مرد بودند و بعد را بعد از آن آوردند و حکم قبل ایشان شد و خود فرمود که در وقت نماز سجد چون ایبر المؤمنین
 حتی غیظت یافتند که او گفت قبل شریف است شریف است حضرت شایسته فرمود که حتی ایضا را شایسته ای
 آند و کای شایسته را را به چه شایسته رسانند آنرا و ای را جماعتی که برست ایضا گفته شوند و خوشا حال آن
 که اگر ایشان را بقبل رسانند و اطمان از احوال ایشان را گرفتند و این تقوی را خودی نموده بود در سال چهارم از
 هجرت و در سجد سجد و تا ازین واقعه خبر مید که و انزل الذین ظاهروهم عین الهل الکلی ایشین
صیبا صیهم و قد ذی قلوبهم التریب قریبا تقتلون و تا سردن قریبا و اورد نکم انکم
و د با رهم و امو المسد و ان تطسوها و کان الله علی کلی اشی قد بنا و فرود آور
 خدای تعالی آنرا که باری داده اند از آن راه بهر شایسته از اهل توبه یعنی بود قریظ را فرود آورد
 تمامی ایشان و آنکه در دلبای ایشان ترس از سجد و لشکر او کرده ای را یکسکه به عقده تن بیا نکرده کوشد
 نموده بکند آنرا و با بر سر می گیرد که یعنی زمان و فرزند آن ایشان و میراث داد شماران بهر ایشان یعنی
 و حدایق سرای ایشان یعنی حصون و قلاع و دلبای ایشان انفق و دامنه و ماشی و بنما داد یعنی که گفته اند
 در آن ایام آن بنوده اید هر اید حضرت یا دایر مردم با ما کف ناس و گفته اند هر دینی که بجز اسلام در آید ناقص

درین اوقات و دست خدای تعالی بر هر چیزی توانا باشد بر توفیق با او دستگیر آن برای ملازمت استیفا
 ارباب بصیرت **و در ماه** که در تاریخ از هیئت حضرت صالح علیه السلام است و از زمان مسکوت و در کتب
 ایشان در حال تکلیف است آن بود که از آن حضرت گفته است که کس که از آن حضرت بگریزد و از آن حضرت بگریزد
 مصری و اهل آن و غیره طبع میگردد که در تصرف آن حضرت بود و اسباب دیگر در کتب است که در آنجا آنچه
 منقولست از صادق علیه السلام است که چون آن حضرت غایم خبر را شنید فرمود میان مسلمانان با هر کسی از آن
 توفیق بود که آنان چیزی با ایشان به و بر شرف آن فرستند و آن حضرت قبول فرمود و این است که در گفته
 کسان تو چیست اگر تو را ملاقات می دهی از اقوام خود که تو را بافت و عزیز دلک و بر هر تقدیر معلوم است
 از ایشان اعتزال فرمود و در آنجا یافت و بعد از آن است و در روزگار آن ۱۰۰۰۰ عدد تمام شده بود چیزی
 است بخیر آورد که با آنها آنچه **قُلْ لَإِنِّي لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِنَّ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ لِكَيْبِقَةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا**
فَتَمَّاعَلِينَ أَمْتَعَكُم بِهَا وَ لَمْ تَكُن لَكُمْ سَرَابٌ مُّجْتَمِلَةً فِي أَعْيُنِكُمْ وَ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 زینت کافری می باشد می تمام در آن و در آنجا چون نیاید فایده و بر اینها بستگی پس با یکدیگر هم تمام
 است و ملاقات چنانکه مطلق را در هر سوی الهی و در آنجا که در آنجا کردنی بگو بر غیبت از روی کراهت و آن
كُنْتُمْ تُؤَدُّونَ لِلَّهِ وَ رِسُولِهِ قُلُوبًا مَّغْفُورَةً فَإِنَّ اللَّهَ أَهْدَى لِلْخَيْرَاتِ يُغْنِيَنَّكُمْ كَيْفَ يَكُونُ
 و اگر کسی که بخواهد توفیق از اینها را بداند و در آنجا بر سر او بر او بر سر او بر سر او بر سر او
 آنرا در هر است هر زمان بگو که از اینها یعنی آنرا که ایشانش نمانی کرده اند هر روزی که در آنجا فایده
 جنبان محرم و محقر باشد **بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَابُ مَنَاسِكِ عِلْمِ حَيْثُ مَنَعَتْهُ بِمَا عَقَلَهَا الْعَدُوُّ**
ضَعْفَتَيْنِ وَ كَاتِبٌ ذُو لُحْمٍ عَلَى اللَّهِ فَسَبِّحْهُ إِذْ رَأَى زُلْفَى نَسِيحَةً مِّنْهُ فَمَاهِرٌ
 که نشانی و نامانی خدای تعالی است و در هر دو راه عذاب و در هر آنکه زمان دیگر از آن باشد

و العشر
 و العشر
 و العشر

بدرک

زیرا که عذاب بر هر چه نصیب است و نشانی نصیب است بر هر علم بان و از او ای آن حضرت با بادی مساجرت پذیر بود
 کرده اند و هیچ کس با او ای پس علم ایشان با حکام حکم فروری که در این است و عذاب ایشان اینجاست است با آنکه
 چون کتا و از ایشان آنچه است و از آنانی فایده نماند و باقی فضل از نسل است و وقت بروز و مانند آنقدر و در چندان
 عذرت و عتاب خاصان بیشتر میباشد از غیر ایشان و چون عتاب عیب عفت عدل است یعنی آنکه در توبت
 عتاب عیب باشد و آن معنون در آیت بعد با بد ایشان است و دست است و تقصیر عذاب برضای آن آسان
 چون کتا نماند است از ایشان آنچه است از آنجا که عاقبت است که در آن است **و علی بن ابراهیم** که در توفیق فعل میکند
 عتاب و علی السلام که آن حضرت فرمود که فاحش آنجا فرود بسبب است و این است که یک جلد است چنانچه در کتب
 التوفیق که در است عیاشی که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است
 توفیق نصیب است که در عذرت نموده و بر آن حضرت فرود کرده و در بسیاری دار اندم با خود مشغول سازند
 خفت را بچند رسانند و در هر جا که در امر المؤمنین علیه السلام نماند و از روی فاحش است که در آن فرود بسبب است
 ایشان در این مقام در آنجا که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است
 مما ربنا و آید هم بود و دیگر که هر چه در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است
 بر او است که با بصیرت و لشکر را فرود آورده و با اسباب جنگ عتاب که امر المؤمنین را با خود قرار دادند با یکدیگر
 خون آلوده بیکدیگر از با وجود آنکه در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است
 معنی میکند و در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است
 بودی را که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است
 که با آن المؤمنین توفیق بودی و بقیل او و بقیل او که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است
 در آنوقت که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است که در آنجا فرود بسبب است

و العشر
 و العشر
 و العشر

فَمَنْ سَبَّهَهُ او تعلق بر کارشست حضرت پیوسته در آن وقت نماز بر نماز نماط و...
 بدین معنی یعنی صلوة نماز بر این تقدیر است که از قبل الیه و بعد از باری و...
 بگویند من ایات الله و الحکمته ان الله کان لطیفاً خبیراً و ما ادرکندای از انسان سزاوارتر
 بشود بر نماز و خدای متعال از ابیات کلام حمید استخوان پیوسته الی الله علیه و آله که حضرت با این آیه در دست سبیده حفظ
 فرمود و در دست بر دست خدای متعال است بلکه بر شما دانا با قول افعال شما بعد از نزول آیات در باره احوال
 طاهرست همی انسانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد هیچ نیماز و نماز این آیت فرستاد که ان للمسلمین و
 المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الساجدین و الساجدات و
 الصائرين و الصائرات و الحاشعین و الحاشعات و المتصدقین و المتصدقات و
 الصائمین و الصائمات و المساکین و المساکین و الذاکیر و الذاکیرات
 و الذاکیرات اهد الله لهم سعیراً و الذاکیرات اهد الله لهم سعیراً و الذاکیرات اهد الله لهم سعیراً
 و زمان و زمان برنده و بار در زمان ان نبی است که کان بر فرمان برداری از زمان و
 مردان و راست کمان در قول ان ذکره انما نبی و جبر است که کان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فرقی نماید
 کنند که ان از مردمان و زمان و صدقه دهندگان از هر دو طایفه روز در آن برای خدای متعال و صالحان
 از جان و زمان و مردان و زمان کلام دارند و جهانی خور از هر دو مردان ذکر گویند هر ضایر با بسیار دنیا
 یا کشته هر او داده که به است خدای متعال هر یک را از آن ذکر و انما است که ان از آن مردی بزرگ رحمت
ابن ابی اسحاق که حضرت سالت صلی الله علیه و آله ازین جهت حاجت زین بن حارثه خواست که بنویسد
 و زین بیکان آنکه برای خود بخوابد آن خطب را قبول نمود چون دست که برای زین بود و ای که چو حال نبا
 دست دختر آن حضرت بود چنانکه آن حضرت از عجز عبد المطلب بود که دست من چون از آن آواز گویم و بر آید

عبد الله بن عبد المطلب و ابی اسحاق...
 قَسَمَ اللهُ بِرَسُولِهِ أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرُ مِنَ أَمْرِهِمْ وَيَنْتَعِمُ اللهُ بِرَسُولِهِ فَسَدَّ
 صُلُبَهُمْ لِكَيْلَمَا وَنَفَسُ بِيَدِهِمْ مَرَجِدٌ مَرَجِدٌ وَرَأْسُهُمْ فِئْرَانٌ مَرَجِدٌ
 حکم کند خدای متعال و رسول او کاری را یعنی کسب زین بن حارثه را از اعتباری از کار خود چهره کرد و
 بود بر نفی از کار اعتباری خود در تابع اعتباری رسول و سزا زنده و هر که عاصی شود در نماز کند خدای عزوجل او را
 حکم کند که بجهت یکدیگر رسیده است که کمر او شکست و کمر او شکست و کمر او شکست و کمر او شکست
 این آیه زین بن حارثه را پیش از آن عقده و در وقت خدای متعال با این اعلام کرد که در علم قدیم با معرفت
 که زین بن حارثه از این اوج ظاهر و قوی باشد بیان زین بن حارثه را از این آیه بشود که زین بن حارثه را از این آیه بشود
 و حضرت پیوسته در آن وقت نماز بر نماز نماط و...
 عَلَيْهِ أَسْرَأْتُ جَلِيلَكَ فَجَعَلَكَ وَالْوَالِدَ الْفَخْرُ فِي نَفْسِكَ مَا اللهُ مُبْدِيهِ وَيَحْتَسِبُ النَّاسُ
 وَ اللهُ أَحَقُّ أَنْ تَحْتَسِبَهُ فَلَئِنْ قُضِيَ زَيْنٌ مِنْهَا وَطُرُقٌ وَخَيْلٌ كَمَا الْبَكْرَةُ بَكْرَةُ عَلَى
 الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَنْوَاجٍ أَدِيبًا لِمَنْ إِذَا اِقْتَصُوا مِنْهُمْ وَطُرُقٌ وَكَانَ اِمْرَأْتَهُ مَفْعُولًا
 و با دگر آنرا که یعنی مرا کسر را که انما کرد به است خدای متعال بر و اسلام و بتوفیق حضرت استامت توه تو انعام
 کرده بود و چه پرو دهن و آنرا از کردن و فرزند خاندان یعنی یعنی زین بن حارثه را از این جهت خدا را
 سخر و در برای خود زن خود را یعنی زین بن حارثه را از این جهت خدا را و از روی ضرورت طلبش بود و چنان
 میکردی و غیر خود آنچه خدای متعال بپنداشته است یعنی اگر ازین بخل از او طاهر خواهد بود و بدین جهت ازین سرش
 مردم که گویند زین بن حارثه را بپنداشته است خدای متعال سزاوارتر است که ازین سرش را بپنداشته است و منقرض است که حضرت سزا
 بنا و صلی الله علیه و آله ترسکا در حق خلق بود زین بن حارثه را بپنداشته است بپنداشته است بپنداشته است بپنداشته است

پس حکم آنرا اعلیٰ بمانند از همه عالمیان اخذ بود و **در حدیث آمده که** الخوف یغیبی آورده اند که زید زینب را
 طلاق داد بعد از انقضای مدت عقد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هم او را فرستاد و حضرت سکاره کنیز زینب
 را برای وی زید با بد وقتیه بر زمین رسیده زینب از غایت فتنای سجد و عکرا کرد و گویند و کس تا نگذارد
 کت خدا با رسول تو مرا خوش نگاری بکنده اگر من شایسته ام مراد بوده فی الحال دعای او شایسته است
 پس آنکه کم گویند زید از زینب کما جعی که **در صریح آورده** که مراد از زید طلاق زینب بود چون مراد خود از
 یافت معنی طلاقش داده و عقبتش بر آمد ما او را بتو دادیم تا بناش بعد از تو بر من نشان نکلی باقی و باقی از جنت
 زمان بر سر خود اندکان خود چون برسند مراد خود از اینست ان معنی طلاق است و قدره بگذرد و هر گاه زید
 تا خواهد بودی و بشیر ضایحه هم زینب آنحضرت بعد از نزول آیه **یا ایها الذین آمنوا** زینب آمدی زینب یعنی زینب که
 بی خطبه و کتاج آنحضرت فرمود که **ان الله المرزوق** و **بجبرک الی الفیض** و زینب بر سر زبان فرموده که الله تعالی
 مرا زوجه ای که آنحضرت بفرستد و آن رسولی تزویج او ایسا می نماید بود نه طلاق آن حکلی **الذین آمنوا** صحیح
فیما فرض الله که مشتمل است **فی الذین خکلو اموالهم فی سبیل الله** و **کان اموالهم قد راعوا**
 بنیت بر بفرجه و زید و باقی را بچه تقدیر کرده است خدای تعالی او و این صورت مخصوص است بکس که
 نمازهای تعاقباتی را کسائی که گذشتند پیش از محمد صلی الله علیه و آله مراد اینست که بزرگواران سلام کعبه
 تعاقباتی صحیح کرد از ایشان در آنچه صحیح کرده اند بر ایشان از زمان سوره انکاح و میزان انکاح است
 که رضای تعاقباتی که اندر شده در ضمن آنان بکنند که گذشتند از پیروان و میفرماید **الذین آمنوا**
رسالت لایب الله و یحیی و یتیمه و لا یخشون احد االی الله و کفی بالله حسیبا آنرا که بودند که
 میسازند به خدای تعالی و خدا را با تمام خود و بیترسدند از وی ترسیده اند از جگر از خدای تعالی
 بسته است خدای تعالی تا کار خدای تعالی را با تمام کند و بدکان چون شامه برست است باید که

نیز از با شد بعد از واقع زینب زینب را طین ای میان در آن شده که آن مرد مارا میگویند که زبان بران بخار است
 و فرمودند و زید را با آنکه بسته خود داده بود حکم شرعی بر او بر او نیستند و سجد است که اینک
 که طلاق محمد ابا الحارث من رجال الکتاب و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 یکبار شایسته است **بجبرک الی الفیض** زینب محمد صلی الله علیه و آله بدو بکس از مردان نماز زید و غیره بقیه کتب
 و آن بر صورتی است که در حدیث آمده که مراد از زید طلاق زینب بود که از صلبی است و اما حسن و حسن
 علیها السلام نیز که از طین فاطمه آنحضرت من و چون علیهم السلام با بر سر خود فاطمه علی الطلاق که گنای
 بدان نیز کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله **و یمنع من دنیا و یمنع من اهلها** آورده
 که بر المؤمنین علی السلام روزی در صحن مسجد کوفت نشانی فاطمه را بر سر خود فاطمه علیها السلام آورده
 اما حسن و حسن بر سران خود را فرمود که **بجبرک الی الفیض** ان هر دو بر سران رسول خدای تعالی این
 برای این فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که **ان الله علی این بنی است** بعد از آن
 اولاً **ذات طه** ثانیاً **والا یوقم** هر سه رضای کباب شد اورا نسبت باید بر سرش اندازد و زمان فاطمه که
 نسبت بس در ندمین بر سرش نم و ایسان که مذکور شد مذکورند از مردان رسولند از مردان ایشان چنانچه
 فرمود که از مردان شایسته و لیکن او فرستاد و حضرت و غیره بر سران یعنی بر هر کرده شود و بیست
 و پنجاه از اب و فتم کرده اند و خاتم معنی آخر بنی است معنی است فاطمه انبیا بنو طهر است که اول ایشان بود
 بنظر روز است خدای تعالی که هر چند انرا بر سر اندک است و مراد از آنکه بیست و نه فتم شود **و یمنع الی اب** آورده
 که سخت بر کتاب عبرت است معنی همانه و تمام بر کوفت اندک است معنی دعوی محبت است که فاطمه است حضرت
 بناهی نتوان کرد که این کتب **بجبرک الی الفیض** و طرف بر کردی کتاب غیر است حضرت علی انبیا
 بر آن حضرت و شا به هر کتاب مدوی است بر سرش به در حکم فاطمه است او را به بود چون کتاب مکرر است

از این شد چون بنویست با کف دست است افتخار یافت در بجهت شکر و دیگر چون آن به اینها بنویست
 بود بجهت این نیز افتخار یافت یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه
 تکبیرا و قاصدا ایست آن که کرده و این را که کند خدا را یاد کرده و بسایرین را اقبال و قات یا با طاعت دیگر
 از تسبیح و تحمید و تکریم و تسبیح که بیاورد با نامان که در این برای وی با خدا و بسایرین که چه از تسبیح و تسبیح و تسبیح
 سلی که دیگر کرده از آن ذکر گرفته کرد است چه دوام ذکر با آن ممکن نیست و در **طایفه تیسری آورده** که هر یک که شکر
 افتخار است بجهت حق تعالی یعنی او را دوست دارد چه مقرب است که من آن بگویم تا آنکه ذکر و اگر دوستی کند از کربان
 از ذکر دوست با آن که او کمالی از خود الهی و صلی علیک و سلمه و کعبه فیحی و کعبه من
 الظلمات الى النور و کان بالقدوسین رجحا است خداوندی که در دمی به معنی است میکند
 بر شما از شکر کنان او در دمی به معنی از زمین طلبند کنان شمار و این بود خدا و ملائکه بر شما برای است
 که در این از شمار اینها یکبارگی که بر زمین ایمان برادر از انواع اذیت است استقامت بر خروج صبر
 صلوات خداوند علیک را باشد از طلاست بنوده است که گفته اند از طاعت است معلومیت بوده بنویسند طاعت یا آن
 تکلیفین یا آن تیری که بر شوی و بر تقدیر **در کبر الحقایق آورده** که از طاعت بیشتر بنور و معانی است
 خدای تا که برده کان در بان که در بر نشان است میکند و عاقل را با بر نشان از میفرماید بجهت تسبیح و تسبیح
 بلعونه سلام و آهنگم آبراک عجا بجزت مومنان از خدای تا روزی که بنده اول اسلام
 که بنده باشد سلامت از هر اقی و خاقی و گفته اند خیر عاقل است بلکه الموت که نایب غیر مذکور معنی روزی که بنده
 عزرا بلایا که برین اسلام گوید و آنا که در جهت خدای تا برای مومنان با وجه و بجزت برین از مزی و
 که بنویست و بنویس آن یا ایها النبیین انا ارسلناک شاهدا و مبعثا و اذکروا و ذلیم الا لله
 یا ذنیه و سیرا ایست **چهارم** ای بنویس خدای که در جهت برستی که ما و سیدیم ترا که او بر بندین و کذب است

نور

و مزه و بنده برجت با هم کنند از عفو است با وفا آمده و بیشتر خدای تا و اقرار تو خدا و بفرمان یا نبین
 و تسبیح او و جراحی روشن باشد از سراج منیر که خوانست یعنی تالی آن در آیات با بهرات **آورده** که کوی
 و طایفه را سلسله تقدیر و آن چراغ خاندن زیرا که خدای چراغ علم است که کوی نور بود که حضرت زکریا از عرض
 باور است دیگر هر چه در خدا نکر شود بنویس چراغ با آن توان یافت چنانکه از مردم پرسیده بود بنویس چراغ با
 توان یافت بر شرف آن از حضرت روشن کند دیگر چراغ اهل با را بسبب این بر صحت و در راه و است و است
 و عفت است که حضرت نیز دست از او سلسله است و حکما از او بر صبر است و نه است و نیز آنگاه که است معنی تو جراحی
 چون چراغی دیگر چه آن چراغی که هر چه باشد که با حق و وفقه و توان اقل تا آخر روشن زین چراغی چراغی که
 بیاید نور شود نه و چنانکه در نماز بنویسند تا ساخته بر پدیدون لیظنونوا انور الله یا فاعلهم و الله
 صیغه نوریه و دیگر چراغی از نور به نرون و نور شب خلق معنی را بنویسند عفت و عفت ساخته و روشن است
 به نور و شرف و روشن خدای است **و کشف الاسرار فرموده** که هر چه سبب است از انواع چراغ خاندن که
 جملتا سراجا و عجا و سیرا را نیز چراغ گفت آن چراغ آسمان است و این چراغ زمین آن چراغ دنیا بر این
 چراغ زمین آن چراغ منار الکلیه است و این چراغ خفا فلک آن چراغ آبر و کبر است و این چراغ جان و در ابط
 آن چراغ از غایب سیدار شده و بطور این چراغ از غایب علم بر خسته بر مرگ و وجود آید و در **تیسری**
 سینین بان کسبم من الله فضلا کثیرا و مزه و مومنان را با که بر این ناست از نور یک خدای تا
 بر شکر نزدیک زیاده از نزدیک این معنی دولت لقا که تمام قرابت که بر کزین علیایی و شکر برین
 جرات و لا تلح الکافرین و لئلا یفتنهم و ذنغ اذ بلهم و ذنک علی الله و کفی
 یا لله و کبر و فرمان نیز با که در کلان و سنا فنا معنی برنا و مانی لبث ان ناست از نور یک راه است
 رنج مشورت ایشان که تو بر سید معنی و صد افتخار معانی که من شتر این را کفایت کنم و تو کل بر خدای تا

این کتاب در حدیث است

در دفع ایشان پسندیدند و خدای تعالی کار ساز و دهنم بردارد تا بجا بان یا همان مروعه و حضرت راه تابش
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَنِيُّ الْمُتَعَلِّمُ مَنْ تَبَلَّغْنَا مِنْ تَبَلُّغِ مَنْ تَبَلَّغْنَا
 لَكُمْ عَلَيْكُمْ مِنْ عِدَّةٍ مَعْتَدَةٍ وَتَوَلَّوْا تَوَلَّوْهُمْ وَتَرَجَّوْهُمْ سَلَامًا جَمِيلًا اِذَا كَانَ
 كَرُّ رُوحِهِ اِبْرَاهِيمَ اِبْرَاهِيمَ زَمَانًا كَرِيْمًا رَايَسًا رَاكِبًا رَيْبًا زَابِشًا اِنْ اَكْبَرُ سَكَنًا بَعْضِي وَخَلَّ كُنْزِي حِيْنَ طَلَّقَ فِي يَدِي
 زَمَانًا رَاقِبًا اَزْ هَذِهِ اِسْمًا بِرَبِّ مَطْلَقَاتٍ حَقِّقَةٍ كَمَا تَرَاهُ اِيَّامًا اِنْ اِرْجَالُ شَيْءٍ مَرَّتْ اَنْتَ كُنْ اِنْ
 و ايسلست بر آن عقده و حق است و لب مردان بر زبان پس از عقده کرده به شنبه و در هر نموده پس بر خود رسانا
 ایشان را بجزی و خود بر قدر توانایی مرد باشد و عدم توانایی او چنانچه گذشت و نسبت علی الموسی قدره و طی
 المغیره قدره و بگذارد ایشان را بیکدشتنی بگویند از سنان بر او که بکشد چون عقده بست شمارا بر ایشان
 و درایت و ایلست بر آن مطلق پیش از کساح در دست نیست چه فرمود که کفتم ثم طلقتم و نعم انزلی علیک
 شراخی است **حقیقت بر ثابت روایت کرد** که علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمود بود مردی
 و گفت یا بن رسول الله من کفتم ام خلا نه خبرت فلان مطلق است از من پس از آنکه بری کساح کفتم اگر عقده
 کفتم مطلق واقع شود فرمود که در آنرا که حق تمام آمد کساح کرد آنکه مطلق کرد اذاک کفتم المونسات ثم طلقتم
و جایزه ایست کرده از رسول صلی الله علیه و آله که لا ینکح فی کل النکاح و دیگر آنکه مطلق المطلق کساح است کساح
 بنا شد اطلاق بود یا ایتها الی الی انا ملکنا لک از اولیک اللذی فی امتک لحوهن و ما
 ملکک یمینک ما انا الله علیک و بنات عمیک و بنات عماتک و بنات خالاتک
 بنات خالاتک اللذی هاجرن معک و المرأة مؤمنه ان و هیئت نفسها للذی ان
 امره الذی ان یتکلمها خالصه لک من ذوی المؤمنین قد علمنا ما فرضنا علیکم
 فی اذواجهم و ما ملکک ایمانهم لک لیکون علیک حرج و کان الله عفوًا راحمًا

ای سفر بستی که مطلق کرده ایم برای تو زمان ترا آنکه ادا می نماید ایشان را تا قبل از اطلاق یا عطا می خیزد
 ایشان را بر این افضل است نه برای تو خف جل بران و حلال ساخته ایم بر تو تا مالک شد دست تو یعنی ملک کانت
 اذ آنکه باز کرده است خدای تعالی بر تو از غنایم مشرکان چون صفت و بجان و اقبال ایشان صغیر انقیام
 فیبر است و بیکانه از غنایم قرین و دختران عمر ترا و دختران عمای تو از اولاد عبدالمطلب و دختران خال
 و دختران خاله های تو از اولاد عبد مناف بن زهره آن زنان که کولت که بجزرت کردند و گویند که این
 از غنایم است **حقیقت کرد** که ام باقی گفت که سوال شد صلی الله علیه و آله که مرخصی که کفتم من با جا
 کردم عقده نایست این آیه آمد رسول گفت تو مطلق باشی برای آنکه تو با من هجرت کردی و زن مومن را بکشد
 نفس خود بر سورا اگر خواهی اگر کساح آرد خالص کرده شده اطلاق او خالص شدنی مرتزیکه موسی
 یعنی آنکه صفت است آنکه صحت و طهارت و در اتفاق ابرج صورت اخلاق کرده اند و اشهر است که بهر
 شده از این نیست جز آنکه آنکه کساح با حوله نیست حکیم با بیمنه است الحارث با تم شکر کنه
 و این از علی بن الحسین علیه السلام مرید است **آورده اند** که چون صورت بهر و جمع وقوع یافت عاریت
 چه حالتی است زیرا که بذل بیکت نفسهای خود را بی مهر کساح است نازل شده عاریت کفتم کساح
 مساحت کند در هو او از روی آن آنحضرت فرمود که اگر تو اطاعت کنی خدا را سرست کند در عوای تو برستی که
 دانسته ایم آنچه فرمود که او ایم از شرا بطلعه در کساح و آن ایشان یعنی هر چه شهود و نفقه و وجوب فریج
 چاره و در دستن ملوک است ایشان یعنی نوصو مردان و ما حلال کرده ایم زمانا بر تو بجز بهی بی مهر
 تا باشد بر تو کساح است امر زنده هر چیزی که بجز ترا و نخواست برده ای به سوسو جای که نطقه خرج
 ترجیح من قسما و منهن و تو فی الذی من منشاء و من ابغیت حین حرکت فلکساح
 علیک ذالک اذ ان لغت اهنهن و لا یحزن و یرضین عما ابغین کلهن و الله

بدستی که درکشته شد از طعام کسینا سر کلام است که میرزا زینب را پس از آنکه که در میان او بود
 و خدای تعالی عاشر عقوبت در آن لغت است و چون خواهد از زبان بیقر رختی از آنست که از آن لغت که بر پیش
 کجوا بد از پیشان از پس برده آن سوال از راهی حجاب بگریز تر است و بگردار نه بر دلها می شمارا
 و دلها می پش از آن خالطه سلطانه و در نفس سانی و در اسباب زوال آیه حجاب را روایت دیگر است
 و رفت به بر شمارا که بر کجا بنده ستاده و در اسباب سانی و در اسباب زوال آیه حجاب را روایت دیگر است
 بن الحسین در حجره رسول الله صلی الله علیه و آله شد بی کسوت و عاریت نزد حضرت بود و فرمود که بر او کسوت
 کسوت بدستی که با رسول الله صلی الله علیه و آله بود کسوتی که در آن کسوت است این کسوت است که در بعلوی
 فرست فرمود که عایشه عقیقت که فرخ ای از برای فرنگوی بیارم آنحضرت فرمود که خدای تعالی زیاد بر
 اینها حرام کرده است چون بر خدای تعالی گفت این که بود فرمود که ای الهی است که عقیقتی است که فرزان
 کردن اینها عقیقت که در بی و دیگر سبب ما یاد کنند به شمارا آنکه کلمه که در زمان او را که در آن بنا باشد
 اینها و قیامت و عیدان آنکه طلاق داده باشد چه از عواج او مادران شما اند و مادر بر روزند حرام می باشد
 اینها را هرگز بدستی که از برای آنحضرت و کلمه از عواج او هرگز نیک خدای تعالی که از برای آنحضرت
 آنحضرت را در هر وقت در جات او بعد از وفات او یکجاست و عاشرت و در ادای حقوق خلیفم کسان است عقیقت
 عاقره و عقیقتی که در پیشان است بر بالای اعتدال و در وضه اند ورود که کلمه برین طایفه بر عاقت
 در آنست که در آن کلمه با در آن عاقره و عقیقتی که بر پیشان است و در کجای که اگر کلمه عاقره است که در عاقره است
 کجوا هم و دیگر بود که بر این را در آن کلمه است بود و بر زبان ما آورده است آنکه در آن کلمه است آنکه عاقره
 قاری و عاقره کلمه کلمه عاقره است که در آن کلمه است که در آن کلمه است که در آن کلمه است که در آن کلمه است
 یا اینها در هر در دل و زبان میارند پس بدستی که خدای تعالی است هر چه در آنست و عاقره و در آن و بر آن شمارا جزا

۱۱۶

خواهد بود در خبر است که بعد از آنکه ال آیه حجاب حکم شد که همه زنان برده و فولد گشته اند با و بنا و با ایشان
 کشفند با رسول الله صلی الله علیه و آله حکم شد که زنان برده ایشان نه نماز بر لب حجاب با ایشان کشف نشیند با که در میان
 است نماز شد لَا يَخْرُجْنَ عَلَيْهِنَّ وَلَا يُنَابِهِنَّ وَلَا يَخْفَيْنَ وَلَا يَأْتِيَنَّهِنَّ وَلَا يَخْفَيْنَ وَلَا يَأْتِيَنَّهِنَّ
أَيْتُهُنَّ وَلَا يَخْفَيْنَ وَلَا يَأْتِيَنَّهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ عَلَيْهِنَّ وَلَا يَأْتِيَنَّهِنَّ وَلَا يَخْفَيْنَ وَلَا يَأْتِيَنَّهِنَّ
 علی کلمه کلمه شهادت هیچ کس این نیست بر اینان در نمودن روی به بران خویش و نه بر سران خویش
 به برادران ایشان و نه بر سران برادران ایشان و نه بر سران خواهران ایشان و نه بر زنان ایشان
 مؤمنات و نه بر آنکه مالک دستهای ایشان و نه از این دست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 نشد به و نویسی امر فرمود که ای زنان پس حجاب و اگر برید و بر سید از خدای تعالی و برده و غیره از پیش برادر
 بدستی که خدای تعالی است بر هر چیزی از افعال و اقوال شما گواه و از هر چه در ظاهر و باطن گذرد آگاه و چون از
 خدای تعالی گذشته از شما هر چه از افعال و اقوال شما گواه و از هر چه در ظاهر و باطن گذرد آگاه و چون از
 کرد آنما را با کسی که مشورت بجا نماید در باره آنحضرت که فرمود إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ سِرَّكُمْ وَنَجْوَاهُمْ
وَأَنَّكُمْ لَا يَخْفَى مِنْهُ شَيْءٌ هر بدستی که خدای تعالی آگاه و در گوید و فرنگی
 او در هر چه در آنست جز در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 گوید بروی سلاطین یا اعیان و کینه امر او را اعیان و کینه امر او را اعیان و کینه امر او را اعیان و کینه امر او را اعیان
 و در وجهی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 ذکر و افعالی که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 بر کافران و اعیان و سلاطین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بعد از آنکه از این شریف الهی است از شریف آدم بود
 و در اعیان و سلاطین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بعد از آنکه از این شریف الهی است از شریف آدم بود

علیه و اگر قبول نیست نماز هر یک در صلوات برین ه ابو بصیر رو اند از صادق مراد است کرده که اگر کسی نماز را
 و صلوات نغزسته بر غیر او بگوید آنرا که بجز این است و اما از جهت ما غایبی که شیخ ابو جعفر طوسی و الله این سخن گفته
 در نماز و در غیر نماز از صلوات اما صحیح است که هر که که مذکور کرد و در صلوات و از این باب با وجود
 این را نقل کرده است و جهت آنکه این دو لایحه میگذرد بر صفت نشان و تکرار همان او که ما نمویم آن کسین نماز
 شکر کرمی این نماز است یعنی با او این منی است چنانچه در سوره نور گذشت که لا تجعلوا ذماتکم الذمات علیکم کذا هیثم
 بنسبه و در کبریه است از آنحضرت که هر که در نماز مذکور کردم نزدیکی او صلوات نغزسته برین او از جهت آنکه ایضا
 و بدو بخیر برسد او را و این در صلوات و جهت دیگر فرموده که هیچ سجده از نماز برین دو فرشته موکل را اندیده
 که هر که نام من بر نهد بعد از نماز صلوات فرستد و این دو فرشته که بنده خدا را در نماز با برادر
 و خدای خود را در نماز فرستاده اند و اگر من صلوات نغزسته اند دو فرشته که بنده خدا را در نماز با برادر
 خدای خود فرستاده اند و این سخن در روایت کتب کبریه هر که چون این آیه است تا ناله کفرم با صلوات نغزسته
 بر تو ایستد و هر که چون است یعنی السلام علیک ایها النبی و فرشته اند و بر کاه صلوات بر تو بگردد زود که بگوید
 اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم و علی محمد و آل محمد
 و بارکت علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم و علی محمد و آل محمد
 و کبریا که در این کتب مذکور است از آن فرموده و آنحضرت فرموده که صلوات را از حق تعالی اصل نماز کند از هر چه که
 و بدین امر که گذاردم پس این دو لایحه که در صلوات بر او است بر مال او نیز واجب است و با وجودی که
 نام خود را بر صلوات سلام نگوید آنرا که حضرت از آن نمود انصاری که بر صلی علیه و آله فرمود که هر که برین صلوات
 در نماز و بر مال من نغزسته و بر این بر این آن نماز را نغزسته است و بنده در قاطبه یا اهل بیت رسول است
 فرض منی علیه و فی القرآن آنرا که میگفتیم من غلظتم الغلظ انکم من لم یصل علیکم الا صلوه که ای اهل بیت

در صلوات بر اهل بیت

در نماز

رسول خدای درستی نماز فرض شده بر هر مغان از جانب خدای تعالی و در قرآن فرموده است که نماز را از هر کس
 منقل که نماز است تا کسی که صلوات نغزسته بر شما نماز فرستد و این منی قبول نیست و اینها که مذکور شد از آنجا است
 که در عرفان آورده اند صلوات نغزسته از وی اگر مذکور شد در صلوات ای ای الذین یؤذون الله و رسوله
 لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الذَّلِيلِ وَالْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا بدین معنی که آنرا که بر شما نماز خدای را یعنی آنکه
 میکند تا نزد خدای مکره است از جهت شکر که در آن فرود نیوی و کفایت نکند و هر که نماز نغزسته او را بگوید
 که سا خود نماز میکند و فعلا که الم بر وی و در آن سبک شکر سانه دور گردانده است و جهت اینست که از جهت خود
 در سرای دنیا و آخرت و اما در هر وقت از این معنی عذاب فرستد و **مقاله** که در این است یعنی اهل بیت
 فرود آمد که منافقان در برابر نماز نغزسته و آن آنحضرت روایت که حضرت رسول صلی علیه و آله فرموده معنی که یکبار
 او را گرفت بود که یا علی بن ادریس شمره میگفت بعد از آنی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فقد علیه
 لعنة الله ای علی هر که بر شما نماز نغزسته از تو پس تحقیق که مرا بر شما نغزسته و هر که مرا بر شما نغزسته و هر که
 خدا را بر شما نغزسته لعنت الله بر آن کرد و از جهت خود من و دیگران و در باره حضرت خاتم فرموده که الفایده
 یعنی منی اذانی فقد اذی الله و من اذانی فقد اذی الله یعنی خاتم علیه السلام با زود از دست هر که او را
 رساله نماز را رسانیده و هر که از آن رساله نماز را رسانیده و از آن طریق آنکه بر معلوم شد که هر که خدا را
 بر شما نماز او را از جهت خود دور گردانده دنیا و آخرت و اما در وقت سبزه برای او عذاب شتم بر او ای عذاب
 احوال دشمنان اهل البیت علیه السلام نیست در دنیا و آخرت و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات
 یعذبهم الله و یطهرهم الله و الله سميع عليم و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات
 و سر در دشمنان خود اهل بیت است اما بجز آنچه کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق اید باشد پس بر این معنی که در دنیا
 دروغی نزدیک را و کسانی بود و مقرر است که همان گوی از دفع پروان نایه آن نشان رسیده است و همان

درست نشود و این را نیز در شأن امیرالمؤمنین همانند آن شده که منافقان بکلمات الهی که از او می آید
 و بعضی قاصد کور است **و در راه** که بعضی از آن را با غضب بر سر راه افروخته اند و دست خدی با من کنیزان را بپوشید
 و صدی گوید که در آن وقت خلافت جواد را بود که در راه بر سر کشید و رفتندی و جواد می سر برهنه بودی و چون
 آن بیکان از سر پوشیدگان تا شنبه بودند لاجرم است آمد که یا ایها النبی قال لا یزالوا لعلک و سنا نلک
 و یطیاء المؤمنین یذبحون علیهن من جملک بیهتن ذالک ادنی ان یعرضن قله لیه ذین و
 کلان الله عفو کما رحیمای ای بفر بگو مرغان خود را و مرد خندان خود را و زنان مؤمنان را که وقت بر او نین
 از غایت نزدیک که انده فرو کرد از بند بر رویا و بدنامی همیشگی در روی خود را یعنی و جوه و اید از راه آن پیش
 آن پوشیدگان سر روی نیز کبر است تا کلمات نابینا من بصلاح و عفت با تمیز نشود تا نادای پس از
 کرده نشود یعنی نایان بخرش کن اینها را و دست خدی از زنده و کنا گذشته را چون تو بکنند بران
 که صحبت بیکان بیان میکند لیکن کعبه بنی المصنفون و الذین فی قلبهم همض و الخجوف
 فی المذیبه کثیره تنکک بهن تمه لاجبای و رولک فیها الا حیلک اگر باز نایستند منافقان آنرا
 خود و اگر بر طرف نشوند تا آنکه در دسامای ایشان ببارست یعنی نایان از قصد میل فی آتش اگر تر کشند خیر
 را جیف یعنی آمانی که خبر نای بد آکنند در عیند از آن که ای سلام و معایب مردمان بوجامعی که نوا رفتندی
 ایشان نیز را بکنند ای که طغان قوم را گرفتند و کشند و منزه کرده اند که بس من و منصف اسلام بودی و اگر بفر
 بگو که پیغمبر امیرالمؤمنین را علیها الصلوة و السلام بهر آن نیز چون میداشت که تصبیح یکبار آید شده و در عیند پیغمبر
 سخت جزا بکنند که پیغمبر را اوجی التفات شده و یعنی اید که هر اید باشد میسی زده فرمود که اگر این منافقان
 از مثل این نمانان باز نایستند هر آینه تا از یکایم بر ایشان مسلط سازیم و اگر تم نقل ایشان پس همگی بکنند
 با خود عیند مگر آنکه کی منی زود از شهر برهون روند مملعونین ایما قفسوا الخذوا و قتلی اقتضی

لا مانع

اینکه آن دورمان که ان هر کجا یافته شود که گفته شود یعنی باید که بگردانند از او کشته کرد و بعضی بگفتند از آنست
 بگو اری و زاری مشتة الله فی الدین خلکوا من قبلک و کن یحکمشة الله کعبه بلا منة من بعد
 تا شنبه است اما کنگر کشته انبوش ان بیان یعنی مکرر کرد و رام ما فیکر انبیا قبل منافقان مکرر کنند و اگر زمان
 بفعل نای با او صای هشیان بفعل آن در دنیا که قبل ایشان از زمان حضرت علی علیه السلام بود وقوع نای مایه المؤمنین
 بعد از آن حضرت وقوع رسانیده نای مرستت سه از خدا بر او بدل کان و بعد از انی سئلک الشامن عن الشاعة
 قال انما جعلها عند الله و ما نذرک لعل الشاعة تکون قریبای ای هر چند مرادمان یعنی کفار
 با کجا و جهودان با حقان از سر سرستخیز بگو جز این نیست که است و فرقیست نزدیک نیست هیچ ملکوتی
 و بعضی برسان اطلاع داده و بجز زاده آنکه در دسترس آن یعنی طلق عیند آن نای با آن قیامت باشد
 ان الله لکن الکافرون کاهنک لکم سعیرا لعل الذین فیها ابدا لا یجحدون و لیکم اولا
 قصصا بدرستی که خدای تعالی بر آنکه از نایم نکلان فرودست راه و در سافت از همت خود و داده کرد برای
 عذالیشان آتش افروخته و عالمی که با و بپوشند مان تا کعبه است یعنی همت از نایم نکلان نایم نکلان
 بران آورده از دوزخ و نود کاری که خدا بر ایشان باز دارد که نوبت بکنند و جوه هم فی الشارعی
 بالیقینا اطعن الله و اطعن الرسول ای در آن روزی را که گرداننده خود رو بهای ایشان نالافز یعنی
 بجهتی نمی گاهای ایشان را بپشت خود بانند که ای بر روی در آفتند و اینست که بگویند که کنگر با و نایم نکلان
 را و زمان بیکارم پیغمبر صلی الله علیه و آله **ای ای بر ابراهیم** که بدین معنی است ای امیرالمؤمنین که غضب نمیکردیم
 آلهم را علیکم سلام و قالوا کتبنا انا اطعنا سادتنا و کعبه انا فاصلونا الشبهاء و گویند
 اتباع و از آن قوم که ای پروردگار سلطنتی که از زمان پروردگار تبار خدای خود را و برزگان و دشمنان را بر سر
 کرده در راه ما را یعنی ما را از راه برودند و با منسوب با خسان فریبده او که در کتاب الله هم ضعیفین و الاصل در است

الْعَمَلُ لَعْنَةُ كَيْسٍ اى پروردگار را که حکم بیان ما در بهشت نراند بر ابراهیمی که با او در آن روز که
 شال بوده اند و هم مثل و بران بشا زارانی بر یک که بان خود ازین باشد و مقربیت که هر که حق تعالی را که
 رحمت خود براند ابراهیمی تو ای که با ایها الذین آمنوا لا تاتوا فیها کاذبین اذ ذابوا فی قلوبهم
 الله بما قالوا و کان عهد الله و حیثما اى کسانى که کرده اید ما بنده اند تا که بر یکا بنده موی
 یعنی پیغمبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله که بنده اید **تفسیر علی بن ابراهیم** که در امام ابراهیم المؤمنین و انبیاء السلام
 چنانچه بنی اسرائیل موسی را بجایانده و اول زینا نسبت کردند و نیز از ان وقت تا در ان که شریک کرد اند
 او را خدایان آن بچه گفتند و زنی را که نشود ادا بود نه آدین و هی افکار کند بیایى اعتراض نمودند و حق که با
 بیرون که بگوید طور فرستند و بیرون آنجا فاست کرد گفتند تو بروی جد بروی و گشتی چنانچه در انجا ملائکه را فرست
 تا او را از قبر بر و ن آورده میان قوم بنادند و معلوم شد که غیر حق است یا خدای تعالی او را زنده کرد و اینها بر
 برادره و زنده را در اقرار کرد با یکبند که کسی ارد که تنها غسل میکند روزی که جا بر یکسگی بناده بود و با برادره
 آن تنگ جاده را پیشه بمیان قوم آورده و موسی علیه السلام بر بند از بی او می دوید و بنی اسرائیل بدیدند که او
 بر سر می نشست و بود موسی عز و یک خدای تعالی با جا و دوست با منوال **تفسیر الدعای یا ایها الذین**
امنوا اتقوا الله و قولوا حق لا تسبوا اى ای گروه که زیدگان بر سید از خدای تعالی در انجا سب کرده
 و پیغمبر از انجا رسول او و گوید یعنی راست و درست است و استوار و بازه مؤمنان مراد نبی است از خدا ان نبی در حق
 گوید و اول کسی که پیغمبر است حدیث افک و فتنه زینب کبری از قول سید که گوید لا اله الا الله است یعنی که بان رسالت
 خدای تعالی طلبند قول موسی و بنی اسرائیل که قول سید یعنی است که صدق باشد که سید صاحب بود و خطا و چه
 با نده نزل و فالعروج و زایچه بر سر پیغمبر سخن گوید فضیلتکم انما الصلوة و یغفر لکم ذنوبکم و من
 یطیع الله و رسوله فقد اتقوا ذنوبهم انما اصلاح از دعای تعالی برای سار کار را برای شما یعنی از ان

میز

صلاحیت قبول چه و بران تو است شرمساز و بهار ز برای شما که ان شما را بهر که فرمان بر خدای را پیغمبر
 او را در آنچه فرما کند در ولایت بر المؤمنین علیا السلام و ایتم معصومین که بعد از او بنده **تفسیر علی بن ابراهیم** نقل
 از ابی عبد الله علیه السلام بکنده بر سر دستى که بر هر چه بر سر بجز بر او فرودى یا بد فرودى بزرگ انما حضرت
 الحسن علیه السلام علی السجود علی الخیر فی الجبال فابین ان یخجلنها و اشفقن فیها و حکمها الا
 رائه کما ان تلویحاً جهولاً **تفسیر** که با عرض کردیم امانت را کما عمت با حد و شرع **تفسیر علی بن ابراهیم**
 که نماز است و روزه و زکوة و حج و عبادت ما شدم با کما و هشتم زبان از قبول و کون عیال صابت
 و بر سر تقوی عرض کرد انما بر اسما و زمین و کوهما بشرط فایست عفاست حقى که هم در پیشان آفرید بود و یک
 بازنده اشاکل بر امانت را و بر سید نه از ان و گفته است هر چه برای آنچه ما آفریده ز تمام تویم
 و نه توانا بر کشیدن عفاست یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و کوی اند
 عرض کرد اما که نه از روی محافت نه از راه محافت و نه از راهی با صنف نبی و ما توان برستی که
 هست انسان سگ را بر نفس خود که اما نیک که اجرام عظام از نعل آن بملوئی کردند او با بجز خود قبول کردند ان
 عاقبت آن یعنی معقوبت بنانست اگر و اش شود و عرض ما نست که لیخدیف الله للمنافقین و للمنافقات
 و للمفسدین و المفسدات و سبوت الله علی المؤمنین و المؤمنات و کلا الله عقولهم
 تا حداب کند خدای تعالی مردان و زنان منافق را بقتیغ امانت و عذاب که مردان و زنان کفر با بنانست
 و با ز کرده خدای تعالی بر رحمت بر مردان و زنان مؤمن بجهت حفظ امانت و هست طایفه آمرزنده و مسابان
 علی و عرفا را درین آیت سخن بسیار است یعنی آیت را بران فرود آورده اند که عقلت نشان امانت بهر تبه
 است که اگر عرض کنند برین اجرام عظام و هفت بران شعوره او را که باشد از ان امانت و حق است که بی شما
 و تمام این اجرام را شعوره او را که داد و برایشان عرض کرد عرض خیر و امانت اما که در ان وقت از نصیحت و

است ان قبل که از راه قدرت زان روی قوت **فوقی آوره** که امانت را بر آن عرض نمود و بر انسان فرض نمود
 اگر کسی که عرض نمود در برابر زنده ای که فرض بود در عرض حال آمدند **شیخ مفید فرموده** که نظر آدم علیه السلام بعضی
 حق بود نه بر امانت لذت عرض فعل امانت را بر او فرض کرد و این را هم لطیف زبانی بزبان عبادت فرمود
 که بر او پیش از تو نگاه داشتن ان من چون بطبع بار بر او پیش از من از میان هر ترا بر او پیشتر و حلقا تمام
الیزو الخیر و اودار التبرک که به کسی است که او امانت عقلی بخیر باشد و چون آسمان زمین و کوه را
 استعدا در پیش او بجز و انسان بقا بلیت خود قبول کرد زیرا که خلوم است بوجه استیلا و قوتی
 و جوی که بجهت غلبه قوت نسبی و فایده عقل است که قوتش را از مغزی نگاه داشت بر طرف اعتدال است
 دارد و معظم مقصود ان که لیف تعدیل قوت است که پیش از خلقین هیچ و همی اندر طلوی جدول عملی باشد
 و گفته اند ان نشان انسانست ظلم و جهل بنا بر کسی که آموخت بر معنی ان نشان است طهارت معین این قوت
 ان نشان او میان است آما چون حامل امانت شد معنی ترک ظلم و جهل گرفته و جوی بران ماندند با خود این
 دو صفت نوع انسانست با اعتبار اغلب افراد **و اضافة آوره** که خلوم و جهلست نزد خلق نازدگی است
علی بن ابراهیم رحمه الله آورده و در تفسیر کرده ان امانت و خلافت و ابرو منی است که در سینه است
 برین اجرام عرض فرمود چون استعدا او ان بجهتند قبول کرده چه ان نامزد می نمیدرسد که حق تا این است
 اختیار چه است که برای آن که ان نشان سزاوار بود که این امر را چنانچه مرضی حق باشد با تمام سزاوار چون
 عمل آن در بعضی از خلوم جدول برگزیدگان حق را دانسته بگسیوندند و حقیش را ان نشان غصب کردند
 پس او ان نشان طایفه محض صیفتند خلوم بودند زیرا که ظلم وضعی است در غیر عفتش و ان نشان عمل آن بود
 و جدول زیرا که انانچه در تکیه است آن امر و قاصد و عاجز بود و در ادای آن و اختلال بین بکن بجهت بود چیزی
 که جا بجهت عدم استعدا و قبول نکرد و در ان سر با ن ز دانستی که در عدم استعدا با این نشان شرکت پذیرد

ناید

ناید از جهاد کفر و نادان تر که بود و چنانچه بر تمام ان ازین قوس اندر بعضی از صیبا بل قد امانت را بر
 زبانی فرود آورده **و ابراهیم** است که از پیشوایان علیهم السلام که هر که سوزن از لب بگویند و اهل انیز از
 بیایون از ان غذا سب قهر این که **ان ابی عبد الله علی السلام** متفق است که هر که بسیار خواند سوزن از لب است
 قیامت بر کسی حضرت رسالت صلی علیه و آله از اوج مغبرات امانت و فضا بل این سوره که بر سب است و
سوره مائده و سوره نساء و سوره احزاب
بسم الله الرحمن الرحیم
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَّ عَنِ الْأَعْزَى وَلَمْ يُغْزِ فِي الْأَجْزَى وَهُوَ الْمُنْكَرُ
 الْحَسْبُ جَسَدًا وَنَشِيبًا مَرْدًا بِرَأْسِهَا أَنْ ضَايَ كَمَرًا لِرِشَابِهَا وَرَأْسًا سَاهَتْ أَوْ سَابِطًا جَلَّالًا
 وَأَجْرًا دَرِيئًا هَيْسًا أَنْزَلَهُ إِلَى حَقَائِقِ جُودِهِ كَمَا خَلَقَ تَعَالَى حَمْرًا وَبَسْمًا نَشِيبًا رَأْسًا مِنْ أَنْزَلِي كَلِمَةٍ كَلِمَةً
 رَاهُ مَرُوحًا كَمَا كَوَّنَ الْعَهْدَ الَّذِي نَدِينَا لِعِدَاةِ الْعَهْدِ الَّذِي صَدَقْنَا وَنَحْمَدُهُ الَّذِي أَعْلَمْنَا دَاخِلًا وَخَارِجًا
 وَكَلَّمَ الْجَمِيعَ أَهْلَ الْخَلْقِ مَرَامًا كَمَا كَوَّنَ دُونَكَ الْأَيْضَ سَلَامًا بِنَدْوِ دَعْوَانِ مَعْدِنِ سَاهَتْ نَائِدًا
 كَارِذَا دَانَا بِأَجْرٍ نَدَّكَ أَنْ يُعْلَمَ نَسَائِلُ فِي الْأَنْصُرِ وَمَا يُخْرِجُ فِيهَا وَمَا يُنْزِلُ فِيهَا
 وَمَا يُعْرِجُ فِيهَا وَهَلْكَ الرَّجِيمُ الْقَفُورُ مَعْدِنًا كَمَا كَوَّنَ فَرُودًا دَرِيئًا مِنْ جُودِ آبِ بِلَادِهَا وَكَمَا كَوَّنَ
 اِرْزِينَ جُودِ نِيَّاتِهَا دَانَا سَبَّحًا بِكَمَا كَوَّنَ دَرِيئًا كَمَا كَوَّنَ دَرِيئًا مِنْ جُودِ آبِ بِلَادِهَا وَكَمَا كَوَّنَ
 جُودًا وَجُودًا وَفَلَاحًا وَجُودًا كَمَا كَوَّنَ فَرُودًا مِنْ جُودِ آبِ بِلَادِهَا وَكَمَا كَوَّنَ دَرِيئًا مِنْ جُودِ آبِ بِلَادِهَا
 بِاللَّهِ وَرَأْسًا جُودِ فَرَسَاتِهَا نَادَا فِي أَعْمَالِهَا كَمَا كَوَّنَ دَعْوَاتِهَا كَمَا كَوَّنَ دَرِيئًا مِنْ جُودِ آبِ بِلَادِهَا
التفسير آوره که انکه فرمودی این صریح علیه السلام و انکه با امر و درین حضرت رسالت صلی علیه و آله
 شب سراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرمودی لیدر بنمای اولیا است

دانت

کوشش فانی و آنچه بالا می رود از انفسال صفا در هر دو اوقات با آنچه نوری از ابدان الطاف کم است که انجا که کم
 متوجه دنیا است هر جا که بوی گشتن می آید هم تمام منزلت میکند و آنچه بالا می رود اما تا نباشد آه و غمسان که چون
 سحرگاه و از خلوتها در سینه ایشان روی بزرگ و رحمت بنا آورد فی الحال قبول بر وی افتد که اینها از زمین
 آنست که من زحل المستیحیه و او است مردمان در انام نعمت پوشیده که انان بجزوه رحمت و قال الذین
 کذبوا الايات انما اتينا الساعه قل ان علی القربی لسا ایتنا کما کذبتم کما لاید المغیب لا یغیب عن الله شیئا
 و فی فی السموات و الارض و لا فی الاصل و لا اصغر من ذالک و لا اکبر الا ان یشاء الله و الله بصیر عابد
 انما کما فرستند از روی انکه را استنزا می آید با قیامت بگویند که شما سبکوید آری که بروردگان
و فی کتب که ایوسف ان ملهات غری سوکنه خورده که بعثت و متوربت حتی سی زوطه فرمود که ای محمد تو هم
 سوکنه یا کن که بی او یک کار من که با یارها قیامت بروردگان من دانند و بپوشند اما است و برنوشد و هم
 او با پوشنده و تکران و هر یک جوهره خود با بوزن ذره از ذرات جوهره همانا و در زمین و در فرود
 ارتفاع از ذره و نیز کمتر از ان مگر آنکه کسب است و کسب بی سخن یعنی لوح محفوظ و مجموع از انجا در لوح محفوظ که مانده
 تا کسب است که به ان مطلع است و این نژاد ان الطیف بود یعنی الذین امنوا و عملوا الصالحات
 اولیایک لهم مغفرت و فی زود کسب که کسب آن با پشت دهد اما از کاره می اندوخته اند و انکه
 شایسته آنکه مومنان و بیکو کاران مرتب از است از مرتب فی طاعت و در روزی بزرگواری بی طاعت
 و الذین سعوا فی ابائنا سعوا فی ان اولیایک لهم عذاب عظیم یعنی الذین سعوا فی ابائنا سعوا فی ان اولیایک لهم عذاب عظیم
 در روزی در ابطال آن سعی نموده و بنسبت مکرر آن مکرر شد که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ای بزرگواری
 با هم آن سعیان عذاب کنندگان با کوششندگان و بنسبت مردم از ان و از ایشان لیکن عزیز کرده الهی با خوار
 نتوان سافت بگو سعیان خوار و رسوا کرده اند چنانچه گفته اند با هر چه و بیتی که ننگان بر مانع عذاب با

از ایشان

از ایشان فوت شود آنکه در هر مرتب از است از سخن خدا سالم رساننده و یوق الذین اولی العلم الذین
 انزلنا الیک من ربک هو الحق و یحسد علی الضمیر الذین یزعمون و دیگر انباشت با روح محفوظ
 برای نیست نامه آنکه داده شده اند علم را مراد اصحاب حضرت پیغمبر از صلی الله علیه و آله انما لا تصفیه
 علم اند ای عباد الله سلام و تابعان او که مومنان اهل کتابند و بر هر تقدیر مراد است که اهل علم اند انندان جزئی
 که در فرستاده شده است سوی تو از بروردگان تو یعنی قرآن برست و دست و او را او بتا به برهه خاوند
 غالبست و بر غیر غالب و قال الذین کذبوا و اهل الذلکم علی الجبل لئن کذبنا لاذعرقکم
 علی تخمرف لکنکم لانی خلوج جدید و گفته اند اما نکر گفته اند یعنی از سترکان بعثت یعنی یعنی گفته اند که
 کتم شما بر مردی که خبر می دهد شما را یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله که سبکو چون باره کرده شود یعنی متفرق ساز
 اجزای شما را به راه ساختن یعنی بسا و شاربز کرد در خاک برستی که شما در فریشتن فرخو امید بود یعنی زنده خوا
 کش که قرآن با یکدیگر گفتند که در زمین جزیم هر آفتی که الله گدبا آمد به جسد بل الذین
 لا یؤمنون بالآخره فی العذاب و الصلح البید ایامی بند در رضای طهاره یعنی متعده با بد
 جنونی است که سبکو بر چیزی که عینه انجین است که سبکو بند با که می گویند بد کسرای دعدا بند از انجا
 و در کمرای و در از سوسا بر چنان و صف فضل با بعد از قبول ساد جا زیت او که کذبوا الی سابقین
 ابیهم و ما خلعتهم من السماء و الارض ان سنا تخشعتم الارض او تسقط علیهم کسنا
 من السماء و ان فی ذالک لایة لکن اهل الذین کذبوا ایامی بپند یعنی نکر که فزان سوی آنچه در
 پیش ایشانست آنچه از پیش ایشانست از آسمان و زمین و محیط ایشان در دو مقدرت است بند که کل
 باشد رطلق آن قادر خواهد بود بر بعثت و منشره که بند نمودن آیه تهدید و وعید است یعنی آسمان و زمین محیط
 ایشان است اگر چه اینها ان کثاف و اقلان آن نمودن برودن و نه منو اند که خواهد فریم مرتب از ایشان

یا زود آنگیز بر ایشان قلند از آسمان بهمت گنبد لیلیان مرآت های ما را به سنجی که نظر با سمان و زمین و یا
 در ذوق با تقدیر جعفر و اخطاط هر آینه داللی و معتبر است هر چه بر بنده رجوع کننده را بکنی چو ایشان فکر و تیرتیر نمایند
 در دلایل قدرت و علم با ملک و لقتل انبیا داد او که مینا خضله یا جبارا اوقی معنه و الطیر و الکفا
 که الخدیجه این گفتار با بیانات و قوی الشریحی اعتلوا اصلح الیاتی بما اعتلوا بصیر
 و هر آینه ما در حدیث او در احادیث سلام از زود آنگیز زیادتی بر سایر مردمان که بنویسد بود یا زود آنگیز با نشان
 یا حسن خلق یا عیبت یا قوی خلق یا حکم یا کثرت برین برینچه و منفعا یا حلاوت و مناجات یا علم یا کثرت یا کما و او
 عجا و بیانی نیست **در بیان المعانی آورده** که مراد از معنی است هر کجا که او در علم سلام بزرگواران و اولادش
 سیاحت و خوشنسانان بود هر آن آینه استماع او از دهن او نشنیده و ندی و طوبی از نشناخت جانها را پس
 گفته چو در از او از این معنی گفته اند که فضل نسبت که نمود ازین معنی که گفته مالک ای که با زود آنگیز
 او از خود را با داد او و علم سلام در وقت سنج او معنی موافقت گیند با وی در سنج با کوی حق قاطع کرد
 در کوه سنج را بچی که آفریده در وقت موسی کلام را بر بنده که از سنج می شنودند تا سنج به باشد مردمان
 گیند با وی هر جا که رود هر جا که خواهد و این نیز از قبل سنج است که کوه با و در آینه می بخوردیم در این
 تا در وقت که با او موافق بودندی **آورده** آنکه چون قاره و علم سلام سنج گفتی که ما بعد او بر آمد
 و هر خان بر زود آنگیز می شنیده با همان دلا و زود آنگیز از من و ندی و بسبب کس از استماع از آن گفتار علی
 نمی که ندی که گویند روزی خوشتره بزیارت داد و علم سلام آمد و گفت تو بفرضا و طیفه او بیج اولی است
 که طعام تو از کب تو باشد **در کتب العرفان گویند** هر چه در سنج است و حق سبحان و تعالی بوی کای داد و تو بگویند
 می بودی اگر نمی بودی از بیعت المالک سلام او و علم سلام کس است کما حق تعالی می فرمود بوی کای این را بر سر تو
 نرم ساقیم پس زود آنگیز که کس چنانچه بفرماید که و نرم کرد ایندی هم او را پس بی شمس و مطر چنانچه در دست او

بنیاد

بنیاد بیوم بودی و در روی هر نفسی که خواهی کردی فرمان دادیم با تکلیف ساز زود آنگیز فرایح و هر کس که او اندازد
 کردار در بافتن آن معنی حلقه با مسامی در همه کس تا وضع آن مناسبه **آورده** که هر روز در نزد تمام
 کردی بهشتی فراردم بفرستی چنانچه از صدق کرای و در هر آنوقت عیال ساختی در باب کس که چون وقت
 فرمود فرار زود آنگیز در فرزان او بود و در این جهت زود آنگیز صلی الله علیه و آله را چون چیزی بیستی آمد
 از آن وقت میفرموده اند برای عمل چیزی نمی گذارند انداختار درین مرتبه در شسته اند **عنه الدانی**
آورده که ابراهیم الخوین را علم سلام باغی بود که در خنای آن حضرت صلی الله علیه و آله بیست سال که خود
 نش زود بود برای وی و حضرت شادمانه تا بکل رسیده فرزند آن حضرت ابراهیم الخوین ۴۰ به اراده فرزند هم
 و تمام آنرا تصدق فرمود حضرت فاطمه علیها السلام او را گفت که معلوم گشتی که چقدر روز گذشت که خداوند
 در کسکی نشدید و کان من گشت که تو نیز مثل با منی چو چیزی نگذاشتی از آن برای فرمود که ما مع امر او
 چند کس سنجیم که به هم بران دل و آن را یعنی از خود جدا چقدر دیدیم **آورده** دیگر گفته کای داد و تو با اهل بیته
 عمل خود عمل کنید علی بن ابی طالب از آن فرقی بر کسی با چو تکلیف شما ام و لایق آن با درخت خود آید
 سلیمان الربیع خذوها شهنشروا لعنه الله علیها الشجره و اسلنا الله علیها العنبره من الجنة من عمل
 بنین بکینه یا زود آنگیز و من یفرغ فینهم عن امرنا نؤفقه من عند السعیر و سخن کرده شد
 رسولمان را با رفیق او با داد بجا بد راه و سنج کما و نیز میرت شهری صباح از نه مردمان آمدی قبول
 اصطلاح شتر از کای شمشیر کای بلغی و آنچه بقوی از نمودی چنانچه گذشت و عبادی که برای آن حضرت کس که از آن
 از محمدن بر دهن آمدی چون آستان و در بعضی بود ازین معنی بقرصضا و در لایق بود رسولان کردی **آورده**
 پس هر چه سنجیم سنجیم و نام کرد و خدمت او را بدان کس که در کس می فرمودی فرمان برود کار او و بقرص
 کردیم که هر که کرد و ما بل نشود از دوان و کسکی که از فرمان ما و اطاعت سلیمان مع جانشانم او را از خدا کس

افزودند و معتقد وی گویند بدین مملکت مقرر شده بود که تا زمان نشی در آن وقت که موعده باشد بر دیوان و هر که
از وی که سلمان گشته آن زمان تا آنکه بر وی زنده اند بسوزند و بگویند که ما پیش از این وقت
و تا پیش از آن که ما را بر سر راه رسیده ایم که او در آن کفر و کفر است و قلیل من جبار است
الشکر و دیگر و ده مسافرتند برای سلمان آنچه خوب است از غرضهای خوش منظرهای دلگشای من
و تصور نیز گفته اند **در سلسله آورده** که همواره منبری گویند که بر سر هر و باید رفت و گفته اند همواره بسیار
میباشند و خوب است چون قلعه های بلند و حصاری ارجمند و دیوان برای سلمان و در ولایتش من جنت
عجیب است بودند و میسافرتند تا قبل و صورتها می ملایک و ابناء علم السلام بروستی که در میان آنجا از قضا
مباح بوده **در عین المعانی آورده** که تا پیش از آنکه بصورتهای آدمیان میسافرتند و میسافرتند و میسافرتند
همواره روح و هیبت میسافرتند تا در حال قوی و صلوات باشد و گویند صومعه غیر جوان بود و غل اشجار و غیره
و این روایت کرده اند از صادق علیه السلام و گویند مثال به سینه ساخته بودند در آن وقت و در وقت او و پست
دو کس که سینه بالای کتف چون سلمان میخواستی که بخت بر آید آن دو نفر باز می نمودند و این را میسافرتند
تا پای ایران نماند بالارفتی و چون برکتی که گمان به الهیای خود و بر اسلای که رفتی و میسافرتند
وی از کاست می چوین و غیر آن مانند هر ضمای برکت و یکسای بزرگ میسافرتند با بدنه چوین هم
و او را در ازه هزار طایف بوده که درین دنیا طعام بختندی و هنوز در بعضی از ولایات شام و یکسای
چنین از رنگ بر میسافرتند و موجود است و گفته عمل جز کندای آل و در برای نعمتای ثابت گویند که آل او در
ساختن لیل و نهار را قسمت کرده بودند و هر ساعتی که از ایشان قایم بود شکر آله و عبادت بادشاهی
و اینک در میان من بسیار از آنند شکر گمان او گویند که در آن زمان و در آن وقت که او قایم است بر شکر کردی
او کند و با وجود چنین استغراق و شکر خود از آن شکرها خوشتر است مانند چوین شکر گشتند و شکر میسافرتند

بک

دیگر و اینها گفته اند که کشتی که درین بری غنچه سخن گفتند **آورده** که نامی است المقدس او و او هم آغاز کرد
سلمان علیه السلام در تمام آن سینه های بلبلج بجای آورده هنوز یکسای که را نمانده بود که گفتا منی اهل سلمان
را آمد و طلب و بیعت روح نمود و سلمان گمان نمود و بیعت کرد که در کفر مانده است و مرا بعد از آنکه بیعتی کنی
کنید بیدار من از غل خود باز نماند و همه همجه با نام سید چون سلمان و در گذشتن بختیستند و بزود نماز که از آن
و او را بر عساکر او اند و دیوان از او و بر از آنده و بنده باشند و همان کار که نامزد ایشان بود قیام نمودند
تا بعد از یکسال اسفول عسای او را به الاض کرد و او بر زمین افتاد و همانان را موت و معلوم شد و دیوان
به الحال فراموشدند و در شفاست جمال احواف بودای که کشتند چنانچه میفرمایند قلنا قضنا هکله
الموت ما دلهم علی موته الی اذ ابته الارض تا کل منشا قله اخری تبیت لجن
ان لو کنا انو انکلو ان القیت مال الشوی العذر المعبود پس اینکام که گفتا که هم سلمان
مکرم و او را هر چه بر عساکر دادند و دلالت کرد دیوان را بر هر که او را هر چه بر او برآمده بود
عسای او را بر اینکام که گفتا و سلمان هم دانستند دیوان آنکه اگر بودی که البته دانستند و غیرت گمان
چرخ آن بودی که غیرت میدانند و بر مردم چنین ظاهر میگردند و میسافرتند تا در میان میفرمایند که اگر بشاید دنیا
بودندی و رنگ نیکو در یکسال از عذاب قرار گشته یعنی شکار بختی که در این زمانه عمارت بود **در سینه**
طبری و غیر آن آورده که در سینه سلمان به تمام و در سال بوده و در سینه و ساکنی که سلطنت یافت بر یکسای
بوده باشد و عمارت است المقدس که کار درجه ایصال از کله ای که گشته بود و گفتا که ایسی است که من آیه
جنتان سخن همین در میان کلوا این در بر و بر یکسای و انکله باله بلده طبعه و بریت شرف
درستی که بود در او را و سبب او شجب من بر زمین فطان بر کسکای سلمان علاقه و دلالتی بود و در صلوات
کایا و در **در سینه آورده** که در آن زمان بسیار در او را در حال بار رساند دلالت من منبری بود و در میان او که در غل

ماستفان فخرالجمه و فرخ و شریهان در اعلی و اوی بودی از جنه در پان کوی که بودی که فاضل است و لا شیخ
 با ایشان ختم شدی و خانی کردی از بلیس که الی ایشان بود و خوبت کرد تا سدی است در بند و گوینا
 آبی اصل و زایدی آنجا چسبندند و سرش در آن بند تریک بود که اول فخر علی کشید و آب جزو عادت خود
 بر بند و چون کفر شود و سلی با فاضل و بنیان برین و بسا و با غنا است نه مثل بر دشمن بود و اگر
 این که در ساکن اهل ساکنه شد و دوستان بود از است و چسبند از ایشان اگر چه بر طرف باغ بسیار
 بود اما از غنا بسیار هم بشا به یک باغ نبود که گفته است چنان ایشان بر شایرا که بر از روی برو که
 خود کفر شد و ایشان بر شایر بود که کسی زبیل بر سر نهادی و بر زردنشان ایشان بگفتی طرف بر چو
 بی آنکه برست بزرگدانی پس چو گفت ازین غنا بود و شکر گویند مرزا را این شهر که خای تا نماز در روز
 مید و پند با کوزه هوشی نه دست و آبی نیرین و خاک را در آنجا نشو و یک روز بودی و شش ارجاع الی ایشان
 نیفادی و غریبی که آنجا رسیدی بسیار در جامه او بر روی و بر روی و بنده از شمس که چو بنده او
 است هر کسی را که بود کند از شکر فاعل ضوا قانیتنا علیهم نسیل العبدی و بگفتند که چو بنده
 چشمتین و اقی اکتی خط و اقل و قتی و کسیدر قلیله بر ایشان کرد امده تا از بنده خود و شکر
 کرداری نمودند **در خط است** که سینه و چتر بر ایشان آمد و هر را که سب کرد و پیغمبر اخبرین در زمان پادشاه
 ذی الاعرابین ایشان کید از رخ حضرت عیسی ایشان و اورا بسیار کجا بندند و محسبها از و تا گوشهای ذی
 در زیر پند ایشان بدید آرد و بر نمود تا بند را سوراخ کرد و نه و نیم نیک که در خواب بود و بند شکستند
 در آمد و نشان دل حدیق بود و عود ایشان شکر و بسیار از مردم و چارهای پاکتند چنانکه خود چون
 اعراض کردند پس در مستایم بر ایشان صلح و کوه که که بر نم بند است با نام وادی کتاب از و اما به پیش
 و شکی که بند را سوراخ کرد و بدان ادم بر شایر با غنا ایشان دو باغ خدا و نشان سوره ای نخر و سوره که چو شکر

جز:

خفت گفتن بطریق مشاک است و چندی از کتا را که معنی در این سوره زار و اندک بود و کتا را ادم با کتند از آن
 بیوه ای فوشته و را ذالک جوتنا هم چاک کرد و اهل تجار و الا الکفر من این عذاب است
 و ادم بر شایر از است که کوزان فوشته بر زرد بر سبک فرشته و ایا با دهنست میهم کتا بسرا جز اعالم است
 و کافر و همان است فاضل کفار است **آورده اند** که غایب سازد و پیغمبر خود آمد که گفته است نیم بر او که خود را پس
 ازین گرفت با اردانی فرما ندانم سبک سبکیم و سبک سبک ای ای که هیچ قوم کرد به پیش نهی ز دعا دیگر با
 در ای فوشته بر ایشان کشود فرمود و جعلنا یبکعتم و بین القرانی الی با کتا فیها قرظ ظاهری و
 قدرنا فیها الشیر سیر و فیها الی ق آیات این سوره و کرد و بندم میان سبک میان آن و بنها که
 کرم خود درکت داده ایم در آن در ولایت شام چون فلسطین و اردن و ایما و ایسا دهی خود را که استقل
در عین الحان که از آن سب که در اهل ساکن بود تا شام چهار هزاره مفصله و بدید آمد و تقدیر کردیم در آن
 ده و رفیق مردم را با ما بر بر اهل میان کردیم و کفر بر ده اردن و ده شمش و روز ما ان با مکان از دشمن
 و سیاح کت کثرت خلق با از جمع و عطف سب امان موضع بقی سب آغا از کتا است کرد و ازین تمام فتنه
 پانزده روزی بود و شام در دهی تو انکار را بر در ایشان حسد آمد که میان ما و ایشان در رفیق هیچ فرقی
 نیست بیاده و مفسرین راه را همچون مرد و که سواره و تو اگر قفا الواقی با هدی بن سفارنا و طلق
 انفسهم جعلناهم اعداء و شکر فاضلهم ککل حریف ان فی ذلک الا بابت لیک صبار شکله
 یک گفته است ایشان ای برورد که را دوری افکن میان شان سفرای یعنی بیایا بود یک از نترلی تا
 منزلی تا مردمی را زود راه سفر نتوانند که دستم کردند بین و عارضه سفر خود آمد و راه را خالی کردیم پس که دانند
 اهل ساکن سخنان یعنی انداختن آن تجب از کوه که از ان ابا انی تجر ای میل کرد و در کله و مسافرت است از بر کله
 ساختن تا یکی از ایشان در تاب نهاد فیلسطین از ایشان شام فوشته و قضا و سبک و اسد و بچین و انا بچین

و جهاد تسانه و از بهمان و آن کلمه ضرب الفتل شد که تفرق آید و سب امرا و از ایدی طریقت یا اولاد بستی
 و آنچه که در هر زمان بر سر شاه است هر چه برکننده را بر خنثا بکشد که بنده بر خنثا اهل با و خوشی و فاغری بکنند
 بسبب صبری بر عافیت و ناشکی بر نعمت رسیدن است که بگوید و کتد صدق علیهم السلام
 فَأَقْبَعُوهُ إِلَّا هَذِهِ بَقَايَاتُ الْمُؤْمِنِينَ و چه سستی که راست بافت بر اهل با و هیچ است که برهه که فزان ابراهیم
 خود را یعنی کمان برده و دستبندان لعین که من بر بنی آدم سپید شود و غضب که در بنا دیش است دست با
 دیش ترا که راه کتم کان او در باره اهل عز است شد علی بن ابراهیم عنه الله و تفسیر نقل میکند از صادق که
 چون امر آتی در سبب بگذشت رسول صلی الله علیه و آله که امر المؤمنین را علیه السلام با نامت بفرزنا بدید بر اهل با
 الرسول یبلغ ما انزل و آنحضرت فرمود من کنت مولاه فلیعجل مولاه شبا طین نام نیزه بپوشد که ترا آمد
 خاک بر سر بریزان اهل بکشت غم را چه شود و عقبت این مرد امر و نه عقبتی است حکم که از آنجا که شود از من بگردد
 اهل بکشت زمین است جوی برین حوالی و عده که در خمر که در آن خلاف خود اهر بود و بی و عده مخالفت پی روی
 این است که نالند شربلی روی او که در نیزه و عصیت و مخالفت که کرده ای از مؤمنان که سستی اند و ما
 کَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِيَعْلَمَ مَنْ يُوَفِّيهِ الْآخِرَةَ مِنْ هُنَّ مَا فِي شَرِّهِ وَ سَرَّكَ
 عَلِيٌّ كَلِّمْ حَقِيْقَةً و بنو دهر اهل بکشت بر اهل با که کان او در ایشان معنی شد تسلط و مبتلای مکرری
 آنکه هر کس کسی را که بکشد و بدان سراسی از آن کس که او از آن حضرت در کان است یا تا بداند اولیای ما اهل با
 و ارباب کما ترا و از یکا بر تو بره چند کما بان است قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ نَعْتَمُّ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 كَيْفَ يَشْفَاكَ رَبِّي فِي السَّمَوَاتِ وَ فَلَاحِي الْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ و ما له منقسم
 من طهین بگوی هم در شکر را که بگوید اما آنرا که کان برده اید ایشان را که بخواهید بخترای ما از ایشان
 در چند منافع و دفع مکاره هیچ مدوی با بد با آنچه اجابت میکنند شما را چگونه اجابت کنند مطلقا که بگویند

ایشان هم یکسره بود و از جزیره فرساده آسمانها و در زمین و نیست بمانان با و خوشکان را در آسمان زمین هیچ کس
 ندانند که بران و نه در آسمان زمین و نه در قعر زمین و نه در قعر زمین و نه در قعر زمین و نه در قعر زمین
 کاسی و لا تنفع الشفاة عند الله الا لمن اذنت له من قبله اذا فرغ عن قلوبهم قال اما اذا
 قال من يشك قال هو الملعون و هو النعلی الکبیر و سواد کند نشاء حضرت که نزدیک خدای تا بپوشد
 که ملائکه با احتیاط دام دارد محقق شود اید شد که در در خواست لغت نه در مکر که در استوری داده باشد خدای تا بر
 او شفاعت کردن علی بن ابراهیم عنه الله حضرت رسالت از مضمون رسالت از تعلیم حسین است زنده
 ازین حکم میگوید که بکس از انبیا و رسولی از ان که شفاعت نتوانند کرد در قیامت که حضرت رسول اعظم
 که قبل از ان که از ان یافته اند و بعد از ان انبیا علیه السلام بستی با بند و دیگران در زمین و فرج میکند
 تا از حضرت عزت عرش تا چه زمان رسد و این انتظار سیر نه تا چون برود از دفعه از اولیای ایشان است
 شفاعت کند که بعد معنی از ایشان بعضی را چه چه کفایت بود که تا ابد با شفاعت که بعد سخن است و است کفایت
 و فرمود که مؤمنان از شفاعت کنند زشت کار اما مخرجها فرمود که بکس نباشد از خلافت اولین و اخر
 مگر که صحیح باشد شفاعت تید انبیا عليهم السلو و السلام و خدای تا برتر است و بزرگتر از آنکلی اذن او
 نتوانند کرد و در روایت ابی الجارود از حضرت که ابو جعفر محمد بن علی الجارود علیهما السلام فرمود که بعد از دفع
 عیب علی بن ابي است حضرت رسالت پناصل الله علیه و آله و سلم از اهل آسمان کسی عمل نشیند بود و چون جبرئیل
 وحی آورد به پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل سموات صوت وحی قرآن شنیدند مثل این باشد که بر جای خود که صدای
 خشنود از ان برضه و است تمام اهل آسمان به پیش نشدند بر سر جبرئیل از وحی فاغ شد حضرت میکشند بر
 اهل سموات و هر جا که برسد در لسان ایشان نوعی پند امی شد بعد از دفع آن از یکدیگر میسیدند که چه فرمود
 برود که گفته کلام حق است که قرانت قُلْ مَنْ يُرِزْكُمْ هُوَ الَّذِي ارْتَضَىٰ و الْآخِرُ فَلَاحِي الْآخِرَةِ وَ اَنَا

آو ایا که تاملی هندی آو فی ضلالتی یسین **کوک** که روزی میدهد شمار از آن آسانها باران و از زمین
 نبات و هر چه که روزی دهد خدای تعالی بر آن سوال پذیرد این جوی نیست و اگر کاوان از خوف الزام بیاورند
 بدین گفته و دیگر کوی با ایشان که ما موافق آن که روزی دهد و با یکی که میم و بر شکر که با آنها شکرگان که جا دارد
 مراتب آنکه نیست و تر از آن نیست با واجب الوجود و شکر که تا از بر ماه سپسیم با او که این شکر را می گویند که
 فریقین موحیدین و متکررین هر آینه بر یکی از دو امر اند از بدی و ضلالت و این بعد از آنکه از پیش تقریر بیستم با
 دانست بر آنکه بر بدی نیست و بر ضلالت که در این المثل است از تفریح قل لا تشکون هتأ الجحشنا فلا تشکون
 هتأ تشکون **کوک** پس بدی که او بد شد شما از آنکه ما میگویم و پس بدی که او بد شد از آنکه شما میگویند بلکه بر سر
 از عمل او سوال خواهد کرد و مناسب آن جزا خواهد بود این او خلت را باضافه المبلغ در این است که اسناد
 اجماع ایشان کرد و عمل مجاطین قلی سمع بئیننا ربنا نقر بفتح بیننا بالمحی وهو الفتح العلم
 بکوه که میان ما برورد که ما روز قیامت پس هم که میان ما برستی و غیرتدقیق ما به چنان و بعد از آن
 بزمان وبال و اوست حکم کننده در قضایا بشکل و نا بگویم حکم قل ارفی الذین الحقم یهتدوا
 کذو یلهو الله الذین یلحقکم **کوک** جا بدی که او بد شد از آنکه بر بسته از بجای انانان یعنی نماید که بکم
 صفت تا شکر که می جسدانید و عبادت این ابازی در شکر است بلکه اوست خدا و نه غالب بر هر کس پس با او
 کردم شکر تو اندزد و نا با حکام صفات و موقوفه شکر با تو پس که او بد شد با او و بر شکر که تو ان داد
 و ما ارسلناک الا کما قده لیسیرا و تدبرا و کلین اکثر التامر لا یعلمون **و نه**
 و ستایم ترای محمد مکرر است و نام و شامل هر چه در ما از احمد و اسود یا نفرستادیم که بر ما عطا کرد این
 از نسیب اشقیات که فرستاد که مبعوث بودیم از آدمیان و قیام و غیر او و هم کس از اینها علیه السلام تمام
 یعنی از شکر مبعوث بنوده و گفت اند که آنکه از برای ما نوسنت چون علامه است و است با معنی فرستادیم که بر ما

در آن مردمان را از شکر و شکر و دهنه و فضل کسی را که توحید او را کند و بهم کشند و بعد از آنکه شکر اصرار نماید
 و بکن بیشتر مردمان نمیدانند فضایل و کمالات ترا و صلوات کسایش را بر عاقبت تو میدارند **علی بن ابی طالب**
 تفسیر فضل سیدنا از عبد الله بن کثیر که ابو عبد الله از من پرسید که ای بکر شکر که مبعوث صلی الله علیه و آله فرمود
 حق تعالی این آیه بر تمام خلق مبعوث است اول شرق و غرب از اهل آسمان و زمین از جن و انس و انس ابرص است
 آنحضرت هم رسید که گفت نمیدانم دیگر فرمود که آنحضرت در حال تمام و مدینه چو که نا اهل شرق و مغرب است که گفتیم
 نمیدانم فرمود که حق تعالی ما را در تمام عالم امر کرد که تمام زمین را از غلظت بر کند و در بال با اقبال خود در شکر و در نظر
 آنحضرت را و در شکل است آنحضرت نظرا آنحضرت بر اهل شرق و غرب و خطاب که هر قوم را بر زبانهای ایشان
 و دعوت فرمود به این اسلام و توحید حق تعالی و نبوت خود و بر و ایتی بولایت اهل المؤمنین نیز عطا سلام پس باقی
 تا پنج شتر و هر یکی که گرفت بر او دعوت کرد و نفس تفسیر خود و این نوع دیگر از اعجاز است و چون شکرگان احوال
 تپست با عذاب نشنودند استجاب میکند و بقولون متع هذا الوعد الرکنه صلا صلیت و هی
 کفشت از فرط جلال است که با شکر قیامت این قیامت با و عده خدا است که رسیده شما معنی رسول و مؤمنان است که
 قل لکن صیادا یوم لا تشکون لکنه ساعة ولا تشکون **کوک** شمارا و بعد در شکر که چون
 برسد باز پس نماید از آن در حدیثی که در این زمان و پیشی که در این **آورده اند** که گفتند که بعضی از اهل کتاب
 از احوال حضرت پیوسته صلی الله علیه و آله پرسیدند ایشان گفتند که ما در کتب خود نوشت او خوانده ایم او بعضی
 سخن است و این سخن العیون و اشغال و گفتند ما کتب شما نیز ایمان نداریم در این این نازل شد و قال الذین
 کفر اولی ان یؤمن بملکة النقران و لا یالذی بین ین ینبیه و لا یوتی اذ الظالمون متوفون
 عند ربهم ینجم بعضهم الی بعض القول بقول الذین استضعفوا الذین استکبروا اولی
 انتم کلتم مؤمنین و کلمه الله انما نکلمه به و اندر اهل کتاب که ایمان نداریم چون قرآن کریم

فرومی آید و نه بدان کتاب نیز که فرود آمد به شش زده و اگر بپوشی چون شکاران یعنی بزنگان باز در شکان
 باشند از یک پروردگار خود یعنی در موقوفه سایر پیران یعنی در موقوفه کارهای پروردگار از یکدیگر اند یعنی باز
 ایشان بوی بعضی بگوشی را یعنی مجاورت میکنند و سخن برهم بگردانند بگویند اما کز بون که نکان بودند
 یعنی تا بجان پیران مرغانا که کوشش میکردند یعنی پیشوایان و بزنگان اگر بپوشی بود یعنی اضلال و
 شامی بود و هر آنکه نبودیم ما که میکان اما شامی ما که کرده و از زبان باز که شنید قال الذین استکبروا
 للذین استضعفوا نحن صدقناکم عن العبدی بعد از دنیا که کوشش کردیم بگوشی و کوشش
 آنرا که کوشش کردیم بود و غمنا که از دنیا بون و چاره گرفت بود اما ما باز در شمشیر از ایزد است
 پس از آنکه ما بشما بگوئیم و درین مفسر در کمال کاران و شکار در کان و قال الذین استضعفوا الذین
 استکبروا و اولی ما که الذین استکبروا و تا مر و تا ان تکفروا بالله و بعد از آنکه انداد
 است و التذات لما را و العذاب جعلنا الاخوانه في اخصاق الذین کذبوا و اصل
 یعنی وقت ایلاما کما انما یقولون و گویند اما که سبب و چاره بودند مرغانا که از قول می میگوشید
 زبانی است که ما خود که فرود آمدیم که شامی باز از آنکه ما بودیم ما را با کما فرود آمدیم که شامی
 و فرادیم هر ادا ما میان و هر دو که در اول کوشش شمشیر شیمان شود از نقل خود و پنهان در این شامی را از یکدیگر
 ما بر سرش در زمانه و بعضی اسرار را یعنی همانرا اندوختند و این لغت اصداد است چه همه عیال است این و سبب بود
 در داخل است یعنی ظاهر که اندر پنهانی را است که کم چند عذاب و ما بگویم غمنا که شامی در کان اما که
 که در بند از با معان و متوعان ایراد است قبل لفظ ما می جرت کف و قوت و وضع ظهر می جرت شامی بود
 اغلال ایشان ای جزا و دشمنان در این یعنی نشوند که با یکدیگر باشند که عمل کنی پس که حضرت رسالت نبی را
 صلی الله علیه و آله میگوید و ما استکبرنا فی قریب من تدبیر الا قال سکر فوطا انا بما انزلکم به

کافرون

کافرون و نفرت و در هیچ شهری هیچ کس ندیده منی چه مگر آنکه گفت: شتوان و منکر الیها
 ده مران بخیرا بدست که ما با یکدیگر فرستاده شده ایم با این سخن بر خود ناگردیدگان و منکرانیم و قالوا
 نحن اکفرا أموالا و آتوا لاداء و ما نحن فی عتدین و دیگر گفتند که ما پیشتر از عتبت اموال
 اولاد یعنی فرزندان ما پیش از شماست پس ما دعوی رسالت سازد و برتریم از شما هستیم ما عذاب کرده شدگان
 یعنی خدای تعالی ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما استمنت کردیم که پس بگفت خوار شو اهد ساخت قولی از حق
 یکسبب الذین قتلوا رسولنا و قتلوا اولادنا و لیکن کتیرا التالی لایحکمون بگو برستی که بزرگواران کشت
 میکردند روزی را برای هر که میخواهد از اهل آنکه صحبت میکنند و در برای کشت او و شکست که از هر که
 بگفت خود زبخت دلت او و لیکن بیشتر مردمان عهد اند و گمان میرند که کثرت اموال اولاد برای خرف
 کرامت است و شاید که از روی سست سراج بود و روز بروز او را نیت از او در مقابل عصیان و روزی این
 علامت است سراج است و ما استوالا کفرا و لا اولاد کفرا لای تقربیکم عندنا لای الایمن
 است و عمل اصلا کما قالوا و لیکن کتیرا التالی لایحکمون بگو برستی که بزرگواران کشت
 ما ما که کشتاداد ما هم روز و زمانه ای که بشما از این کشته ایم با آن فصلی که در کتب و اندامها را از یکدیگر
 کرد اندکی چه تقریبی حال صالح باشد و شمار آن نیست پس اموال اولاد کس را یعنی نزد یکدیگر اند که کس را که
 بگرد و که کند عملی که صلاحت قبول است با شدمی احوال و در اقله که در راه حق و اولاد خود را علم در این مایه بود
 و در صلاحت تقریبی پس آنکه و مرایش از است با درشت و دو قوسن زیاد و برینا و یکی را و بیشتر و فقط
 بسبب آنچه که از انکسبنا و ایشان در عطفه ای نیست پس از انکه از کس را و ان استنداده و عیال است و الذین
 یتسعون فی اباائنا اصحابین اولیائک فی العذاب یخضرون و اما آنکه ای شتاند و کوشش ما
 در امتیای ما یعنی قرآن و بران زبان طعن بگشت پیدا مالتی که کان بزنگان اند که ما را عاجز و سست است

از انزال آن یا مردم را از بیخود شدن و ایمان آوردن بدان انکه در عزت او هیچ حاضر آورنده که تنقل
 آن و بی بیضا از آن بلای نشتا امین عباد و قیصر مکه و ما انفقتم من شیء فی سبیل الله
 و هو خیر من الزین **کجو برستی که آویز یک کیش ده بیست روزی را برای هر که خواهد از زندگان**
 نومن و مطیع خود بکنی بخت که گزرت بخت آگوار اول مخاطب بان گفتار بودند و دم موعظ است از برای
 موشان چه جایز است که غنای اهل ایمان و اسلحه سواران شایان شود با کله در راه حق اتفاق کند و از آن که
 موجب شایسته آن کرده که گزرت چنانچه گزرت **علی بن ابراهیم جو اندا و ده** و تفسیر کردی در حضرت نبی
 زینت اختیار کرد امام علیه السلام و مودک تا پیش از آن شی که گزرت و نیکو کرد او بود و با برادران مواسات
 حق تقاضا و در انضا عفت کرده اند و این است را خواند و تکسیر کرده برای او بر وجه طاعت و بچون نفوس
 از چیزی که شایسته در راه صدای تمام خدای تعالی عرض مید در دنیا یا دوزخ می نهد از برای او و رفت
 پس این و سید سواد بود **در حدیث** که هر با بد داده خوشتر از آسمان نزل بهمانند کی بود که
 اللهم اعظم شرفا خلقا بارضا بالفضله کسده و دیکری دعا میکند اللهم اعظم کل شیء کما عظمه ایا
 بال منک را در حدیث **ساز** یا آتشی را بنفشه رسیده در یکدشمان تو عرض و حدیث از با آتشی که
 در جهان و دره از زبان اندر زبان و صدای تمام بهترین روزی دهدگان برستی نیز او که چیزی که
 واسطه اند در ایصال نطق و زمان و حقی است و **و یوم یخترهم** چنانچه **نعمت قول لیله فیکه**
أهملی لای ایا کسده کما یأید کسده یا کس روزی را که هم کند خدای تعالی بهی هیچ را از زمین
 پس که بر زمین شکر از آبا این که هر اندک شمار بود که برستند به این جهت لغزین شکران و قطع
 طبع ایشان از شفا عت است که کما لو استخارک انت و لیثامین دویتم **بکما فایعبد و العین**
اکثر یهدهم مؤمنان **کوبند** و شکران باکی تمام از آنکه عزت برستند از خدای او و بود

و ما خور در بندگی تقصیر مید اینچو در همه عیوبت خود و در ایمان با تو دوست با بجز ایشان بنی میان ما نیست
 هیچ دوستی است و ما شکر که برستند ایشان رضا داده بشیم بگو بود که انجل غایت پیوسته بند و این را
 بنی قرآن ایشان میبردند و پیش از آنکه اطل با عیاش منند بصورت تالی متوجه و در حال ایشان و کفند
 انما طایرک انچه بشته او میان بیاون که دیدگان انده بنی تا بخت ایشان میکنند **قالیو ملائمتنا یصعبکم**
لیختر نفعا ولا خیرا و نقول للذین ظلموا و قوا عذاب النار الذی یسکنونها انکذبتون
 پس امروز که بر حکما مژده از راست با کف نشو و بعضی از شمار برای بعضی سودی را و نه زبانی را بنی محمود
 را برای عابد خود قدرت رسانیدن سود و دفع کردن دیان نیست و کوبیم بر آنکه هر که در کفر بود وضع
 عبادت و غیر موضع آن کجست **عذاب الشان** انشی که بود که بود که در آن تکذیب سیکر و در ورغ عیبت
و اذ انتقلی علیهم ایا تائینت ایت قالوا ما هذالاجل بلید ان یصلک شکران
تعبید ایا و کسده قالوا ما هذالاجل اذ لک صفتی و قال الذین کفروا للحق بلخاهم
ان هذا الاصحیحین و چون خواندند و برکا قرآن انبای ما یعنی قرآن انبای روشن گویند
انکس علی محمد بن عبد الله علی علیه و آله که هر دی که بنی اهل کور شمار از چیزی که بود که برستی
 برستند از زبان ان شامی که عای ادهت که شمار از نیست برستند مسخ کند و این که احداث کرد
 در اردو و مع خود سازد و شکران که با و چه دیگرشان که خفتند برستند خود کرد و در کفند و حق است
 انشی بر ایشان بنی اندر کسبیت حق را خیر کرده و کفند نیست این کلام که بنی اندر معنی قرآن مکر و غیب یافته
 و سجده ای انما فرموده و کفند اما کفر که به از کفار که بر بیگانه ای راست است انکام که بر ایشان آمد یعنی قرآن
 این مکر محرمی است که ایشان این سخن را از کجا میگویند و ما انبتنا لهم من کتیب یدرسوها و ما انزلنا
 الیهم جم جمک من نذیر و حال آنکه خدای ایمان را از کتابهای او فرساده که عوار و کجی اندک از انجا بدیل

آرد بر طلاق و آن و نفرت سواد ام مهربی این پیش از تو یعنی در زمان طهرت چه کم کند یعنی بفری که نشنا
 بچی دعوت کند و برکتی است که هر فرامید و کتبت الذین من قبلهم و ما یلتقوا معنای ما ایضا
 هتم فکلت لیا رسولی تکلیف کان لیکرم و مکتب که در زمان نبی ایا که پیش از ایشان بودند دعوت مال اکثر سید
 ای که یک بر یک بر ما داده بودیم پیش از آن فرط وقت طول عمر اکثر سال یا داده بودیم پیش از آن
 آنچه اهل زمان تراداده ایم از حج و راهی و دولات و اسباب است **تفسیر علی بن ابراهیم** در حدیثی که در
 هشتمین حدیث در او از انجیل الله که معنی اینست که بر سید و اولاد یافته اند صل اینان علم سلام عشر
 آنچه داد و دایم بود و اول حق صلوات الله و سلامه علیهم پس کتب که در پیش ایشان بفران در ارضی بود
 اکثرین بر ایشان معنی نماند به این ایشان راه عزرا بر کن پس با که قوم تو نیز بر سیدان مثل او است
 بلکه زیاد از آن قائلانما علیکم بواجب و آن تقوی و الله متقی و فرادی فکنتکم و اما ایضا
 حیث کنتم من حیثه ان حق الانذار لکم بین کتبی عذاب لشدید **بگو** چرا اینست که چند
 میدهم شمارا و است و یکم یک جزو آن چیز است که بر نیز در آن مجلس صلوات الله علیه و آن برای ضایع
 که در بعضی باشد از عدال و تقلید و بر آنکه بنویسد و در دو نایکد بر کشتا دست کند و یک یک تا از آن تمام خاطر شما
 شوشه فخر و قول شما آنچه نکرد **ابو حمزه ثمالی** در حدیث روایت کند از ابی جعفر که آن و احدی که مخطب
 میفرماید ولایت امیر المؤمنین است پس هر که کند در امر محمد صلی الله علیه و آله از عهد او حال تا این غایت طهار
 او را در نظر آید تا بداند که البته نیست این بار شمارا چه بود و آنکی که او را بر دعوی رسالت باغی باشد بکلی
 کمال عقل او را همان کافرت بر صدق قول او نیست او که بر سید و در شمارا پیش از وقوع عذاب است که عذاب
 آهترت قتل ما سکا لشکر من لکم حق لکن ان الجور الاحلی و هو علی کل ثمره شهید
 بگو آنچه بر سلطه شمارا از فردای رسالت پس آن هر شمارا یعنی هر فردی که من بر ادای رسالت بفرستیم شما

کرم

بخشیدم مرا یعنی است یعنی بچ او می نمودم نسبت مردن بر دعوت من مکر خدای تعالی و او بر چه جز گواید
 قرآن زینا بقدرت خدای تعالی علیه السلام بگو بر سستی که بر در کار من ای فکلت من را یعنی در عالمی
 بر هر که سزاوار است و است راسته سزاوار در افاق مراد افشای این سلام و اهل اسلام است
 و نامی بر سید و آنچه جز بر او نمی است قائلانما علیکم قائلانما علیکم قائلانما علیکم قائلانما علیکم قائلانما علیکم
 یعنی قرآن یا اسلام یا عیسی صلی الله علیه و آله می آفریند باطل یعنی ایسوس یا بستی چیزی را و باز میگرد
 آفرینی قرآن باطل بر طعن است قول ان صلتک قائلانما علیکم قائلانما علیکم قائلانما علیکم قائلانما علیکم قائلانما علیکم
 بوجهی که در حق الله متعجب فریبید **بگو** که بغیرم از راه حق چنانکه کان میسر بود پس قرآن نیست که لغزیم بر
 نفس خود می آید آن برست و اگر بر راه برست درم پس بر سب است که در می میزند بسوی من بر در کار من چه
 تو منی هدایت و هدایت صفت است بدستی که خدای تعالی شماست و معای بگو کار از روی یکت امید نیانند
 و کن تو ای اذ فرغوا فکله فونت قلین و این مسکن این فریبید و اگر نبی کافر از چون ترس
 شوند نیز یکبار که با وقت بعثت یا در روز بدر جواب او می فرست می بچی او می رسد یا هول پس تا شیع
 یعنی بگویند و بنا به معنی این عذاب از ایشان فوت شود و اگر نبی شونده از معای نزدیک می نوی زمین بر زمین
 با از وقت بدو بیج یا از صحای به بجا **در بعضی تفسیر آمده** که این آیت در شان سفیانی و قوم است که در افر
 از زمان خروج کند و این یکی از علامات ظهور حضرت صاحب الزمان است و لهذا **ابو سعید** میفرماید که گویند
 در اوقات نظرسیم بقایم ما کذب است مبارک است سجد احم بجز با زاده و بر وجهی است که سفیانی است که از
 شام است خبر که بر سطل زاده اند شرفا تقریب نماید و آن جمع را بدید زمین فرود و در بعضی معنی آهتره آن
 مکان فریب برین تقدیر است که از زیر اقدام خود فرودند و از تمام آن شکوه که در سب است یا بدید می شاست
 بر در نزدیک صاحب الزمان و دیگری که با بر چینی گویند روی او بر قفا کشته نیز قوم سفیانی رسالت و قسا لورا

امشایه یا ای کلمه التناؤ من مکان بعدی و کینه زکات کمالش کسبانی بوقت ترک باران
 خشف ایان آوردیم بخدای تعالی با پیغمبر بخت بر ما باز کرد اینده یعنی و از کجا بود پیش نوا و کز کفن ایمان از
 موضع دور که عالم آخرت و عمل کلیف ایمان آید نیست و نزد کلباس فرست نمود شد پس ایمان بود نکلند و قد
 کتروایه بین قیل و یقین خون بالقیسین مکان بعدی و حال آنکه نگردد بدین خدای تعالی یا رسول الله
 پیش ازین که در جیزه تکلیف بود و نه می آنگذند بر پیشه کل سخنان منی بجان خود سخنان کیفت و بر قرآن اول
 طعن میکردند از جای دور بودند از آنکه میگفتند و میزدند که چه میگویند و چه میگویند و بیگانه
 بشعرون کما فعل یا شایعهم من قبل انهم کما نوا فی شکرهم بیت و چه کرده شد میان ایشان
 میان آنچه آرزوی برند از قول ایمان و رحمت با دنیا چنان نگارده شده من عمل با شایه ایشان از کافران
 گذشته پیش ازین منی ایمان با من نداشتان نیز قبول نگردند بدستی که ایشان بودند در کافران جهت لنگنده
 و در حدیث اولی و در دیافه که هر که سوره سبأ بخواند نماز هیچ چیزی از منزل و غیره مسل که در روز قیامت اول
 رفیق و مصاحب گشته باشد و دیگر بسیاری از فضایل این سوره ورود یافت

سوره قاطر برکت است و می بخشد و آمرزود آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 لَمْ يَجِدْ لِلَّهِ قَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِ سَكِينًا رُسُلًا أُولَئِكَ يَجْعَلُ مَنَعِي وَتَلَوَاتِ
 وَرُبَّاعٍ يَرْبُدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ استایش کشاید و شایه که سزای
 مر خدا را که سزای او است و استایش سازنده و بدید آرنده آسمانها و زمینهاست که آرنده و فرست کما
 رسولان منی فرستایش تا رسالت با نبی علمت سلام و کوه نذر سال آسمی پیغمبران رسانند بومی و باولیا
 بالهام و بمؤمنان بر وی صادق بصیرت و سخنان میگردد از اذن الهامی و دود برای طران و سیر

بجارتنا

و چارچهار برای ابرایش را وضع صورت این عهد اوست و نفی زیاده برین **سوره قاطر** از ابی عبد الله که گفته
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر اید که شصت سال از او گذشته تا ساقی بهر شرف و بیان آسمان زمین از او
 زیاده بکنند خدای تعالی در آن روز خود آنچه بدین را بصورتی مایکری افزاید تا از چهار زیاده شود و هیچ نرسد که
 از خلق او میان آن روز با او است ایشان با عقیده باشد چون نصاحت و علم و کرم ایضا نیست چون حسرت و مصیبت
 و لغات عینین و کفر اندر اخطای نکست با محبت در دمای خلق **نفسی** که هر که علقه است با رضا بقدر ریاضت
 برتره قریب **و در فضیلت او** که تو هستم و در امر از شما اغنیاء و تعفف از فقر و صدق در مؤمنان
 و شوق از محبان بدستی که خدای تعالی بر هر چیزی از رسالت ملائکه زیادت خلق تو است یا یفصح الله
 یلتاقون من صفة قیلا نمسک لکما و ما نمسک قیلا نمسک لک من عبیده و هو العزیز الحکیم
 آنچه گشت به خدای تعالی برای مردمان و فو فرستد ایشان از کشفش و جهت طریقی است و عاقبت محبت
 و علم و تو را پس از کبرند نسبت بر آنرا و آنچه باز کرد از مردمان از آن کشفش و پس هیچ فرستد بر آنرا
 از پس از کفن آن ها و عاقبت از این کفن جواب کار در مؤمنان **سوره قاطر** که هر که این سوره بخواند
 که این آیه است شایسته طریقی مؤمنان و اهل غیر است و فوج آنرا گویند که از غیر است و آنچه هست از این سوره
 یکی خواهد بود چون زنی که کتب و کفر طالب نمونید و آن علم لدنی است با نیت است و افق نمیشد با اهل
 آشنای **بر او و اولاد او** از این علم آموخته که در آن غرق و که در آن سوره یا ایها الناس انکرا که قی
 زیست الله علیه و آله صلواته هل من خالق غیر الله من غیرکم من السماء و الارض لا اله الا هو فکافی
 تو نگردد ای ایمان با کعبه نمونای خدای اگر انعام فرموده است بر شما از ارسال رسالت از آنکه اولاد
 مذاق آید و نیت و نیت بخند خدای تعالی که روزی در شمار از اسماان با بان و از زمین بکلیا و هیچ نمونید
 نیت از کبریا و پس از آنکه که آید و چیزی از راه توحید که این بگردد تو که گفتند کذب است و سئل من قیلک

بجارتنا

قَالَ اللَّهُ تَتَّخِذُ الْأَمْوَالَ وَالرِّبَا بَعْدَ الْحُلْمِ بِرَبِّكَ كِتَابًا كَتَبْنَا فِيهَا
 تَوْبَةً لَكَ وَلِأُولِي الْقُرْبَىٰ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَبَدَّلُوا بَنَاتَهُمْ بِبَنَاتٍ
 فَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَا تَنْتَهِبُونَ مِمَّا قَدْ نَجَّاهُمْ مِنَ الْغَرَضِ
 تَتَّخِذُهَا نَسِيًا كَمَا نَسَىٰ مَنْ يَتَّخِذُ الْأَمْوَالَ وَالرِّبَا بَعْدَ الْحُلْمِ بِرَبِّكَ
 كِتَابًا كَتَبْنَا فِيهَا تَوْبَةً لَكَ وَلِأُولِي الْقُرْبَىٰ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَبَدَّلُوا بَنَاتَهُمْ بِبَنَاتٍ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَلَا تَنْتَهِبُونَ مِمَّا قَدْ نَجَّاهُمْ مِنَ الْغَرَضِ تَتَّخِذُهَا نَسِيًا
 كَمَا نَسَىٰ مَنْ يَتَّخِذُ الْأَمْوَالَ وَالرِّبَا بَعْدَ الْحُلْمِ بِرَبِّكَ كِتَابًا
 كَتَبْنَا فِيهَا تَوْبَةً لَكَ وَلِأُولِي الْقُرْبَىٰ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَبَدَّلُوا بَنَاتَهُمْ بِبَنَاتٍ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَلَا تَنْتَهِبُونَ مِمَّا قَدْ نَجَّاهُمْ مِنَ الْغَرَضِ تَتَّخِذُهَا نَسِيًا
 كَمَا نَسَىٰ مَنْ يَتَّخِذُ الْأَمْوَالَ وَالرِّبَا بَعْدَ الْحُلْمِ بِرَبِّكَ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَا تَنْتَهِبُونَ مِمَّا قَدْ نَجَّاهُمْ مِنَ الْغَرَضِ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَا تَنْتَهِبُونَ مِمَّا قَدْ نَجَّاهُمْ مِنَ الْغَرَضِ
 تَتَّخِذُهَا نَسِيًا كَمَا نَسَىٰ مَنْ يَتَّخِذُ الْأَمْوَالَ وَالرِّبَا بَعْدَ الْحُلْمِ بِرَبِّكَ
 كِتَابًا كَتَبْنَا فِيهَا تَوْبَةً لَكَ وَلِأُولِي الْقُرْبَىٰ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَبَدَّلُوا بَنَاتَهُمْ بِبَنَاتٍ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَلَا تَنْتَهِبُونَ مِمَّا قَدْ نَجَّاهُمْ مِنَ الْغَرَضِ تَتَّخِذُهَا نَسِيًا
 كَمَا نَسَىٰ مَنْ يَتَّخِذُ الْأَمْوَالَ وَالرِّبَا بَعْدَ الْحُلْمِ بِرَبِّكَ كِتَابًا
 كَتَبْنَا فِيهَا تَوْبَةً لَكَ وَلِأُولِي الْقُرْبَىٰ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَبَدَّلُوا بَنَاتَهُمْ بِبَنَاتٍ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَلَا تَنْتَهِبُونَ مِمَّا قَدْ نَجَّاهُمْ مِنَ الْغَرَضِ تَتَّخِذُهَا نَسِيًا
 كَمَا نَسَىٰ مَنْ يَتَّخِذُ الْأَمْوَالَ وَالرِّبَا بَعْدَ الْحُلْمِ بِرَبِّكَ

انتهی

خدا را مستحق عزت و بزرگی او در روز اول او و کوشش دشمنان استوارند از مغزت در طاعت است از آنکه در نماز گفت او
 و **بجز آنکه** که پروردگار شما سیکوی هر روزی که چشم عزیزت بسیم که عزت و مسرت تو را بپسندد که اطاعت عزیزت کردی
 رضای او باشد که قبول او بالا برود و سخنان پاک یا صحیحی که آنگاه در او مکتوب بنویسد صدوی و شایسته و نیکو
 آنرا و حق قبول برساند چه بخیزد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کمال طاعت و عمل صالح حد و نیت
 در غیر این است عواست تصدق است یا کلیه که بخر است و عمل شریف از آن پاک است نیت است و عمل نیت
 درین هر صورت بردارند و کلیه عمل است و معنی غیر نا عمل را درین فرق عاید بکمال طاعت دارد که قول لا اله الا الله است
 و گویند توحید بردارد عمل را چه قبول اعمال توحید است و قولی است که خدای تعالی بر او در عمل صالح را یعنی قدر و توحید
 او را رفیع سازد مراد عمل موافق مخلص است که هیچ چیز نیست آن نیست و کاری که در بیان آن سخن از همه چیز فراتر
 و بجهت از عزت **علی بن ابراهیم** مع **الله** در عقب آورده که عمل صالح که بالا برود و کلیه اخلاص است و او را با تمام
 بر آنچه من غیر خداست از فرایض و ولایت آید که برسد در عمل صالح را جمعی خدای تعالی و **این** **در** **مجموعه** **نعمانی**
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر قولی را مصادیق است از عمل که حسد و مکنه است پس هر که بپرسد
 گفت و قولش را عمل است قول او را عملش بالا براند و هر که مکتوب مخالف عمل او توش قول او را با عمل روی کند
 اما کلبان میکنند و جانان مکرای بد را مراد کرده و توش نیست نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه در
 الله و از پیشند در باره ایشان از حسن قبل و از جلیج جلیج در سوره انفال گذشت مرا که از استعداقت
 را حضرت و مکر او که او کاتب بخورد و از پیشن زد و **الله** **خلق** **مکنه** **من** **تولید** **فقر** **من** **نطفه** **ثم**
جعلکم **از** **لقبا** **و** **سلط** **من** **انتم** **ولا** **تصنع** **الایعیه** **و** **ما** **یعت** **من** **سخر** **ولا** **تنتقص**
من **عظیمه** **الایه** **کتاب** **ان** **ذ** **الک** **علی** **الله** **یسیر** و خدای تعالی با ویدش را یعنی بد دشمن را از خاک
 پیشش را از نظر **چه** **شمار** **اضنه** **یا** **مراد** **ان** **وزمان** **که** **مرا** **و** **چگونه** **یا** **رکیز** **یعنی** **از** **فرز** **ند** **یعنی** **نمی** **نهند**

آنچه در شک است یعنی نژاد افکار بنفش ای تقابلی عمل و وضع و دست از میان هر یک معلوم است از شک
 نشود هیچ از درازی عمر و کم که نشود از عمر شتری که برین کوه مقدر اول برسد مراد آنست که نسبت زیادت عمرها
 آن که در طوع محض یا معنی درازی که گمانی زندگانی مقدر و مقدس شده بدست که تقدیر طول و قصر عمر خدای تعالی
 آسانست و **ما** **جستوی** **البحران** **هل** **أخذت** **فرائد** **سالم** **شرابه** **وهذا** **سلخ** **المناخ** **و** **ین**
کل **تاکلون** **تکلم** **الطریق** **و** **تستخرجون** **حلیة** **تکسونها** **و** **ترقی** **الغلاء** **فیه** **موال** **کتبت**
من **فضلیه** **و** **لعلاک** **تستکرون** و مشاوی هستند و در این آن اشیرین که گوارنده است شاید
 آن **و** **ان** **دیر** **آب** **شور** **بالتی** **که** **ایمنده** **و** **از** **هر** **یک** **این** **دو** **در** **یا** **خو** **یک** **کوشند** **تا** **ز** **یعنی** **مای** **بر** **ان** **ک**
 از درازی نشود خدای تعالی بر این از اول او و در جانی می پوشید یعنی می پوشند زمانیکه شما معنی بر آنند که بر غیر مثل
 زمین که در است که مساوات میان ایشان صورت پذیرد چه یکی از عبادت ایمان عین غریب عبادان است
 و دیگر از مدارات عیبان که هر چه از طاعت است و هر یک از آن دو دریا سنگ خندان است
 بر آن ناطق کنید از کشتن از معنی ریح در بی رات و شاید که شما بس که سید مرصدا بر جنان یعنی طویج
اللیل **فی** **النهار** **قی** **لویج** **النهار** **فی** **اللیل** **و** **تسخر** **الشمس** **و** **التی** **کل** **تسخر** **فی** **اللیل** **سخر** **الک**
الله **تسخر** **یک** **له** **الملک** **و** **الدین** **تتبعون** **من** **دونه** **ما** **یک** **کون** **من** **قطعه** **رسمی** **ار**
 در روز یعنی مقدر ای از شب در روزی افزاید تا زمانی روز زیادت میکرد و آن در دو ربع و ربع و صیقل است
 و داخل میکرد و روز را در شب یعنی از ساعات روز بر ساعت شنبی افزاید تا ساعات شنبی زیاد بود اینست
 روز و آن در دو ربع خروغ است شوی است درام که در آنجا **ماه** **را** **یعنی** **سفر** **زمان** **خود** **ساخت** **هر** **یک** **نیم**
 می رود برای وقتی نام برد یعنی زمان معلوم که در وقت که گذر یا نام روز یا مست که اندر فرود باران آن حد که
 فاعل خالق این شمایست آفرید که در پروردگار شماست مراد است یا دشمنی و آنرا که می آید می بر خیزد

بجز روی هکله نشینند پوست خرمه خمار با وجه حضرت اوست علی الاطلاق و بموجب استحقاق اوست این
 کذبحونهم لا یستغفوا ذنبا کفرا و لی سبوحنا استجابا فی الکفر و قومه القیمه یتکفرون
 بیشتر کسی که در این دنیا نیستند و در آنجا که بر او آید از آنکه در این دنیا باطنی دعا کند برای برتری
 یا دفع ضریعی می شنود خداوند شمارا زیرا که جانها در جوارش می آید و اگر بر سر او نشینند تا حاجت
 کند شمارا و مراد شما نه بهند زیرا که تا آنجا نیستند بر اصال منافع و دفع مکاره و روز سنجیدگی فرستند بزرگ
 آوردن شما یعنی معترفی که در بدبطلان آن ترک شما آورده اند یا بکنار شوند پیش شما و گویند که نعمت آمانا
 معبودان و چه رنگه ترا حقیقت کارها هیچ چیز کند ما ندانند و تا بحقیقت معلول آن حضرت خداوند است تا
و تا صاحب لیاقت بود که اضافت بجای جایز نیست پس این شایسته است در کلام عرب شایع گفته و استمال کنند
 در اخبار مجزی که کنین او فی نفس الامر مستحق علی و موقوف به باشد یا آنها الشاشر انتم الفقهاء الی
 الله و الله هو العقیق الحقیقه ای مردمان شما تماما جا نیکدای تمام یعنی روزی او و امرش اول و در پیوسته
 او و بپشت و خدای تعالی او بی نیاز است و بنفای مطلق خود مستم بر هیچ موجود است مستوره شده بر نعمت تمام و
 شامل و بیاید و هست که با حاجت مکتور در هر دو دنیا جبهه مفاعل و انتم الفقهاء انما است با است و هیچ جای دنیا
 بحسب کمال انی از وجه عالم عالمیان مستغنی است و الله هو العقیق عبارت آنست و چون ظهور کمال است
 موقوف است بر وجه داعیان مکنات پس بر ایمان دان کفنی است که هر حق چه هست و شای کعبه الحجه به ان ایامی
 بنما ید ان یشتا یدهنسکمه و یا یتجلیو جسدید و ما ذالک علی الله یعنی بزرگتر از هر ایدضا
 تا ببرد شمارا از روی زمین یعنی مملکت کند و بیاید آفرینگان نوبینی قوی که در شما فرمان بردار بر تاشند یا
 کرده بی باره کس نبود و نشینند بود و نیست بر دهن شما و آوردن دیگران بر ضای تا دشوار کلا تیز
 و از آنکه و نیز ترا خوی و ان تدع منفعلة الی الحیدلها الی الخیر است شیء و لو کان ذاق فی

ان

انما شئذیر الذین یخشون ربهم یا الخیب و انما هو الصلوة و من تکی فاما یتنکها الذنوب
 الی الله المصیر و بر نه در نفس کما کند و بارگناه دیگری و اگر بخود نفس کسان باز آنکه او دیگر باری بر کشتن
 یعنی آنکه او ای برین شده نشود از گناه او چیزی یعنی مدعو هیچ از گناه داعی بر نه دارد و اگر چه باشد خداوند
 خویش یعنی هر چند گناه کاری خویش آن و کسان خود را بخواهد و در عیبت کند چیزی از خطیئات او بر او بگذرد
 اجابت کند زیرا که هر کجود در ماده باشد جز این نیست که قوی هم هم کئی اما از آنکه برسد از پروردگار خود به
 پوشد یعنی در غلظت انزخشت بر ایشان ظاهر است نه محبتا با عذاب او از ایشان پوشیده هست یعنی بر
 از ان نایده آرزوهای هسته اند تا زک تحصیل برسد کسان و تا زک از آنکه ان باند اجابت است که این
 بر ان ششغ اند و هر که پاکیزه بود از مسامحه پس بر این نیست که از برای نفس خود است زیرا که تقوی او به عیبت
 و مسوی خدمت بازگشت بر سر پا که کار برتر که اینان جزا خدا بود و ما یستوی الی الله و البصیر
 و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الظلم و ما یستوی الی الله و الاخوان الی الله
 یستوی من یتقوا و ما انت مستقیم من فی القیوم ان انت الی تدبیر و بر اینست تا پیمان کافر
 با جاهل یا کراه و پیمان یعنی نمون با عالم باره با فقه و مساوی نیست تا یکی یعنی باطل اسمیت و در کوشنای یعنی
 او طاعت و مساوی باشد ساید یعنی قواب یا بهشت یا رحمت از جوارش یعنی تعالی با و نفع با نفع مساوی
 نیستند زنگان و نه مردگان یعنی مخصا بر مساوات نیست با کافران با عالمان با جاهلان بهرستی کفای
 بر شتو اند و تفهیم میکند هر که استخرا به توفیق و ایت و منستی نوبسته انده سخن آمانا که در قرآن آمده که در
 القیوم ترشح و تمیل کنایه است با موافقتی تو مگر پیوسته هم کنند و بر تو همین البلاغ و اندازست و پس آنرا
 سکتا و بلحقه کثیرا و نذیرا و ان من امته الا اخله فیها الله و کما فی بعضی که فرستادم ترا برین حق
 که اسلام است خرد بدهد و بنفوت و هم گفته از عقوبت و بنوعی که ای از امه سائو که اگر گذشت در میان شما

بمصر بود از تکلیف خود **و غنیمت از صدق** که عالم کس است که فعل او صدق و قورش باشد هر چه بگویند نباشد
 عالم نیست به برستی که خدای تعالی بر او انعام کرد **و از صدق** که هرگز نیست از این جهت که هر چه
 است زیرا که از دست بر او بر او عفو کند **و هر چه بر او بر او عفو کند** و امر زنده تا نباشد از عیالان **ان**
الذین يتلون كتاب الله و اتقوا الصلاة و اتقوا حوائجهم سيرا و عیالهم سیرا یعنی
 چون بخوانند کتاب الله و اتقوا الصلاة و اتقوا حوائجهم سیرا یعنی از عیال خود بترسند
 استی آنکه بگویند **و نه است** می کنند کتاب خدا را که قرآن است و بیای و هفت از نماز یا در شیطان
 و نفع کرده اند در راه ما از آنچه روزی داده ایم **و این است** از عیال خود بترسند و اگر بترسند
 سیرت دیگران شود و بصدق با مردم در صدق است سوره و علامت در صدق بان امید می آید در این عملها
 باز گشتن که گناه بود و زبان به ان راه به بگذرد در بازار قیامت باز از صاع اعمال ایشان در پی
 تمام میاید و این عمل کرده اند تا نام کرده اند خدای تعالی یعنی تمامی ایشان رساله زنده می کرده در این دنیا
 کرده اند حسرت ایشان را از بخشش خود یعنی سزاوار بر مرز ایشان و ایشان را از شیفت و **و در این است**
 شغرت ایشان قبول کند در باره و **و این است** که هر چه درستی که خدای تعالی امر زنده است
 کار را از هزاره دهند و هر سبب از امر از **الذی احبنا اليك من الكتاب هو الحق مصدقا لیا**
بیّن یدیک ان الله یعلم ما یخبرون و آنچه می کرده ایم ما بسوی تو از قرآن هست و درست است
 موافق هر آنچه را که برش از زود بوده از کتاب یعنی مطابق حقایق و اصول و احکام آنهاست به برستی که خدای تعالی
 به زندگان خود و آنهاست **خبرای ایشان** تا امید از دنیا است **و این است** تا هر چه از دنیا است و اعمال آنها که صدق قرآن
 کتاب آن کنند **و هر چه** است **و این است** که فرمود **فقرأوا کتاب الله حنیفاً علیین عیالاً و نساء**
و فیهم ظالمین یعنی **و فیهم مفسدین و فیهم متابعین بالحقیرات یا ذین الله ذالک هو**

بمصر کشنده یا دانی الکی بنده و ان تلی لولیک فقد کذب الذین من قبلهم **و انهم من لعلهم**
 یا لقیثات یا لقیث و یا لقیث و یا لقیث **و اگر** که گنایند ز اسامان قریش عرب را برین سستی که کذب کردند
 آنرا که پیش از نبوت بودند سپهران خود را آمدند ایشان سپهران فرستاد و بختیاری روشن با سحرای بود
 و بنا بر آبی آسمانی چون **عشیرت** و ادیس و ابراهیم علم السلام و بکنار بر سر کشنده یعنی همین احکام حلال و حرام
 بران توریه و بخیل نفع کشنده **الذین کفروا** **فکیف کان تکلیفکم انما نزلکم بغیر ما نزلکم**
 که به تدریس چون بود اگر من بر ایشان بعقاب عذاب **الذین کفروا** **ان الله انزل من السماء ماء فاعمال**
تخرجنا فیهم ماء فاصبحنا نخلًا و من الجبال جداول بقیض و صبحی مختلف الوانها و غر
بیس صود یا فی فی انگو خدای تعالی فرستاد از آسمان بزای ابرای بسوی هر آن او بر دم عدد ان شکل است
 تخفیف نعمت یعنی **و تو** انما که بر او ابریم در آن آب سوره **و در حالتی** که مختلف است رنگهای آن بیای که گویان
 اجسبا با اصف آن از آنچه و انکور و انار و غیر آن **و گویان** در این کتاب است **و از آنچه** ما از بدای
 از گویان **و راههای** مختلف الفون است **و گویان** در حفظ ملتو ز سینه ما و سرها که گویان است رنگهای آن در تیره
 و مضاف یعنی بعضی سرخ و بعضی از آن فرود و سببها **الجنات** **و من التامور و الذوات و الالوان**
مختلفة الوانها کذلک انما یخفی الله من عباده العلماء ان الله عز و جل یخفی عن و از آن
 و جنبه کان **و از چهار** پایان است آنچه بود گویان که گویان است **و گویان** اختلاف الوان نار و جبال هر
 که اند قدر است **و از آفرین** این شبها **و عالم** بود **و تجوی** هر چیزی از مالی کمالی چگون از خدای **ترسد** در این
 نیت که **ترسد** از خدای تعالی از جمله بندگان او دانایان **هر شرط** خشنود **و از** **ترسد** است **و علم** بصیفات
 افعال او پس هر که در این امر **ترسد** او فرود تر و حضرت **ترسد** **و اگر** فرموده که **انما اختلفتم الله و**
و لعمد ادری در او در کار اعمال خود که است **قدر** نفس و تقدیر **ترسد** است **و اگر** **ترسد**

مترود

العَفْصُ الكَلْبِيُّ **ما** كذا ما يمتد من ابرام ساله فاست **دوم** بر سر ایش **دوم** قرآن منی تا جگر کردیم آنرا اعطا
 دریم اما تا جگر کردیم از بندگان ما بعد از تو و ایش ان علفی است اندر در صفت در و با ذکر العَفْصُ
 و رتبه الایمان و مروه ایضا و قین علم است که است خاصه زینما و صحیح این قول زیرا که وصف
 با صلفا البق است بایشان چه ایشان کجاست و رتبه انبیا و قد و علفا اندر مستغفان کتاب لکن از دعای
 بقیق و در قاین ان علفا بر ایشان اندر چه ایشان ملی باشد که بی شبهه طلب برست ایچین علیه قرآن
 بی جستجوی نوسان چمن غنایت کلکشان بر ایشان رسید با یکبار از ایشان اعلی است و دشمنان نیز از قرآن
 بی بهره و با نسیام و رتبه از ایشان تفاوت است چون سخن و سخن برین و کلمه و نصف و نشان و کسب
 که نام بر او مثل ایچین صلوات الله علیه همین که حفظ اتم ایشان است از قرآن ایچین نیز بهر دای قرآن است
 است هر کس بعد استحقاق و اندر از دست او خود انصاف و قرآن بهره مند شود بر سر منی از این بندگان که کمال
 است بر نفس خود بغیر عمل کردن بقرآن که غیر عاید بجا باشد و حضرت سید مرتضی قدس سره این را زینا فر
 اند بعضی از ایشان میا زنده که عمل کنند به اول و اعلی و کلمات و از ایشان چشم کردند است به نیکو سبک است
 عمل نماید با حکام قرآن پیستوری ضایع است و بتوفیق و فرمان او این توفیق اصطفای است بختیش بزرگ
 و بعضی که نیکو غیر راجع به الذین اصطفینا هم است **و روایت کرده اند از صادق** که کلام از کالی است که نشان
 حق امام بر او مقصد کسی که عارف بود بکن امام و سابق بکیرت امام است و هر کس از حضرت صلی الله علیه و آله
 سابق ما بر پیشش گرفته است مقصد با کجا میافزود و ظالم ما آرزیه نشود **و غلبه تفسیر آورده** که حضرت سید
 بنی و صلی الله علیه و آله این سر طایفه را لقب فرمود کوف سابق آنها اندر که بی حساب بهشت روند و معتقد آنها
 که حساب ایشان سبک کرده و ظالم آنها که در حق فرمود حساب ما نماند و در حساب است و در حال ایشان
 سبک کرده و بعضی که نیکو سابق اهل جاده و مقصد اهل جگر که با دزدان و آماجاعت حاضر شوند و ظالم اهل

بابه

بادید که در کجا و بنده دولت جماعت باشد امام مرضی با سابق آنکه قبل از امان آورده و مقصد آنکه بوزان
 بجهت بخش از فتح کرد و به ظالم آنکه بعد از فتح به ابراهیم سلام در آمد که نیکو افتتاح بظالم و انضمام سابق بجهت
 است که آنها ما بوسه نشینند و اینها عجب نیارند و کینه قدیم از روی فضل است قیامش از راه عدل اقول
 در سابقین سر طایفه بسیار است یعنی که نیکو اهل جاهل متعلم عالم اند با طالب نبی و ما بعلین و سوره بجهت امان
 کبر و هر کس صغیر یا بتر از هر دو یا بر سر زلوب و نائب عالی و نائب است از اول آن آخر پارسند
 بر عادت و عا بچون و طبع و عبادت قید فی الله یا جمع کنند نزدیک بلا و عبود در بلا و لذت یافته اند از بلا
 یا کل حرام را بایل شست و طهر رتبه ملال یا مشغول اندر که یا مشغول نیکو و سوره بجهت کور **قشیری که** که کبریا
 اهل سخا و جود ایشان را با طالبان کلمات و درجات و شاجات **در صحیفی آورده** که ناظر از خود بخود و کور
 از خود باختر و ناظر از حق بکنی یا ظالم است که بجهت در غایت باشد و مقصد آنکه کالی بجا کرد
 سابق آنکه همیشه به ابرود یا ظالم از نعمت محروم نگردد و مقصد از نعمت سابق از نعمت محروم بماند و سوره
 و از نعمت نبرد از دهن سبحان و دعا بجهت است از امام سالف این توخت و این تشریف ارزانی به پیش قدم
 اصطفای بر صفی مال ایشان کشیده و نعم فروان احسن نماز و عام رسیده و هر یک بعد از وقت هر چند باشد
 حدیث یدخلون بها یحلون فیها این آساید زمین و حسب قول لؤلؤ و لیا ستم فیها سحر است
 بوستانهای آفات و آید این سر کرده و در آن بر ایستد شوند در آن بهشت است از سوره آنها که باشد از زغال
 و از هر وار بر صافی **در صحیفی المعانی آورده** که دست از نرد و در واریه طوک عرب بوده و در ایشان اصفا
 در شست چنانچه نواج به با است ان هم و پیشش نیکو و بهشت ایبا باشد نه چون دنیای دنیا منی رتبه یافته
 کس بود و لافش نسبت نتوان کرد و قائلوا الحکم فی الله الذی اذکب عنها المکران ان ربنا لغفور
 شکو و گویند صبی که انظره و درخ بر میزند با از زندان و بنا ششش و نسا هر صدای آن صدای که بر دانه

دو رخ با غم دنیا یا حق از رذاعت استیم قبول آن ارمان دفع کرد اند بهستی که از بکار ما آمد زنده گناه
 را نه است جز اندک سپاس در است **الَّذِي أَحْلَقَنَا آدَمَ الْمَقَاتِلَةَ مِنْ قَبْلِهِ لِيَجْتَنِبَ فِيهَا نَصَبَ**
وَلَا يَجْتَنِبُنَا فِيهَا الْعُقُوبَةَ آن خدا بی که فرود آورد ما را برای آفات که جت است و از اشتغال بعضی بکار
 سنجید بود از کشتش و کم خود نه عمل نبرد ما را در سرای آفات بجای تهنه طلبیست و سایر شتهها که در باب
 و نیز جدا دنیا ماندکی و طلال بگفتی نعمتی نیست در وی بلکه بگوش و حضور و فرخ و سرودست **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**
لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ لَا تَقْضِي عَلَيْهِمْ قِسْمَتٌ وَلَا يَخْتَفُونَ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ يُكْرَهُ عَلَى كُفْرِهِمْ
 و آنکه کفر دیدند که در رسول و وصی وی مرهش از استنش و رخ حکم کرده نشود برایشان بگریه قوی کرد
 و در رخ باشند تا بجزند و از عذاب باز نهند و کفیف کرده نشود از ایشان چیزی از عذاب و رخ بگریه
 که آتش و رخ و زور نشند ز یاد و کند اوراق و التماس از مثل این پادشاهت بر آمدیم هر سبب سبب که در
 کفران بر نماند سیده **وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا لِمَا نَعْمَلُ الْفِرَاقِ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ**
أَوْ لِمَا نَكْتُمُ عَلَيْهِمْ لَكُنَّا نَكْتُمُ فِيهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَرْجُو الْمُذْتَبِرُونَ فَمَا لَظَالِمِينَ
 میون نصیر **وَأَنْتَ أَرْسَلْنَاكَ فِيهَا رُوحًا مِّنْ رَبِّكَ وَمَا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِكَ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**
 زنت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ كُلَّمَا حُلُّوا مِنْهَا لَمْ يَدْرُوا فِيهَا نَارًا كَانُوا فِيهَا يَسْتَكْبِرُونَ**
 بنوده و صحت سبب از عذاب فرمود که از ما ز ننگانی ندادیم و عذر از نانی ندیستیم شمارا انقدر که بندگان بدیدان عمر
 هر که هر که بندگان در امر عجز است که مکلف در و مکلف کرد از تفکر و مذکر و لغت از ما پس هشت و پست است
زَادَ الْمَسِيرَ كَرِيحًا که عقاب است که آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هر است هشت و هشت و هشت
 اندمقمی سخن اگر شمارا عددیم برای الگو متعظ و شنبه کرده و آمله شایم گشته یعنی پسر کتاب عقل
 با بر خیزان و هساکان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ كُلَّمَا حُلُّوا مِنْهَا لَمْ يَدْرُوا فِيهَا نَارًا كَانُوا فِيهَا يَسْتَكْبِرُونَ**

نور

و موسی بری زنگه فرایند آمد ذات **دروغ آورد** که چون در جهان سستفایند و بیفرااد ایند طلب
 بر جمع کنند بدینا با آنکه مذکور شد خدای تعالی فرمایید پس عذاب و رخ را برینست ستمکاران را برینست
 و معاندان را هیچ باری و هر کاری که عذاب ایشان با زدارد **لَآتِ اللَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا** و
 الاضرب ليقه حليم بذات الصدور **وَمَنْ يَدْرَسِي كَذَائِهَا دَانِدَهُ يَوْسُفُ هَمِيَّتْ كَدَاسَانِ وَزِينُ بَا**
 بر چون او الكفار برومعی خوا بود دیدستی که ادا ناست بان چیزی که منبر است در سینه **هُوَ الَّذِي**
جَعَلَ خَلْقَكَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يُزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا عَذَابًا
الْأَلْفَاقُ وَلَا يُزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا عَذَابًا او سطر انگس که انده است شمارا طبعه در
 زمین یعنی شمارا بجای شنبان ممکن ساخت و معالیه تصرف در زمین بقصد اقدار شمارا زنت است
 بزرگ است بر هر که با سبب که بر این نیست لکا فرموده بنویس بر دست جای کوز او و نیز ای که فرما نماند که در
 این ان نزدیک برود که ایشان کوششی است یعنی بنویس که ایشان نبت که بنویس زبانی که بنویس ما و در این همان
 توان بود و افزون نمکن تا که دیدگاه ترا کوز و تر کوشان **مَكْرُومًا تَنِي دَرَا فُوت قُلْ أَمَّا بَشِيرٌ فَكُلُّ الْكَلْبِ**
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرَضَوْا عَلَى مَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ أَلْهَمْنَا سُرُورًا فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ
كِتَابًا بَالِغًا عَلَى أُمَّتِهِمْ حُبًّا لَّان يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ بَعْضُهُمْ رِعْبَابُ الْأُخْرَى وَالْأُخْرَى لَهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ
 انباران خود را انکه بنویس انداخت تراوی بر سینه نیز خدای تعالی نماید و هر کس در این شرک که جز آفریده
 از زمین و آنچه در وی و هر است اما است ایشان را انباری در آفریدن آسانا با داده ایم ایشان را کتابی با
 با آنکه شرک که ایم پریشان بر حجت روشن باشد از ان کتاب بعضی است بگو و همه نهند شکران یعنی
 از ایشان که رؤسا و مشرفند بعضی دیگر را که در ان آیه عذبه نفع است بان مکران و وی فریب دیگر از الله
يَسْأَلُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زُلَّتَا لَأُنْصِلَنَّ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَهَا آيَاتٍ لِّمَنْ يَتَذَكَّرُ

حلیماً غفوراً برستی و راستی که خدای تعالی میگرداند از آسمانها و زمین را برای آنکه ز اولیانشو ندانند که آنرا
 کجمن را در حال بقا چاره است از آنکه در آنده **آورد** که چون بود و نصاری عزیز و عیسی علیهما السلام
 فرزندی حق بسازد و تنگ نسبت آید و آسمان و زمین نزدیک بان رسیده که شکاف کرده و صبحی زوفا فرمود
 من بعدت نگاه میدارم این زمانه زوال نماند یعنی از جای خود نرود و اگر زایل شود نگاه ندارد این زمانه
 هیچ یکی پس از زوال و باجای نیارد برستی که خدای تعالی است بر بار که بقوت است بود و نصاری مجمل نمیکند
 کسی را که از این قول جمع کرده بود حدیثی می قایل شود دانند که کم بگویم و کم بگویم که صفت اوست و رسای قریش
 شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب میسر خود کرده اند باینکه میگویند که لعن الله اليهود والنصارى چه دروغ
 بدند که تکذیب میفرمان خودند بجای که اگر پیغمبری با آسمی ما از ایشان راه یافته تر بود می بقصد حق آهستند
 خصمی از آنها جدا کرد و آهستند یا الله جسد ایمانهم لیکن جاءهم نذیر لیکون نوح هدی
 یخدی الایم فلما جاءهم نذیر ما زادهم الا نفورا و سوزند خودند بجای تعالی سخت ترین سوزند
 خود اگر آید بدین پیغمبری که آمده و هر چند راه یافته تر از یکی از ایشان که شده چون بود و نصاری
 و غیر ایشان پس آهنگام که آید بدین پیغمبرند و پیغمبر صلی الله علیه و آله زیاد کرده اند از او بدین
 که رسیدن از حق و در شدن ایشان را **الایم و انک الشیء و لا یجیبون الا ان یشیء الای**
یا هیه ههل یظنونه ان الایة الایة قلن تجد لیسنه الله تبدیله و کن تجد لیسنه
تخویبه و نیزه و این زمانه که کشی از زمان الهی در زمین و آنکه مکرر کند مکرری میگوید اندیشیده در
 بلا کردن آن نذر و راه طاعتی کند مکرر مکرر با اهل یمن با کاری بوی اعلا کند و اطراف جوانی و دیگر
 هر چه در بار قصه کسی نیشیده باشد در باره خودست بده نماید **که در قرینه آید که من حفر صفا و وقع**
قبنا و در انحال عربت من حفر صفا و وقع قبنا و من حفر از صادق مکرر من حفر صفا و وقع قبنا هر که

و کذا

می کند چاهی از برای برادر خود و گفت خود در و پس با انتظار میرسد مکنه بان و مکنه بان می بینی بر نه چشم
 میندازند که شست آبی پیش میان که عذاب اهل کذب عقوبت ارباب کساست پس ثابلی تو شرفت خدا را
 بنده یعنی عذاب او را بنده است بل تو اند کرد و سالی بر شرفت خدا را که ثابلی می از مکنه بان و مکران به مکرری حواله
 توان ساخت آذ که سب و در ای الاضرفین نظر و کیف کان عاقبة الذین من قبلهم و کانوا
 استذنبهم فذوقوا کانت الله لیخبرنهم من نجره فی السموات و الاضرف الله کان علیها
 قدره آیه ایست که مکنه اهل کذب زمین تا به زمین در راه شام و یمن که مکنه بود عاقبت آنکه پیش از ایشان بود
 یعنی قوم عاد و ثمود بود و بدین سخت تر از مکنه اندوی توانی با و چون آید از عذاب را بی نمانند
 و آثار هلاک هر قوم در بار ایشان باقیست و نیست خدای تعالی که عا که از اولیج آسمانها و در زمین پس
 هر چه خواهد کند کسی برود حکم او پیشی مکرر بدستی که او هست دانا با اول ایشان توانستند و در آسمانها
و کن یوق اخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهیرها من ذابح و کلین یوقونهم الی اجل
مستح فاذ جاءهم لاجلهم قال الله کان یعبا و یعبیرا و اگر تو اذنه خدای تعالی مردمان را
 بجزای آنچه میکنند از ترک و معصیت نکند اشقی برشت زمین هیچ جنبند و از آید بان و جن و انس و کعبه اندر آید
 حیوانانند که بشنست معاصی بنی آدم هلاک میشوند چنانچه در زمان حضرت نوح پیشو می کفر منکران هر جا نوزاد
 هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بود پس در توفیق نیز اگر ایشان را بکناه عاصیان بگیرند جدا بود میشوند و یکس با
 میدارند این زمانه وقتی نام برده که فرمان بکاشیشان است پس چون بیاید وقت هلاک ایشان پس خدای تعالی
 هست به بندگان خود چنان میداند که مستحق بکاشیشان است و لایق خلاص میخاست که ام است و هر یک را فرافوخ حال
 پادشاهت و در آن الموامع مضایبوا از و این را بنوا غنیمت بکند آید و در حدیث ابی و روایه که هر کس
 فاطم بخواند آنچه اند و در روز قیامت پیشت در پیشت بهر کدام درک خواهد در آید

الکتاب
اختیار
ت

و کذا

وَقَدَّرَ عَلَى الشُّعْرَى فَصَدَّقَ وَأَحْمَدُ ابْنُ مُحَمَّدٍ ابْنِ مُحَمَّدٍ اللّٰهُمَّ اشْجِ
عَيْنِي بِالنُّورِ صَلَوَاتُكَ وَأَنْتَ عَلَى الْقَدْرِ أَبْلَغُ وَأَنْتَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ كَأَنَّكَ أَلْفُ
بِالْقَدْرِ لِسَانًا وَأَقْبَلًا عَلَى مَا أَبْتَدَأَ لَأَحْمَدُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِالْقُدْرَةِ الْعَلِيمِ

اللّٰهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَلِدْكَ إِلَّا وَجْهَكَ الْأَوْجَهَكَ الْكَرِيمَةَ عِلْمٌ أَنْتَ
بِعَقِيدَتِكَ وَأَضْعُو عَنِ حُجْرٍ وَجَمَّازٍ وَعَمْرٍ نِيَانِي بِسَفَاعَةِ نَيْبِكَ
وَحَبِيبِكَ سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ وَوَلِيِّكَ وَصَنْدِيقَ آمِنٍ لِبَنِي
الْكَرِيمِينَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالتَّجَادِدِ الْعَبْدِ عَلَيْكَ
وَالْبَاقِ بِعَجْدٍ وَالسَّادِقِ جَعْفَرٍ وَالْحَكِيمِ الْكَاظِمِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
المرسلين
اللهم صل على محمد
والعالمين



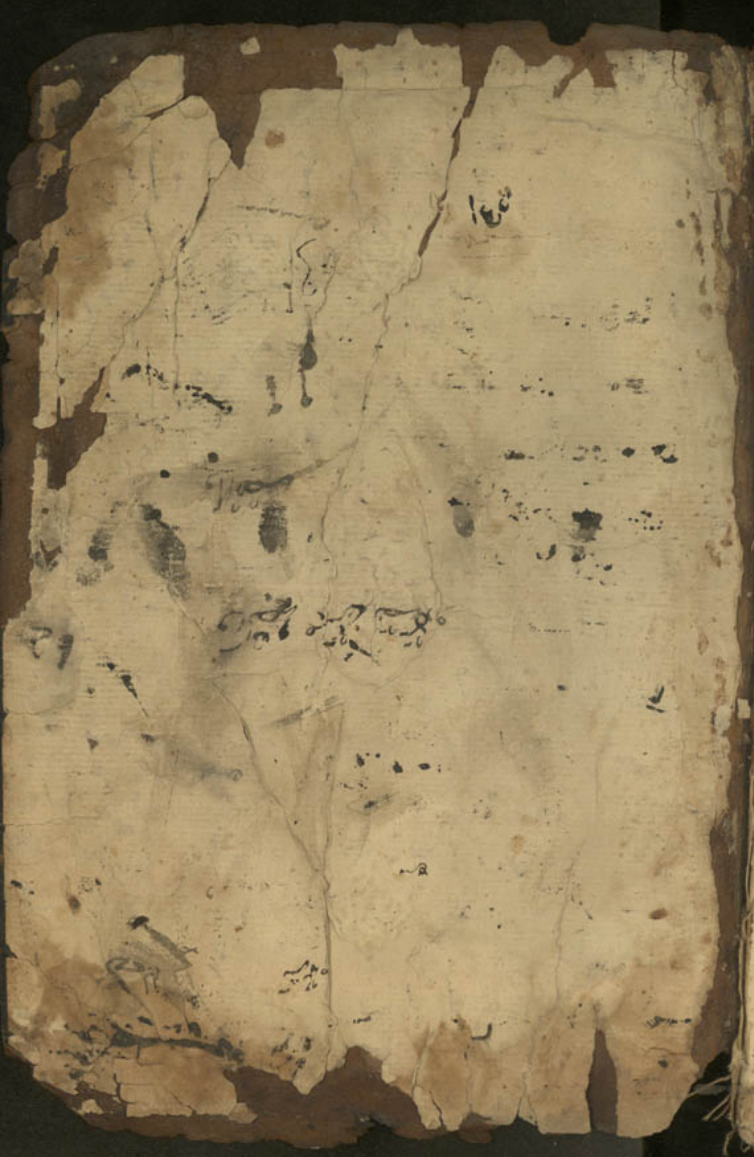
مُوسَى وَالرِّضَا عَلَيْهِ وَالسُّنَنُ وَالْحَجَّةُ بِالسُّنَنِ
وَالْفَقْرِ الْمُتَعَدِّ وَالْعَيْنُ وَالْحَجَّةُ وَالْقَائِمُ
الْمُنْتَظَرُ الْمُجْتَمِعُ وَوَلِيَّكَ مَسْتَدِيرٌ مَكْرَهَاتُ اللَّهِ
سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ لِحَقِّهِمْ وَبِسْمِهِ تَوَكَّلُوا فِي الْفَيْحَةِ وَفِي حَقِّهِمْ
وَأَفْضَلُ عَلَى سَجْدِكَ وَخَفِيضٌ لِمَا لَكَ بِكَ الْكَلِمَةُ
الْكَرِيمَةُ الْفَتَانُ وَمَلَكَةٌ عَلَى سِدِّيَاتِ حَجَّكَ وَاللَّهُ الْبَلِيبُ الْبَارِئُ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
المرسلين
اللهم صل على محمد
والعالمين
والمؤمنين
المسلمين
اللهم صل على
سيدنا محمد وآله
اللهم صل على
سيدنا محمد وآله
اللهم صل على
سيدنا محمد وآله
اللهم صل على
سيدنا محمد وآله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
المرسلين
اللهم صل على محمد
والعالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
المرسلين
اللهم صل على محمد
والعالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
المرسلين
اللهم صل على محمد
والعالمين



این کتاب از مال بی
این کتاب از مال بی
در بعضی جاها و بعضی
بصورت کتب بسیار است
باور با حال است
این کتاب از مال بی
در بعضی جاها و بعضی
بصورت کتب بسیار است
باور با حال است
این کتاب از مال بی
در بعضی جاها و بعضی
بصورت کتب بسیار است
باور با حال است

